

زیر نظر، استاد محقق
آیة الله مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

با همکاری:
جمعی از دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسير نمونه

نويسنده:

آيت الله ناصرمكارم شيرازى

ناشر چاپى:

دار الكتب الاسلاميه

ناشر ديجيتالى:

مركز تحقيقات رايانه‌اى قائميه اصفهان

فهرست

تفسیر نمونه جلد ۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه/ بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیرنظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص :۱

[ادامه سوره مائده]

[سوره المائده (۵): آیه ۶۷]

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اَللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ اَلنَّاسِ إِنَّ اَللَّهَ لاَ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلْكَافِرِينَ (۶۷)

ترجمه:

۶۷-ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملا(به مردم)برسان و اگر نکنی،رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از(خطرات احتمالی)مردم نگاه می دارد،و خداوند جمعیت کافران(لجوج)را هدایت نمی کند.

تفسیر:

انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت

این آیه لحن خاصی بخود گرفته که آن را از آیات قبل و بعد،مشخص می سازد،در این آیه روی سخن،فقط به پیامبر است،و تنها وظیفه او را بیان می کند، با خطاب ای پیامبر(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ)شروع شده و با صراحت و تاکید دستور می دهد، که آنچه را از طرف پروردگار بر او نازل شده است به مردم برساند.(بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) (۱).

۱- ۱) جمله بلغ به طوری که"راغب"در کتاب"مفردات"می گوید:از جمله "ابلغ"تاکید بیشتری را می رساند.

سپس برای تاکید بیشتر به او اخطار می کند که اگر از این کار خودداری کنی(که هرگز خودداری نمی کرد)رسالت خدا را تبلیغ نکرده ای! (وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ).

سپس به پیامبر ص که گویا از واقعه خاصی اضطراب و نگرانی داشته، دلداری و تامین می دهد و به او می گوید:"از مردم در ادای این رسالت وحشتی نداشته باش،زیرا خداوند تو را از خطرات آنها نگاه خواهد داشت"(وَ اللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّٰاسِ).

و در پایان آیه به عنوان یک تهدید و مجازات،به آنهایی که این رسالت مخصوص را انکار کنند و در برابر آن از روی لجاجت کفر بورزند،می گوید:

"خداوند کافران لجوج را هدایت نمی کند"(إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکٰافِرِینَ).

جمله بندی های آیه و لحن خاص و تاکیدهای پی در پی آن و همچنین شروع شدن با خطاب یٰا أَیُّهَا الرَّسُولُ که تنها در دو مورد از قرآن مجید آمده و تهدید پیامبر ص به عدم تبلیغ رسالت در صورت کوتاهی کردن که منحصرا در این آیه از قرآن آمده است،نشان می دهد که سخن از حادثه مهمی در میان بوده است که عدم تبلیغ آن مساوی بوده است با عدم تبلیغ رسالت.

بعلاوه این موضوع مخالفان سرسختی داشته که پیامبر ص از مخالفت آنها که ممکن بوده است مشکلاتی برای اسلام و مسلمین داشته باشد،نگران بوده و به همین جهت خداوند به او تامین میدهد.

اکنون این سؤال پیش می آید که با توجه به تاریخ نزول سوره که مسلما در اواخر عمر پیغمبر ص نازل شده است،چه مطلب مهمی بوده که خداوند پیامبر ص را با این تاکید مامور ابلاغ آن می کند.

آیا مسائل مربوط به توحید و شرک و بت شکنی بوده که از سالها قبل برای پیامبر و مسلمانان حل شده بود؟

ص :۳۰

آیا مربوط به احکام و قوانین اسلامی بوده با اینکه مهمترین آنها تا آن زمان بیان شده بود؟ و آیا مربوط به مبارزه با اهل کتاب و یهود و نصاری بوده با اینکه می دانیم مساله اهل کتاب بعد از ماجرای"بنی النضیر"و بنی قریظه و بنی قینقاع و خیبر و فدك و نجران مشکلی برای مسلمانان محسوب نمی شد.

و آیا مربوط به منافقان بوده در حالی که می دانیم پس از فتح مکه و سیطره و نفوذ اسلام در سراسر جزیره عربستان منافقان از صحنه اجتماع طرد شدند،و نیروهای آنها در هم شکسته شد،و هر چه داشتند در باطن بود.

راستی چه مساله مهمی در این آخرین ماههای عمر پیامبر ص مطرح بوده که آیه فوق این چنین در باره آن تاکید می کند؟! این نیز جای تردید نیست که وحشت و نگرانی پیامبر ص برای شخص خود و جان خود نبوده بلکه برای کارشکنیها و مخالفتهای احتمالی منافقان بوده که نتیجه آن برای مسلمانان خطرات یا زیانهایی به بار می آورد.

آیا مساله ای جز تعیین جانشین برای پیامبر ص و سرنوشت آینده اسلام و مسلمین می تواند واجد این صفات بوده باشد.

اکنون به روایات مختلفی که در کتابهای متعدد اهل تسنن و شیعه در زمینه آیه فوق وارد شده باز می گردیم تا ببینیم از آنها در زمینه اثبات احتمال فوق چه استفاده می شود؟سپس اشکالات و ایرادهایی را که در زمینه این تفسیر از طرف جمعی از مفسران اهل تسنن اظهار شده است مورد بررسی قرار می دهیم:

شان نزول آیه تبلیغ

گرچه متاسفانه پیشداوریها و تعصبهای مذهبی مانع از آن شده است که

حقایق مربوط به این آیه بدون پرده پوشی در اختیار همه مسلمین قرار گیرد،ولی در عین حال در کتابهای مختلفی که دانشمندان اهل تسنن،اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ نوشته اند،روایات زیادی دیده می شود که با صراحت می گوید:آیه فوق درباره علی ع نازل شده است.

این روایات را جمع زیادی از صحابه از جمله "زید بن ارقم"و"ابو سعید خدری"و"ابن عباس"و"جابر بن عبد اللّه انصاری"و"ابو هریره"و"براء بن عازب"و"حذیفه"و"عامر بن لیلی بن ضمره"و"ابن مسعود"نقل کرده اند و گفته اند که آیه فوق درباره علی ع و داستان روز غدیر نازل گردید.

بعضی از احادیث فوق مانند حدیث زید بن ارقم به یک طریق.

و بعضی از احادیث مانند حدیث ابو سعید خدری به یازده طریق! و بعضی از این احادیث مانند حدیث ابن عباس نیز به یازده طریق! و بعضی دیگر مانند حدیث براء بن عازب به سه طریق نقل شده است.

دانشمندانی که به این احادیث در کتب خود تصریح کرده اند،عده کثیری هستند که به عنوان نمونه از جمعی از آنها نام می بریم:

حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی(بنقل از خصائص صفحه ۲۹).

و ابو الحسن واحدی نیشابوری در اسباب النزول صفحه ۱۵۰.

و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه(بنقل از کتاب طرائف).

و ابن عساکر شافعی(بنا بنقل در المنثور جلد ۲ صفحه ۲۹۸) و فخر رازی در تفسیر کبیر خود جلد ۳ صفحه ۶۳۶.

و ابو اسحاق حموینی در فرائد السمطین.

و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه صفحه ۲۷.

و جلال الدین سیوطی در در المنثور جلد ۲ صفحه ۲۹۸.

و قاضی شوکانی در فتح القدیر جلد سوم صفحه ۵۷.

و شهاب الدین آلوسی شافعی در روح المعانی جلد ۶ صفحه ۱۷۲.

و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع الموده صفحه ۱۲۰.

و بدر الدین حنفی در عمده القاری فی شرح صحیح البخاری جلد ۸ صفحه ۵۸۴.

و شیخ محمد عبده مصری در تفسیر المنار جلد ۶ صفحه ۴۶۳.

و حافظ ابن مردویه(متوفای ۴۱۶)(بنا به نقل سیوطی در در المنثور) و جمع کثیری دیگر این شان نزول را برای آیه فوق نقل کرده اند.

اشتباه نشود منظور این نیست که دانشمندان و مفسران فوق نزول این آیه را درباره علی ع پذیرفته اند بلکه منظور این است که روایات مربوط به این مطلب را در کتب خود نقل کرده اند،اگر چه پس از نقل این روایت معروف آنها به خاطر ترس از شرائط خاص محیط خود،و یا به خاطر پیشداوریهای نادرستی که جلو قضاوت صحیح را در اینگونه مباحث می گیرد،از پذیرفتن آن خودداری کرده اند،بلکه گاهی کوشیده اند تا آنجا که ممکن است آن را کم رنگ و کم اهمیت جلوه دهند،مثلا فخر رازی که تعصب او در مسائل خاص مذهبی معروف و مشهور است برای کم اهمیت دادن این شان نزول آن را دهمین احتمال آیه قرار داده و ۹ احتمال دیگر که غالبا بسیار سست و واهی و بی ارزش است قبل از آن آورده است!.

از فخر رازی زیاد تعجب نمی کنیم،زیرا روش او در همه جا چنین است، تعجب از نویسندگان روشن فکری همچون سید قطب در تفسیر"فی ظلال"و محمد رشید رضا در تفسیر"المنار"داریم که یا اصلا سخنی از این شان نزول که انواع کتابها را پرکرده است به میان نیاورده اند،یا بسیار کم اهمیت جلوه داده اند به طوری که به هیچ وجه جلب توجه نکند،آیا محیط آنها اجازه بیان حقیقت را نمی داده و یا پوششهای فکری تعصب آمیز بیش از آن بوده است که برق روشنفکری در اعماق آن نفوذ کند و پرده ها را کنار زند؟!نمی دانیم.

ولی جمعی دیگر نزول آیه را در مورد علی ع مسلم دانسته اند،اما در اینکه دلالت بر مساله ولایت و خلافت دارد تردید نموده اند که اشکال و پاسخ آنها را بزودی بخواست خدا خواهیم شنید.

به هر حال همانطور که در بالا ـ گفتیم روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل تسنن-تا چه رسد به کتب شیعه-نقل شده،بیش از آن است که بتوان آنها را انکار کرد،و یا به سادگی از آن گذشت نمی دانیم چرا درباره شان نزول سایر آیات قرآن به یک یا دو حدیث قناعت می شود اما درباره شان نزول این آیه اینهمه روایت کافی نیست،آیا این آیه خصوصیتی دارد که در سایر آیات نیست؟و آیا برای اینهمه سختگیری در مورد این آیه دلیل منطقی می توان یافت؟ موضوع دیگری که در اینجا یادآوری آن ضرورت دارد این است که روایاتی که در بالا ذکر کردیم تنها روایاتی بود که در زمینه نزول آیه درباره علی ع وارد شده است(یعنی روایاتی مربوط به شان نزول آیه بود)و گرنه روایاتی که درباره جریان غدیر خم و خطبه پیامبر ص و معرفی علی به عنوان وصی و ولی نقل شده به مراتب بیش از آن است،تا آنجا که نویسنده محقق علامه امینی در"الغدیر"حدیث غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر ص و با اسناد و مدارک و از ۸۴ نفر از تابعین و از ۳۶۰ دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است که نشان می دهد حدیث مزبور یکی از قطعی ترین روایات متواتر است و اگر کسی در تواتر این روایت شک و تردید کند.باید گفت که او هیچ روایت متواتری را نمی تواند بپذیرد.

چون بحث درباره همه روایاتی که در"شان نزول آیه"وارد شده و همچنین درباره تمام روایاتی که در مورد حدیث غدیر نقل شده نیاز به نوشتن کتاب قطوری دارد و ما را از طرز نوشتن تفسیر خارج می سازد بهمین اندازه قناعت کرده،و کسانی را که می خواهند مطالعه بیشتری در این زمینه کنند به کتابهای"الدر المنثور"

سیوطی و"الغدیر"علامه امینی و"احقاق الحق"قاضی نور اللّه شوشتری و "المراجعات"شرف الدین و"دلائل الصدق"محمد حسن مظفر ارجاع می دهیم.

خلاصه جریان غدیر

در روایات فراوانی که در این زمینه نقل شده در عین اینکه همه یک حادثه را تعقیب می کند، تعبیرات گوناگونی وجود دارد،بعضی از روایات بسیار مفصل و طولانی و بعضی مختصر و فشرده است،بعضی از روایات گوشه ای از حادثه را نقل می کند و بعضی گوشه دیگر را ولی از مجموع این روایات و همچنین تواریخ اسلامی و ملاحظه قرائن و شرائط و محیط و محل چنین استفاده می شود که:

در آخرین سال عمر پیامبر مراسم حجه الوداع،با شکوه هر چه تمامتر در حضور پیامبر ص به پایان رسید،قلبها در هاله ای از روحانیت فرو رفته بود، و لذت معنوی این عبادت بزرگ هنوز در ذائقه جانها انعکاس داشت.

یاران پیامبر ص که عدد آنها فوق العاده زیاد بود،از خوشحالی درک این فیض و سعادت بزرگ در پوست نمی گنجیدند (۱).

نه تنها مردم به مدینه در این سفر،پیامبر ص را همراهی می کردند بلکه مسلمانان نقاط مختلف جزیره عربستان نیز برای کسب یک افتخار تاریخی بزرگ به همراه پیامبر ص بودند.

آفتاب حجاز آتش بر کوه ها و دره ها می پاشید،اما شیرینی این سفر روحانی بی نظیر،همه چیز را آسان می کرد،ظهر نزدیک شده بود،کم کم سرزمین جحفه

۱- ۱) تعداد همراهان پیامبر ص را بعضی ۹۰ هزار و بعضی ۱۱۴ هزار و بعضی ۱۲۰ هزار و بعضی ۱۲۴ هزار نوشته اند.

و سپس بیابانهای خشک و سوزان "غدیر خم" از دور نمایان می شد.

اینجا در حقیقت چهارراهی است که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا می کند،راهی به سوی مدینه در شمال،و راهی به سوی عراق در شرق،و راهی به سوی غرب و سرزمین مصر و راهی به سوی سرزمین یمن در جنوب پیش می رود و در همین جا باید آخرین خاطره و مهمترین فصل این سفر بزرگ انجام پذیرد، و مسلمانان با دریافت آخرین دستور که در حقیقت نقطه پایانی در ماموریتهای موفقیت آمیز پیامبر ص بود از هم جدا شوند.

روز پنجشنبه سال دهم هجرت بود،و درست هشت روز از عید قربان می گذشت،ناگهان دستور توقف از طرف پیامبر ص به همراهان داده شد، مسلمانان با صدای بلند،آنهایی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند،و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند،خورشید از خط نصف النهار گذشت،مؤذن پیامبر ص با صدای اللّه اکبر مردم را به نماز ظهر دعوت کرد،مردم به سرعت آماده نماز می شدند،اما هوا بقدری داغ بود که بعضی مجبور بودند،قسمتی از عبای خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بیفکنند،در غیر این صورت ریگهای داغ بیابان و اشعه آفتاب،پا و سر آنها را ناراحت می کرد.

نه سایبانی در صحرا به چشم می خورد و نه سبزه و گیاه و درختی،جز تعدادی درخت لخت و عریان بیابانی که با گرما،با سرسختی مبارزه می کردند.

جمعی به همین چند درخت پناه برده بودند،پارچه ای بر یکی از این درختان برهنه افکندند و سایبانی برای پیامبر ص ترتیب دادند،ولی بادهای داغ به زیر این سایبان می خزید و گرمای سوزان آفتاب را در زیر آن پخش می کرد.

نماز ظهر تمام شد.

مسلمانان تصمیم داشتند فورا به خیمه های کوچکی که با خود حمل می کردند

پناهنده شوند،ولی پیامبر ص به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می شد خود را آماده کنند.کسانی که از پیامبر ص فاصله داشتند قیافه ملکوتی او را در لابلای جمعیت نمی توانستند مشاهده کنند.

لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر ص بر فراز آن قرار گرفت و نخست حمد و سپاس پروردگار بجا آورد و خود را به خدا سپرد،سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود:

من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده،از میان شما می روم.

من مسئولم شما هم مسئولید.

شما درباره من چگونه شهادت می دهید؟ مردم صدا بلند کردند و گفتند:نشهد انک قد بلغت و نصحت و جهدت فجزاک اللّه خیرا:"ما گواهی می دهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیر خواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی، خداوند ترا جزای خیر دهد".

سپس فرمود:"آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمی دهید"؟!همه گفتند:"آری، گواهی می دهیم"فرمود:"خداوندا گواه باش"!...

بار دیگر فرمود:ای مردم!آیا صدای مرا می شنوید؟...گفتند:آری و به دنبال آن،سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمی شد.پیامبر ص فرمود:...اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانقدر که در میان شما به یادگار می گذارم چه خواهید کرد؟ یکی از میان جمعیت صدا زد،کدام دو چیز گرانمایه یا رسول اللّه؟!.

پیامبر ص بلافاصله گفت:اول ثقل اکبر،کتاب خدا است که یک سوی

آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است،دست از دامن آن برندارید تا گمراه نشوید،و اما دومین یادگار گرانقدر من خاندان منند و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند،تا در بهشت به من بپیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاک می شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.

ناگهان مردم دیدند پیامبر ص به اطراف خود نگاه کرد گویا کسی را جستجو می کند و همین که چشمش به علی ع افتاد،خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد،آن چنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست ناپذیر اسلام است،در اینجا صدای پیامبر ص رساتر و بلندتر شد و فرمود:

ایها الناس من اولی الناس بالمؤمنین من انفسهم :"چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟!".

گفتند:خدا و پیامبر ص داناترند،پیامبر ص گفت:خدا،مولی و رهبر من است،و من مولی و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم (و اراده من بر اراده آنها مقدم)سپس فرمود:

فمن کنت مولاه فعلی مولاه :

"هر کس من مولا و رهبر او هستم،علی،مولا و رهبر او است"-و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث،چهار بار تکرار کرد و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حیث دار :

"خداوندا!دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار،محبوب بدار آن کس که او را محبوب دارد،و مبغوض بدار آن کس که او را مبغوض دارد، یارانش را یاری کن،و آنها را که ترک یاریش کنند،از یاری خویش محروم ساز، و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن".

سپس فرمود:

الا فلیبلغ الشاهد الغائب :"آگاه باشید،همه حاضران

وظیفه دارند این خبر را به غائبان برسانند".

خطبه پیامبر ص بپایان رسید،عرق از سر و روی پیامبر ص و علی ع و مردم فرو می ریخت،و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر ص خواند: اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ...:"امروز آئین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم،پیامبر ص فرمود:

الله اکبر،الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و الولایه لعلی من بعدی :

"خداوند بزرگ است،همان خدایی که آئین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد،و از نبوت و رسالت من و ولایت علی ع پس از من راضی و خشنود گشت".

در این هنگام شور و غوغایی در میان مردم افتاد و علی ع را به این موقعیت تبریک می گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند،ابو بکر و عمر بودند، که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند:

بخ بخ لک یا بن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه:

"آفرین بر تو باد،آفرین بر تو باد،ای فرزند ابو طالب!تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی".

در این هنگام ابن عباس گفت:"به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند".

و حسان بن ثابت شاعر معروف،از پیامبر ص اجازه خواست که به این مناسبت اشعاری بسراید،سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد: ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم و اسمع بالرسول منادیا فقال فمن مولاـکم و نبیکم؟ فقال له قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما و هادیا فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له اتباع صدق موالیا هناک دعا اللهم وال ولیه و کن للذی عادا علیا معادیا ۱یعنی:"پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد،و چه ندا دهنده گرانقدری"!.

ص :۱۲

و حسان بن ثابت شاعر معروف،از پیامبر ص اجازه خواست که به این مناسبت اشعاری بسراید،سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد: ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم و اسمع بالرسول منادیا فقال فمن مولاکم و نبیکم؟ فقال له قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما و هادیا فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له اتباع صدق موالیا هناک دعا اللهم وال ولیه و کن للذی عادا علیا معادیا (۱)یعنی:"پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد،و چه ندا دهنده گرانقدری"!.

"فرمود:"مولای شما و پیامبر شما کیست؟و آنها بدون چشم پوشی و اغماض صریحا پاسخ گفتند":

"خدای تو مولای ما است و تو پیامبر مایی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد".

"پیامبر ص به علی ع گفت:برخیز زیرا من ترا بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم".

و سپس فرمود:"هر کس من مولا-و رهبر اویم این مرد مولا-و رهبر او است پس شما همه از سر صدق و راستی از او پیروی کنید".

"در این هنگام،پیامبر ص عرض کرد:بارالها!دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار"...

این بود خلاصه ای از حدیث معروف غدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و شیعه آمده است.

۱- ۱) این اشعار را جمعی از بزرگان دانشمندان اهل تسنن نقل کرده اند،که از میان آنها:حافظ "ابو نعیم "اصفهانی،و حافظ "ابو سعید سجستانی "و "خوارزمی مالکی " و حافظ "ابو عبد اللّه مرزبانی "و "گنجی شافعی "و جلال الدین "سیوطی "و "سبط بن جوزی "و "صدر الدین حموی "را می توان نام برد.

گفتگوها و ایرادها

اشاره

شک نیست اگر این آیه در غیر مورد خلافت علی ع بود- همانطور که گفتیم-به کمتر از این مقدار از روایات و قرائن موجود در خود آیه قناعت می شد،همانطور که مفسران بزرگ اسلامی در تفسیر سایر آیات قرآن گاهی به یک دهم مدارک موجود در این آیه و یا کمتر قناعت کرده اند،ولی متاسفانه حجاب تعصب در اینجا مانع از قبول بسیاری از واقعیات شده است.

کسانی که پرچم مخالفت در برابر تفسیر این آیه و روایات متعددی که در شان نزول آن و روایات ما فوق تواتری که درباره اصل حادثه غدیر وارد شده برافراشته اند،دو دسته اند:

آنهایی که از آغاز با روح عناد و لجاجت و حتی با هتک و توهین و بدگویی و دشنام به شیعه،وارد این بحث شده اند و دسته دیگری که روح تحقیق و بررسی حقیقت را تا حدودی در خود حفظ کرده و به صورت استدلالی مساله را تعقیب کرده اند،و به همین دلیل به قسمتی از حقایق اعتراف کرده ولی به دنبال ذکر پاره ای از اشکالات که شاید نتیجه شرائط خاص محیط فکریشان بوده است،از آیه و روایات مربوط به آن گذشته اند.

نمونه بارز دسته اول ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه است که درست مانند کسی است که در روز روشن چشم خود را بر هم گذارد و انگشتها را محکم در گوش کند و فریاد بزند خورشید کجا است؟نه حاضر است گوشه چشم را بگشاید و کمی از حقایق را ببیند و نه انگشت از گوش بردارد و کمی از غوغای محدثان و مفسران اسلامی را بشنود پی در پی دشنام می دهد و هتاکی می کند،عذر این افراد جهل و بی خبری و تعصبهای آمیخته با لجاجت و خشونت آنها است که تا

انکار بدیهیات و مسائل واضحی که هر کس آن را درک می کند پیش می رود، لذا ما هرگز زحمت نقل سخنان آنها را بخود و زحمت شنیدن پاسخ آن را به خوانندگان نمی دهیم،کسی که در برابر اینهمه دانشمندان و مفسران بزرگ اسلامی که اکثریت آنها از علمای اهل تسنند و به نزول آیه در شان علی ع تصریح کرده اند،با کمال وقاحت می گوید:"احدی از دانشمندان در کتاب خود چنین چیزی را نقل نکرده"!در مقابل او چه می توانیم بگوئیم و سخن او چه ارزشی دارد که روی آن بحث کنیم.

جالب اینکه"ابن تیمیه"برای تبرئه خود در برابر کتابهای معتبر فراوانی که به نزول آیه درباره علی ع تصریح می کند،با این جمله مضحک که "احدی از دانشمندانی که می دانند چه می گویند،این آیه را در شان علی ع نمی داند"!اکتفاء کرده است.

گویا تنها دانشمندانی "می فهمند چه می گویند"که با تمایلات افراطی عناد آلود و لجوجانه ابن تیمیه هم صدا باشند و گر نه هر کس هم صدا نشد،دانشمندی است که نمی فهمد چه می گوید!این منطق کسی است که خود خواهی و لجاج بر فکر او سایه شوم افکنده است...از این دسته بگذریم.

ولی از میان ایراداتی که دسته دوم ذکر کرده اند چند موضوع قابل بحث است که ذیلا از نظر می گذرانیم:

۱-آیا مولی به معنی اولی به تصرف است؟

مهمترین ایرادی که در مورد روایت غدیر می شود،این است که"مولی" از جمله به معنی دوست و یار و یاور آمده است،و معلوم نیست در اینجا به این معنی نباشد.

پاسخ این سخن،پیچیده نیست،زیرا هر ناظر بی طرفی می داند تذکر و یادآوری دوستی علی ع نیاز به اینهمه مقدمات و تشکیلات و خطبه خوانی در وسط بیابان خشک و سوزان و متوقف ساختن جمعیت و گرفتن اعترافهای پی در پی از جمعیت،ندارد،دوستی مسلمانان با یکدیگر یکی از بدیهی ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشته است.

و آن گهی این مطلبی نبود که پیغمبر ص تا آن زمان آن را تبلیغ نکرده باشد،بارها آن را تبلیغ کرده بود.

چیزی نبود که از ابراز آن وحشت داشته باشد تا خدا به او دلداری تامین دهد.

مساله ای نبود که خداوند با این لحن که"اگر ابلاغ آن را نکنی تبلیغ رسالت نکرده ای"با پیامبرش سخن بگوید.

همه اینها گواهی می دهد،مساله ما فوق یک دوستی ساده و عادی بوده که جزء الفبای اخوت اسلامی از روز اول اسلام محسوب می شده است.

به علاوه اگر منظور بیان یک دوستی ساده بود،چرا پیامبر ص قبلا از مردم اقرار می گیرد

ا لست اولی بکم من انفسکم :"آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و صاحب اختیارتر نیستم؟" (۱)آیا این جمله هیچ تناسبی با بیان یک دوستی ساده دارد؟ و نیز یک دوستی ساده جای این نداشت که مردم حتی شخص عمر به علی ع با این جمله اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه:"ای علی تو مولای من و مولای هر مرد و زن مسلمان شدی"تبریک و تهنیت بگویند و آن را یک موفقیت تازه بشمرند (۲).

۱- ۱) این جمله در روایات متعددی وارد شده است.

۲- ۲) این قسمت از حدیث را که به حدیث"تهنیت"معروف شده است بسیاری از علمای بزرگ حدیث و تفسیر و تاریخ از دانشمندان اهل تسنن به طرق متعدد از جمعی از صحابه مانند ابن عباس و ابو هریره و براء بن عازب و زید بن ارقم نقل کرده اند و مرحوم علامه امینی در جلد اول الغدیر این حدیث را از شصت دانشمند اهل سنت نقل کرده است!

مگر علی ع تا آن روز به عنوان یک مسلمان عادی که دوستیش بر همه لازم است شناخته نشده بود،مگر دوستی مسلمانان با یکدیگر چیز تازه ای بود که نیاز به تبریک داشته باشد آن هم در سال آخر عمر پیامبر ص.

به علاوه رابطه ای میان حدیث ثقلین و تعبیرات آمیخته با وداع"پیامبر" ص با مساله دوستی علی ع می تواند وجود داشته باشد،دوستی ساده علی ع با مؤمنان ایجاب نمی کند که پیامبر ص او را در ردیف قرآن قرار دهد (۱).

آیا هر ناظر بی طرفی از این تعبیر نمی فهمد که در اینجا مساله رهبری مطرح است،زیرا قرآن بعد از رحلت پیامبر ص نخستین رهبر مسلمانان و بنا بر این اهل بیت ع دومین رهبر بوده اند.

۲-ارتباط آیات

گاهی گفته می شود آیات قبل و بعد درباره اهل کتاب و خلافکاریهای آنها است،مخصوصا نویسنده تفسیر"المنار"در جلد ۶ صفحه ۴۶۶ روی این مساله،پا فشاری زیادی کرده است.

ولی همانطور که در تفسیر خود آیه گفتیم این موضوع اهمیت ندارد،زیرا

۱- ۱) حدیث ثقلین از احادیث متواتری است که در بسیاری از کتب اهل تسنن از جمعی از صحابه مانند ابو سعید خدری،زید بن ارقم،زید بن ثابت،ابو هریره،حذیفه بن اسید، جابر بن عبد اللّه انصاری،عبد اللّه بن حنطب،عبد بن حمید،جبیر بن مطعم،ضمره اسلمی ابو ذر غفاری،ابو رافع و ام سلمه از پیامبر اکرم ص نقل کرده اند.

اولا لحن آیه و تفاوت آن با آیات قبل و بعد،کاملا نشان میدهد که موضوع سخن در این آیه،موضوعی است که با آیات قبل و بعد تفاوت دارد و ثانیا همانطور که بارها گفته ایم،قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که مطالب آن در فصول و ابواب معینی دسته بندی شده باشد،بلکه طبق نیازها و حوادث مختلف و رویدادها نازل گردیده است،لذا مشاهده می کنیم قرآن در حالی که درباره یکی از غزوات بحث می کند فی المثل یک حکم فرعی را به میان می آورد،و در حالی که درباره یهود و نصاری سخن می گوید،روی سخن را به مسلمانان کرده و یکی از دستورهای اسلامی را برای آنها بازگو می کند(برای توضیح بیشتر مجددا به بحثی که در آغاز تفسیر آیه داشتیم مراجعه فرمائید).

عجیب اینکه بعضی از متعصبان اسرار دارند که بگویند این آیه در آغاز بعثت نازل شده است،با اینکه سوره مائده در اواخر عمر پیامبر ص نازل شده و اگر بگویند:این یک آیه در مکه در آغاز بعثت نازل شده و سپس به تناسب در لابلای آیات این سوره قرار داده شده می گوئیم:این درست ضد آن است که شما آن را می جوئید و می طلبید،زیرا می دانیم که پیامبر ص در آغاز بعثت نه مبارزه با یهود داشت و نه با نصاری،بنا بر این پیوند این آیه و آیات قبل و بعد بریده خواهد شد(دقت کنید) اینها همه نشان می دهد که این آیه در معرض وزش طوفان تعصب قرار گرفته و به همین دلیل احتمالاتی در آن مطرح می شود که در آیات مشابه آن به هیچوجه از آن سخنی نیست،هر یک می کوشد با بهانه و یا دستاویز بی اساسی آن را از مسیرش منحرف سازد!

۳-آیا این حدیث در همه کتب صحاح نقل شده؟!

بعضی می گویند:چگونه می توانیم این حدیث را بپذیریم،در حالی که بخاری و مسلم آن را در دو کتاب خود نقل نکرده اند.

این ایراد نیز از عجائب است زیرا اولا بسیار است احادیث معتبری که

دانشمندان اهل تسنن آنها را پذیرفته اند و در صحیح بخاری و مسلم نیست و این نخستین حدیثی نیست که این وضع را بخود گرفته،ثانیا مگر کتاب معتبر نزد آنها منحصر به این دو کتاب است،با اینکه در سایر منابع مورد اعتماد آنها حتی بعضی از صحاح سته(شش کتاب معروف و مورد اعتماد اهل سنت)مانند"سنن ابن ماجه" (۱)و"مسند احمد حنبل" (۲)این حدیث آمده است و دانشمندانی مانند "حاکم"و"ذهبی"و"ابن حجر"با تمام شهرت و تعصبی که دارند به صحیح بودن بسیاری از طرق این حدیث،اعتراف کرده اند،بنا بر این هیچ بعید نیست بخاری و مسلم در آن جو خاص و خفقان آلود محیط خود نتوانسته و یا نخواسته اند چیزی را که بر خلاف مذاق زمامداران وقتشان بوده است،صریحا در کتاب خود بیاورند.

۴-چرا علی ع و اهل بیت به این حدیث استدلال نکردند؟!

بعضی می گویند:اگر حدیث غدیر با این عظمت وجود داشت،چرا خود علی ع و اهل بیت او و یاران و علاقمندانش در موارد لزوم به آن استدلال نکردند؟! آیا بهتر نبود که آنها به چنین مدرک مهمی برای اثبات حقانیت علی ع استناد بجویند؟ این ایراد نیز از عدم احاطه به کتب اسلامی،اعم از حدیث و تاریخ و تفسیر، سرچشمه گرفته است،زیرا در کتب دانشمندان اهل تسنن موارد زیادی نقل شده که خود علی ع و یا ائمه اهل بیت ع و یا علاقمندان به این مکتب با حدیث غدیر استدلال کرده اند:

از جمله خود علی ع در روز شوری طبق نقل خطیب خوارزمی حنفی در

۱- ۱) جلد اول صفحه ۵۵ و صفحه ۵۸

۲- ۲) مسند احمد حنبل جلد اول صفحه ۸۴-۸۸-۱۱۸-۱۱۹-۱۵۲-۳۳۱- ۲۸۱-۳۷۰.

مناقب از"عامر بن واصله"چنین نقل می کند:در روز شوری با علی ع در آن خانه بودم و شنیدم که با اعضای شوری چنین می گفت:دلیل محکمی برای شما اقامه می کنم که عرب و عجم توانایی تغییر آن را نداشته باشند:شما را بخدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به یگانگی خوانده باشد(و سپس مفاخر معنوی خاندان رسالت را برشمرد تا رسید به اینجا)شما را بخدا سوگند آیا در میان شما احدی جز من هست که پیامبر ص در حق او گفته باشد.

من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و انصر من نصره لیبلغ الشاهد الغائب همه گفتند:نه (۱)این روایت را"حموینی"در"فرائد السمطین"در باب ۵۸ و همچنین"ابن حاتم" در"دار النظیم"و"دارقطنی"و"ابن عقده"و"ابن ابی الحدید"در شرح نهج البلاغه نقل کرده اند.

و نیز می خوانیم که علی ع بنا به نقل فرائد السمطین در باب ۵۸ در ایام عثمان در مسجد در حضور جمعیت به جریان غدیر استدلال کرد،و همچنین در کوفه در برابر کسانی که نص بر خلافت بلافصل او را از پیامبر ص انکار میکردند صریحا به این روایت استدلال کرد.

این حدیث را طبق نقل الغدیر چهار نفر از صحابه،و چهارده نفر از تابعین طبق نقل منابع معروف اهل تسنن روایت کرده اند.

و نیز در روز جنگ"جمل"طبق نقل"حاکم"در کتاب مستدرک جلد سوم صفحه ۳۷۱ در برابر طلحه با آن استدلال فرمود.

و نیز در روز جنگ"صفین"طبق نقل"سلیم بن قیس هلالی"علی ع در لشگرگاه خود در برابر جمعی از مهاجرین و انصار و مردمی که از اطراف گرد آمده بودند،به این حدیث استدلال کرد،و دوازده نفر از بدریین(کسانی که

۱- ۱) مناقب صفحه ۲۱۷.

جنگ بدر را در خدمت پیغمبر ص درک کرده بودند)برخاستند و گواهی دادند که این حدیث را از پیامبر ص شنیده اند! بعد از علی ع بانوی اسلام فاطمه زهرا س و امام حسن و امام حسین و عبد اللّه بن جعفر و عمار یاسر و قیس بن سعد و عمر بن عبد العزیز و مامون خلیفه عباسی به آن استناد جستند و حتی"عمرو بن عاص"در نامه ای که به معاویه نوشت برای اینکه به او اثبات کند بخوبی از حقایق مربوط به موقعیت علی ع و وضع معاویه آگاه است صریحا مساله غدیر را یادآوری کرده و خطیب خوارزمی حنفی در کتاب مناقب صفحه ۱۲۴ آن را نقل کرده است(کسانی که مایل به توضیحات بیشتر و آگاهی از منابع مختلف این روایات در زمینه استدلال علی ع و اهل بیت و جمعی از صحابه و غیر صحابه به حدیث غدیر هستند می توانند به کتاب الغدیر جلد اول صفحات ۱۵۹ تا ۲۱۳ مراجعه کنند،مرحوم علامه امینی استدلال به این حدیث را از"۲۲ تن"از صحابه و غیر صحابه در موارد مختلف نقل کرده است).

۵-جمله آخر آیه چه مفهومی دارد؟

میگویند:اگر این آیه مربوط به نصب علی ع به خلافت و ولایت و داستان غدیر خم است پس این جمله آخر که می گوید: إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ :"خداوند قوم کافر را هدایت نمی کند"چه ارتباطی با این مساله می تواند داشته باشد؟ برای پاسخ به این ایراد کافی است بدانیم که کفر در لغت و همچنین در لسان قرآن به معنی انکار و مخالفت و ترک است،گاهی به انکار خدا و یا نبوت پیامبر ص اطلاق می شود و گاهی به انکار و یا مخالفت در برابر دستورات دیگر،در سوره آل عمران آیه ۹۷ در مورد حج می خوانیم: وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ :

"کسانی که دستور حج را زیر پا بگذارند و با آن مخالفت نمایند به خدا زیانی نمی رسانند خداوند از همه جهانیان بی نیاز است"و در سوره بقره آیه ۱۰۲ درباره

ساحران و آنها که آلوده به سحر شدند اطلاق کلمه کفر شده است(وَ مٰا يُعَلِّمٰانِ مِنْ أَحَدٍ حَتّٰى يَقُولاٰ إِنَّمٰا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلاٰ تَكْفُرْ)و نیز در آیه ۲۲ سوره ابراهیم می بینیم که شیطان در برابر کسانی که از او پیروی و اطاعت کردند در روز رستاخیز صریحا اظهار تنفر کرده و به آنها می گوید:شما در اطاعت اوامر الهی مرا شریک او ساختید و من امروز نسبت به این کار شما کفر می ورزم(إِنِّی كَفَرْتُ بِمٰا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ)بنا بر این اطلاق "کفر"بر مخالفان مساله ولایت و رهبری جای تعجب نیست.

۶-آیا دو ولی در یک زمان ممکن است؟

بهانه دیگری که برای سرباز زدن از این حدیث متواتر و همچنین آیه مورد بحث ذکر کرده اند این است که اگر پیامبر ص علی ع را در غدیر خم به ولایت و رهبری و خلافت نصب کرده باشد،لازمه اش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد خواهد بود! ولی توجه به شرائط و اوضاع خاص زمان نزول آیه و ورود حدیث و همچنین قرائنی که در گفتار پیامبر ص وجود دارد این بهانه را به کلی برطرف می کند، زیرا می دانیم که این جریان در ماههای آخر عمر پیامبر ص واقع شد،در حالی که او آخرین دستورات را به مردم ابلاغ می کرد به خصوص اینکه صریحا فرمود:

من بزودی از میان شما می روم و دو چیز گرانمایه را در میان شما می گذارم.

کسی که این سخن را می گوید پیدا است در صدد تعیین جانشین خویش است و برای آینده برنامه ریزی می کند نه برای زمان حاضر،بنا بر این روشن است که منظورش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد نیست.

موضوع جالب توجه اینکه در حالی که بعضی از دانشمندان اهل تسنن این ایراد را مطرح می کنند بعضی دیگر ایرادی درست در نقطه مقابل آن مطرح کرده اند و آن اینکه پیامبر ص ولایت و خلافت علی ع را تعیین کرد ولی

تاریخ آن را روشن نساخت چه مانعی دارد که این ولایت و خلافت بعد از سه خلیفه دیگر باشد؟! راستی حیرت آور است،بعضی از این طرف بام می افتند و بعضی از آن طرف، و تعصبها مانع می شود که روی متن قضیه تکیه کنند،باید کسی از آنها سؤال کند که اگر پیامبر ص می خواست چهارمین خلیفه خود را تعیین کند و در فکر آینده مسلمانان بود پس چرا خلیفه اول و دوم و سوم خود را که مقدم بر او بودند و تعیین آن لازمتر بود در مراسم غدیر بیان نکرد؟! بار دیگر گفته سابق خود را تکرار می کنیم و این بحث را پایان می دهیم که اگر نظرهای خاصی در کار نبود این همه اشکال تراشی در زمینه این آیه و این حدیث نمی شد،همانطور که در موارد دیگر نشده است.

ص :۲۳

[سوره المائده (۵): آیات ۶۸ تا ۶۹]

اشاره

قُلْ يا أَهْلَ اَلْكِتابِ لَسْتُمْ عَلى شَيْءٍ حَتّى تُقِيمُوا اَلتَّوْراةَ وَ اَلْإِنْجِيلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْياناً وَ كُفْراً فَلا تَأْسَ عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْكافِرِينَ (۶۸) إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اَلَّذِينَ هادُوا وَ اَلصّابِئُونَ وَ اَلنَّصارى مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۹)

ترجمه:

۶۸-ای اهل کتاب!شما هیچ موقعیتی ندارید مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه بر شما از طرف پروردگارتان نازل شده است بر پا دارید ولی آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده(نه تنها مایه بیداری آنها نمی گردد بلکه)بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می افزاید بنا بر این از این قوم کافر(و مخالفت آنها)غمگین مباش.

۶۹-آنها که ایمان آورده اند و یهودیان و صابئان و مسیحیان هر گاه ایمان به خداوند یگانه و روز جزا بیاورند و عمل صالح انجام دهند نه ترسی بر آنها است و نه غمگین خواهند شد.

شان نزول:

در تفسیر"مجمع البیان"و تفسیر"قرطبی"از ابن عباس چنین نقل شده که جمعی از یهود خدمت پیامبر ص آمدند،نخست پرسیدند آیا تو اقرار نداری که تورات از طرف خدا است؟ پیغمبر ص جواب مثبت داد.

آنها گفتند:ما هم تورات را قبول داریم،ولی به غیر آن ایمان نداریم(در

حقیقت تورات قدر مشترک میان ما و شما است اما قرآن کتابی است که تنها شما به آن عقیده دارید پس چه بهتر که تورات را بپذیریم و غیر آن را نفی کنیم!) آیه نخست نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

همانطور که در تفسیر آیات این سوره تا کنون خوانده ایم،قسمت قابل ملاحظه ای از آن پیرامون کارشکنیها،گفتگوها،سؤالها و ایرادهای اهل کتاب (یهود و نصاری)بود،این آیه نیز به گوشه دیگری از این مباحث اشاره می کند، و به منطق سست آنها که می خواستند تورات را به عنوان یک کتاب مورد اتفاق میان مسلمانان و یهود بپذیرند و قرآن را به عنوان یک کتاب مورد اختلاف کنار بگذارند، پاسخ می گوید.

به این ترتیب آنها را مخاطب ساخته و می گوید:"ای اهل کتاب شما هیچ موقعیتی نخواهید داشت مگر آن زمانی که تورات و انجیل و تمام کتب آسمانی را که بر شما نازل شده بدون تبعیض و تفاوت بر پا دارید"(قُلْ یٰا أَهْلَ الْکِتٰابِ لَسْتُمْ عَلیٰ شَیْءٍ حَتّٰی تُقِیمُوا التَّوْرٰاةَ وَ الْإِنْجِیلَ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ).

زیرا همانطور که گفتیم این کتابها همه از یک مبدء صادر شده و اصول اساسی آنها یکی است،اگر چه آخرین کتاب آسمانی،کاملترین و جامعترین آنها است و بهمین دلیل لازم العمل است به علاوه در کتب پیشین بشارتهای متعددی درباره آخرین کتاب یعنی قرآن آمده است،آنها مدعیند تورات و انجیل را قبول دارند، اگر در این ادعا صادق هستند باید این بشارتها را نیز بپذیرند،و هنگامی که آن نشانه ها را در قرآن یافتند،در برابر آن سر تعظیم فرود آورند.

آیه فوق می گوید:ادعا کافی نیست باید عملا این کتابهای آسمانی را بر پا

دارید به علاوه کتاب "ما" و "شما" مطرح نیست،آنچه مطرح است کتابهای آسمانی است و آنچه از ناحیه خدا آمده،پس چگونه می توانید با این منطق سست، آخرین کتاب را نادیده بگیرید.

ولی قرآن بار دیگر اشاره به وضع اکثریت آنها کرده،می گوید:"بسیاری از آنها نه تنها از این آیات پند نمی گیرند و هدایت نمی شوند بلکه به خاطر روح لجاجت بر طغیان و کفرشان افزوده می شود"(وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْياناً وَ كُفْراً) و این چنین است،تاثیر معکوس آیات حق و سخنان موزون در افکار بیمار و قلوب مملو از لجاج! و در پایان آیه پیامبر خود را در برابر سرسختی این اکثریت منحرف دلداری می دهد و می گوید:"از مخالفتهای این جمعیت کافر غمگین مباش"زیرا زیان آن متوجه خود آنها خواهد شد و به تو ضرری نمی رساند(فَلا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ) (۱).

بدیهی است محتویات این آیه اختصاص به قوم یهود ندارد،مسلمانان نیز اگر تنها به ادعای اسلام قناعت کنند،و اصول تعلیمات انبیاء و مخصوصا کتاب آسمانی خود را بر پا ندارند،هیچگونه موقعیت و ارزشی نه در پیشگاه خدا،و نه در زندگی فردی و اجتماعی نخواهند داشت،و همیشه زبون و زیر دست و شکست خورده خواهند بود. در آیه بعد مجددا این حقیقت را مورد تاکید قرار داده،می گوید:"تمام اقوام و ملتها و پیروان همه مذاهب بدون استثناء اعم از مسلمانان و یهودیان و صابئان (۲)

۱- ۱) فلا تاس از ماده اسی به معنی غم و اندوه است.

۲- ۲) صابئان:به پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم می گویند،در جلد اول صفحه ۱۹۷ مشروحا در این زمینه صحبت شد.

و مسیحیان در صورتی اهل نجات خواهند بود،و از آینده خود وحشتی و از گذشته غمی نخواهند داشت که ایمان به خدا و روز جزا داشته باشند و عمل صالح انجام دهند" (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هادُوا وَ الصّابِئُونَ وَ النَّصاریٰ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ).

این آیه در واقع پاسخ دندانشکنی است به کسانی که نجات را در پناه ملیت خاصی می دانند و میل دارند میان دستورات انبیاء تبعیض قائل شوند،و دعوتهای مذهبی را با تعصب قومی بیامیزند،آیه می گوید:راه نجات منحصرا در کنار گذاشتن اینگونه سخنان است.

همانطور که در ذیل آیه ۶۲ سوره بقره که مضمون آن با آیه فوق تقریبا یکی است یادآور شدیم،بعضی از افراد با یک بیان سفسطه آمیز خواسته اند آیه فوق را دلیل بر مسلک"صلح کل"بگیرند،و تمام پیروان مذاهب را اهل نجات بدانند و در حقیقت فلسفه نزول کتب آسمانی را یکی پس از دیگری که ناظر به پیشبرد جهان انسانیت در مسیر تکامل تدریجی است نادیده بگیرند.

ولی همانطور که گفتیم آیه با تعبیر" عَمِلَ صالِحاً "این حقیقت را مشخص می سازد که باید در مورد تفاوت مذاهب به آخرین قانون عمل کنند،زیرا عمل به قوانین نسخ شده،عمل صالح نیست بلکه عمل صالح به قوانین موجود و آخرین قانون است،(توضیح بیشتر و مشروحتر در زمینه این آیه را در جلد اول صفحه ۱۹۱ تا صفحه ۲۰۰ مطالعه فرمائید).

بعلاوه این احتمال نیز در تفسیر آیه قابل قبول است که جمله" مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً "تنها به یهود و نصاری و صابئان می خورد،زیرا " اَلَّذِینَ آمَنُوا "که در آغاز آیه ذکر شده نیازی به این قید ندارد،و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود:

افراد با ایمان و مسلمان-و همچنین یهود و نصاری و صابئان بشرط اینکه

ایمان بیاورند و اسلام را بپذیرند و عمل صالح کنند-همگی اهل نجات و رستگاری خواهند بود و سوابق مذهبی افراد هیچگونه اثری در این قسمت نخواهد داشت و راه به روی همگی باز است(دقت کنید).

[سوره المائده (۵): آیات ۷۰ تا ۷۱]

اشاره

لَقَدْ أَخَذْنٰا مِيثٰاقَ بَنِي إِسْرٰائِيلَ وَ أَرْسَلْنٰا إِلَيْهِمْ رُسُلاً كُلَّمٰا جٰاءَهُمْ رَسُولٌ بِمٰا لاٰ تَهْوىٰ أَنْفُسُهُمْ فَرِيقاً كَذَّبُوا وَ فَرِيقاً يَقْتُلُونَ (۷۰) وَ حَسِبُوا أَلاّٰ تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تٰابَ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَ اَللّٰهُ بَصِيرٌ بِمٰا يَعْمَلُونَ (۷۱)

ترجمه:

۷۰-ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و رسولانی به سوی آنها فرستادیم(ولی)هر زمان پیامبری بر خلاف هوسها و تمایلات آنها می آمد عده ای را تکذیب می کردند و جمعی را می کشتند.

۷۱-و گمان کردند مجازاتی در کار نخواهد بود لذا(از دیدن حقایق و شنیدن سخنان حق) نابینا و کر شدند سپس(بیدار گشتند و)خداوند توبه آنها را پذیرفت دگر بار (بخواب غفلت فرو رفتند و)بسیاری از آنها کور و کر شدند و خداوند به آنچه انجام می دهند داناست.

تفسیر:

در آیات گذشته در سوره بقره و اوائل همین سوره اشاره به پیمان مؤکدی که خداوند از بنی اسرائیل گرفته بود شده است،در این آیه بار دیگر این پیمان را یادآوری کرده می فرماید:"ما پیمان از بنی اسرائیل گرفتیم و پیامبرانی برای هدایت

آنها و مطالبه وفای به این پیمان،به سوی آنان فرستادیم"(لَقَدْ أَخَذْنٰا مِيثٰاقَ بَنِي إِسْرٰائِيلَ وَ أَرْسَلْنٰا إِلَيْهِمْ رُسُلاً).

همانطور که در جلد اول گفته شد به نظر می رسد که این پیمان همان است که در آیه ۹۳ سوره بقره به آن اشاره شده،یعنی پیمان عمل به آنچه خدا بر آنها نازل کرده بود (۱).

سپس اضافه می کند که آنها نه تنها به این پیمان عمل نکردند،بلکه"هر زمان پیامبری دستوری بر خلاف تمایلات و هوی و هوسهای آنها می آورد،به شدیدترین مبارزه بر ضد او دست می زدند،جمعی را تکذیب می کردند و جمعی را که با تکذیب نمی توانستند از نفوذشان جلوگیری کنند به قتل می رساندند"(كُلَّمٰا جٰاءَهُمْ رَسُولٌ بِمٰا لاٰ تَهْوىٰ أَنْفُسُهُمْ فَرِيقاً كَذَّبُوا وَ فَرِيقاً يَقْتُلُونَ).

و این است راه و رسم افراد منحرف خود خواه،که بجای پیروی از رهبرانشان، اصرار دارند رهبران،تابع تمایلات و خواسته هایشان باشند،و در غیر این صورت رهبری و حتی حق حیات برای آنان قائل نیستند.

در جمله فوق"کذبوا"به صورت ماضی و"یقتلون"به صورت مضارع آمده است،ممکن است علت آن علاوه بر ملاحظه تناسب لفظی آخر آیات قبل و بعد، که همگی به صورت مضارع آمده است،این باشد که به حکم دلالت فعل مضارع بر استمرار،می خواهد ادامه این روح را در آنها بیان کند که تکذیب و قتل پیامبران یک حادثه اتفاقی در زندگی آنها نبود،بلکه به صورت یک برنامه و مکتب درآمده بود (۲). در آیه بعد اشاره به غرور نابجای آنها در برابر اینهمه طغیان و جنایات کرده

۱- ۱) تفسیر نمونه جلد اول صفحه ۲۴۶.

۲- ۲) در حقیقت جمله فَرِيقاً كَذَّبُوا وَ فَرِيقاً يَقْتُلُونَ همانطور که در مجمع البیان و تفاسیر دیگر آمده است در اصل"کذبوا و قتلوا"و"یکذبون و یقتلون"بوده است.

می فرماید:"با این حال آنها گمان می کردند که بلا و مجازاتی دامانشان را نخواهد گرفت"و همانطور که در آیات دیگر تصریح شده،خود را یک نژاد برتر می پنداشتند و به عنوان فرزندان خدا از خود یاد می کردند!(وَ حَسِبُوا أَلاّ تَکُونَ فِتْنَهٌ).

سرانجام این غرور خطرناک و خود برتربینی همانند پرده ای بر چشم و گوش آنها افتاد و به خاطر آن"از دیدن آیات خدا نابینا و از شنیدن کلمات حق، کر شدند"!(فَعَمُوا وَ صَمُّوا) اما به هنگامی که نمونه هایی از مجازاتهای الهی و سرانجام شوم اعمال خود را مشاهده کردند،پشیمان گشتند و توبه کردند و متوجه شدند که تهدیدهای الهی جدی است و آنها هرگز یک نژاد برتر نیستند،خداوند نیز توبه آنها را پذیرفت(ثُمَّ تابَ اللّهُ عَلَیْهِمْ).

ولی این بیداری و ندامت و پشیمانی دیری نپائید باز طغیان و سرکشی و پشت پا زدن به حق و عدالت شروع شد،و دیگر با پرده های غفلت که از آثار فرو رفتن در گناه است بر چشم و گوش آنها افکنده شد"و باز از دیدن آیات حق نابینا و از شنیدن سخنان حق کر شدند"و این حالت،بسیاری از آنها را فرا گرفت(ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا کَثِیرٌ مِنْهُمْ).

شاید مقدم داشتن جمله"عموا"(نابینا شدند)بر"صموا"(کر شدند)اشاره به این باشد که نخستین بار باید آیات خدا و معجزات پیامبر ص را ببینند و سپس به دستورات او گوش فرا دهند.

ذکر کثیر منهم(بسیاری از آنها)بعد از تکرار جمله" عَمُوا وَ صَمُّوا " در حقیقت بمنزله توضیحی است برای هر دو جمله،یعنی حالت غفلت و بی خبری و کری و کوری در برابر حقایق،جنبه عمومی نداشت بلکه همواره اقلیت صالحی در میان آنها وجود داشت،و این دلیل روشنی است که جملات قرآن به یهود به

هیچوجه جنبه نژادی و طایفه ای ندارد بلکه صرفا متوجه اعمال آنها است.

آیا تکرار جمله" عَمُوا وَ صَمُّوا "جنبه کلی و تاکید دارد؟و یا اشاره به دو واقعه مختلف است؟بعضی از مفسران عقیده دارند این دو جمله اشاره به دو سرگذشت مختلف می باشد که برای بنی اسرائیل واقع شد،یکی به هنگام حمله مردم بابل و دیگر به هنگام حمله ایرانیان و رومیان،که قرآن در آغاز سوره بنی اسرائیل اشاره کوتاهی به آن کرده است.

این احتمال نیز هست که آنها مکرر بر مکرر گرفتار این حالت شدند و نتائج شوم کارهای خود را که می دیدند توبه می کردند و باز هم توبه را می شکستند، نه اینکه فقط دو بار تکرار شد.

و در پایان آیه،با یک جمله کوتاه و پر معنی می گوید:"خداوند هیچگاه از اعمال آنها غافل نبوده و تمام کارهایی را که انجام می دهد می بیند"(وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِما یَعْمَلُونَ).

ص :۳۱

[سوره المائده (۵): آیات ۷۲ تا ۷۴]

اشاره

لَقَدْ کَفَرَ اَلَّذِینَ قٰالُوا إِنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلْمَسِیحُ اِبْنُ مَرْیَمَ وَ قٰالَ اَلْمَسِیحُ یٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ إِنَّهُ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اَللّٰهُ عَلَیْهِ اَلْجَنَّهَ وَ مَأْوٰاهُ اَلنّٰارُ وَ مٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ أَنْصٰارٍ (۷۲) لَقَدْ کَفَرَ اَلَّذِینَ قٰالُوا إِنَّ اَللّٰهَ ثٰالِثُ ثَلاٰثَهٍ وَ مٰا مِنْ إِلٰهٍ إِلاّٰ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ وَ إِنْ لَمْ یَنْتَهُوا عَمّٰا یَقُولُونَ لَیَمَسَّنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ (۷۳) أَ فَلاٰ یَتُوبُونَ إِلَی اَللّٰهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَهُ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۷۴)

ترجمه:

۷۲-آنها که گفتند خداوند همان مسیح بن مریم است بطور مسلم کافر شدند(با اینکه خود)مسیح گفت ای بنی اسرائیل خداوند یگانه ای را که پروردگار من و شماست پرستش کنید چه اینکه هر کس شریکی برای خدا قرار دهد،خداوند بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاه او دوزخ است و ستمکاران یار و یاوری ندارند.

۷۳-آنها که گفتند خداوند یکی از سه خدا است(نیز)بطور مسلم کافر شدند با اینکه معبودی جز معبود یگانه نیست و اگر از آنچه می گویند دست برندارند عذاب دردناکی به کافران آنها(که روی این عقیده ایستادگی کنند)خواهد رسید.

۷۴-آیا توبه نمی کنند و به سوی خدا باز نمی گردند و از او طلب آمرزش نمی نمایند و خداوند آمرزنده مهربان است.

ص: ۳۲

تفسیر:

در تعقیب بحثهایی که در مورد انحرافات یهود،در آیات قبل،گذشت، این آیات و آیات بعد از انحرافات مسیحیان سخن می گوید نخست از مهمترین انحراف مسیحیت یعنی مساله"الوهیت مسیح"و"تثلیث معبود"بحث کرده می گوید:

"بطور مسلم آنها که گفته اند خدا همان مسیح بن مریم است،کافر شدند" (لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قٰالُوا إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ).

چه کفری از این بالاتر که خداوند نامحدود از هر جهت را،با مخلوقی که از هر جهت محدود است یگانه و متحد بدانند،و صفات مخلوق را برای خالق قرار دهند؟! در حالی که خود مسیح ع با صراحت به بنی اسرائیل گفت:"خداوند یگانه ای را پرستش کنید که پروردگار من و شما است"(وَ قٰالَ الْمَسِیحُ یٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ).

و به این ترتیب بیزاری خود را از هر گونه شرک و غلو در مورد خویش نفی کرد و خود را همانند دیگران مخلوقی از مخلوقات خدا معرفی نمود.

و نیز مسیح برای تاکید این مطلب و رفع هر گونه ابهام و اشتباه اضافه کرد:"هر کس شریکی برای خدا قرار دهد خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او آتش است"(إِنَّهُ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْوٰاهُ النّٰارُ).

و باز برای تاکید بیشتر و اثبات این حقیقت که شرک و غلو یک نوع ظلم آشکار است به آنها گفت:"برای ستمگران و ظالمان هیچگونه یار و یاوری وجود نخواهد داشت"(وَ مٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ أَنْصٰارٍ).

همانطور که در سابق هم اشاره کرده ایم تاریخ مسیحیت می گوید:تثلیث

در قرون نخستین و مخصوصا در عصر مسیح ع وجود نداشت و حتی در اناجیل کنونی با تمام تحریفهایی که در آن به عمل آمده است کمترین سخنی از تثلیث دیده نمی شود،و خود محققان مسیحیت به این امر معترفند،بنا بر این آنچه در آیه فوق در مورد پافشاری مسیح ع و روی مساله توحید دیده می شود مطلبی است که با منابع موجود مسیحیت نیز هماهنگ است و از دلائل عظمت قرآن محسوب می شود (۱).

ضمنا باید توجه داشت که آنچه در این آیه مورد بحث واقع شده مساله غلو و وحدت مسیح با خدا و به عبارت دیگر "توحید در تثلیث"است، ولی در آیه بعد اشاره به مساله "تعدد خدایان"از نظر مسیحیان یعنی "تثلیث در توحید"کرده می گوید:"آنها که گفته اند خداوند سومین اقنوم (۲)از اقانیم سه گانه است به طور مسلم کافر شده اند(لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَهٍ) بسیاری از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان و شیخ طوسی در تبیان و فخر رازی و قرطبی در تفسیر خود چنین تصور کرده اند که آیه قبل درباره فرقه ای از مسیحیان به نام یعقوبیه است که خدا را با مسیح ع متحد می دانند، ولی این آیه در باره فرقه دیگری به نام"ملکانیه"و"نسطوریه"است که قائل به خدایان سه گانه اند،اما همانطور که سابقا هم گفتیم این برداشت از مسیحیت با حقیقت تطبیق نمی کند زیرا اعتقاد به تثلیث در میان همه مسیحیان عمومیت دارد، همانطور که اعتقاد به توحید و یگانگی خدا در میان ما مسلمانان قطعی و مسلم است،منتها آنها در عین اینکه خدایان را حقیقتا سه گانه می دانند،یگانه حقیقی نیز میدانند و به اعتقاد آنها سه واحد حقیقی یک واحد حقیقی را تشکیل می دهند!،

۱- ۱) برای توضیح بیشتر درباره این موضوع و درباره مساله تثلیث و وحدت در تثلیث به تفسیر نمونه جلد چهارم صفحه ۲۲۰ تا ۲۳۰ مراجعه فرمائید.

۲- ۲) اقنوم به معنی اصل و ذات،و جمع آن"اقانیم"است.

دو آیه فوق ظاهرا به دو جنبه مختلف این دو قضیه اشاره می کند:در آیه اول اشاره به وحدت خدایان سه گانه،و در آیه دوم اشاره به تعدد آنها است،و قرار گرفتن این دو بیان پشت سر هم در حقیقت اشاره به یکی از دلائل روشن ابطال عقیده آنها می باشد که چگونه خداوند گاهی با مسیح(و روح القدس)حقیقتا یکی و گاهی حقیقتا سه چیز می شود مگر مساوی بودن سه با یک معقول است؟ آنچه این حقیقت را تایید می کند این است که ما در میان مسیحیان هیچ طایفه ای را نمی یابیم که به خدایان سه گانه قائل نباشند (۱).

سپس قرآن به طور قاطع در پاسخ آنها می گوید:"هیچ معبودی جز معبود یگانه نیست"(وَ مٰا مِنْ إِلٰهٍ إِلاّٰ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ).

مخصوصا ذکر کلمه"من"قبل از"اله"تاکید بیشتری را در نفی معبودهای دیگر می رساند.

دگر بار با لحن شدید و مؤکد به آنها اخطار می کند که"اگر دست از این عقیده برندارند عذاب دردناکی در انتظار کسانی که بر این کفر باقی بمانند خواهد بود"(وَ إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمّٰا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ).

کلمه"من"در"منهم"به عقیده بعضی بیانیه است ولی ظاهر این است که برای"تبعیض"بوده باشد و در حقیقت اشاره به کسانی است که بر کفر و شرک خود باقی می مانند و بعد از دعوت قرآن به توحید باز نگشتند،نه آنها که توبه کردند و بازگشت نمودند.

در تفسیر المنار از کتاب اظهار الحق داستانی نقل شده که ذکر آن در اینجا

۱- ۱) در بعضی از روایات و بعضی از تواریخ نقل شده که در میان مسیحیان اقلیتی وجود دارند که معتقد به خدایان سه گانه نیستند بلکه تنها به وحدت عیسی با خدا اعتقاد دارند ولی ما امروز کمتر نام و نشانی از آنها می بینیم.

بی تناسب نیست و نشان می دهد که چگونه تثلیث و توحید نصاری غیر قابل درک می باشند،نویسنده آن کتاب می گوید:سه نفر به آئین مسیحیت در آمدند، کشیش،عقائد ضروری مسیحیت از جمله عقیده تثلیث را به آنها تعلیم کرد.

روزی یکی از علاقمندان مسیحیت نزد کشیش آمد و از کسانی که تازه به آئین مسیحیت در آمده بودند سؤال کرد،کشیش با کمال خوشوقتی اشاره به آن سه نفر نمود،او بلافاصله پرسید:آیا از عقائد ضروریه ما چیزی یاد گرفته اند، کشیش با شجاعت و تاکید گفت:آری سپس به عنوان نمونه یکی از آنها را صدا زد تا او را در حضور میهمان بیازماید،کشیش گفت:درباره تثلیث چه میدانی؟ او در جواب گفت:شما به من چنین یاد دادید که خدایان سه گانه اند یکی در آسمان است و دیگری در زمین از شکم مریم متولد شد و سومین نفر به صورت کبوتری بر خدای دوم در سن سی سالگی نازل گردید!کشیش عصبانی شد و او را بیرون کرد و گفت چیزی نمی فهمد،و نفر دوم را صدا زد،او در جواب این سؤال در مورد تثلیث،گفت:شما به من چنین تعلیم دادید که خدایان سه بودند، اما یکی از آنها بدار آویخته شد بنا بر این اکنون دو خدا بیشتر نداریم! خشم کشیش بیشتر شد و او را نیز بیرون کرد و سومی را که باهوش تر و جدی تر در حفظ عقائد دینی بود،صدا زد و همان مساله را از او پرسید او با احترام گفت:پیشوای من!آنچه را به من آموختید کاملاـ حفظ کرده ام و از برکت مسیح به خوبی فهمیده ام شما گفتید:خداوند یگانه سه گانه است و خداوندان سه گانه یگانه اند،یکی از آنها را بدار زدند و مرد و بنا بر این همه مردند زیرا او با بقیه یگانه بود و به این ترتیب الان هیچ خدایی وجود ندارد! *** در آیه سوم از آنها دعوت می کند که از این عقیده کفر آمیز توبه کنند تا خداوند آنها را مشمول عفو و بخشش خود قرار دهد لذا می گوید:"آیا بعد از

اینهمه،آنها بسوی خدای یگانه باز نمی گردند و از این شرک و کفر طلب آمرزش نمی کنند با اینکه خداوند غفور و رحیم است؟"(أَ فَلاٰ يَتُوبُونَ إِلَى اللّٰهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَهُ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

[سوره المائده (۵): آیات ۷۵ تا ۷۷]

اشاره

مَا اَلْمَسِيحُ اِبْنُ مَرْيَمَ إِلاّٰ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ اَلرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كٰانٰا يَأْكُلاٰنِ اَلطَّعٰامَ اُنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ اَلْآيٰاتِ ثُمَّ اُنْظُرْ أَنّٰى يُؤْفَكُونَ (۷۵) قُلْ أَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مٰا لاٰ يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لاٰ نَفْعاً وَ اَللّٰهُ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ (۷۶) قُلْ يٰا أَهْلَ اَلْكِتٰابِ لاٰ تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ اَلْحَقِّ وَ لاٰ تَتَّبِعُوا أَهْوٰاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَوٰاءِ اَلسَّبِيلِ (۷۷)

ترجمه:

۷۵-مسیح فرزند مریم فقط فرستاده(خدا)بود پیش از وی نیز فرستادگان دیگری بودند مادرش نیز زن بسیار راستگویی بود هر دو غذا می خوردند(با این حال چگونه دعوی الوهیت مسیح و عبادت مادرش مریم می کنید؟)بنگر چگونه نشانه ها را برای آنها آشکار می سازیم سپس بنگر چگونه آنها از حق باز داشته می شوند؟ ۷۶-بگو آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه مالک زیان شماست و نه سود شما،و خداوند شنوا و دانا است.

۷۷-بگو ای اهل کتاب در دین خود غلو(و زیاده روی)نکنید و غیر از حق نگوئید و از هوسهای جمعیتی که پیشتر از این گمراه شدند و دگران را گمراه کردند و از راه راست منحرف گشتند پیروی ننمائید.

ص: ۳۷

تفسیر:

به دنبال بحثی که در آیات گذشته درباره غلو مسیحیان درباره حضرت مسیح ع و اعتقاد به الوهیت او گذشت،در این آیات با دلائل روشنی در چند جمله کوتاه این اعتقاد آنها را ابطال می کند،نخست می گوید:چه تفاوتی در میان مسیح و سایر پیامبران بود که عقیده به الوهیت او پیدا کرده اید،مسیح بن مریم نیز فرستاده خدا بود و پیش از آن رسولان و فرستادگان دیگری از طرف خدا آمدند(مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ).

اگر رسالت از ناحیه خدا دلیل بر الوهیت و شرک است پس چرا درباره سایر پیامبران این مطلب را قائل نمی شوید؟.

ولی می دانیم که مسیحیان منحرف هرگز قانع نیستند که عیسی ع را یک فرستاده خدا بدانند بلکه عقیده عمومی آنها فعلا بر این است که او را فرزند خدا و به یک معنی خود خدا می دانند که برای بازخرید گناهان بشریت(نه برای هدایت و رهبری آنها)آمده است و لذا به او لقب فادی(فدا شونده در برابر گناهان بشر)می دهند.

سپس برای تایید این سخن می گوید:مادر او،زن بسیار راستگویی بود (و امه صدیقه).

اشاره به اینکه اولا کسی که دارای مادر است و در رحم زنی پرورش پیدا می کند و اینهمه نیاز دارد چگونه می تواند خدا باشد؟و ثانیا اگر مادر او محترم است به خاطر این است که او هم در مسیر رسالت مسیح ع با او هماهنگ بود و از رسالتش پشتیبانی می کرد و به این ترتیب بنده خاص خدا بود و نباید او را همچون یک معبود همانطور که در میان مسیحیان رائج است که در برابر مجسمه او تا سرحد پرستش خضوع می کنند،عبادت کرد.

بعد به یکی دیگر از دلائل نفی ربوبیت مسیح ع اشاره کرده،می گوید:

او و مادرش هر دو غذا می خوردند(کانا یَأْکُلانِ الطَّعامَ).

کسی که این چنین نیازمند است که اگر چند روز غذا به او نرسد قادر بر حرکت نیست چگونه می تواند خدا یا در ردیف خدا باشد.

و در پایان آیه اشاره به روشنی این دلائل از یک طرف و لجاجت و سرسختی و نادانی آنها در برابر این دلائل آشکار از طرف دیگر کرده و می گوید:بنگر چگونه دلائل را به روشنی برای آنها شرح می دهیم و سپس بنگر چگونه اینها از قبول حق سرباز می زنند(اُنْظُرْ کَیْفَ نُبَیِّنُ لَهُمُ الْآیاتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنّی یُؤْفَکُونَ) (۱)بنا بر این تکرار"انظر"در این دو جمله اشاره به این است که از یک سو در این دلائل روشن بنگر که برای توجه هر کس کافی است و از یک سو به عکس- العملهای منفی و حیرت انگیز آنها بنگر که برای هر کس تعجب آور است. در آیه بعد برای تکمیل استدلال گذشته می گوید:شما می دانید که مسیح ع خود سر تا پا نیازهای بشری داشت و مالک سود و زیان خویش هم نبود تا چه رسد به اینکه مالک سود و زیان شما باشد"آیا چیزی را پرستش می کنید که نه مالک زیان شما است،نه مالک سود شما است"(قُلْ أَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا یَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً).

و به همین دلیل بارها در دست دشمنان گرفتار شد و یا دوستانش گرفتار شدند و اگر لطف خدا شامل حال او نبود هیچ گامی نمی توانست بردارد.

و در پایان به آنها اخطار می کند که گمان نکنید خداوند سخنان ناروای شما را نمی شنود و یا از درون شما آگاه نیست"خداوند هم شنوا است و هم دانا"

۱- ۱) یؤفکون از ماده افک و آن در اصل به معنی منصرف ساختن از چیزی است و مأفوک به کسی گفته می شود که از حق باز داشته شده است،اگر چه بر اثر تقصیر خودش باشد و از آنجا که دروغ انسان را از حق باز می دارد به آن افک گفته می شود.

(وَ اللّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ) جالب اینکه مساله بشر بودن مسیح و نیازهای مادی و جسمانی او که قرآن در این آیات و آیات دیگر روی آن تکیه کرده است یکی از بزرگترین مشکلات برای مسیحیان مدعی خدایی او شده که برای توجیه آن بسیار دست و پا می کنند و گاهی ناچار می شوند برای مسیح دو جنبه قائل شوند جنبه لاهوت و جنبه ناسوت، از نظر لاهوت فرزند خدا و خود خداست و از نظر ناسوت جسم است و مخلوق خدا و امثال این توجیهات که بهترین نشانه ضعف و نادرستی منطق آنها است.

به این نکته نیز باید توجه کرد که در آیه بجای کلمه"من""ما"به کار برده شده که معمولا برای موجودات غیر عاقل ذکر می شود،این تعبیر شاید به خاطر آن باشد که سایر معبودها و بت ها از قبیل سنگ و چوب را در عمومیت جمله داخل کند و بگوید:اگر پرستش مخلوقی جایز باشد باید بت پرستی بت پرستان نیز مجاز شمرده شود زیرا در مخلوق بودن همه برابر و مساویند و در حقیقت ایمان به الوهیت مسیح ع یک نوع بت پرستی است نه خدا پرستی. و در آیه بعد به پیامبر ص دستور می دهد که به دنبال روشن شدن اشتباه اهل کتاب در زمینه غلو درباره پیامبران الهی با استدلالات روشن از آنها دعوت کند که از این راه رسما باز گردند و می گوید،"بگو ای اهل کتاب در دین خود، غلو و تجاوز از حد نکنید و غیر از حق چیزی مگویید" (قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ غَیْرَ الْحَقِّ (۱).

۱- ۱) لاـ تَغْلُوا از ماده غلو به معنی تجاوز از حق کردن است،منتها هنگامی که در مورد تجاوز مقام و منزله کسی باشد غلو گفته می شود،اگر در نرخ و قیمت باشد غلاء گفته می شود و اگر در مورد تیر باشد غلو(بر وزن دلو)می گویند و اینکه به جوشش،غلیان گفته می شود و به حیوانی که فوق العاده سرکش است غلواء می گویند همه از همین ماده است،بعضی معتقدند که غلو هم در طرف افراط گفته می شود هم در تفریط در حالی که بعضی دیگر آن را منحصر به طرف تفریط می دانند و نقطه مقابل آن را تقصیر می گویند.

البته غلو نصاری روشن است و اما در مورد غلو یهود که خطاب یٰا أَهْلَ الْکِتٰابِ شامل آنها نیز می شود بعید نیست که اشاره به سخنی باشد که درباره عزیر می گفتند و او را فرزند خدا می دانستند.و از آنجا که سرچشمه غلو غالبا پیروی از هوا و هوس گمراهان است،برای تکمیل این سخن می گوید:از هوسهای اقوامی که پیش از شما گمراه شدند و بسیاری را نیز گمراه کردند و از راه مستقیم منحرف گشتند،پیروی نکنید(وَ لاٰ تَتَّبِعُوا أَهْوٰاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا کَثِیراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَوٰاءِ السَّبِیلِ) این جمله در حقیقت اشاره به چیزی است که در تاریخ مسیحیت نیز منعکس است که مساله تثلیث و غلو درباره مسیح ع در قرون نخستین مسیحیت در میان آنها وجود نداشت بلکه هنگامی که بت پرستان هندی و مانند آنها به آئین مسیح ع پیوستند،چیزی از بقایای آئین سابق را که تثلیث و شرک بود به مسیحیت افزودند و لذا می بینیم که ثالوث هندی(ایمان به خدایان سه گانه برهما،فیشنو،سیفا) از نظر تاریخی قبل از تثلیث مسیحیت بوده است و در حقیقت این انعکاسی از آن است،در آیه ۳۰ سوره توبه نیز پس از ذکر غلو یهود و نصاری درباره عزیر و مسیح ع می خوانیم یُضٰاهِؤُنَ قَوْلَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ :"گفتار آنها شبیه سخنان کافران پیشین است".

در این عبارت دو بار جمله ضلوا درباره کفاری که اهل کتاب،غلو را از آنها اقتباس کردند تکرار شده است،این تکرار ممکن است به خاطر تاکید بوده باشد و یا به خاطر اینکه آنها قبلا گمراه بودند و بعد که با تبلیغات خود دیگران را نیز گمراه کردند به گمراهی جدیدی افتادند،زیرا کسی که سعی می کند دیگران را هم به گمراهی بکشاند در حقیقت از همه کس گمراه تر است،چرا که نیروهای خود را در مسیر بدبختی خویش و دیگران تلف کرده و بار مسئولیت گناهان دیگران را نیز بر دوش کشیده است.آیا کسی که در جاده مستقیم قرار

گرفته هرگز حاضر می شود که علاوه بر بار گناه خویش بار گناه دیگران را نیز بر دوش بکشد.

[سوره المائده (۵): آیات ۷۸ تا ۸۰]

اشاره

لُعِنَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلىٰ لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَى اِبْنِ مَرْيَمَ ذٰلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ (۷۸) كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُونَ (۷۹) تَرىٰ كَثِيراً مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي اَلْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ (۸۰)

ترجمه:

۷۸-آنها که از بنی اسرائیل کافر شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم لعن(و نفرین)شدند، این بخاطر آن بود که گناه می کردند و تجاوز می نمودند.

۷۹-آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند یکدیگر را نهی نمی کردند چه بدکاری انجام می دادند.

۸۰-بسیاری از آنها را می بینی که کافران(و بت پرستان)را دوست می دارند(و با آنها طرح دوستی می ریزند)چه بد اعمالی از پیش برای(معاد)خود فرستادند که نتیجه آن خشم خداوند بود و در عذاب(الهی)جاودانه خواهند ماند.

تفسیر:

در این آیات برای اینکه از تقلیدهای کورکورانه اهل کتاب از پیشینیانشان جلوگیری کند اشاره به سرنوشت شوم آنها کرده و می گوید:"کافران از بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی بن مریم،لعن شدند و این دو پیامبر بزرگ از

خدا خواستند که آنها را از رحمت خویش دور سازد"(لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ) در اینکه چرا تنها نام این دو پیامبر ص برده شده است مفسران احتمالاتی داده اند گاهی گفته می شود،علت آن این است که سرشناسترین پیامبران بعد از موسی ع این دو پیامبر بودند،و گاهی گفته می شود که بسیاری از اهل کتاب افتخار می کردند که فرزندان داودند،قرآن با این جمله اعلام می کند که داود از کسانی که راه کفر و طغیان پیش گرفتند،متنفر بود،و بعضی گفته اند که این آیه اشاره به دو واقعه تاریخی است که خشم این دو پیامبر بزرگ را برانگیخت و جمعی از بنی اسرائیل را نفرین کردند،داود در مورد ساکنان شهر ساحلی ایله که به"اصحاب سبت"معروفند و سرگذشت آنها در سوره اعراف خواهد آمد، و حضرت مسیح درباره جمعی از پیروان خود که بعد از نزول مائده آسمانی باز هم راه انکار و مخالفت را پیش گرفتند لعن و نفرین نمود.

در هر حال آیه اشاره به این است که بودن جزء نژاد بنی اسرائیل و یا جزء اتباع مسیح،ما دام که هماهنگی با برنامه های آنها نبوده باشد باعث نجات کسی نخواهد شد بلکه خود این پیامبران از اینگونه افراد ابراز تنفر و انزجار کردند.

جمله آخر آیه نیز این مطلب را تاکید می کند و می گوید:"این اعلام تنفر و بیزاری بخاطر آن بود که آنها گناهکار و متجاوز بودند"(ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ) به علاوه آنها به هیچ وجه مسئولیت اجتماعی برای خود قائل نبودند،و یکدیگر را از کار خلاف نهی نمی کردند،و حتی جمعی از نیکان آنها با سکوت و سازشکاری، افراد گناهکار را عملا تشویق می کردند(کانُوا لا یَتَناهَوْنَ عَنْ مُنکَرٍ فَعَلُوهُ) و به این ترتیب برنامه اعمال آنها بسیار زشت و ناپسند بود(لَبِئْسَ ما کانُوا یَفْعَلُونَ)

در تفسیر این آیه روایاتی از پیامبر ص و ائمه اهل بیت ع نقل شده که بسیار آموزنده است.

در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم

لتامرن بالمعروف و لتنهون عن المنکر و لتاخذن علی ید السفیه و لتاطرنه علی الحق اطرا،او لیضربن اللّه قلوب بعضکم علی بعض و یلعنکم کما لعنهم :"حتما باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و دست افراد نادان را بگیرید و به سوی حق دعوت نمائید و الا خداوند قلوب شما را همانند یکدیگر می کند و شما را از رحمت خود دور می سازد همانطور که آنها را از رحمت خویش دور ساخت"! (۱)در حدیث دیگری از امام صادق ع در تفسیر کانُوا لا یَتَناهَوْنَ عَنْ مُنکَرٍ فَعَلُوهُ چنین نقل شده است:

اما انهم لم یکونوا یدخلون مداخلهم و لا یجلسون مجالسهم و لکن کانوا اذا لقوهم ضحکوا فی وجوههم و انسوا بهم

(۲)

:"این دسته که خداوند از آنها مذمت کرده هرگز در کارها و مجالس گناهکاران شرکت نداشتند،بلکه فقط هنگامی که آنها را ملاقات می کردند،در صورت آنان می خندیدند و با آنها مانوس بودند".

و در آیه بعد به یکی دیگر از اعمال خلاف آنها اشاره کرده،می گوید:

بسیاری از آنان را می بینی که طرح دوستی و محبت با کافران می ریزند(تَریٰ کَثِیراً مِنْهُمْ یَتَوَلَّوْنَ الَّذِینَ کَفَرُوا) بدیهی است که دوستی آنها ساده نبود،بلکه دوستی آمیخته با انواع گناه و تشویق آنان به اعمال و افکار غلط بود،و لذا در آخر آیه می فرماید:"چه بد .

۱- ۱) تفسیر مجمع البیان ذیل آیه و در تفسیر قرطبی جلد چهارم صفحه ۲۲۵۰ نیز حدیثی به همین مضمون از ترمذی نقل کرده است.

۲- ۲) تفسیر برهان جلد اول صفحه ۴۹۲ و تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۶۶۱

اعمالی از پیش برای معاد خود فرستادند،اعمالی که نتیجه آن،خشم و غضب الهی بود و در عذاب الهی جاودانه خواهند ماند" (لَبِئْسَ مٰا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذٰابِ هُمْ خٰالِدُونَ) درباره اینکه منظور از الذین کفروا در این آیه چه اشخاصی هستند بعضی احتمال داده اند منظور مشرکان مکه اند که یهود با آنها طرح دوستی ریخته بودند، و بعضی احتمال داده اند که منظور جباران و ستمگرانی بوده اند که یهود در اعصار گذشته طرح دوستی با آنها می ریختند حدیثی که از امام باقر ع در این زمینه نقل شده نیز این معنی را تایید می کند آنجا که می فرماید:

یتولون الملوك الجبارین و یزینون لهم اهوائهم لیصیبوا من دنیاهم : (۱)"این دسته کسانی بودند که جباران را دوست می داشتند و اعمال هوس آلود آنان را در نظرشان خوب جلوه می دادند تا به آنها نزدیك شوند و از دنیاشان بهره گیرند"! هیچ مانعی ندارد که آیه اشاره به هر دو معنی بلکه اعم از آنها باشد.

[سوره المائده (۵): آیه ۸۱]

اشاره

وَ لَوْ كٰانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ اَلنَّبِيِّ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اِتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيٰاءَ وَ لٰكِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ فٰاسِقُونَ (۸۱)

ترجمه:

۸۱-و اگر ایمان به خدا و پیامبر ص و آنچه بر او نازل شده می آوردند(هرگز)آنها را بدوستی اختیار نمی کردند،ولی بسیاری از آنها فاسقند.

تفسیر:

در این آیه راه نجات از این برنامه غلط و نادرست را به آنها نشان می دهد .

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث

که اگر راستی ایمان به خدا و پیامبر و آنچه بر او نازل شده است می داشتند هیچگاه تن به دوستی بیگانگان و دشمنان خدا در نمی دادند و آنان را به عنوان تکیه گاه خود انتخاب نمی کردند(وَ لَوْ کانُوا یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ النَّبِیِّ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِیاءَ) ولی متاسفانه در میان آنها کسانی که مطیع فرمان الهی باشند کمند و بسیاری از آنها از دایره فرمان خدا خارج شده،راه فسق را پیش گرفته اند(وَ لکِنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ فاسِقُونَ) روشن است که منظور از"النبی"در اینجا پیامبر اسلام ص است زیرا در قرآن مجید در آیات مختلف این کلمه به همین معنی به کار رفته است،و این موضوع در دهها آیه از قرآن دیده می شود.

احتمال دیگری در تفسیر آیه نیز هست که ضمیر کانوا به مشرکان و بت پرستان برگردد،یعنی اگر این مشرکان که مورد علاقه و اعتماد یهودند به پیامبر ص و قرآن ایمان می آوردند،هیچگاه یهود آنها را دوست خود انتخاب نمی کردند و این نشانه روشن گمراهی و فسق آنها است زیرا با ادعای پیروی از کتب آسمانی بت پرستان را تا زمانی که مشرکند به دوستی بر می گزینند و همین که به سوی خدا و کتب آسمانی آمدند از آنها فاصله می گیرند! ولی تفسیر اول با ظاهر آیات سازگارتر است و طبق آن تمام ضمائر به یک مرجع(یعنی یهود)باز می گردد.

ص :۴۶

آغاز جزء هفتم قرآن

ص: ۴۷

آغاز جزء هفتم

[سوره المائده (۵): آیات ۸۲ تا ۸۶]

اشاره

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ اَلنّاسِ عَداوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا اَلْيَهُودَ وَ اَلَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا اَلَّذِينَ قالُوا إِنّا نَصارى ذلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ (۸۲) وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَى اَلرَّسُولِ تَرى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ اَلدَّمْعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ اَلْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فَاكْتُبْنا مَعَ اَلشّاهِدِينَ (۸۳) وَ ما لَنا لا نُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ ما جاءَنا مِنَ اَلْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنا رَبُّنا مَعَ اَلْقَوْمِ اَلصّالِحِينَ (۸۴) فَأَثابَهُمُ اَللّهُ بِما قالُوا جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ ذلِكَ جَزاءُ اَلْمُحْسِنِينَ (۸۵) وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصْحابُ اَلْجَحِيمِ (۸۶)

ترجمه:

۸۲-بطور مسلم یهود و مشرکان را دشمنترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت،ولی

ص:۴۹

آنها را که می گویند مسیحی هستیم نزدیکترین دوستان به مؤمنان می یابی،این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی دانشمند و تارك دنیا هستند و آنها (در برابر حق)تکبر نمی ورزند.

۸۳-و هر زمان آیاتی را که بر پیامبر نازل شده بشنوند چشمهای آنها را می بینی که(از شوق)اشك می ریزد بخاطر حقیقتی را که دریافته اند،آنها می گویند:پروردگارا ایمان آوردیم،ما را با گواهان(و شاهدان حق)بنویس.

۸۴-چرا ما ایمان به خدا و آنچه از حق به ما رسیده نیاوریم در حالی که آرزو داریم ما را در زمره جمعیت صالحان قرار دهد؟!
۸۵-خداوند آنها را به خاطر این سخن باغهایی از بهشت پاداش داد که از زیر درختان آن نهرها جاری است،جاودانه در آن خواهند ماند و این جزای نیکوکاران است.

۸۶-و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آنها اهل دوزخند.

شان نزول:

نخستین مهاجران اسلام

بسیاری از مفسران از جمله"طبرسی"در"مجمع البیان"و"فخر رازی" و نویسنده"المنار"در تفسیرهای خود از مفسران پیشین نقل کرده اند که این آیات درباره نجاشی زمامدار حبشه در عصر پیامبر ص و یاران او نازل شده است و در حدیثی که در تفسیر برهان نقل شده این موضوع مشروحا آمده است.

آنچه از روایات اسلامی و تواریخ و گفتار مفسران در این زمینه استفاده می شود چنین است:

در سالهای نخستین بعثت پیامبر ص و دعوت عمومی او،مسلمانان در اقلیت شدیدی قرار داشتند،قریش به قبائل عرب توصیه کرده بود که هر کدام،

افراد وابسته خود را که به پیامبر ص ایمان آورده است تحت فشار شدید قرار دهند و به این ترتیب هر یک از مسلمانان از طرف قوم و قبیله خود سخت تحت فشار قرار داشت.

آن روز تعداد مسلمانان برای دست زدن به یک"جهاد آزادیبخش"کافی نبود،پیامبر ص برای حفظ این دسته کوچک،و تهیه پایگاهی برای مسلمانان در بیرون حجاز،به آنها دستور مهاجرت داد،و حبشه را برای این مقصد انتخاب فرمود و گفت:"در آنجا زمامدار صالحی است که از ستم و ستمگری جلوگیری می کند،شما آنجا بروید تا خداوند فرصت مناسبی در اختیار ما بگذارد".

منظور پیامبر ص نجاشی بود(نجاشی اسم عامی بود همانند"کسری" که به تمام سلاطین حبشه گفته می شد،اما اسم نجاشی معاصر پیامبر ص اصحمه که در زبان حبشی به معنی عطیه و بخشش است بود).

یازده مرد و چهار زن از مسلمانان عازم حبشه شدند و از طریق دریا با کرایه کردن کشتی کوچکی راه حبشه را پیش گرفتند،و این در ماه رجب سال پنجم بعثت بود،و این مهاجرت،مهاجرت اول نام گرفت.

چیزی نگذشت که"جعفر بن ابو طالب"و جمعی دیگر از مسلمانان به حبشه رفتند و هسته اصلی یک جمعیت متشکل اسلامی را که از ۸۲ نفر مرد و عده قابل ملاحظه ای زن و کودک تشکیل می شد به وجود آوردند.

طرح این مهاجرت برای بت پرستان سخت دردناک بود،زیرا بخوبی می دیدند چیزی نخواهد گذشت که با یک جمعیت متشکل نیرومند از مسلمانان که تدریجا اسلام را پذیرفته و به سرزمین امن و امان حبشه رفته اند روبرو خواهند شد،برای بهم زدن این موقعیت دست به کار شدند،و دو نفر از جوانان باهوش و فعال و حیله گر و پشت هم انداز یعنی"عمرو بن عاص"و"عماره بن ولید"را برای بهم زدن موقعیت مسلمانان حبشه انتخاب کردند و با هدایای فراوانی به حبشه فرستادند،

این دو نفر در کشتی شراب نوشیدند و بجان هم افتادند ولی بهر حال برای پیاده کردن نقشه خود وارد سرزمین حبشه شدند،و با مقدماتی به حضور نجاشی بار یافتند،و قبلا با دادن هدایای گرانبهایی به اطرافیان نجاشی موافقت آنها را جلب کرده و قول تایید و طرفداری از آنان گرفته بودند.

"عمرو عاص"سخنان خود را از اینجا شروع کرد،و با نجاشی چنین گفت:

"ما فرستادگان بزرگان مکه ایم"تعدادی از جوانان سبک مغز در میان ما پرچم مخالفت برافراشته اند و از آئین نیاکان خود برگشته و به بدگویی از خدایان ما پرداخته و آشوب و فتنه بپا کرده و در میان مردم تخم نفاق پاشیده اند،و از موقعیت سرزمین شما سوء استفاده کرده و به اینجا پناه آوردند،ما از آن می ترسیم که در اینجا نیز دست به اخلال گری زنند،بهتر این است که آنها را به ما بسپارید و به محل خود باز گردانیم..." این را گفتند و هدایایی را که با خود آورده بودند تقدیم داشتند.

نجاشی گفت:تا من با نمایندگان این پناهندگان به کشورم تماس نگیرم نمی توانم در این زمینه سخن بگویم،و از آنجا که این بحث یک بحث مذهبی است باید از نمایندگان مذهبی نیز در جلسه ای در حضور شما دعوت شود.

روز دیگری در یک جلسه مهم که اطرافیان نجاشی و جمعی از دانشمندان مسیحی و جعفر بن ابی طالب به عنوان نمایندگی مسلمانان،و نمایندگان قریش، حضور داشتند،نجاشی پس از استماع سخنان نمایندگان قریش رو به جعفر کرد و از او خواست که نظر خود را در این زمینه بیان کند.

"جعفر"پس از ادای احترام چنین گفت:نخست از اینها بپرسید آیا ما جزء بردگان فراری این جمعیتیم؟! عمرو گفت:نه شما آزادید.

جعفر-و نیز سؤال کنید آیا آنها دینی بر ذمه ما دارند که آن را از ما

می طلبند؟! عمرو-نه ما هیچگونه مطالبه ای از شما نداریم.

جعفر-آیا خونی از شما ریخته ایم؟که آن را از ما می طلبید؟! عمرو-نه چنین چیزی در کار نیست.

جعفر-پس از ما چه می خواهید که اینهمه ما را شکنجه و آزار دادید و ما از سرزمین شما که مرکز ظلم و بیدادگری بود بیرون آمدیم؟! سپس جعفر رو به نجاشی کرد و گفت:ما جمعی نادان بودیم،بت پرستی می کردیم،گوشت مردار می خوردیم،انواع کارهای زشت و ننگین انجام می دادیم، قطع رحم می کردیم و نسبت به همسایگان خویش بدرفتاری داشتیم،و نیرومندان ما ضعیفان را می خوردند! ولی خداوند پیامبری در میان ما مبعوث کرد که به ما دستور داده است هر گونه شبیه و شریک را از خدا دور سازیم و فحشاء و منکرات و ظلم و ستم و قمار را ترک گوئیم،به ما دستور داده نماز بخوانیم،زکات بدهیم،عدالت و احسان پیشه کنیم و بستگان خود را کمک نمائیم.

نجاشی گفت:عیسای مسیح نیز برای همین مبعوث شده بود! سپس از جعفر پرسید آیا چیزی از آیاتی که بر پیامبر شما نازل شده است حفظ داری؟ جعفر گفت:آری و سپس شروع به خواندن سوره"مریم"کرد.

حسن انتخاب جعفر،در مورد آیات تکان دهنده این سوره که مسیح و مادرش را از هر گونه تهمتهای ناروا پاک می سازد،اثر عجیبی گذاشت تا آنجا که قطره های اشک شوق،از دیدگان دانشمندان مسیحی سرازیر گشت،و نجاشی صدا زد به خدا سوگند نشانه های حقیقت در این آیات نمایان است! هنگامی که"عمرو"خواست در اینجا سخنی بگوید و تقاضای سپردن

مسلمانان را بدست وی کند،نجاشی دست بلند کرد،و محکم بر صورت عمرو کوبید و گفت:خاموش باش بخدا سوگند اگر بیش از این سخنی در مذمت این جمعیت بگویی ترا مجازات خواهم کرد!این جمله را گفت و رو به مامورین کرد و صدا زد هدایای آنها را به آنان برگردانید و آنها را از حبشه بیرون نمائید،و به جعفر و یارانش گفت آسوده خاطر در کشور من زندگی کنید! این پیش آمد علاوه بر اثر تبلیغی عمیقی که در زمینه شناساندن اسلام به جمعی از مردم حبشه داشت،سبب شد که مسلمانان مکه جدا روی این پایگاه مطمئن حساب کنند، و مسلمانان تازه وارد را برای آن روز که قدرت کافی بیابند به آنجا روانه سازند.

سالها گذشت،پیامبر ص هجرت کرد و کار اسلام بالا گرفت،و عهدنامه "حدیبیه"امضا شد و پیامبر ص متوجه فتح"خیبر"گشت،در آن روز که مسلمانان از فرط شادی به خاطر در هم شکستن بزرگترین کانون خطر یهود در پوست نمی گنجیدند،از دور شاهد حرکت دستجمعی عده ای بسوی سپاه اسلام بودند، چیزی نگذشت که معلوم شد این جمعیت همان مهاجران حبشه اند که به آغوش وطن باز می گردند در حالی که قدرتهای اهریمنی دشمنان در هم شکسته شده و نهال اسلام به قدر کافی ریشه دوانیده است.

پیامبر ص با مشاهده"جعفر"و مهاجران حبشه،این جمله تاریخی را فرمود:لا ادری انا بفتح خیبر اسر ام بقدوم جعفر؟!:"نمیدانم از پیروزی خیبر خوشحالتر باشم یا از بازگشت جعفر"؟ می گویند علاوه بر مسلمانان،هشت نفر از شامیان که در میان آنها یک راهب مسیحی بود و تمایل شدید به اسلام پیدا کرده بودند،خدمت پیامبر ص رسیدند و پس از شنیدن آیات سوره یس بگریه افتادند و مسلمان شدند و گفتند چقدر این آیات به تعلیمات راستین مسیح شباهت دارد.

و طبق روایتی که در تفسیر المنار از سعید بن جبیر نقل شده نجاشی سی نفر

از بهترین یـاران خود را به عنوان اظهـار علاقه به پیامبر ص و آئین اسـلام به مـدینه فرسـتاد،و همانها بودنـد که با شـنیدن آیات سوره یس گریسـتند و اسـلام را پذیرفتنـد، آیات فوق نازل شـد و از این مؤمنان تجلیل کرد.(این شان نزول منافات با آن ندارد که سوره مائـده در اواخر عمر پیامبر ص نازل شـده باشـد،زیرا این سـخن مربوط به اکثریت آیات سوره است،هیچ مانعی ندارد که بعضی از آیات در حوادث قبل نازل شده باشد و بدستور پیامبر ص به مناسبتها ی در این سوره قرار گیرد).

تفسیر:

کینه توزی یهود و نرمش نصاری

در این آیات مقایسه ای میان یهودیان و مسیحیانی که معاصر پیامبر اسلام ص بوده اند شده است.

در نخستین آیه یهود و مشـرکان در یک صف قرار داده شـده اند و مسـیحیان در صف دیگر،در آغاز می گوید:"سرسـختترین دشـمنان مومنان،یهود و مشـرکان هسـتند،و بامحبت ترین آنها نسـبت به مؤمنان مـدعیان مسـیحیتند"(لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الْیَهُودَ وَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصاری).

تاریخ اسـلام بخوبی گواه این حقیقت است،زیرا در بسـیاری از صـحنه هـای نبردهای ضـد اسـلامی،یهود بطور مسـتقیم یا غیر مسـتقیم دخـالت داشـتند و از هر گـونه کـار شـکنی و دشـمنی خـود داری نمی کردنـد،افراد بسـیار کمی از آنهـا بـه اسـلام گرویدند،در حالی که در غزوات اسلامی،کمتر مسلمانان را مواجه با مسیحیان می بینیم و نیز افراد زیادی از آنها را مشاهده می کنیم که به صفوف مسلمین پیوستند.

سپس قرآن دلیل این تفاوت روحیه و خط مشی اجتماعی را طی چند جمله

بیان کرده،می گوید:"مسیحیان معاصر پیامبر ص امتیازاتی داشتند که در یهود نبود.

نخست اینکه:در میان آنها جمعی دانشمند بودند که به اندازه دانشمندان دنیاپرست یهود در کتمان حقیقت کوشش نداشتند(ذٰلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ) (۱)و نیز در میان آنها جمعی تاریک دنیا بودند که درست در نقطه مقابل حریصان یهود گام برمی داشتند،هر چند گرفتار انحرافاتی بودند ولی باز در سطحی بالاتر از یهود قرار داشتند(و رهبانا).

بسیاری از آنها در برابر پذیرش حق خاضع بودند و تکبری از خود نشان نمی دادند،در حالی که اکثریت یهود به خاطر اینکه خود را نژاد برتر می دانستند،از قبول آئین اسلام که از نژاد یهود برنخاسته بود سر باز می زدند (و انهم لا یستکبرون). به علاوه جمعی از آنان(همانند همراهان جعفر و جمعی از مسیحیان حبشه) هنگامی که آیات قرآن را می شنیدند،اشک شوق از دیدگانشان بخاطر دست یافتن به حق سرازیر می شد(وَ إِذٰا سَمِعُوا مٰا أُنْزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَریٰ أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّٰا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ).

و با صراحت و شهامت و بی نظری صدا می زدند:پروردگارا!ما ایمان آوردیم، ما را از گواهان حق و همراهان محمد ص و یاران او قرار ده(یَقُولُونَ رَبَّنٰا آمَنّٰا فَاکْتُبْنٰا مَعَ الشّٰاهِدِینَ). آنها بقدری تحت تاثیر آیات تکان دهنده این کتاب آسمانی قرار می گرفتند که می گفتند:"چگونه ممکن است ما به خداوند یگانه و حقایقی که از طرف او آمده است ایمان نیاوریم در حالی که انتظار داریم ما را در زمره جمعیت صالحان قرار دهد" .

۱- ۱) کشیش در اصل یک لغت سریانی است که به معنی پیشوا و راهنمای مذهبی مسیحیان می باشد و به عربی قسیس گفته می شود و جمع آن"قسیسین"است

(وَ مٰا لَنٰا لاٰ نُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ مٰا جٰاءَنٰا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنٰا رَبُّنٰا مَعَ الْقَوْمِ الصّٰالِحِينَ).

البته همانطور که در بالا اشاره کردیم،این مقایسه بیشتر درباره یهود و مسیحیان معاصر پیامبر اسلام ص است،زیرا یهود با اینکه دارای کتاب آسمانی بودند،بخاطر دلبستگی بیش از اندازه به مادیات،در صف مشرکانی قرار گرفته بودند که از نظر مذهبی با آنها هیچ وجه اشتراکی نداشتند،در حالی که در ابتدا، یهودیان مبشران اسلام محسوب می شدند و انحرافاتی همانند تثلیث و غلو مسیحیت را نداشتند،اما دنیا پرستی شدید آنها را به کلی از حق بیگانه کرد،در حالی که مسیحیان آن عصر چنین نبودند.

ولی تاریخ گذشته و معاصر به ما می گوید:مسیحیان قرون بعد درباره اسلام و مسلمین،مرتکب جنایاتی شدند که دست کمی از یهود نداشت.

جنگهای طولانی و خونین صلیبی در گذشته و تحریکات فراوانی که امروز از ناحیه استعمار کشورهای مسیحی بر ضد اسلام و مسلمین می شود چیزی نیست که بر کسی پنهان باشد،بنا بر این نباید آیات فوق را به عنوان یک قانون کلی در باره همه مسیحیان دانست جمله های إِذٰا سَمِعُوا مٰا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ ...و ما بعد آن،گواه بر این است که این آیات درباره جمعی از مسیحیان معاصر پیامبر ص نازل شده است. در دو آیه بعد به سرنوشت این دو طایفه و پاداش و کیفر آنها اشاره شد، نخست می گوید:آنها که در برابر افراد با ایمان،محبت نشان دادند،و در مقابل آیات الهی سر تسلیم فرود آوردند،و با صراحت ایمان خود را اظهار داشتند، خداوند در برابر این به آنها باغهای بهشت را پاداش می دهد که از زیر درختان آن نهرها جاری است و جاودانه در آن می مانند و این است جزای نیکوکاران

ص :۵۷

(فَأَثابَهُمُ اللّهُ بِما قالُوا جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِکَ جَزاءُ الْمُحْسِنِینَ) (۱)و در مقابل،آنها که راه دشمنی را پیمودند و کافر شدند و آیات خدا را تکذیب کردند اهل دوزخند(وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَحِیمِ). .

ص :۵۸

---

۱ - ۱) اثابهم از ماده"ثواب"گرفته شده است که در اصل به معنی"بازگشت نمودن"و"نیکی کردن"و"سودی به کسی رسانیدن"است

[سوره المائده (۵): آیات ۸۷ تا ۸۹]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تُحَرِّمُوا طَیِّبٰاتِ مٰا أَحَلَّ اَللّٰهُ لَکُمْ وَ لاٰ تَعْتَدُوا إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ اَلْمُعْتَدِینَ (۸۷) وَ کُلُوا مِمّٰا رَزَقَکُمُ اَللّٰهُ حَلاٰلاً طَیِّباً وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ اَلَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۸۸) لاٰ یُؤٰاخِذُکُمُ اَللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِی أَیْمٰانِکُمْ وَ لٰکِنْ یُؤٰاخِذُکُمْ بِمٰا عَقَّدْتُمُ اَلْأَیْمٰانَ فَکَفّٰارَتُهُ إِطْعٰامُ عَشَرَهِ مَسٰاکِینَ مِنْ أَوْسَطِ مٰا تُطْعِمُونَ أَهْلِیکُمْ أَوْ کِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِیرُ رَقَبَهٍ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیٰامُ ثَلاٰثَهِ أَیّٰامٍ ذٰلِکَ کَفّٰارَهُ أَیْمٰانِکُمْ إِذٰا حَلَفْتُمْ وَ اِحْفَظُوا أَیْمٰانَکُمْ کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اَللّٰهُ لَکُمْ آیٰاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۸۹)

ترجمه:

۸۷-ای کسانی که ایمان آورده اید چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده بر خود حرام نکنید،و از حد تجاوز ننمائید،زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی دارد.

۸۸-و از نعمتهای حلال و پاکیزه ای که خداوند به شما روزی داده بخورید و از(مخالفت) خداوندی که به او ایمان دارید بپرهیزید.

۸۹-خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیهوده(و خالی از اراده)مواخذه نمی کند ولی در برابر سوگندهایی که(از روی اراده)محکم کرده اید مواخذه می کند، کفاره این گونه قسمها اطعام ده نفر مستمند،از غذاهای معمولی است که به خانواده خود می دهید،یا لباس پوشانیدن بر آن ده نفر و یا آزاد کردن یک برده، و کسی که هیچکدام از اینها را نباید سه روز روزه می گیرد،این کفاره سوگندهای شماست به هنگامی که سوگند یاد می کنید(و مخالفت می نمائید)و سوگندهای خود را حفظ کنید و نشکنید،این چنین خداوند آیات خود را برای شما بیان می کند تا شکر او را بجا آورید.

ص:۵۹

شان نزول از حد تجاوز نکنید!

در مورد نزول آیات فوق روایات متعددی نقل شده است،از جمله اینکه:

روزی پیامبر ص درباره رستاخیز و وضع مردم در آن دادگاه بزرگ الهی بیاناتی فرمود،این بیانات مردم را تکان داد و جمعی گریستند به دنبال آن جمعی از یاران پیامبر ص تصمیم گرفتند،پاره ای از لذائذ و راحتیها را بر خود تحریم کرده و به جای آن به عبادت پردازند،امیر مؤمنان علی ع سوگند یاد کرد که شبها کمتر بخوابد و مشغول عبادت باشد،بلال سوگند یاد کرد که همه روز روزه باشد،عثمان بن مظعون قسم یاد کرد که آمیزش جنسی را با همسر خویش ترک گوید و به عبادت پردازد.

روزی همسر عثمان بن مظعون نزد عایشه آمد،او زن جوان و صاحب جمالی بود،عایشه از وضع او متعجب شد و گفت:چرا به خودت نمی رسی،و زینت نمی کنی؟! در پاسخ گفت:برای چه کسی زینت کنم؟همسرم مدتی است که مرا ترک گفته و رهبانیت پیش گرفته است،این سخن به گوش پیامبر ص رسید، فرمان داد همه مسلمانان به مسجد آیند،هنگامی که مردم در مسجد اجتماع کردند، بالای منبر قرار گرفت،پس از حمد و ثنای پروردگار گفت:چرا بعضی از شما چیزهای پاکیزه را بر خود حرام کرده اید؟من سنت خود را برای شما بازگو می کنم هر کس از آن روی گرداند از من نیست،من قسمتی از شب را می خوابم و با همسرانم آمیزش دارم و همه روزها را روزه نمی گیرم.

ص: ۶۰

آگاه باشید من هرگز به شما دستور نمی دهم که مانند کشیشان مسیحی و رهبانها ترک دنیا گوئید زیرا این گونه مسائل و همچنین دیرنشینی در آئین من نیست، رهبانیت امت من در جهاد است(اگر می خواهید ترک دنیا گوئید چه بهتر که در راه سازنده ای همچون جهاد باشد...)بر خود سخت نگیرید زیرا جمعی از پیشینیان شما بر اثر سخت گرفتن بر خود هلاک شدند.

آنها که سوگند یاد کرده بودند این امور را ترک کنند،برخاستند و گفتند:ای پیامبر!ما در این راه سوگند یاد کرده ایم وظیفه ما در برابر سوگندمان چیست؟آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت (۱).

لازم به تذکر است که بعضی سوگندهای فوق مانند سوگندی که از عثمان بن مظعون نقل شده چون منافات با حق همسرش داشته است مشروع نبوده،ولی در مورد سوگند علی ع درباره بیدار ماندن شب و اشتغال به عبادت،امر مباح و مجازی بوده است اگر چه از آیات استفاده می شود که اولی و بهتر این بود که چنین کاری به طور مستمر ادامه پیدا نکند و این موضوع هیچگونه منافاتی با مقام عصمت علی ع ندارد چنان که نظیر آن را در باره پیامبر ص نیز در سوره تحریم آیه یک می خوانیم يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِکَ :

"ای پیغمبر!چرا پاره ای از اموری که بر تو حلال است به خاطر رضایت همسرانت بر خود حرام می کنی؟"

تفسیر:

سوگند و کفاره سوگند

در این آیه و آیات بعد یک سلسله احکام مهم اسلامی مطرح شده است،بعضی برای نخستین بار،و قسمت مهمی نیز به عنوان تاکید و توضیح احکامی که قبلا در .

ص: ۶۱

۱- ۱) شان نزول فوق قسمتی از تفسیر علی بن ابراهیم و قسمتی از تفسیر مجمع البیان و سایر تفاسیر گرفته شده است

آیات دیگر قرآن بیان شده است،زیرا همانطور که گفتیم این سوره در اواخر عمر پیامبر ص نازل گردید و می بایست در آن در باره احکام مختلف اسلامی تاکید بیشتری بشود.

در آیه نخست،اشاره به تحریم قسمتی از مواهب الهی وسیله بعضی از مسلمین شده،و آنها را از تکرار این کار نهی می کند،و می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید"طیبات"و امور پاکیزه ای را که خداوند برای شما حلال کرده بر خود حرام مکنید، (یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تُحَرِّمُوا طَیِّبٰاتِ مٰا أَحَلَّ اللّٰهُ لَکُمْ) (۱)ذکر این حکم علاوه بر ملاحظه شان نزول ممکن است اشاره به این باشد که اگر در آیات گذشته مدح و تمجیدی از جمعی از دانشمندان و رهبانان مسیحی شد به خاطر انعطاف و تسلیم آنها در برابر حق بود،نه به خاطر برنامه ترک دنیا و تحریم طیبات،و مسلمانان نمی توانند در این قسمت از آنها اقتباس کنند با بیان این حکم،اسلام صریحا بیگانگی خود را از مساله رهبانیت و ترک دنیا آن چنان که مسیحیان و مرتاضان دارند اعلام داشته است،شرح بیشتر درباره این موضوع را در ذیل آیه ۲۷ سوره حدید وَ رَهْبٰانِیَّةً ابْتَدَعُوهٰا مطالعه خواهید فرمود.

سپس برای تاکید این موضوع می گوید:از حد و مرزها فراتر نروید، زیرا خداوند تجاوز کنندگان را دوست ندارد(وَ لاٰ تَعْتَدُوا إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ). در آیه بعد مجددا روی مطلب تاکید کرده،منتها در آیه گذشته نهی از تحریم بود و در این آیه امر به بهره گرفتن مشروع از مواهب الهی کرده می فرماید:

"از آنچه خداوند به شما روزی داده است حلال و پاکیزه بخورید"(وَ کُلُوا مِمّٰا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ حَلاٰلاً طَیِّباً).

تنها شرط آن این است که رعایت اعتدال و تقوا و پرهیزگاری در بهره گیری .

۱- ۱) درباره معنی"حلال"و"طیب"در جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۴۱۷ بحث شد

از این مواهب را فراموش نکنید،لذا می گوید:(وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ) یعنی ایمان شما به خدا ایجاب می کند که همه دستورات او را محترم بشمرید،هم بهره گرفتن و هم رعایت اعتدال و تقوی.

در تفسیر این جمله احتمال دیگری نیز هست،که منظور از امر به تقوا این است که تحریم مباحات و طیبات با درجه عالی و کامل تقوا متناسب نیست،تقوا ایجاب می کند که انسان از حد اعتدال در هیچ طرف خارج نشود. در آیه بعد درباره سوگندهایی که در زمینه تحریم حلال و غیر آن خورده می شود،به طور کلی بحث کرده و قسم ها را به دو قسمت تقسیم می کند:

نخست می گوید:"خداوند شما را در برابر"قسمهای لغو"مؤاخذه و مجازات نمی کند"(لاٰ یُؤٰاخِذُکُمُ اللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِی أَیْمٰانِکُمْ).

همانطور که در تفسیر آیه ۲۲۵ سوره بقره که در آن نیز پیرامون عدم مجازات در مقابل قسم های لغو بحث شده بود گفتیم:منظور از سوگند لغو چنان که مفسران و فقهاء گفته اند،سوگندهایی است که دارای هدف مشخص نیست و از روی اراده و تصمیم سر نمی زند،بلکه بدون توجه به عنوان تکیه سخن و اللّه و باللّه یا اینکه لا و اللّه و بلی و اللّه می گویند و یا در حال شدت هیجان یا غضب بدون اراده و تصمیم گفته می شود.

بعضی گفته اند اگر انسان به چیزی یقین داشته باشد و بر اساس آن سوگند یاد کند سپس معلوم شود که اشتباه کرده است،آن نیز جزء قسم لغو است،مثل اینکه کسی بر اثر سعایت افراد سخن چنین یقین به انحراف همسر خود پیدا کند و سوگند به طلاق او یاد نماید،بعدا معلوم شود دروغ بوده است،این سوگند اعتبار ندارد.این را نیز می دانیم که علاوه بر لزوم قصد و اراده و تصمیم در سوگندهای جدی لازم است که محتوای قسم نیز کار نامشروع و یا مکروهی نباشد،بنا بر این اگر انسان در حال اختیار از روی اراده و تصمیم سوگند یاد کند که عمل حرام یا مکروهی

را انجام دهد آن قسم نیز بی ارزش است،و وفای به آن لازم نیست-احتمال دارد که مفهوم لغو در آیه فوق مفهوم وسیعی باشد و حتی این گونه قسم را نیز شامل شود- قسم دوم از سوگندها،سوگندهایی است که از روی اراده و تصمیم و به طور جدی یاد می شود،در باره این نوع قسمها،قرآن در آیه فوق چنین می گوید:

"خداوند شما را در برابر چنین سوگندهایی که گره آن را محکم کرده اید مؤاخذه می کند و شما را موظف به عمل کردن به آن می سازد"(وَ لٰكِنْ يُؤٰاخِذُكُمْ بِمٰا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمٰانَ) کلمه "عقد"همانطور که در آغاز سوره مائده گفتیم در اصل به معنی جمع کردن اطراف یک چیز محکم است و به همین جهت گره زدن دو سر طناب را"عقد"می گویند،و گاهی به همین مناسبت در امور معنوی نیز بکار می رود و هر گونه پیمان محکمی را عقد نیز می گویند،در آیه فوق منظور از عقد ایمان (بستن سوگندها)همان تصمیم جدی بر کاری است که بر طبق سوگند انجام می گیرد.

البته جدی بودن سوگند بتنهایی برای صحت آن کافی نیست بلکه همانطور که در بالا اشاره شد باید محتوای سوگند لا اقل یک امر مباح بوده باشد و باید دانست که سوگند جز بنام خدا معتبر نیست.

بنا بر این اگر کسی بنام خدا سوگند یاد کند که عمل نیک یا لا اقل عمل مباحی را انجام دهد،واجب است به سوگند خود عمل کند و اگر آن را شکست کفاره دارد.

و کفاره قسم همان است که در ذیل آیه مورد بحث بیان شده:

"کفاره چنین سوگندی یکی از سه چیز است:

نخست اطعام ده نفر مسکین(فَكَفّٰارَتُهُ إِطْعٰامُ عَشَرَةِ مَسٰاكِينَ)منتها برای اینکه بعضی از اطلاق این حکم چنین استفاده نکنند که می توان از هر نوع غذای

پست و کم ارزشی برای کفاره استفاده کرد،تصریح می کند که این غذا باید لا اقل یک غذای حد وسط بوده باشد که معمولا در خانواده خود از آن تغذیه می کنید (مِنْ أَوْسَطِ مٰا تُطْعِمُونَ أَهْلِیکُمْ).

البته ظاهر این تعبیر،حد متوسط از نظر کیفیت است ولی ممکن است هم اشاره به کیفیت و هم مقدار و کمیت بوده باشد،چنان که در روایتی از امام صادق ع حد وسط در کیفیت و در روایتی از امام باقر ع حد وسط در کمیت نقل شده که مفهوم آنها بازگشت به حد وسط در هر دو قسمت می کند (۱).

ناگفته پیدا است که مساله حد وسط در دو قسمت به اختلاف شهرها و آبادیها و زمانها متفاوت خواهد بود.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که اوسط به معنی خوب و عالی است،زیرا یکی از معانی اوسط عالی است،چنان که در آیه ۲۸ سوره قلم می خوانیم: قٰالَ أَوْسَطُهُمْ أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ لَوْ لاٰ تُسَبِّحُونَ (بهترین آنها چنین گفت:آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گوئید) دوم-پوشاندن لباس بر ده نفر نیازمند(أَوْ کِسْوَتُهُمْ) البته ظاهر آیه این است که لباسی بوده باشد که بطور معمول تن را بپوشاند و لذا در بعضی از روایات می خوانیم که امام صادق ع فرمود منظور از"کسوه" در آیه فوق دو قطعه لباس است(پیراهن و شلوار)و اگر در بعضی از روایات مانند روایتی که از امام باقر ع نقل شده می خوانیم که به یک جامه نیز می توان قناعت کرد،شاید بخاطر آن باشد که پیراهنهای بلند عربی بتنهایی می تواند همه بدن را بپوشاند-البته در مورد زنان تنها یک پیراهن هر چند بلند باشد کافی نیست بلکه روسری برای پوشاندن سر و گردن نیز لازم است،زیرا حد اقل لباس مورد نیاز یک زن کمتر از این نیست-و با این حال بعید نیست که لباسی که به عنوان .

۱- ۱) نور الثقلین جلد اول صفحه ۶۶۶ و تفسیر برهان جلد اول صفحه ۴۹۶

کفاره داده می شود بر حسب فصول (۱)و مکانها و زمانها تفاوت پیدا کند.

در اینکه آیا از نظر کیفیت حد اقل کافی است و یا در اینجا نیز باید حد وسط مراعات شود در میان مفسران دو نظر وجود دارد:نخست اینکه به مقتضای اطلاق آیه هر گونه لباس کافی است و دیگر اینکه با توجه به قیدی که در اطعام بود در اینجا نیز باید رعایت حد وسط گردد،ولی البته احتمال اول باطلاق آیه سازگارتر است.

سوم-آزاد کردن یک برده(أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ).

در اینکه آیا برده ای که آزاد می شود باید ایمان و اسلام داشته باشد یا آزاد کردن هر گونه برده کافی است در میان فقهاء گفتگو است و توضیح آن را باید در کتب فقهی خواند،اگر چه ظاهر آیه مطلق است.

و این خود می رساند که اسلام برای آزاد ساختن بردگان از وسائل گوناگون استفاده کرده است،و در عصر و زمانی همچون زمان ما که ظاهرا برده ای وجود ندارد،باید یکی از دو کفاره دیگر را انتخاب نمود.

شک نیست که این سه موضوع از نظر قیمت بسیار متفاوت است،و شاید این تفاوت بخاطر آن است که هر کس آزاد باشد و بتواند به اندازه توانایی خود یکی را انتخاب کند.

اما ممکن است کسانی باشند که قدرت بر هیچیک از اینها نداشته باشند و لذا بعد از بیان این دستور می فرماید:آنهایی که دسترسی به هیچیک ندارند باید سه روز روزه بگیرند(فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلاَثَةِ أَيّامٍ).

بنا بر این گرفتن سه روز روزه منحصرا مربوط به کسانی است که قدرت بر انجام یکی از سه موضوع فوق را نداشته باشند.

ص:۶۶

۱- ۱) در این زمینه حدیثی نیز از امام باقر یا امام صادق ع نقل شده است(تفسیر برهان جلد اول صفحه ۴۹۶)

سپس برای تاکید می گوید:کفاره سوگندهای شما این است که گفته شد"(ذٰلِکَ کَفّارَهُ أَیْمانِکَمْ إِذٰا حَلَفْتُمْ).

ولی برای اینکه کسی تصور نکند با دادن کفاره،شکستن سوگندهای صحیح حرام نیست می گوید:"سوگندهای خود را حفظ کنید"(وَ احْفَظُوا أَیْمانَکُمْ).

و به تعبیر دیگر عمل به سوگند وجوب تکلیفی دارد و شکستن آن حرام است،اما پس از شکستن باید کفاره داد.

و در پایان آیه می فرماید:"این چنین خداوند آیاتش را برای شما بیان می کند،تا شکر او را بگزارید و در برابر این احکام و دستوراتی که ضامن سعادت و سلامت فرد و اجتماع است،او را سپاس گوئید"(کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمْ آیٰاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ).

ص :۶۷

[سوره المائده (۵): آیات ۹۰ تا ۹۲]

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا اَلْخَمْرُ وَ اَلْمَيْسِرُ وَ اَلْأَنْصَابُ وَ اَلْأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ اَلشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۹۰) إِنَّمَا يُرِيدُ اَلشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ اَلْعَدَاوَةَ وَ اَلْبَغْضَاءَ فِي اَلْخَمْرِ وَ اَلْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اَللَّهِ وَ عَنِ اَلصَّلاَةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (۹۱) وَ أَطِيعُوا اَللَّهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ اِحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلىٰ رَسُولِنَا اَلْبَلاَغُ اَلْمُبِينُ (۹۲)

ترجمه:

۹۰-ای کسانی که ایمان آورده اید شراب و قمار و بتها و از لام(که یک نوع بخت آزمایی بوده)پلیدند و از عمل شیطانند از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.

۹۱-شیطان می خواهد در میان شما بوسیله شراب و قمار عداوت ایجاد کند،و شما را از ذکر خدا و از نماز باز دارد آیا(با اینهمه زیان و فساد و با این نهی اکید) خودداری خواهید کرد؟! ۹۲-و اطاعت خدا و اطاعت پیامبر کنید و(از مخالفت فرمان او)بترسید،و اگر روی برگردانید(و مخالفت نمائید مستحق مجازات خواهید بود)و بدانید بر پیامبر ما جز ابلاغ آشکار چیز دیگری نیست(و این وظیفه را در برابر شما انجام داده است).

شان نزول:

در تفاسیر شیعه و اهل تسنن شان نزولهای مختلفی درباره آیه نخست ذکر

ص:۶۸

شـده است،که تقریبـا با یکـدیگر شـباهت دارنـد از جمله اینکه در تفسـیر در المنثور از سـعد بن وقاص چنین نقل شـده که می گویـد:این آیه در باره من نازل گردیـد، مردی از انصار غذایی تهیه کرده بود و ما را دعوت کرد،جمعی در مجلس میهمانی او شرکت کردند،و علاوه بر صـرف غذا شـراب نوشـیدند و این قبل از تحریم شـراب در اسلام بود،هنگامی که مغز آنها از شراب گرم شـد شـروع به ذکر افتخـارات خود کردنـد،کم کم کـار بالاـ گرفت و به اینجـا رسـید که یکی از آنهـا اسـتخوان شتری را برداشت و بر بینی من کوبید و آن را شـکافت،من خدمت پیامبر ص رسـیدم و این جریان را عرض کردم در این موقع آیه فوق نازل شد.

از"مسند احمد"و"سنن ابی داود"و"نسایی"و"ترمذی"چنین نقل شده است که عمر(که طبق تصریح تفسیر فی ظلال جلد سوم صفحـه ۳۳ علاـقه شدیـد بـه نوشـیدن شـراب داشـت)دعـا می کرد،و می گفـت:خـدایا بیـان روشـنی در مـورد خمر برای ما بفرما،هنگامی که آیه سوره بقره(یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ ...)(بقره-۲۱۹)نـازل شـد پیامبر ص آیه را برای او قرائت کرد ولی او بـاز به دعـای خود ادامه می داد،و می گفت:خـدایا بیـان روشـنتری در این زمینه بفرمـا، تـا اینکه آیه سوره نساء(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاـ تَقْرَبُوا الصَّلاهَ وَ أَنْتُمْ سُکاری)(نساء ۴۳)نـازل شـد،پیامبر ص آن را نیز بر او خوانـد،باز به دعای خود ادامه می داد!،تا اینکه سوره مائـده(آیه مورد بحث)که صـراحت فوق العاده ای در این موضوع دارد،نازل گردیـد،هنگامی که پیامبر ص آیه را بر او خواند،گفت:

انتهینا انتهینا!"از نوشیدن شراب خودداری می کنیم،خودداری می کنیم"! (۱) .

ص :۶۹

۱- ۱) تفسیر المنار جلد ۷ صفحه ۵۰

تفسیر:

حکم قطعی درباره شراب و مراحل تدریجی آن

همانطور که در جلد سوم این تفسیر صفحه ۳۹۶ ذیل آیه ۴۳ سوره نساء اشاره کردیم،شرابخواری و میگساری در زمان جاهلیت و قبل از ظهور اسلام فوق العاده رواج داشت و به صورت یک بلای عمومی در آمده بود،تا آنجا که بعضی از مورخان می گویند عشق عرب جاهلی در سه چیز خلاصه می شد:شعر و شراب و جنگ!،و نیز از روایات استفاده می شود که حتی بعد از تحریم شراب مساله ممنوعیت آن برای بعضی از مسلمانان فوق العاده سنگین و مشکل بود،تا آنجا که می گفتند:

ما حرم علینا شیء اشد من الخمر :"هیچ حکمی بر ما سنگینتر از تحریم شراب نبود" (۱).

روشن است که اگر اسلام می خواست بدون رعایت اصول روانی و اجتماعی با این بلای بزرگ عمومی به مبارزه برخیزد ممکن نبود،و لذا از روش تحریم تدریجی و آماده ساختن افکار و اذهان برای ریشه کن کردن میگساری که به صورت یک عادت ثانوی در رگ و پوست آنها نفوذ کرده بود،استفاده کرد، به این ترتیب که نخست در بعضی از سوره های مکی اشاراتی به زشتی این کار نمود، چنان که در آیه ۶۷ سوره نحل می خوانیم وَ مِنْ ثَمَرٰاتِ النَّخِیلِ وَ الْأَعْنٰابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَراً وَ رِزْقاً حَسَناً "از میوه های درخت نخل و انگور،مسکرات و روزیهای پاکیزه فراهم می کنید".

در اینجا"سکر"یعنی مسکر و شرابی را که از انگور و خرما می گرفتند، .

ص: ۷۰

۱- ۱) همان مدرک جلد ۷ صفحه ۵۱

درست در مقابل رزق حسن قرار داده است،و آن را یک نوشیدنی ناپاک و آلوده شمرده است.

ولی عادت زشت شرابخوری از آن ریشه دارتر بود،که با این اشاره ها ریشه کن شود،بعلاوه شراب بخشی از درآمدهای اقتصادی آنها را نیز تامین می کرد لذا هنگامی که مسلمانان به مدینه منتقل شدند و نخستین حکومت اسلامی تشکیل شد، دومین دستور در زمینه منع شرابخواری به صورت قاطعتری نازل گشت،تا افکار را برای تحریم نهایی آماده تر سازد،در این موقع بود که آیه ۲۱۹ سوره بقره نازل گردید یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِمٰا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ وَ إِثْمُهُمٰا أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمٰا -در این آیه ضمن اشاره به منافع اقتصادی مشروبات الکلی برای بعضی از جوامع همانند جامعه جاهلیت،اهمیت خطرات و زیانهای بزرگ آن را که به درجات از منافع اقتصادی آن بیشتر است یادآوری می شود.

به دنبال آن در آیه ۴۳ سوره نساء یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَقْرَبُوا الصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُکٰاریٰ حَتّٰی تَعْلَمُوا مٰا تَقُولُونَ به مسلمانان صریحا دستور داده شد که در حال مستی هرگز نماز نخوانند تا بدانند با خدای خود چه می گویند.

البته مفهوم این آیه آن نبود که در غیر حال نماز،نوشیدن شراب مجاز بود،بلکه برنامه همان برنامه تحریم تدریجی و مرحله به مرحله بود،و به عبارت دیگر این آیه نسبت به غیر حال سکوت داشت و صریحا چیزی نمی گفت.

آشنایی مسلمانان به احکام اسلام و آمادگی فکری آنها برای ریشه کن ساختن این مفسده بزرگ اجتماعی که در اعماق وجود آنها نفوذ کرده بود، سبب شد که دستور نهایی با صراحت کامل و بیان قاطع که حتی بهانه جویان نیز نتوانند به آن ایراد گیرند نازل گردید،که همین آیه مورد بحث بوده باشد.

جالب توجه اینکه در این آیه با تعبیرات گوناگون ممنوعیت این کار مورد تاکید قرار گرفته است:

۱-آیه با خطاب یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شروع شده اشاره به اینکه مخالفت با این حکم با روح ایمان سازگار نیست.

۲-بعد از آن کلمه" إِنَّمَا "که برای حصر و تاکید است به کار رفته.

۳-شراب و قمار همردیف انصاب (۱)(بتهایی که شکل مخصوصی نداشتند و تنها قطعه سنگی بودند)ذکر شده است و نشان می دهد،خطر شراب و قمار به قدری زیاد است که در ردیف بت پرستی قرار گرفته،به همین دلیل در روایتی از پیامبر ص می خوانیم

شارب الخمر کعابد الوثن :"شرابخوار همانند بت پرست است" (۲):

۴-شراب و قمار و همچنین بت پرستی و از لام(یک نوع بخت آزمایی) (۳)همگی به عنوان رجس و پلیدی شمرده شده اند(إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ).

۵-تمام این اعمال جزء اعمال شیطانی قلمداد شده است(مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ).

۶-سرانجام فرمان قاطع برای اجتناب از آنها را صادر کرده و می فرماید (فَاجْتَنِبُوهُ).

ضمنا باید توجه داشت که اجتناب مفهومی رساتر از نهی دارد،زیرا معنی اجتناب فاصله گرفتن و دوری کردن و نزدیک نشدن است که بمراتب از جمله "ننوشید"رساتر می باشد.

۷-در پایان این آیه می گوید:این دستور به خاطر آن است که شما رستگار شوید(لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ). . .

۱- ۱) در باره انصاب و نصیب در جلد چهارم همین تفسیر صفحه ۲۶۰ بحث شده است.

۲- ۲) در حاشیه تفسیر طبری جلد هفتم صفحه ۳۱-همین حدیث در تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۶۶۹ از امام صادق ع نیز نقل شده است

۳- ۳) درباره کیفیت ازلام مشروحا در جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه ۲۶۰ بحث کردیم

یعنی بدون آن رستگاری ممکن نیست.

۸-در آیه بعد به پاره ای از زیانهای آشکار شراب و قمار پرداخته نخست می گوید:شیطان می خواهد از طریق شراب و قمار در میان شما تخم عداوت و دشمنی بپاشد و از نماز و ذکر خدا باز دارد(إِنَّما یُرِیدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَهَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ وَ عَنِ الصَّلاهِ) ۹-در پایان این آیه به عنوان یک استفهام تقریری،می گوید:"آیا شما خود داری خواهید کرد؟"(فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ).

یعنی پس از اینهمه تاکید باز جای بهانه جویی یا شک و تردید در مورد ترک این دو گناه بزرگ باقی مانده است؟!و لذا می بینیم که حتی"عمر"که تعبیرات آیات گذشته را بخاطر علاقه ای که(طبق تصریح مفسران عامه)به شراب داشت وافی نمی دانست پس از نزول این آیه،گفت که این تعبیر کافی و قانع کننده است. ۱۰-و در آیه سوم به عنوان تاکید این حکم نخست به مسلمانان دستور می دهد که خدا و پیامبرش را اطاعت کنند و از مخالفت او بپرهیزند(وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا).

و سپس مخالفان را تهدید می کند که اگر از اطاعت فرمان پروردگار سر باز زنند،مستحق کیفر و مجازات خواهند بود و پیامبر ص وظیفه ای جز ابلاغ آشکار ندارد(فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما عَلی رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِینُ).

اثرات مرگبار شراب و قمار گرچه در ذیل آیه ۲۱۹ بقره جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۷۴ تا ۷۹ بحثهای فشرده ای پیرامون ضررهای این دو بلای اجتماعی ذکر شده است،ولی در اینجا نیز برای تاکید مطلب-به عنوان اقتدا به قرآن مجید-لازم است نکات دیگری را یاد آور شویم،این نکات مجموعه ای است از آمارهای مختلف که هر کدام به تنهایی به اندازه

یک بحث مشروح برای بیان عمق و عظمت این زیانها گویا است:

۱-به موجب آماری که در انگلستان درباره جنون الکلی انتشار یافت، و این جنون با جنونهای دیگر در آن مقایسه شده بود،چنین بدست آمده که در برابر ۲۲۴۹ دیوانه الکلی فقط ۵۳ دیوانه به علل دیگر وجود داشته است! (۱)۲-به موجب آمار دیگری که از تیمارستانهای آمریکا بدست آمده ۸۵ درصد از بیماران روانی آنها را بیماران الکلی تشکیل می دهد! (۲)۳-یکی از دانشمندان انگلیسی به نام"بنتام"می نویسد:مشروبات الکلی در کشورهای شمالی انسان را کودن و ابله،و در کشورهای جنوبی دیوانه می کند، سپس می افزاید:آئین اسلام تمام انواع نوشابه های الکلی را تحریم کرده است و این یکی از امتیازات اسلام می باشد (۳).

۴-اگر از کسانی که در حال مستی دست به انتحار یا جنایت زده و خانه هایی را ویران ساخته و خانمانهایی را بر باد داده اند آماری تهیه شود،رقم سرسام آوری را تشکیل می دهد (۴).

۵-در فرانسه،هر روز ۴۴۰ نفر جان خود را فدای الکل می کنند! (۵)۶-طبق آمار دیگری تلفات بیماریهای روانی آمریکا در یک سال دو برابر تلفات آن کشور در جنگ جهانی دوم بوده است و به عقیده دانشمندان در بیماریهای روانی آمریکا مشروبات"الکلی"و"سیگار"نقش اساسی داشته اند! (۶)۷-به موجب آماری که توسط یکی از دانشمندان به نام"هوگر"به . . .

۱- ۱ و ۲) کتاب سمپوزیوم الکل صفحه ۶۵.

۲- ۳) تفسیر طنطاوی جلد اول صفحه ۱۶۵

۳- ۴) دائره المعارف فرید وجدی ج ۳ ص ۷۹۰

۴- ۵) بلاهای اجتماعی قرن ما صفحه ۲۰۵.

۵- ۶) مجموعه انتشارات نسل جوان

۶-

مناسبت بیستمین سالگرد مجله علوم ابراز شد ۶۰ درصد قتلهای عمدی،۷۵ درصد ضرب و جرح،۳۰ درصد جرائم ضد اخلاقی(از جمله زنا با محارم!)۲۰ درصد جرائم سرقت مربوط به الکل و مشروبات الکلی بوده است و به موجب آماری از همین دانشمند ۴۰ درصد از اطفال مجرم دارای سابقه اثر الکلیت هستند (۱).

۸-از نظر اقتصادی تنها در انگلستان زیانهای ناشی از طریق غیبت کارگران از کار به خاطر الکلیسم به ۵۰ ملیون دلار در سال(تقریبا ۱۷۵۰ ملیون تومان) برآورد شده است،که این مبلغ بتنهایی می تواند هزینه ایجاد هزاران کودکستان و دبستان و دبیرستان را تامین کند (۲)۹-به موجب آماری که در باره زیانهای مشروبات الکلی در فرانسه انتشار یافته:الکل ۱۳۷ میلیارد فرانک در سال بر بودجه فرانسه غیر از خسارات شخصی به شرح زیر تحمیل می کند:

۶۰ میلیارد فرانک خرج دادگستری و زندانها.

۴۰ میلیارد فرانک خرج تعاون عمومی و خیریه.

۱۰ میلیارد فرانک مخارج بیمارستانها برای الکلیها.

۷۰ میلیارد فرانک هزینه امنیت اجتماعی! و به این ترتیب روشن می شود که تعداد بیماران روانی و بیمارستانها و قتلها و نزاعهای خونین و سرقتها و تجاوزها و تصادفها با تعداد میخانه ها تناسب مستقیم دارد (۳).

۱۰-بزرگترین مؤسسات آمارگیری آمریکا ثابت کرده است که قمار در ۳۰ درصد جنایتها دخالت مستقیم دارد.

و به موجب آمار دیگری که در زمینه جرائم قماربازان منتشر شده با نهایت تاسف می بینیم که ۹۰ درصد جیب بری. . . .

۱- ۷) سمپوزیوم الکل صفحه ۶۶

۲- ۸) مجموعه انتشارات نسل جوان سال دوم صفحه ۳۳۰

۳- ۹) نشریه مرکز مطالعه پیشرفتهای ایران(در باره الکل و قمار)

۵۰ درصد جرائم جنسی.

۱۰ درصد فساد اخلاق.

۳۰ درصد از طلاقها.

۴۰ درصد از ضرب و جرحها.

و ۵ درصد از خودکشیها بخاطر قمار صورت گرفته است (۱).

[سوره المائده (۵): آیه ۹۳]

اشاره

لَیْسَ عَلَی اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اَللّهُ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ (۹۳)

ترجمه:

۹۳-بر کسانی که ایمان آورده انـد و عمل صالـح انجام داده اند گناهی در آنچه خورده اند نیست(و نسبت به نوشیدن شراب قبل از نزول حکم تحریم مجازات نمی شوند) مشروط بر اینکه تقوا پیشه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند،سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند،سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند،و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.

شان نزول

در تفسیر"مجمع البیان"و تفسیر"طبری"و تفسیر"قرطبی"و بعضی دیگر از تفاسیر چنین آمده است که پس از نزول آیه تحریم شراب و قمار،بعضی از یاران پیامبر ص گفتند:اگر این دو کار اینهمه گناه دارد پس تکلیف برادران مسلمان ما که پیش از نزول این آیه از دنیا رفته اند و هنوز این دو کار را ترک نکرده بودند چه می شود؟آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت. .

۱- ۱۰) نشریه مرکز مطالعه پیشرفتهای ایران(در باره الکل و قمار)

تفسیر:

در این آیه در پاسخ کسانی که نسبت به وضع گذشتگان قبل از نزول تحریم شراب و قمار و یا نسبت به وضع کسانی که این حکم هنوز به گوش آنها نرسیده،و در نقاط دور دست زندگی داشتند می گوید:"آنهایی که ایمان و عمل صالح داشته اند و این حکم به آنها نرسیده بوده،اگر شرابی نوشیده اند و یا از درآمد قمار خورده اند گناهی بر آنها نیست"(لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فِيما طَعِمُوا) (۱).

سپس این حکم را مشروط به این می کند که آنها تقوا را پیشه کنند و ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند(إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ) بار دیگر همین موضوع را تکرار کرده،می گوید:"سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند"(ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا).

و برای سومین بار با کمی تفاوت همین موضوع را تکرار نموده،می گوید:

"سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند"(ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا).

و در پایان آیه می فرماید:"خداوند نیکوکاران را دوست می دارد"(وَ اللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).

درباره تکرار این سه جمله میان مفسران قدیم و جدید گفتگو بسیار است بعضی آنها را حمل بر تاکید کرده اند،زیرا اهمیت موضوع تقوا و ایمان و عمل صالح ایجاب می کند که روی آن بطور جدی و مکرر تکیه و تاکید شود.

ولی جمعی از مفسرین معتقدند که هر یک از این سه جمله ناظر به حقیقت .

۱- ۱) باید توجه داشت که"طعام"غالبا در ماکولات گفته می شود نه نوشیدنیها ولی گاهی در نوشیدنیها نیز استعمال می شود مانند آیه ۲۴۹ سوره بقره فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّی وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّی

جداگانه ای است و در زمینه تفاوت آنها احتمالات متعددی داده اند که بسیاری از آنها دلیل و شاهدی ندارد.

شاید بهترین سخن در این زمینه این است که گفته شود:

منظور از "تقوا"که نخستین بار ذکر شده همان احساس مسئولیت درونی است که انسان را به سوی تحقیق و بررسی درباره دین و نگاه کردن در معجزه پیامبر ص و جستجو در باره حق می کند و نتیجه آن ایمان و عمل صالح است، و به تعبیر دیگر تا مرحله ای از تقوا در وجود انسان نبوده باشد به فکر تحقیق و جستجوی حق نمی افتد،و بنا بر این نخستین بار که در آیه فوق سخن از تقوا به میان آمده اشاره به این مرحله از تقوا است و این منافات با آغاز آیه که می گوید" لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ ..."ندارد،زیرا ایمان در آغاز آیه ممکن است به معنی تسلیم ظاهری بوده باشد ولی ایمانی که بعد از تقوا به وجود آید ایمان واقعی است.

و دومین بار که سخن از تقوا به میان آمده اشاره به تقوایی است که در درون جان انسان نفوذ می کند و اثر آن عمیقتر می گردد و نتیجه آن ایمان مستقر و ثابتی است که عمل صالح جزء آن است،لذا در جمله دوم پس از ذکر ایمان سخنی از عمل صالح به میان نیامده تنها می فرماید: ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ...یعنی این ایمان بقدری نافذ و ثابت است که نیازی به ذکر عمل صالح در تعقیب آن نیست.

و در مرحله سوم که گفتگو از تقوا می کند منظور تقوایی است که به مرحله عالی خود رسیده بطوری که علاوه بر دعوت به انجام وظائف حتمی،دعوت به احسان یعنی کارهای نیک نیز می کند حتی کارهایی که از واجبات نیست.

خلاصه اینکه هر یک از این سه تقوا اشاره به مرحله ای از احساس مسئولیت و پرهیزگاری است،"مرحله ابتدایی"،"مرحله متوسط"،و"مرحله نهایی"و هر یک قرینه ای در خود آیه دارد که به اتکای آن می توان مقصود را دریافت.بر خلاف احتمالاتی که بعضی از مفسرین در تفاوت این سه تقوا و سه ایمان داده اند که فاقد قرینه و شاهد است.

ص :۷۸

[سوره المائده (۵): آیات ۹۴ تا ۹۶]

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اَللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ اَلصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اَللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اِعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۴) يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَقْتُلُوا اَلصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ اَلنَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْياً بَالِغَ اَلْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَاماً لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اَللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اَللَّهُ مِنْهُ وَ اَللَّهُ عَزِيزٌ ذُو اِنْتِقَامٍ (۹۵) أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ اَلْبَحْرِ وَ طَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ اَلْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُماً وَ اِتَّقُوا اَللَّهَ اَلَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹۶)

ترجمه:

۹۴-ای کسانی که ایمان آورده اید خداوند شما را به مقداری شکار که(به نزدیکی شما می آیند و)دستها و نیزه های شما به آنها می رسد،می آزماید،تا معلوم شود چه کسی از خدا به وسیله ایمان به غیب می ترسد،و هر کس بعد از آن تجاوز کند مجازات دردناکی خواهد داشت.

۹۵-ای کسانی که ایمان آورده اید شکار را در حال احرام به قتل نرسانید و هر کس از شما عمدا آن را به قتل برساند باید کفاره ای معادل آن از چهار پایان بدهد،کفاره ای که دو نفر عادل از شما معادل بودن آن را تصدیق کنند،و به صورت قربانی به (حریم)کعبه برسد،یا(بجای قربانی)اطعام مستمندان کند یا معادل آن روزه بگیرد تا کیفر کار خود را بچشد،خداوند از آنچه در گذشته واقع شده عفو کرده است و هر کس تکرار کند خداوند از او انتقام می گیرد و خداوند توانا و صاحب

انتقام است.

۹۶-صید دریا و طعام آن برای شما حلال است تا شما و مسافران از آن بهره مند شوید، ولی ما دام که محرم هستید صید صحرا برای شما حرام است و از(نافرمانی) خدایی که به سوی او محشور می شوید بترسید.

شان نزول

بطوری که در کتاب کافی و بسیاری از تفاسیر نقل شده،هنگامی که پیامبر اسلام ص و مسلمانان در سال حدیبیه برای عمره با حال احرام حرکت کردند. در وسط راه با حیوانات وحشی فراوانی روبرو شدند،بطوری که می توانستند آنها را با دست و نیزه ها صید کنند!.این شکارها بقدری زیاد بودند که بعضی نوشته اند دوش بدوش مرکبها و از نزدیک خیمه ها رفت و آمد می کردند،نخستین آیات فوق در این هنگام نازل شد و مسلمانان را از صید آنها بر حذر داشت،و به آنها اخطار کرد که این یک نوع امتحان برای آنها محسوب می شود.

تفسیر:

اشاره

احکام صید در حال احرام

این آیات ناظر به یکی از احکام عمره و حج یعنی مساله شکار حیوانات صحرایی و دریایی در حال احرام می باشد.

نخست اشاره به جریانی که مسلمانان در سال "حدیبیه"با آن روبرو بودند،کرده،می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید،خداوند شما را با چیزی از شکار می آزماید،شکارهایی که بقدری به شما نزدیک می شوند که حتی با نیزه و دست می توانید آنها را شکار کنید"(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللّهُ بِشَیْءٍ مِنَ الصَّیْدِ تَنالُهُ أَیْدِیکُمْ وَ رِماحُکُمْ)

از تعبیر آیه چنین استفاده می شود که می خواسته به عنوان یک پیش بینی مردم را از جریانی که در پیش داشتند آگاه سازد،و نیز معلوم می شود که وجود این همه شکار در دسترس مردم آنجا یک امر بی سابقه بوده است،و این یک نوع آزمایش الهی برای مسلمانان محسوب می شده،مخصوصا با توجه به نیازی که آنها به تهیه غذا از گوشت حیوانات داشته اند،و با توجه به اینکه این حیوانات به شکل وسوسه انگیزی در اطراف خیمه ها و در گرداگرد آنها رفت و آمد داشته اند، تحمل محرومیت از چنین غذای آماده آنهم در آن عصر و زمان و برای آن مردم می توانست یک آزمایش بزرگ بوده باشد.

بعضی گفته اند منظور از این جمله:که با دست شما قابل صید خواهند بود، این است که با دام و تور می توانستند آنها را بگیرند،ولی ظاهر آیه این است که حقیقتا ممکن بوده آنها را با خود دست شکار کنند.

سپس به عنوان تاکید می فرماید:این جریان برای آن بوده است که افرادی که از خدا با ایمان به غیب می ترسند،از دیگران شناخته شوند.(لِيَعْلَمَ اللّهُ مَنْ يَخافُهُ بِالْغَيْبِ) همانطور که در جلد اول صفحه ۳۵۶ ذیل آیه ۱۴۳ سوره بقره گفتیم،منظور از تعبیر به "لنعلم"(تا بدانیم)یا"لیعلم"(تا خدا بداند)و امثال آن، این نیست که خداوند چیزی را نمی دانسته،و می خواهد بوسیله آزمایش و امتحان و امثال آن بداند،بلکه منظور این است که می خواهیم به واقعیت علمی خود جامه عمل و تحقق خارجی بپوشانیم،زیرا نیت های درونی و آمادگی های اشخاص به تنهایی کافی برای تکامل و پاداش و کیفر نیست،بلکه باید به صورت افعال خارجی پیاده شوند تا این آثار را داشته باشد،(برای توضیح بیشتر به ذیل همان آیه مراجعه فرمائید).

و در پایان آیه کسانی را که با این حکم الهی مخالفت ورزند،تهدید به عذاب دردناک کرده است.(فَمَنِ اعْتَدیٰ بَعْدَ ذٰلِکَ فَلَهُ عَذٰابٌ أَلِیمٌ).

گرچه جمله اخیر از آیه اجمالا دلالت بر تحریم صید در حال احرام دارد، ولی در آیه بعد با صراحت و قاطعیت بیشتر و بطور عموم فرمان تحریم صید را در حال احرام صادر کرده،می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید در حال احرام شکار نکنید"(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ).

آیا تحریم صید(که به قرینه آیه بعد شکار صحرایی است)تمام انواع حیوانات صحرایی را شامل می شود اعم از حلال گوشت و حرام گوشت یا اختصاص به حلال گوشت دارد؟ در میان مفسران و فقها در این زمینه اتفاق نظر نیست،ولی مشهور در میان فقهاء و مفسرین امامیه عمومیت حکم است،و روایاتی که از طریق اهل بیت ع وارد شده است این مطلب را تایید می کند،و اما فقهای اهل تسنن بعضی مانند "ابو حنیفه"با ما در این زمینه موافقند،ولی بعضی دیگر مانند"شافعی"آن را مخصوص حیوانات حلال گوشت دانسته اند،اما در هر حال حیوانات اهلی را شامل نمی شود،زیرا به حیوانات اهلی صید و شکار گفته نمی شود.قابل توجه اینکه در روایات ما نه تنها صید کردن در حال احرام تحریم شده،بلکه حتی کمک کردن و اشاره کردن و نشان دادن صید در حال احرام تحریم گردیده است.

ممکن است بعضی تصور کنند که صید و شکار شامل حیوانات حرام گوشت نمی شود،در حالی که چنین نیست،زیرا شکار حیوانات به منظورهای مختلف انجام می گردد،گاهی به منظور استفاده از گوشت و گاهی پوست و گاهی برای رفع مزاحمت آنها انجام می گردد،شعر معروفی که از علی ع نقل شده است،نیز می تواند شاهدی برای تعمیم باشد،آنجا که فرمود: صید الملوک ارانب و ثعالب و اذا رکبت فصیدی الأبطال!

"شکار سلاطین خرگوش و روباه است""ولی شکار من به هنگامی که وارد میدان نبرد می شوم،قهرمانانند"!(برای توضیح بیشتر در زمینه اقسام و احکام صیدهای حرام در حال احرام به کتب فقهی مراجعه شود).

سپس به کفاره صید در حال احرام اشاره کرده،می گوید:"کسی که عمدا صیدی را به قتل برساند،باید کفاره ای همانند آن از چهار پایان بدهد"(یعنی آن را قربانی کرده و گوشت آن را به مستمندان بدهد).(وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزٰاءٌ مِثْلُ مٰا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ).

در اینجا منظور از"مثل"آیا همانندی در شکل و اندازه حیوان است،به این معنی که مثلا اگر کسی حیوان وحشی بزرگی را همانند شتر مرغ صید کند،باید کفاره آن را شتر انتخاب نماید،و یا اگر آهو صید کند،برای کفاره،گوسفند که تقریبا به اندازه آن است،قربانی نماید،و یا اینکه منظور از"مثل"همانندی در قیمت است؟ مشهور و معروف میان فقهاء و مفسران،همان معنی اول است،و ظاهر آیه نیز با آن سازگارتر می باشد،چه اینکه با توجه به تعمیم حکم نسبت به حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیاری از این حیوانات،قیمت ثابت و مشخصی ندارند، که بتوان همانند آن را از حیوانات اهلی انتخاب کرد.

و در هر حال این در صورتی است که همانندی از نظر شکل و اندازه برای آن پیدا بشود،و در غیر این صورت چاره ای جز این نیست که به نوعی تعیین قیمت برای آن شکار نموده،و همانند آن را از نظر قیمت از حیوانات اهلی حلال گوشت انتخاب کنند.

و از آنجا که ممکن است مساله همانندی برای بعضی مورد شک و تردید واقع شود،قرآن در این زمینه دستور داده است که باید این موضوع زیر نظر دو نفر از افراد مطلع و عادل انجام پذیرد(يَحْكُمُ بِهِ ذَوٰا عَدْلٍ مِنْكُمْ).

و دربـاره اينكه اين كفـاره در كجـا بايـد ذبـح شـود،دسـتور مى دهـد كه به صورت قربـانى و"هـدى"اهـداء به كعبه شود و به سرزمين كعبه برسد(هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَةِ).

ضمنا بايد توجه داشت كه مشـهور ميان فقهاى ما اين است كه بايد كفاره "صـيد حال احرام عمره"در"مكه"ذبح شود و"صيد حـال احرام حـج"در"منى و قربانگـاه"،و اين بـا آيه فوق منافـات نـدارد،زيرا همانطور كه گفتيم آيه در مورد احرام عمره نازل شده است.

سپس اضافه مى كنـد كه لازم نيست حتما كفاره به صورت قربانى باشد، بلكه دو چيز ديگر نيز هر يك مى توانند جانشـين آن شوند،نخست اينكه معادل پول آن را در راه اطعام مساكين مصرف كند(أَوْ كَفّارَةٌ طَعامُ مَساكِينَ).

و يا معادل آن روزه بگيرد(أَوْ عَدْلُ ذلِكَ صِياماً).

گرچه در آيه سـخنى از تعداد مساكين كه بايد اطعام شوند و تعداد روزهاى روزه به ميان نيامده است،ولى قرار گرفتن اينها در كنار يكديگر از يك سو،و تصـريح به لزوم موازنه ميان روزه از سوى ديگر،نشان مى دهد كه منظور آن نيست كه هر چند نفر مسـكين را مى خواهـد اطعام كنـد،بلكه منظور آن است به مقـدار قيمت قربانى بايـد بوده باشـد،و اما اينكه معادله ميان روزه و اطعام مسـكين چگونه برقرار مى شود از بعضـى از روايات استفاده مى شود كه در مقابل هر يك"مد"طعام (يعنى تقريبا معادل ۷۵۰ گرم گندم و مانند آن)يك روز روزه بگيرد،و از پاره اى ديگر از روايات اسـتفاده مى شود در مقابل هر دو"مد"يك روز روزه بگيرد، و اين در حقيقت به خـاطر آن است كه در مـاه مبـارك رمضـان اشخاصـى كه قادر بر روزه نيسـتند بجاى هر روز يك يا دو مد طعام به مستمندان مى دهند(توضيح بيشتر درباره اين موضوع را در كتب فقهى مطالعه فرمائيد).

درباره اينكه آيا شخصى كه مرتكب صيد در حال احرام شده مخير در ميان

ص: ۸۴

این سه چیز است یا باید ترتیب را در آن رعایت کند،نخست قربانی نماید و اگر نتوانست،اطعام مسکین،و اگر آن هم میسر نشد روزه بگیرد،در میان مفسران و فقهاء گفتگو است،اما ظاهر آیه تخییر است.

این کفارات به خاطر آن است که کیفر کار خلاف خود را ببیند(لِيَذُوقَ وَبٰالَ أَمْرِهِ) (۱).

اما از آنجایی که هیچ حکمی معمولا شامل گذشته نمی شود،تصریح می کند که خدا از تخلفاتی که در این زمینه در گذشته انجام داده اید،عفو فرموده است (عَفَا اللّٰهُ عَمّٰا سَلَفَ).

و هر گاه کسی به این اخطارهای مکرر و حکم کفاره اعتنا نکند و باز هم مرتکب صید در حال احرام شود،خداوند از چنین کسی انتقام خواهد گرفت و خداوند توانا است،و به موقع انتقام می گیرد(وَ مَنْ عٰادَ فَيَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ وَ اللّٰهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقٰامٍ).

در میان مفسران گفتگو است که آیا کفاره صید با تکرار آن تکرار می شود یا نه؟ ظاهر آیه این است که در صورت تکرار تنها تهدید به انتقام الهی شده و اگر کفاره نیز تکرار می شد می بایست تنها به ذکر انتقام الهی قناعت نشود و تکرار کفاره نیز تصریح گردد،در روایاتی که از طریق اهل بیت ع به ما رسیده این موضوع آمده است. در آیه بعد پیرامون صیدهای دریا سخن به میان آورده،می گوید:"صید دریا و طعام آن برای شما(در حال احرام)حلال است"(أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعٰامُهُ).

۱- ۱) وبال-چنان که راغب در"مفردات"گوید در اصل از"وبل"و"وابل"به معنی باران سنگین گرفته شده و سپس به کار مشکل و شاق و سنگین نیز اطلاق شده است،و از آنجا که مجازات و کیفر نیز دارای شدت و سنگینی است به آن"وبال"می گویند.

در اینکه منظور از طعام چیست؟بعضی از مفسران احتمال داده اند که مراد ماهیانی است که بدون صید میمیرند و بروی آب می مانند،در حالی که می دانیم این سخن درست نیست،زیرا ماهی مرده خوردنش حرام است،اگر چه در بعضی از روایات اهل تسنن تصریح به حلیت آن شده است.

آنچه بیشتر از ظاهر آیه استفاده می شود این است که منظور از طعام همان خوراکی است که از ماهیان صید شده ترتیب داده شود،زیرا آیه می خواهد دو چیز را مجاز کند نخست صید کردن و دیگر غذای صید شده خوردن.

ضمنا از مفهوم این تعبیر فتوای معروفی که در میان فقهای ما وجود دارد، نیز اجمالا ـ استفاده می شود که در مورد حیوانات صحرایی نه تنها اقدام به صید کردن حرام است بلکه خوردن گوشت حیوانات صید شده نیز مجاز نیست.

سپس به فلسفه این حکم اشاره کرده می گوید:"این بخاطر این است که شما و مسافران بتوانید بهره ببرید"(مَتاعاً لَکُمْ وَ لِلسَّیّارَهِ).

یعنی بخاطر اینکه در حال احرام برای تغذیه به زحمت نیفتید و بتوانید از یک نوع صید بهره مند شوید،این اجازه در مورد صید دریا به شما داده شده است.

و از آنجا که معمولا مسافران اگر بخواهند ماهی صید شده را با خود ببرند آن را با نمک آمیخته و به صورت"ماهی شور"در می آورند،بعضی از مفسران جمله فوق را به اینگونه تفسیر کرده اند که افراد"مقیم"می توانند از ماهی تازه و"مسافران"از ماهی شور استفاده کنند.

اشتباه نشود اینکه در آیه فوق می خوانیم صید دریا برای شما حلال شده مفهومش یک حکم کلی و عمومی درباره صیدهای دریا نیست،آن چنان که بعضی پنداشته اند،زیرا آیه نمی خواهد اصل حکم صیدهای دریا را بیان کند،بلکه هدف آیه این است که به محرم اجازه دهد صیدهای دریا که قبل از احرام برای او حلال بوده در حال احرام از آن استفاده کند،و به تعبیر دیگر آیه اصل تشریع

ص :۸۶

قـانون را بیـان نمی کنـد،بلکه نـاظر به خصوصـیات قـانونی است که قبلا_ تشـریع شـده است،و به اصـطلاح در مقام بیان از نظر عمومیت حکم نیست،بلکه فقط احکام محرم را بیان می کند.

ولی بار دیگر به عنوان تاکید به حکم سابق بازگشـته،می گوید:ما دام که در حال احرام هستید صیدهای صحرایی بر شما حرام است(وَ حُرِّمَ عَلَیْکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ مٰا دُمْتُمْ حُرُماً).

و در پایان آیه برای تاکید تمام احکامی که ذکر شد می فرماید:"از خداوندی که در قیامت در پیشـگاه او محشور خواهید شد بپرهیزید"و با فرمان او مخالفت ننمائید(وَ اتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ).

فلسفه تحریم صید در حال احرام

می دانیم حـج و عمره از عبـاداتی است که انسـان را از جهان ماده جـدا کرده و در محیطی مملو از معنویت فرو می برد.تعینات زندگی مادی،جنگ و جدالها، خصومتها،هوسـهای جنسی،لذات مادی،در مراسم حج و عمره به کلی کنار می روند و انسان به یک نوع ریاضت مشروع الهی دست می زند،و به نظر می رسد که تحریم صید در حال احرام نیز به همین منظور است.

از این گذشـته اگر صـید کردن برای زوار خـانه خـدا کـار مشـروعی بود، بـا توجه به اینهمه رفت و آمـدی که هر سـال در این سرزمینهـای مقـدس می شود،نسل بسـیاری از حیوانات در آن منطقه که به حکم خشـکی و کم آبی،حیواناتش نیز کم است،بر چیده می شد، و این دستور یک نوع حفاظت و ضمانت برای بقای نسل حیوانات آن منطقه است.

مخصوصا با توجه به اینکه در غیر حال احرام نیز صید حرم،و همچنین کندن درختان و گیاهان آن ممنوع است،روشن می شود که این دستور ارتباط نزدیکی

ص: ۸۷

با مساله حفظ محیط زیست و نگهداری گیاهان و حیوانات آن منطقه از فنا و نابودی دارد.

این حکم بقدری دقیق تشریع شده که نه تنها صید حیوانات،بلکه کمک کردن حتی نشان دادن و ارائه صید به صیاد نیز تحریم گردیده چنان که در روایات وارده از طریق اهل بیت ع می خوانیم که امام صادق ع به یکی از یارانش فرمود:

لا تستحلن شیئا من الصید و انت حرام و لا و انت حلال فی الحرم و لا تدلن علیه محلا و لا محرما فیصطاده و لا تشر الیه فیستحل من اجلک فان فیه فداء لمن تعمده :

"هرگز چیزی از صید را در حال احرام حلال مشمر،و همچنین صید حرم را در غیر حال احرام،و نیز صید را به شخص محرم و غیر محرم نشان مده که آن را شکار کند و حتی اشاره به آن مکن(و دستور مده)تا به خاطر تو صید را حلال بشمرد زیرا این کار موجب کفاره برای شخص متعمد می شود" (۱).

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۵ صفحه ۷۵.

[سوره المائده (۵): آیات ۹۷ تا ۹۹]

اشاره

جَعَلَ اَللّٰهُ اَلْکَعْبَهَ اَلْبَیْتَ اَلْحَرٰامَ قِیٰاماً لِلنّٰاسِ وَ اَلشَّهْرَ اَلْحَرٰامَ وَ اَلْهَدْیَ وَ اَلْقَلاٰئِدَ ذٰلِکَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ یَعْلَمُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ أَنَّ اَللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (۹۷) اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ شَدِیدُ اَلْعِقٰابِ وَ أَنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۹۸) مٰا عَلَی اَلرَّسُولِ إِلاَّ اَلْبَلاٰغُ وَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا تُبْدُونَ وَ مٰا تَکْتُمُونَ (۹۹)

ترجمه:

۹۷-خداوند،کعبه،بیت الحرام،را وسیله ای برای سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده و همچنین ماه حرام و قربانی های بی نشان و قربانیهای نشاندار،اینگونه احکام (حساب شده و دقیق)به خاطر آن است که بدانید خداوند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است می داند و خداوند به هر چیزی دانا است.

۹۸-بدانید خدا دارای مجازات شدید و(در عین حال)آمرزنده و مهربان است.

۹۹-پیامبر وظیفه ای جز ابلاغ رسالت(و دستورهای الهی)ندارد(و مسئول اعمال شما نیست) و خدا می داند چه چیزها را آشکار،و چه چیزها را پنهان می دارید.

تفسیر:

اشاره

در تعقیب آیات گذشته که در زمینه تحریم صید در حال احرام،بحث می کرد، در این آیه به اهمیت"مکه"و اثر آن در سازمان زندگی اجتماعی مسلمانها اشاره کرده،نخست می فرماید:"خداوند کعبه،بیت الحرام را وسیله ای برای اقامه امر مردم قرار داده است"(جَعَلَ اللّٰهُ الْکَعْبَهَ الْبَیْتَ الْحَرٰامَ قِیٰاماً لِلنّٰاسِ)

این خانه مقدس رمز وحدت مردم و مرکزی برای اجتماع دلها،و کنگره عظیم برای استحکام پیوندهای گوناگون می باشد،و در پرتو این خانه مقدس و مرکزیت و معنویت آن که از ریشه های عمیق تاریخی مایه می گیرد می توانند بسیاری از نابسامانیهای خود را سامان بخشند و کاخ سعادت خود را بر پایه آن استوار سازند،و لذا در سوره آل عمران،خانه کعبه را نخستین خانه ای که به سود مردم ساخته شده معرفی می نماید (۱).

حقیقت این است که با توجه به وسعت معنی" قِیاماً لِلنّاسِ "مسلمانان می توانند در پناه این خانه و دستور سازنده حج،همه کار خود را سامان بخشند.

و از آنجا که این مراسم باید در محیطی امن و امان از جنگ و کشمکش و نزاع صورت گیرد اشاره به اثر ماههای حرام(ماههایی که جنگ مطلقا در آن ممنوع است)در این موضوع کرده،می فرماید:(وَ الشَّهْرَ الْحَرامَ) (۲).

و نیز نظر به اینکه وجود قربانیهای بی نشان(هدی)و قربانیهای نشاندار (قلائد)که تغذیه مردم را در ایامی که اشتغال به مراسم حج و عمره دارند تامین کرده و فکر آنها را از این جهت آسوده می کند،تاثیری در تکمیل این برنامه دارد به آنها نیز اشاره کرده،می گوید(وَ الْهَدْیَ وَ الْقَلائِدَ).

و از آنجا که مجموع این برنامه ها و قوانین و مقررات حساب شده درباره صید و همچنین حرم مکه و ماه حرام و غیر اینها حکایت از عمق تدبیر و وسعت علم چنین قانونگذاری می کند،در پایان آیه چنین می گوید:"خداوند این برنامه های منظم را به خاطر این قرار داد تا بدانید علم او به اندازه ای وسیع است که آنچه در آسمانها و زمین است می داند و از همه چیز-مخصوصا نیازمندیهای روحی و جسمی بندگانش-با خبر است

ص:۹۰

۱- ۱) آل عمران آیه ۹۶.

۲- ۲) درباره ماههای حرام در جلد دوم صفحه ۱۹ ذیل آیه ۱۹۴ سوره بقره بحث شد.

"(ذٰلِکَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَعْلَمُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ وَ أَنَّ اللّهَ بِکَلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ).

با توجه به آنچه در بالاـ گفتیم،پیوند آغاز و انجام آیه روشن می شود،زیرا این دستورات عمیق تشریعی را کسی می تواند،تنظیم کند که از عمق قوانین تکوینی آگاه و با خبر باشد،تا کسی از تمام جزئیات زمین و آسمان و آنچه به حکم آفرینش در روح و جسم انسان قرار دارد آگاه نباشد نمی تواند چنین احکامی را پیش بینی کند،زیرا قانونی صحیح و سازنده است که هماهنگ با قانون خلقت و فطرت باشد. سپس در آیه بعد برای تاکید دستورات گذشته و تشویق مردم به انجام آنها و تهدید مخالفان و معصیت کاران می فرماید:"بدانید خدا شدید العقاب و نیز غفور و رحیم است"(اِعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ شَدِیدُ الْعِقٰابِ وَ أَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

و اینکه می بینیم در آیه فوق،"شدید العقاب"بر"غفور رحیم"مقدم داشته شده شاید اشاره به این است که مجازات خداوند را با تمام شدتی که دارد می توان با آب توبه شست و مشمول مغفرت و رحمت خدا گشت. و باز برای تاکید بیشتر می گوید:مسئول اعمال شما خودتان هستید و پیامبر ص مسئولیتی جز ابلاغ رسالت و رساندن دستورات خدا ندارد(مٰا عَلَی الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاٰغُ).

و در عین حال خداوند از نیات شما،و از کارهای آشکار و پنهانی همگی آگاه و با خبر است(وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا تُبْدُونَ وَ مٰا تَکْتُمُونَ).

اهمیت کعبه

کعبه که در این آیات و آیات گذشته دو بار ذکر شده در اصل از ماده "کعب"به معنی برآمدگی پشت پا است،سپس به هر نوع بلندی و برآمدگی اطلاق شده.و اگر به"مکعب"نیز مکعب گفته می شود به خاطر آن است که از چهار طرف دارای برآمدگی است و اینکه به زنانی که تازه سینه آنها برجستگی

پیدا کرده کاعب(جمع آن کواعب)گفته می شود نیز به همین جهت است.

بهر حال این کلمه(کعبه)هم اشاره به بلندی ظاهری خانه خدا است و هم رمزی از عظمت و بلندی مقام آن می باشد.

کعبه تاریخچه بسیار طولانی و پر حادثه ای دارد و در هر حال تمام این حوادث از عظمت و اهمیت آن سرچشمه می گیرد.

اهمیت کعبه به اندازه ای است که ویران کردن آن در روایات اسلامی در ردیف قتل پیامبر و امام قرار گرفته،نگاه کردن به آن،عبادت،و طواف گرد آن از بهترین اعمال است،حتی در روایتی از امام باقر ع می خوانیم که فرمود:

لا ینبغی لاحد ان یرفع بنائه فوق الکعبه :"شایسته نیست کسی خانه خود را برتر از کعبه بسازد" (۱).

ولی باید توجه داشت که اهمیت و احترام کعبه هرگز به خاطر ساختمان آن نیست،زیرا به گفته امیر مؤمنان علی ع در نهج البلاغه در خطبه قاصعه "خداوند خانه خود را در یکی از سرزمینهای خشك و سوزان و میان کوه های خشن قرار داده است و دستور داده از مصالح بسیار ساده ای آن را بنا کنند،از سنگهای عادی و معمولی" (۲)ولی از آنجا که خانه کعبه قدیمی ترین و پر سابقه ترین مرکز توحید و پرستش خدا است و نقطه تمرکزی برای توجه ملتها و اقوام مختلف است،اینهمه اهمیت در پیشگاه خدا یافته است.

۱- ۱) سفینه البحار جلد دوم صفحه ۴۸۲.

۲- ۲) نهج البلاغه خطبه ۱۹۲(خطبه قاصعه).

[سوره المائده (۵): آیه ۱۰۰]

اشاره

قُلْ لاٰ يَسْتَوِي اَلْخَبِيثُ وَ اَلطَّيِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ اَلْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اَللّٰهَ يٰا أُولِي اَلْأَلْبٰابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰۰)

ترجمه:

۱۰۰-بگو(هیچگاه)"ناپاك"و"پاك"مساوی نیستند اگر چه کثرت ناپاکها تو را به شگفتی بیندازد،از(مخالفت)خدا بپرهیزید ای صاحبان خرد،تا رستگار شوید.

تفسیر:

اکثریت دلیل"پاکی"نیست

در آیات گذشته سخن از تحریم مشروبات الکلی و قمار و انصاب و از لام و صید کردن در حال احرام بود،از آنجا که بعضی از افراد ممکن است برای ارتکاب اینگونه گناهان عمل اکثریت را در پاره ای از محیطها دستاویز قرار دهند و به بهانه اینکه مثلا-اکثریت مردم فلان شهر شراب می نوشند و یا آلوده قمارند، و یا اینکه اکثریت مردم در فلان شرائط به تحریم صید و مانند آن اعتنا نمی کنند، از انجام این دستورها سر باز زنند و آنها را به دست فراموشی بسپارند،برای اینکه این بهانه در این مورد و در تمام موارد از اینگونه افراد به کلی گرفته شود خداوند یک قاعده کلی و اساسی را در یک عبارت کوتاه بیان کرده،می فرماید:

"بگو ای پیامبر!هیچگاه ناپاک و پاک یکسان نخواهد بود،اگر چه فزونی ناپاک و کثرت آلوده ها ترا به شگفتی فرو برد"!(قُلْ لاٰ يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ) بنا بر این خبیث و طیب در آیه فوق به معنی هر گونه موجود ناپاك و پاك است اعم از غذاهای پاك و ناپاك،افكار پاك و ناپاك است.

ص :۹۳

و در پایان آیه "اندیشمندان و صاحبان عقل و هوش" را مخاطب ساخته و تاکید می کند که "از خدا بپرهیزید تا رستگار شوید".(فَاتَّقُوا اللّهَ یا أُولِی الْأَلْبابِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ).

اما اینکه در آیه ظاهرا توضیح واضحی بیان شده از این نظر است که ممکن است،کسی خیال کند عوارضی از قبیل فزونی طرفداران پلیدی و به اصطلاح "اکثریت"باعث آن شود،که چیز ناپاک در ردیف پاک قرار گیرد،چنان که ملاحظه کرده اید،گاهی بعضی از مردم تحت تاثیر انبوه جمعیت و تمایلات اکثریت قرار گرفته و تصور می کنند،اگر اکثریت بهر مطلبی تمایل پیدا کرد،این نشانه قطعی و بدون چون و چرای درستی آن مطلب است،در حالی که چنین نیست و مواردی که اکثریت اجتماعات گرفتار اشتباهات روشن شده اند بسیار زیاد است،در واقع آنچه برای شناسایی خوب از بد("خبیث"از"طیب") لازم است اکثریت کیفی است نه اکثریت کمی،یعنی افکار قویتر و والاتر و عالیتر و اندیشه های تواناتر و پاکتر لازم است نه کثرت نفرات طرفدار.

این مساله شاید با مذاق بعضی از مردم امروز سازگار نباشد که بر اثر تلقینات و تبلیغاتی کوشش شده،همیشه تمایلات اکثریت را به عنوان یک مقیاس سنجش نیک از بد بخورد آنها بدهند،تا آنجا که باور کرده اند،"حق"یعنی چیزی که اکثریت بپسندد،و خوب چیزی است که اکثریت به آن مایل باشد در حالی که چنین نیست.

و بسیاری از گرفتاریهای مردم دنیا بر اثر همین طرز تفکر است.

آری اگر اکثریت از رهبری صحیح و تعلیمات درستی بهره مند گردد و به اصطلاح یک اکثریت بتمام معنی رشید شود،آن گاه ممکن است تمایلات او مقیاسی برای سنجش خوب و بد باشد،نه اکثریتهای رهبری نشده و غیر رشید.

در هر حال قرآن در آیه مورد بحث،اشاره ای به این واقعیت کرده و می فرماید:

ص :۹۴

هرگز زیادی بدان و ناپاکان شما را بشگفتی در نیاورد و در موارد دیگر بیش از ده بار فرموده: وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ :کار اکثر مردم از روی علم و دانش نیست!.

ضمنا بایـد توجه داشت که اگر در آیه کلمه"خبیث"بر"طیب"مقدم داشته شده است به خاطر آن است که در آیه مورد بحث روی سخن با کسانی است که فزونی خبیث را دلیل بر اهمیت آن می گیرند و باید به آنها پاسخ گفته شود، و به آنها گوشزد می کند،که ملاک خوبی و بدی در هیچ مورد کثرت و قلت و اکثریت و اقلیت نیست، بلکه در همه جا و همه وقت"پاکی"بهتر از"ناپاکی" است،و صاحبان عقل و اندیشه هیچگاه فریب کثرت را نمی خورند،همواره از پلیدی دوری می کنند،اگر چه تمام افراد محیطشان آلوده باشند،و به سراغ پاکیها می روند اگر چه تمام افراد محیط با آن مخالفت ورزند.

[سوره المائده (۵): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۲]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیٰاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ وَ إِنْ تَسْئَلُوا عَنْهٰا حِینَ یُنَزَّلُ اَلْقُرْآنُ تُبْدَ لَکُمْ عَفَا اَللّٰهُ عَنْهٰا وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ (۱۰۱) قَدْ سَأَلَهٰا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهٰا کٰافِرِینَ (۱۰۲)

ترجمه:

۱۰۱-ای کسانی که ایمان آورده اید از مسائلی سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار گردد شما را ناراحت می کند،و اگر به هنگام نزول قرآن از آنها سؤال کنید برای شما آشکار می شود،خداوند آنها را بخشیده(و از آن صرف نظر کرده) است و خداوند آمرزنده و حلیم است.

۱۰۲-جمعی از پیشینیان از آنها سؤال کردند و سپس به مخالفت با آن برخاستند،(ممکن است شما هم چنان سرنوشتی پیدا کنید).

ص: ۹۵

شان نزول:

در شان نزول آیات فوق در منابع حدیث و تفسیر اقوال مختلفی دیده می شود،ولی آنچه با آیات فوق و تعبیرات آن سازگارتر است شان نزولی است که در تفسیر مجمع البیان از علی بن ابی طالب ع نقل شده است که"روزی پیامبر ص خطبه ای خواند و دستور خدا را درباره حج بیان کرد شخصی بنام عکاشه-و بروایتی سراقه- گفت آیا این دستور برای هر سال است،و همه سال باید حج بجا بیاوریم؟ پیامبر ص به سؤال او پاسخ نگفت،ولی او لجاجت کرد،و دو بار،و یا سه بار، سؤال خود را تکرار نمود،پیامبر ص فرمود:وای بر تو چرا اینهمه اصرار می کنی اگر در جواب تو بگویم بلی،حج در همه سال بر همه شما واجب می شود و اگر در همه سال واجب باشد توانایی انجام آن را نخواهید داشت و اگر با آن مخالفت کنید گناهکار خواهید بود،بنا بر این ما دام که چیزی به شما نگفته ام روی آن اصرار نورزید زیرا(یکی از)اموری که باعث هلاکت(بعضی از) اقوام گذشته شد این بود که لجاجت و پر حرفی می کردند و از پیامبرشان زیاد سؤال می نمودند،بنا بر این هنگامی که به شما دستوری می دهم به اندازه توانایی خود آن را انجام دهید(اذا امرتکم من شیء فاتوا منه ما استطعتم)و هنگامی که شما را از چیزی نهی می کنم خودداری کنید"آیات فوق نازل شد و آنها را از این کار باز داشت (۱).

اشتباه نشود منظور از این شان نزول-همانطور که در تفسیر آیه خواهیم گفت- این نیست که راه سؤال و پرسش و فراگیری مطالب را بروی مردم ببندد زیرا

ص: ۹۶

۱- ۱) تفسیر"مجمع البیان"و تفسیر"در المنثور"و"المنار"در ذیل آیه مورد بحث با تفاوتهایی این شان نزول را نقل کرده اند.

قرآن در آیات خود صریحا دستور می دهد که مردم آنچه را نمی دانند از اهل اطلاع بپرسند"فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ " (۱).

بلکه منظور سؤالهای نابجا و بهانه گیریها و لجاجتهایی است که غالبا سبب مشوب شدن اذهان مردم،و موجب مزاحمت گوینده،و پراکندگی رشته سخن و برنامه او می گردد.

تفسیر:

اشاره

سؤالات بیجا!

شک نیست که سؤال کردن کلید فهم حقائق است،و به همین دلیل کسانی که کمتر می پرسند کمتر می دانند،و در آیات و روایات اسلامی نیز به مسلمانان دستور اکید داده شده است که هر چه را نمی دانند بپرسند،ولی از آنجا که هر قانونی معمولا استثنایی دارد،این اصل اساسی تعلیم و تربیت نیز استثنایی دارد و آن اینکه گاهی پاره ای از مسائل پنهان بودنش برای حفظ نظام اجتماع و تامین مصالح افراد بهتر است در اینگونه موارد جستجوها و پرسشهای پی در پی،برای پرده برداشتن،از روی واقعیت،نه تنها فضیلتی نیست بلکه مذموم و ناپسند نیز می باشد،مثلا غالب پزشکان صلاح این می دانند که بیماریهای سخت و وحشتناک را از شخص بیمار مکتوم دارند،گاهی تنها اطرافیان را در جریان می گذارند،با این قید که از بیمار پنهان دارند،زیرا تجربه نشان داده،بیشتر مردم اگر از عمق بیماری خود آگاه شوند گرفتار وحشتی می گردند که اگر کشنده نباشد لا اقل بهبودی را به تاخیر می اندازد.

در اینگونه موارد بیمار هرگز نباید در برابر طبیب دلسوز خود به سؤال و اصرار بپردازد.زیرا اصرارهای مکرر او گاهی چنان میدان را بر طبیب تنگ

۱- ۱) سوره نحل آیه ۴۳.

می کنـد که برای آسودگی خود و رسـیدگی به سـایر بیمـاران جز این نمی بینـد که حقیقت را برای این "بیمار لجوج "آشـکار سازد اگر چه او از این رهگذر زیانهایی ببیند.

همچنیـن مردم در همکاریهـای خـود نیـاز به خـوش بینی دارنـد و برای حفـظ این سـرمایه بزرگ صـلاح این است که از تمـام جزئیات حال یکدیگر با خبر نباشند، زیرا بالآخره هر کس نقطه ضعفی دارد،و فاش شدن تمام نقطه های ضعف، همکاری های افراد را مواجه با اشکال می کند،مثلا ممکن است یک فرد با شخصیت و مؤثر تصادفا در یک خانواده پست و پائین متولد شده باشـد،اکنون اگر سـابقه او فـاش شود،ممکن است آثار وجودی او در جامعه متزلزل گردد در این گونه موارد به هیچوجه نباید افراد،اصراری داشته باشند و به جستجو برخیزند.

و یا اینکه بسـیاری از نقشه ها و طرحهای مبارزات اجتماعی باید تا هنگام عمل مکتوم باشد و اصرار در افشای آنها ضربه ای بر موفقیت و پیروزی اجتماع است.

اینها و امثال آن مواردی است که سؤال کردن در آن صـحیح نیست و رهبران تا در فشار زیاد قرار نگیرنـد،نبایـد آنها را پاسـخ گویند.

قرآن در آیه فوق به این موضوع اشاره کرده،صریحا می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید از اموری که افشای آنها باعث ناراحتی و دردسر شما می شود پرسش نکنید"(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ).

ولی از آنجا که سؤالات پی در پی از ناحیه افراد و پاسـخ نگفتن به آنها ممکن است موجب شک و تردید برای دیگران گردد و مفاسد بیشتری به بار آورد اضافه می کند"اگر در اینگونه موارد زیاد اصرار کنید بوسیله آیات قرآن بر شما افشاء می شود"و به زحمت خواهید افتاد(وَ إِنْ تَسْئَلُوا عَنْها حِینَ یُنَزَّلُ الْقُرْآنُ

تُبْدَ لَكُمْ

).

و اینکه افشا کردن اینها را به زمان نزول قرآن اختصاص می دهد به خاطر آن است که سؤالات مربوط به مسائلی بوده که می بایست از طریق وحی روشن گردد.

سپس اضافه می کند:"تصور نکنید اگر خداوند از بیان پاره ای از مسائل سکوت کرده است از آن غفلت داشته بلکه می خواسته است شما را در توسعه قرار دهد و آنها را بخشوده است،و خداوند بخشنده حلیم است"(عَفَا اللّٰهُ عَنْهٰا وَ اللّٰهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ

).

در حدیثی از علی ع می خوانیم:

ان اللّٰه افترض علیکم فرائض فلا تضیعوها و حد لکم حدودا فلا تعتدوها و نهی عن اشیاء فلا تنتهکوها و سکت لکم عن اشیاء و لم یدعها نسیانا فلا تتکلفوها :"خداوند واجباتی برای شما قرار داده آنها را ضایع می کنید،و حدود و مرزهایی تعیین کرده از آنها تجاوز ننمائید و از اموری نهی کرده در برابر آنها پرده دری نکنید،و از اموری ساکت شده و صلاح در کتمان آن دیده و هیچگاه این کتمان از روی نسیان نبوده، در برابر اینگونه امور،اصراری در افشاء نداشته باشید" (1).

سؤال:

ممکن است گفته شود اگر افشای این امور بر خلاف مصلحت مردم است چرا با اصرار افشا می شود؟

پاسخ:

دلیل آن همان است که در بالا اشاره کردیم که گاهی اگر رهبر در مقابل

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه فوق.

سؤالات پی در پی و مصرانه سکوت کند،مفاسد دیگری ببار می آورد،سوءظن هایی بر می انگیزد و باعث مشوب شدن اذهان مردم می شود،همانطور که اگر طبیب در برابر سؤالات پی در پی مریض،سکوت اختیار کند گاهی ممکن است بیمار را،در اصل تشخیص بیماری بوسیله طبیب،به تردید اندازد،و تصور کند که اصولا بیماری او ناشناخته مانده و دستورات او را به کار نبندد،در اینجا طبیب چاره ای جز از افشای بیماری ندارد،اگر چه بیمار از این رهگذر دردسرهایی پیدا کند. در آیه بعد برای تاکید این مطلب می گوید:بعضی از اقوام پیشین،این گونه سؤالات را داشتند و به دنبال پاسخ آنها به مخالفت و عصیان برخاستند (قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كافِرِينَ).

در اینکه این اشاره کلی درباره اقوام پیشین مربوط به کدامیک از آنها است میان مفسران بحث است:

بعضی احتمال داده اند مربوط به درخواست مائده آسمانی از مسیح ع وسیله شاگردان بوده که بعد از تحقق یافتن آن بعضی به مخالفت برخاستند،و بعضی احتمال داده اند مربوط به تقاضای معجزه از حضرت صالح ع بوده است، ولی ظاهرا تمام این احتمالات اشتباه است،زیرا آیه درباره سؤال به معنی"پرسش" و کشف مجهول سخن می گوید،نه سؤال به معنی"تقاضا"و درخواست چیزی گویا استعمال کلمه"سؤال"در هر دو معنی باعث چنین اشتباهی شده است.

ولی ممکن است مراد،جمعیت بنی اسرائیل بوده باشد که چون مامور به ذبح گاوی برای تحقیق درباره جنایتی شدند(که شرح آن در جلد اول صفحه ۲۰۹ گذشت)موسی را سؤال پیچ کرده و از جزئیات گاو که هرگز دستور خاصی در مورد آن نداشتند پی در پی پرسش کردند،به همین جهت کار را بر خود آن چنان سخت کردند که بدست آوردن چنان گاوی آن قدر مشکل و پر هزینه شد که نزدیک بود از آن صرفنظر کنند.

ص: ۱۰۰

در معنی جمله أَصْبَحُوا بِهٰا کٰافِرِینَ دو احتمال وجود دارد نخست اینکه مراد از"کفر"،عصیان و مخالفت بوده باشد همانطور که در بالا اشاره کردیم،و دیگر اینکه کفر به معنی معروف آن بوده باشد،زیرا گاهی شنیدن پاسخهای ناراحت کننده که بر ذهن شنونده سنگین آید،سبب می شود که به انکار اصل موضوع و صلاحیت گوینده بپاخیزد مثل اینکه گاهی شنیدن یک پاسخ ناراحت کننده از ناحیه طبیب، سبب می شود که بیمار عکس العمل از خود نشان دهد و صلاحیت او را انکار کند و این تشخیص را فی المثل ناشی از پیری و خرفت شدن پزشک معرفی کند! در پایان این بحث تکرار نکته ای را که در آغاز گفتیم لازم می دانیم که آیه های فوق به هیچوجه راه سؤالات منطقی و آموزنده و سازنده را به روی مردم نمی بندد،بلکه منحصرا مربوط به سؤالات نابجا و جستجو از اموری است که نه تنها مورد نیاز نیست بلکه مکتوم ماندن آن بهتر و حتی گاهی لازم است.

ص:۱۰۱

[سوره المائده (۵): آیات ۱۰۳ تا ۱۰۴]

اشاره

مٰا جَعَلَ اَللّٰهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لاٰ سٰائِبَةٍ وَ لاٰ وَصِيلَةٍ وَ لاٰ حٰامٍ وَ لٰكِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اَللّٰهِ اَلْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْقِلُونَ (۱۰۳) وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ تَعٰالَوْا إِلىٰ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ وَ إِلَى اَلرَّسُولِ قٰالُوا حَسْبُنٰا مٰا وَجَدْنٰا عَلَيْهِ آبٰاءَنٰا أَ وَ لَوْ كٰانَ آبٰاؤُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لاٰ يَهْتَدُونَ (۱۰۴)

ترجمه:

۱۰۳-خداونـد هیچگونه"بحیره"و"سائبه"و"وصـیله"و"حام"قرار نـداده است (اشاره به چهار نوع از حیوانات اهلی که در زمان جاهلیت اسـتفاده از آنها را ممنوع می دانسـتند و این بـدعت در اسـلام ممنوع شد)ولی کسانی که کافر شدند بر خدا دروغ می بندند و بیشتر آنها نمی فهمند.

۱۰۴-و هنگامی که به آنها گفته شود،به سوی آنچه خـدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیائیـد می گوینـد آنچه را از پـدران خود یافته ایم ما را بس است!،آیا نه چنین است که پدران آنها چیزی نمی دانستند و هدایت نیافته بودند؟!

تفسیر:

اشاره

در آیه نخست،اشـاره به چهار"بـدعت"نابجا شـده که در میان عرب جاهلی معمول بود،آنها بر پاره ای از حیوانات به جهتی از جهات علامت و نامی گذارده و خوردن گوشت آن را ممنوع می ساختند و یا حتی خوردن شـیر و چیدن پشم و سوار شدن بر پشت آنها را مجاز نمی شـمردند،گاهی این حیوانات را آزاد می گذاشتند که هر راهی می خواهند بروند و کسی متعرض آنها نمی شد یعنی عملا حیوان را بلا استفاده و بیهوده رها می ساختند.

لذا قرآن مجید می گوید:"خداوند هیچیک از این احکام را به رسمیت

نمی شناسد،نه"بحیره"ای قرار داده و نه"سائبه"و نه"وصیله"و نه"حام" (ما جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحِیرَهٍ وَ لاٰ سٰائِبَهٍ وَ لاٰ وَصِیلَهٍ وَ لاٰ حٰامٍ)و اما توضیح این چهار نوع حیوان:

۱-بحیره به حیوانی می گفتند که پنج بار زائیده بود و پنجمین آنها ماده- و به روایتی نر-بود،گوش چنین حیوانی را شکاف وسیعی می دادند،و آن را بحال خود آزاد می گذاشتند و از کشتن آن صرف نظر می کردند.

"بحیره"از ماده"بحر"به معنی وسعت و گسترش است،و اینکه عرب دریا را بحر می گوید به خاطر وسعت آن است،و اینکه بحیره را به این نام می نامیدند به خاطر شکاف وسیعی بود که در گوش آن ایجاد می کردند.

۲-سائبه شتری بوده که دوازده-و به روایتی ده-بچه می آورد،آن را آزاد می ساختند و حتی کسی سوار بر آن نمی شد و بهر چراگاهی وارد می شد آزاد بود و از هر آبگاه و چشمه ای آب می نوشید کسی حق مزاحمت آن را نداشت، تنها گاهی از شیر آن می دوشیدند و به مهمان می دادند(از ماده سیب به معنی جریان آب و آزادی در راه رفتن است).

۳-وصیله به گوسفندی می گفتند که هفت بار فرزند می آورد و به روایتی به گوسفندی می گفتند:که دوقلو می زائید(از ماده وصل به معنی بهم پیوستگی است)کشتن چنان گوسفندی را نیز حرام می دانستند.

۴-حام که اسم فاعل از ماده"حمایت"می باشد و به معنی حمایت کننده است به حیوان نری می گفتند که از وجود آن برای تلقیح حیوانات ماده استفاده می شد،هنگامی که ده بار از آن برای تلقیح استفاده می کردند،و هر بار فرزندی از نطفه آن به وجود می آمد،می گفتند:این حیوان پشت خود را حمایت کرده یعنی کسی حق سوار شدن بر آن را ندارد(یکی از معانی"حمی"،نگاهداری و جلوگیری و ممنوعیت است).

در معنی عناوین چهارگانه بالا در میان مفسران و در احادیث احتمالات دیگری نیز دیده می شود اما قدر مشترک همه آنها،آن است که منظور حیواناتی بوده که در واقع خدمات فراوان و مکرری به صاحبان خود از طریق"انتاج" می کردند،و آنها هم در مقابل یک نوع احترام و آزادی برای این حیوانات قائل می شدند.

درست است که در تمام این موارد،جلوه هایی از روح شکرگزاری و قدر دانی حتی در برابر خدمت حیوانات به چشم می خورد،و از این نظر عمل آنها قابل تقدیس بوده،ولی از آنجا که اجرای چنین احترامی در مورد این حیوانات علاوه بر اینکه با عدم درک آنها مفهومی پیدا نمی کرد،یک نوع اتلاف مال و از بین بردن نعمتهای الهی و معطل ساختن آنها محسوب می شد و از همه گذشته این حیوانات به خاطر این احترام،گرفتار زجرها و شکنجه های جانکاهی می شدند، زیرا عملا کمتر کسی حاضر می شد غذای درستی به آنها بدهد و از آنها مراقبت و نگاهداری کند،و با توجه به اینکه این حیوانات معمولا دارای سن زیادی بودند،به حالت دردناکی در میان انبوهی از محرومیتها به سر می بردند تا بمیرند، روی این جهات اسلام از این کار جدا جلوگیری کرده است!.

از همه گذشته از پاره ای از روایات و تفاسیر استفاده می شود که آنها همه یا قسمتی از این برنامه را به خاطر"بتها"انجام می دادند و در واقع آنها را نذر بت می کردند در این صورت مبارزه اسلام با این کار شکل مبارزه با بت پرستی نیز به خود می گیرد.

و عجیب این است که طبق پاره ای از روایات هنگامی که بعضی از این حیوانات به مرگ طبیعی می مردند،گاهی از گوشت آن(گویا به عنوان تبرک و تیمن)استفاده می کردند که این خود یک نوع عمل زشت دیگر بود! (۱)

ص: ۱۰۴

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۶۸۴.

سپس می فرماید:"افراد کافر و بت پرست اینها را به خدا نسبت می دادند و می گفتند:قانون الهی است"(وَ لٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ).

"و اکثر آنها در این باره کمترین فکر و اندیشه ای نمی کردند و عقل خود را به کار نمی گرفتند،بلکه کورکورانه از دیگران تقلید می نمودند" (وَ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْقِلُونَ). در آیه بعد اشاره به دلیل و منطق آنها در این تحریمهای نابجا و بی مورد کرده،می گوید:"هنگامی که به آنها گفته شود به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر ص بیائید،آنها از این کار سرباز زده،می گویند همان رسوم و آداب نیاکان ما،ما را بس است"!(وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ تَعٰالَوْا إِلىٰ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قٰالُوا حَسْبُنٰا مٰا وَجَدْنٰا عَلَيْهِ آبٰاءَنٰا).

در حقیقت خلافکاریها و بت پرستی های آنها از یک نوع بت پرستی دیگر به نام تسلیم بدون قید و شرط در برابر آداب و رسوم خرافی نیاکان سرچشمه می گرفت، گویا آنها تنها عنوان"نیاکان"و"پدران"را برای،صحت و درستی عقیده و عادات و رسوم خود کافی می پنداشتند.

قرآن صریحا به آنها پاسخ می گوید:که"مگر نه این است که پدران آنها دانشی نداشتند و هدایت نیافته بودند"(أَ وَ لَوْ كٰانَ آبٰاؤُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لاٰ يَهْتَدُونَ) یعنی اگر نیاکانی که شما در عقیده و اعمالتان به آنها متکی هستید،دانشمندان و هدایت یافتگانی بودند،اقتباس و پیروی شما از آنان از قبیل تقلید"جاهل"از "عالم"بود،اما با اینکه خودتان می دانید آنها چیزی بیشتر از شما نمی دانستند و شاید عقب تر هم بودند،با این حال کار شما مصداق روشن تقلید"جاهل" از "جاهل"است که در میزان عقل و خرد بسیار ناپسند می باشد؟ از اینکه در جمله بالا قرآن روی کلمه"اکثر"تکیه کرده چنین بر می آید

در آن محیط جهل و تاریکی نیز،اقلیتی هر چند ضعیف،فهمیده وجود داشتند که به اینگونه اعمال بچشم حقارت و تنفر نگاه می کردند.

بتی به نام نیاکان!

از موضوعاتی که در زمان جاهلیت به شدت رائج بود و به همین دلیل در آیات مختلفی از قرآن منعکس است مساله افتخار به نیاکان و احترام بی قید و شرط و تا سرحد پرستش،در برابر آنان و افکار و عادات و رسوم آنها بود،این موضوع اختصاصی به عصر جاهلیت نداشت،امروز هم در میان بسیاری از ملتها وجود دارد، و شاید یکی از عوامل اصلی اشاعه و انتقال خرافات از نسلی به نسل دیگر محسوب می شود،گویا"مرگ"یک نوع مصونیت و قداست برای گذشتگان ایجاد می کند و آنها را در هاله ای از احترام و تقوا فرو می برد! شک نیست که روح قدردانی و رعایت اصول انسانی ایجاب می کند که پدران و اجداد و نیاکان محترم شمرده شوند،اما نه به این معنی که آنها را معصوم از خطا و اشتباه بدانیم،و از نقد و بررسی افکار و آداب آنها خودداری کنیم،و از خرافات آنها کورکورانه تبعیت نمائیم.

زیرا این عمل در واقع یک نوع بت پرستی و منطق جاهلی است،بلکه باید در عین احترام به حقوق و افکار و سنتهای مفیدشان،سنن غلط آنها را بشدت درهم شکست،به خصوص اینکه نسلهای آینده بر اثر گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش و تجربیات بیشتر معمولا از نسلهای پیشین داناتر و باهوشترند،و هیچ عقل و خردی اجازه تقلید"کورکورانه"از گذشتگان را نمی دهد.

عجب این است که بعضی از دانشمندان و حتی اساتید دانشگاه را می بینیم که از این نقطه ضعف بر کنار نمانده و گاهی با کمال شگفتی به خرافات مضحکی همچون پریدن از روی آتش در روزهای آخر سال تن در می دهند و میل دارند

ص: ۱۰۶

آتش پرستی نیاکان را به نوعی زنده کنند و در حقیقت منطقی جز منطق اعراب زمان جاهلیت ندارند.

***

تضاد بی دلیل

در تفسیر "المیزان"از تفسیر "در المنثور"از جمعی از دانشمندان عامه نقل شده:که شخصی به نام"ابو الاحوص"می گوید خدمت پیامبر اسلام ص رسیدم در حالی که لباس کهنه و مندرسی بر تن داشتم پیامبر ص فرمود:مال و ثروتی داری،گفتم:آری فرمود:چه نوع مال؟ گفتم:همه گونه مال در اختیار دارم،شتر،گوسفند،اسب،و مانند اینها پیامبر ص فرمود:هنگامی که خدا به تو چیزی داد باید آثار آن را در تو ببینند (نه اینکه ثروت خود را کنار بگذاری و همانند مسکینان زندگی کنی).

سپس فرمود:آیا بچه شترهای تو گوش دریده متولد می شوند یا با گوشهای سالم،گفتم:مسلما با گوش سالم،مگر ممکن است شتر،نوزاد گوش دریده بیاورد؟!فرمود:پس لا بد خودت تیغ به دست گرفته گوشهای یک عده از آنها را شکاف می دهی و می گویی این"بحر"است و گوشهای بعضی دیگر را پاره کرده و می گویی این"صرم"است؟گفتم آری چنین کار را می کنم،فرمود:هرگز چنین کاری مکن هر چه خدا به تو داده است برای تو حلال است،سپس تلاوت فرمود: مٰا جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَ لاٰ سٰائِبَةٍ وَ لاٰ وَصِيلَةٍ وَ لاٰ حٰامٍ (۱).

از این روایت استفاده می شود که آنها قسمتی از اموال خود را معطل و بی مصرف نگاه می داشتند،ولی بجای آن صرفه جویی کرده،لباسهای کهنه و مندرس در تن می پوشیدند و این یک تضاد بی دلیل بود.

۱- ۱) المیزان جلد ۶ صفحه ۱۷۲.

[سوره المائده (۵): آیه ۱۰۵]

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لاٰ يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اِهْتَدَيْتُمْ إِلَى اَللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)

ترجمه:

۱۰۵-ای کسانی که ایمان آورده اید مراقب خود باشید،هنگامی که شما هدایت یافتید گمراهی کسانی که گمراه شده اند به شما زیانی نمی رساند،بازگشت همه شما به سوی خدا است و شما را از آنچه عمل می کردید آگاه می سازد.

تفسير:

اشاره

هر کس مسئول کار خویش است

در آیه قبل سخن از تقلید کورکورانه مردم عصر جاهلیت از نیاکان گمراه، به میان آمد و قرآن به آنها صریحا اخطار کرد که چنین تقلیدی،با عقل و منطق سازگار نیست،به دنبال این موضوع طبعا این سؤال در ذهن آنها می آمد که اگر ما حسابمان را از نیاکانمان در این گونه مسائل جدا کنیم،پس سرنوشت آنها چه خواهد شد،به علاوه اگر ما دست از چنان تقلیدی برداریم سرنوشت بسیاری مردم که تحت تاثیر چنین تقالیدی هستند،چه می شود،آیه فوق در پاسخ اینگونه سؤالات می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید شما مسئول خویشتنید،اگر شما هدایت یافتید گمراهی دیگران(اعم از نیاکان و یا دوستان و بستگان هم عصر شما)لطمه ای به شما نخواهد زد"(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لاٰ يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ).

سپس اشاره به موضوع رستاخیز و حساب و رسیدگی به اعمال هر کس کرده، می گوید"بازگشت همه شما به سوی خدا است،و به حساب هر یک از شما جداگانه

ص: ۱۰۸

رسیدگی می کند،و شما را از آنچه انجام می دادید آگاه می سازد".(إِلَی اللّهِ مَرْجِعُکَمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکَمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

پاسخ به یک ایراد

در پیرامون این آیه سر و صدای زیادی براه انداخته اند و بعضی چنین پنداشته اند که میان این آیه و دستور"امر به معروف"و"نهی از منکر"که از دستورات قاطع و مسلم اسلامی است یک نوع تضاد وجود دارد،زیرا این آیه می گوید شما مراقب حال خویشتن باشید،انحراف دیگران اثری در وضع شما نمی گذارد.

اتفاقا از روایات چنین بر می آید که این نوع سوء تفاهم و اشتباه حتی در عصر نزول آیه برای بعضی از افراد کم اطلاع وجود داشته است،جبیر بن نفیل می گوید در حلقه جمعی از یاران پیامبر ص نشسته بودم و از همه کم سنتر بودم آنها سخن از امر به معروف و نهی از منکر به میان آوردند،من به میان سخنان آنها پریدم و گفتم مگر خداوند در قرآن نمی گوید: یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ أَنْفُسَکُمْ لاٰ یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیْتُمْ (بنا بر این امر به معروف و نهی از منکر چه لزومی دارد!)ناگاه همگی یک زبان مرا مورد سرزنش و اعتراض قرار دادند و گفتند:آیه ای از قرآن را جدا می کنی،بدون اینکه معنی تفسیر آن را بدانی؟! من از گفتار خود سخت پشیمان شدم،و آنها به مباحثه در میان خود ادامه دادند، هنگامی که می خواستند برخیزند و مجلس را ترک گویند،رو به من کرده و گفتند:تو جوان کم سن و سالی هستی و آیه ای از قرآن را بدون اینکه معنی آن را بدانی از بقیه جدا کرده ای ولی شاید به چنین زمانی که می گوئیم برسی که ببینی بخل مردم را فرا گرفته و بر آنها حکومت می کند،هوی و هوس پیشوای مردم است،و هر کس تنها رای خود را می پسندد،در چنان زمانی مراقب خویش باش،گمراهی دیگران به تو زیانی نمی رساند(یعنی آیه مربوط به چنان زمانی است).

ص:١٠٩

بعضی از راحت طلبان عصر ما نیز هنگامی که سخن از انجام دو فریضه بزرگ الهی امر به معروف و نهی از منکر به میان می آید برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت به این آیه می چسبند و معنی آن را تحریف می کنند.

در حالی که با کمی دقت می توان دریافت که تضادی در میان این دو دستور نیست،زیرا:

اولا:آیه مورد بحث می گوید حساب هر کس جدا است و گمراهی دیگران مانند نیاکان و غیر نیاکان لطمه ای به هدایت افراد هدایت یافته نمی زند حتی اگر برادر هم باشند و یا پدر و فرزند،بنا بر این شما از آنها پیروی نکنید و خود را نجات دهید(دقت کنید).

ثانیا:این آیه اشاره به موقعی می کند که امر به معروف و نهی از منکر کارگر نمی شود،و یا شرائط تاثیر آن جمع نیست گاهی بعضی از افراد در چنین موقعی ناراحت می شوند که با این حال،تکلیف ما چیست؟قرآن به آنها پاسخ می دهد که برای شما هیچ جای نگرانی وجود ندارد زیرا وظیفه خود را انجام داده اید،و آنها نپذیرفته اند و یا زمینه پذیرشی در آنها وجود نداشته است،بنا بر این زیانی از این ناحیه به شما نخواهد رسید.

این معنی در حدیثی که در بالا نقل کردیم و همچنین در بعضی از احادیث دیگر نقل شده است که از پیامبر ص درباره این آیه سؤال کردند فرمودند:

ایتمروا بالمعروف و تناهوا عن المنکر فاذا رایت دنیا مؤثره و شحا مطاعا و هوی متبعا و اعجاب کل ذی رای برایه فعلیک بخویصه نفسک و ذر عوامهم! :

"امر به معروف کنید و نهی از منکر،اما هنگامی که ببینید،مردم دنیا را مقدم داشته و بخل و هوی بر آنها حکومت می کند و هر کس تنها رای خود را می پسندد(و گوشش بدهکار سخن دیگری نیست)به خویشتن بپردازید و عوام را رها کنید" (۱).

ص:۱۱۰

۱- ۱) نور الثقلین جلد اول صفحه ۶۸۴.

روایات دیگری نیز به این مضمون نقل شده که همگی همین حقیقت را تعقیب می کند.

فخر رازی چنان که عادت او است برای پاسخ به سؤال فوق چندین وجه ذکر می کند که تقریبا همه بازگشت به یک چیز یعنی آنچه در بالا آوردیم می کند و گویا او برای تکثیر عدد آنها را از هم جدا کرده است!.

در هر حال شک نیست،که مساله امر به معروف و نهی از منکر از مهمترین ارکان اسلام است که بهیچ وجه نمی توان شانه از زیر بار مسئولیت آن خالی کرد، تنها در موردی این دو وظیفه ساقط می شود که امیدی به تاثیر آن نباشد و شرایط لازم در آن جمع نگردد.

ص :۱۱۱

[سوره المائده (۵): آیات ۱۰۶ تا ۱۰۸]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا شَهادَهُ بَیْنِکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ اَلْمَوْتُ حِینَ اَلْوَصِیَّهِ اِثْنانِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ أَوْ آخَرانِ مِنْ غَیْرِکُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِی اَلْأَرْضِ فَأَصابَتْکُمْ مُصِیبَهُ اَلْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُما مِنْ بَعْدِ اَلصَّلاهِ فَیُقْسِمانِ بِاللّهِ إِنِ اِرْتَبْتُمْ لا نَشْتَرِی بِهِ ثَمَناً وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی وَ لا نَکْتُمُ شَهادَهَ اَللّهِ إِنّا إِذاً لَمِنَ اَلْآثِمِینَ (۱۰۶) فَإِنْ عُثِرَ عَلی أَنَّهُمَا اِسْتَحَقّا إِثْماً فَآخَرانِ یَقُومانِ مَقامَهُما مِنَ اَلَّذِینَ اِسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ اَلْأَوْلَیانِ فَیُقْسِمانِ بِاللّهِ لَشَهادَتُنا أَحَقُّ مِنْ شَهادَتِهِما وَ مَا اِعْتَدَیْنا إِنّا إِذاً لَمِنَ اَلظّالِمِینَ (۱۰۷) ذلِکَ أَدْنی أَنْ یَأْتُوا بِالشَّهادَهِ عَلی وَجْهِها أَوْ یَخافُوا أَنْ تُرَدَّ أَیْمانٌ بَعْدَ أَیْمانِهِمْ وَ اِتَّقُوا اَللّهَ وَ اِسْمَعُوا وَ اَللّهُ لا یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلْفاسِقِینَ (۱۰۸)

ترجمه:

۱۰۶-ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد در موقع وصیت باید دو نفر عادل را از میان شما به شهادت بطلبد،یا اگر مسافرت کردید و مرگ شما را فرا رسد(و در راه مسلمانی نیافتید)دو نفر از غیر شما،و اگر به هنگام ادای شهادت در صدق آنها شک کردید آنها را بعد از نماز نگاه می دارید تا سوگند یاد کنند که ما حاضر نیستیم حق را به چیزی بفروشیم اگر چه در مورد خویشاوندان ما باشد و شهادت الهی را کتمان نمی کنیم که از گناهکاران خواهیم بود.

ص:۱۱۲

۱۰۷-و اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو مرتکب گناهی شده اند(و حق را کتمان کرده اند) دو نفر از کسانی که گواهان نخست بر آنها ستم کرده اند به جای آنها قرار می گیرند و به خدا سوگند یاد می کنند که گواهی ما از گواهی آن دو به حق نزدیکتر است و ما مرتکب تجاوزی نشده ایم که اگر چنین کرده باشیم از ظالمان خواهیم بود.

۱۰۸-این کار بیشتر سبب می شود که به حق گواهی دهند(و از خدا بترسند)و یا(از مردم)بترسند که(دروغشان فاش گردد و)سوگندهایی جای سوگندهای آنها را بگیرد،و از(مخالفت)خدا بپرهیزید و گوش فرا دهید و خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نمی کند.

شان نزول:

در مجمع البیان و بعضی تفاسیر دیگر در شان نزول آیات فوق نقل شده است که یک نفر از مسلمانان به نام"ابن ابی ماریه"به اتفاق دو نفر از مسیحیان عرب به نام"تمیم"و"عدی"که دو برادر بودند به قصد تجارت از مدینه خارج شدند در اثنای راه"ابن ماریه"که مسلمان بود بیمار شد،وصیتنامه ای نوشت و آن را در میان اثاث خود مخفی کرد،و اموال خویش را بدست دو همسفر نصرانی سپرد وصیت کرد که آنها را به خانواده او برسانند،و از دنیا رفت،همسفران متاع او را گشودند و چیزهای گرانقیمت و جالب آن را برداشتند و بقیه را به ورثه باز گرداندند،ورثه هنگامی که متاع را گشودند،قسمتی از اموالی که ابن ابی ماریه با خود برده بود در آن نیافتند،ناگاه چشمان آنها به وصیتنامه افتاد،دیدند،صورت تمام اموال مسروقه در آن ثبت است،مطلب را با آن دو نفر مسیحی همسفر در میان گذاشتند آنها انکار کرده و گفتند:هر چه به ما داده بود به شما تحویل داده ایم!ناچار به پیامبر ص شکایت کردند،آیات فوق نازل شد و حکم آن را بیان کرد.

ص:۱۱۳

ولی از شان نزولی که در کتاب کافی آمده است چنین بر می آید که آنها نخست انکار وجود متاع دیگری کردند و جریان به خدمت پیامبر ص کشیده شد،و پیامبر ص چون دلیلی بر ضد آن دو نفر وجود نداشت،آنها را وادار به سوگند کرد،سپس آنها را تبرئه نمود،اما چیزی نگذشت که بعضی از اموال مورد بحث نزد آن دو نفر پیدا شد و به این وسیله دروغشان اثبات گردید،جریان به عرض پیامبر ص رسید پیامبر ص در انتظار ماند تا آیات فوق نازل شد،سپس دستور داد،اولیاء میت سوگند یاد کنند،و اموال را گرفت و به آنها تحویل داد.

تفسیر:

از مهمترین مسائلی که اسلام روی آن تکیه می کند،مساله حفظ حقوق و اموال مردم و به طور کلی اجرای عدالت اجتماعی است،آیات فوق گوشه ای از دستورات مربوط به این قسمت است،نخست برای اینکه حقوق ورثه در اموال میت از میان نرود و حق بازماندگان و ایتام و صغار پایمال نشود،به افراد با ایمان دستور می دهد و می گوید:ای کسانی که ایمان آورده اید،هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد باید به هنگام وصیت کردن دو نفر از افراد عادل را به گواهی بطلبید و اموال خود را به عنوان امانت برای تحویل دادن به ورثه به آنها بسپارید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ).

منظور از عدل در اینجا همان عدالت به معنی پرهیز از گناه کبیره و مانند آن است،ولی این احتمال در معنی آیه نیز هست که مراد از عدالت،"امانت در امور مالی"و عدم خیانت باشد،مگر اینکه با دلائل دیگر ثابت شود که شرائط بیشتری در چنین شاهدی لازم است.

و منظور از"منکم"یعنی از شما مسلمانان،در مقابل افراد غیر مسلمان

ص:۱۱۴

است که در جمله بعد به آنها اشاره شده است.

البته باید توجه داشت که در اینجا بحث از شهادت معمولی و عادی نیست، بلکه شهادتی است توام با وصایت،یعنی این دو نفر هم"وصیند"و هم"گواه" و اما این احتمال که علاوه بر دو نفر شاهد انتخاب شخص سومی به عنوان وصی در اینجا لازم است بر خلاف ظاهر آیه و مخالف شان نزول است،زیرا در شان نزول خواندیم که ابن ابی ماریه تنها دو نفر همسفر داشت که آنها را به عنوان وصی و گواه بر میراث خود انتخاب کرد.

سپس اضافه می کند:"اگر در مسافرتی باشید و مصیبت مرگ برای شما فرا رسد(و از مسلمانان وصی و شاهدی پیدا نکنید)دو نفر از غیر مسلمانها را برای این منظور انتخاب نمائید"(أَوْ آخَرانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ).

گرچه در آیه سخنی از این موضوع که انتخاب وصی و شاهد از غیر مسلمانها مشروط به عدم دسترسی به مسلمانان است دیده نمی شود ولی روشن است که منظور در صورتی است که دسترسی به مسلمان نباشد و ذکر قید مسافرت نیز به همین جهت است،همچنین کلمه"او"گرچه معمولاـ برای"تخییر"است ولی در اینجا- مانند بسیاری از موارد دیگر-منظور"ترتیب"می باشد،یعنی نخست از مسلمانان و اگر ممکن نشد از غیر مسلمانان انتخاب کنید.

ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از غیر مسلمانان تنها اهل کتاب یعنی یهود و نصاری می باشد زیرا اسلام برای مشرکان و بت پرستان در هیچ مورد اهمیتی قائل نشده است.

سپس دستور می دهد که به هنگام ادای شهادت باید آن دو نفر را بعد از نماز-در زمینه تردید و شک-وادار کنند که به نام خدا سوگند یاد کنند (تَحْبِسُونَهُما مِنْ بَعْدِ الصَّلاةِ فَيُقْسِمانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ).

و باید شهادت آنها به اینگونه بوده باشد که بگویند"ما حاضر نیستیم حق را به منافع مادی بفروشیم و بنا حق گواهی دهیم،هر چند در مورد خویشاوندان ما باشد" (لاٰ نَشْتَرِی بِهِ ثَمَناً وَ لَوْ کٰانَ ذٰا قُرْبیٰ).

"و ما هیچگاه شهادت الهی را کتمان نمی کنیم که در این صورت از گناهکاران خواهیم بود"(وَ لاٰ نَکْتُمُ شَهٰادَةَ اللّٰهِ إِنّٰا إِذاً لَمِنَ الْآثِمِینَ).

باید توجه داشت که:

اولا این تشریفات برای ادای شهادت در زمینه شک و تردید و اتهام است.

ثانیا به مقتضای ظاهر آیه فرقی در میان مسلمان و غیر مسلمان از این نظر نیست و در حقیقت یک نوع محکم کاری برای حفظ اموال،در زمینه اتهام می باشد و این هیچگونه منافاتی با قبول شهادت عدلین بدون سوگند ندارد،زیرا این حکم مربوط به مورد عدم اتهام است بنا بر این نه حکم آیه نسخ شده است و نه اختصاص به غیر مسلمانان دارد(دقت کنید).

ثالثا منظور از نماز در مورد غیر مسلمانان قاعدتا نمازهای خود آنها است؟ که در آنها ایجاد توجه و ترس از خدا می کند و اما در مورد مسلمانان جمعی معتقدند که منظور خصوص نماز عصر است و در بعضی از روایات اهل بیت ع نیز به آن اشاره شده است اما ظاهر آیه مطلق است و هر نمازی را شامل می شود و ممکن است ذکر خصوص نماز عصر در روایات ما جنبه استحبابی داشته باشد زیرا در نماز عصر،اجتماع بیشتری شرکت می کردند و به علاوه وقت داوری و قضاوت در میان مسلمین بیشتر آن موقع بود.

و رابعا انتخاب وقت نماز برای شهادت به خاطر آن است که روح خدا ترسی به مقتضای اَلصَّلاٰةَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشاٰءِ وَ الْمُنْکَرِ (1)در انسان بیدار می شود، و موقعیت زمانی و مکانی توجهی در او به سوی حق ایجاد می کند و حتی بعضی از

۱- ۱) سوره عنکبوت آیه ۴۵.

فقها گفته اند که خوبست برای ادای شهادت اگر در مکه باشند در کنار کعبه در میان"رکن"و"مقام"که جایگاه بسیار مقدسی است و اگر در مدینه باشند در کنار منبر پیامبر ص این شهادت ادا شود. و در آیه بعد سخن از موردی به میان آمده که ثابت شود،دو شاهد مرتکب خیانت و گواهی بر ضد حق شده اند-همانطور که در شان نزول آیه آمده بود- در چنین موردی دستور می دهد که:"اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو نفر مرتکب گناه و جرم و تعدی شده اند و حق را پایمال کرده اند،دو نفر دیگر از کسانی که گواهان نخست به آنها ستم کرده اند(یعنی ورثه میت)بجای آنها قرار گرفته و برای احقاق حق خود شهادت و گواهی می دهند"(فَإِنْ عُثِرَ عَلىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقّا إِثْماً فَآخَرانِ یَقُومانِ مَقامَهُما مِنَ الَّذِینَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ الْأَوْلَیانِ).

مرحوم طبرسی در"مجمع البیان"معتقد است که این آیه از نظر معنی و اعراب از پیچیده ترین و مشکلترین آیات قرآن است ولی با توجه به دو نکته معلوم می شود که این آیه آن قدر هم پیچیده نیست.

اولا منظور از استحق در اینجا به قرینه کلمه اثم(گناه)همان جرم و تجاوز به حق دیگری است.

و ثانیا"اولیان"در اینجا به معنی"اولان"است یعنی آن دو شاهدی که در آغاز می بایست شهادت بدهند و از راه راست منحرف شده اند.

بنا بر این معنی آیه چنین می شود که اگر اطلاعی حاصل شد که دو شاهد نخستین،مرتکب خلافی شده اند،دو نفر دیگر جای آنها را می گیرند از همان کسانی که دو شاهد نخست بر آنها تجاوز کرده اند (۱).

ص: ۱۱۷

۱- ۱) بنا بر این از نظر اعراب"آخران"مبتدا است و جمله یقومان مقامهما خبر و اولیان فاعل برای"استحق"و الذین به معنی ورثه میت است که مظلوم واقع شده اند، و جار و مجرور(من الذین)صفت برای"آخران"می باشد(دقت کنید).

و در ذیل آیه وظیفه دو شاهد دوم را چنین بیان می کند که"آنها باید به خدا سوگند یاد کنند که گواهی ما از گواهی دو نفر اول شایسته تر و به حق نزدیکتر است و ما مرتکب تجاوز و ستمی نشده ایم و اگر چنین کرده باشیم از ظالمان و ستمگران خواهیم بود"(فَیُقْسِمانِ بِاللّهِ لَشَهادَتُنا أَحَقُّ مِنْ شَهادَتِهِما وَ مَا اعْتَدَیْنا إِنّا إِذاً لَمِنَ الظّالِمِینَ).

در حقیقت اولیای میت روی اطلاعاتی که از جلوتر درباره اموال و متاع او بهنگام مسافرت یا غیر مسافرت داشته اند گواهی می دهند که دو شاهد نخست مرتکب ظلم و خیانت شده اند و این شهادت جنبه حسی پیدا می کند نه حدسی و از روی قرائن. در آخرین آیه مورد بحث در حقیقت فلسفه احکامی را که در زمینه شهادت در آیات قبل گذشت بیان می کند که:"اگر طبق دستور بالا عمل شود یعنی دو شاهد را بعد از نماز و در حضور جمع به گواهی بطلبند،و در صورت بروز خیانت آنها،افراد دیگری از ورثه جای آنها را بگیرند و حق را آشکار سازند،این برنامه سبب می شود که شهود در امر شهادت دقت به خرج دهند و آن را بر طبق واقع- به خاطر ترس از خدا یا به خاطر ترس از خلق خدا-انجام دهند"(ذلِکَ أَدْنی أَنْ یَأْتُوا بِالشَّهادَهِ عَلی وَجْهِها أَوْ یَخافُوا أَنْ تُرَدَّ أَیْمانٌ بَعْدَ أَیْمانِهِمْ).

در حقیقت این کار سبب می شود که حد اکثر ترس از مسئولیت در برابر خدا و یا بندگان خدا در آنها بیدار گردد و از محور حق منحرف نشوند.

و در آخر آیه برای تاکید روی تمام احکام گذشته دستور می دهد:"پرهیزگاری پیشه کنید و گوش به فرمان خدا فرا دهید و بدانید خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نخواهد کرد"(وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اسْمَعُوا وَ اللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ)

ص :118

[سوره المائده (۵): آیه ۱۰۹]

اشاره

یَوْمَ یَجْمَعُ اَللّٰهُ اَلرُّسُلَ فَیَقُولُ مٰا ذٰا أُجِبْتُمْ قٰالُوا لاٰ عِلْمَ لَنٰا إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّٰمُ اَلْغُیُوبِ (۱۰۹)

ترجمه:

۱۰۹-از آن روز بترسید که خداوند پیامبران را جمع می کند و به آنها می گوید مردم در برابر دعوت شما چه پاسخی دادند؟می گویند ما چیزی نمی دانیم تو خود از تمام پنهانیها آگاهی.

تفسیر:

این آیه در حقیقت مکملی برای آیات قبل است،زیرا در ذیل آیات گذشته که مربوط به مساله شهادت حق و باطل بود،دستور به تقوا و ترس از مخالفت فرمان خدا داده شد،در این آیه می گوید:"از آن روز بترسید که خداوند پیامبران را جمع می کند و از آنها درباره رسالت و ماموریتشان سؤال می کند و می گوید مردم در برابر دعوت شما چه پاسخی گفتند"(یَوْمَ یَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ مٰا ذٰا أُجِبْتُمْ).

آنها از خود نفی علم کرده و همه حقایق را موکول به علم پروردگار کرده می گویند:"خداوندا!ما علم و دانشی نداریم،تو آگاه بر تمام غیوب و پنهانیها هستی"(قٰالُوا لاٰ عِلْمَ لَنٰا إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّٰمُ الْغُیُوبِ).

و به این ترتیب سر و کار شما با چنین خداوند علام الغیوب و با چنین دادگاهی است،بنا بر این در گواهیهای خود مراقب حق و عدالت باشید (۱).

در اینجا دو سؤال پیش می آید نخست اینکه از آیات دیگر قرآن استفاده می شود که پیامبران شاهدان و گواهان بر امت خویشند در حالی که از آیه فوق

۱- ۱) از آنچه در بالا گفته شد معلوم می شود که از نظر اعراب یوم...مفعول برای اتقوا است که در تقدیر می باشد و از آیه قبل استفاده می شود.

بر می آید که آنها از خود نفی علم می کنند و همه چیز را به خدا وامی گذارند.

ولی میان این دو تضاد و اختلافی نیست،بلکه مربوط به دو مرحله است، در نخستین مرحله که آیه مورد بحث اشاره به آنست،انبیاء در پاسخ سؤال پروردگار اظهار ادب کرده،و از خود نفی علم نموده،و همه چیز را موکول به علم خدا می کنند،ولی در مراحل بعد آنچه را می دانند در مورد امت خود بازگو می کنند و گواهی می دهند،این درست به آن می ماند که گاهی استاد به شاگرد خود می گوید که پاسخ فلان شخص را بده،شاگرد نخست اظهار ادب کرده و علم خود را در برابر علم او هیچ توصیف می کند و پس از آن آنچه را می داند می گوید.

دیگر اینکه چگونه انبیا از خود نفی علم می کنند با اینکه آنها علاوه بر علم عادی بسیاری از حقایق پنهانی را از طریق تعلیم پروردگار می دانند؟! گرچه در پاسخ این سؤال مفسران بحثهای گوناگونی دارند،ولی به عقیده ما روشن است که منظور انبیاء آن است که علم خود را در برابر علم خدا هیچ بشمرند و در حقیقت چنین است،هستی ما در برابر هستی بی پایان او چیزی نیست و علم ما در برابر علم او علم محسوب نمی شود،و خلاصه"ممکن"هر چه باشد در برابر"واجب"چیزی ندارد و به تعبیر دیگر:دانش انبیاء اگر چه در حد خود دانش قابل ملاحظه ای است ولی با مقایسه به دانش پروردگار چیزی محسوب نمی شود.

و در حقیقت عالم واقعی کسی است که در همه جا و هر زمان حاضر و ناظر و از پیوند تمام ذرات عالم با خبر و از تمام خصوصیات این جهان که یک واحد بهم پیوسته است آگاه باشد،و این صفت مخصوص ذات پاک خدا است.

از آنچه گفتیم روشن می شود که این آیه دلیل بر نفی هر گونه علم غیب از پیامبران و امامان نمی شود،آن چنان که بعضی پنداشته اند،زیرا"علم غیب"بالذات مربوط به کسی است که همه جا و هر زمان حاضر است،و غیر او بالذات چنین علمی را ندارد بلکه آنچه را خدا از غیب به او تعلیم داده است می داند،شاهد این

سخن آیات متعددی از قرآن است،از جمله در سوره جن آیه ۲۶ می خوانیم عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلاّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ :"خداوند عالم الغیب است و هیچکس را از علم غیب خود آگاه نمی کند مگر رسولانی را که برگزیده است"و در سوره هود آیه ۴۹ می خوانیم: تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیها إِلَیْکَ :"اینها از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی می فرستیم".

از این آیات و مانند آن استفاده می شود که علم غیب مخصوص ذات خدا است ولی به هر کس آنچه صلاح ببیند تعلیم می دهد و کمیت و کیفیت آن مربوط به خواست و مشیت او است.

ص :۱۲۱

[سوره المائده (۵): آیه ۱۱۰]

اشاره

إِذْ قٰالَ اَللّٰهُ يٰا عِيسَى اِبْنَ مَرْيَمَ اُذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلىٰ وٰالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ اَلْقُدُسِ تُكَلِّمُ اَلنّٰاسَ فِي اَلْمَهْدِ وَ كَهْلاً وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ اَلتَّوْرٰاةَ وَ اَلْإِنْجِيلَ وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ اَلطِّينِ كَهَيْئَةِ اَلطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهٰا فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِي وَ تُبْرِئُ اَلْأَكْمَهَ وَ اَلْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ اَلْمَوْتىٰ بِإِذْنِي وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرٰائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ فَقٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِينٌ (۱۱۰)

ترجمه:

۱۱۰-بیاد آور هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت متذکر نعمتی که بر تو و مادرت دادم باش،زمانی که تو را بوسیله روح القدس تقویت کردم که در گاهواره و به هنگام بزرگی با مردم سخن می گفتی،و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل بر تو آموختم،و هنگامی که به فرمان من از گل چیزی بصورت پرنده می ساختی و در آن می دمیدی و به فرمان من پرنده ای می شد و کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من شفا می دادی،و مردگان را(نیز)به فرمان من زنده می کردی،و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رسانیدن به تو باز داشتم در آن موقع که دلایل روشن برای آنها آوردی ولی جمعی از کافران آنها گفتند اینها جز سحر آشکار نیست.

تفسیر:

مواهب الهی بر مسیح

این آیه و آیات بعد تا آخر سوره مائده مربوط به سرگذشت حضرت مسیح ع

ص:۱۲۲

و مواهبی است که به او و امتش ارزانی داشته که برای بیداری و آگاهی مسلمانان در اینجا بیان شده است.

نخست می گوید:"بیاد بیاور هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم فرمود:نعمتی را که بر تو و بر مادرت ارزانی داشتم متذکر باش"(إِذْ قالَ اللّٰهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعْمَتِی عَلَیْکَ وَ عَلیٰ وٰالِدَتِکَ).

طبق این تفسیر،آیات فوق بحث مستقلی را شروع می کند که برای مسلمانان جنبه تربیتی دارد و مربوط به همین دنیا است،ولی جمعی از مفسران مانند طبرسی و بیضاوی و ابو الفتوح رازی این احتمال را داده اند که آیه دنباله آیه قبل و مربوط به سؤالات و سخنانی باشد که خداوند با پیامبران در روز قیامت خواهد داشت،و بنا بر این "قال"که فعل ماضی است در اینجا به معنی "یقول"که فعل مضارع است می باشد،ولی این احتمال مخالف ظاهر آیه است،بخصوص اینکه معمولا شمردن نعمتها برای کسی به منظور زنده کردن روح شکرگزاری در او است،در حالی که در قیامت این مساله مطرح نیست.

سپس به ذکر مواهب خود پرداخته،نخست می گوید"تو را با روح القدس تقویت کردم"(إِذْ أَیَّدْتُکَ بِرُوحِ الْقُدُسِ).

درباره معنی روح القدس در جلد اول صفحه ۲۳۶ مشروحا بحث شد و خلاصه یک احتمال این است که مراد از آن فرشته وحی جبرئیل می باشد و احتمال دیگر اینکه منظور همان نیروی غیبی است که عیسی را برای انجام معجزات و تحقق بخشیدن به رسالت مهمش تقویت می کرد،این معنی در غیر انبیاء نیز به درجه ضعیفتر وجود دارد.

دیگر از مواهب الهی بر تو این است که"به تایید روح القدس با مردم در گهواره و به هنگام بزرگی و پختگی سخن می گفتی"(تُکَلِّمُ النّٰاسَ فِی الْمَهْدِ وَ کَهْلاً).

اشاره به اینکه سخنان تو در گاهواره همانند سخنان تو در بزرگی،پخته و حساب شده بود،نه سخنان کودکانه و بی ارزش.

دیگر اینکه"کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو تعلیم دادم" (وَ إِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ التَّوْراهَ وَ الْإِنْجِیلَ).

ذکر تورات و انجیل بعد از ذکر کتاب با اینکه از کتب آسمانی است، در حقیقت از قبیل تفصیل بعد از اجمال است.

دیگر از مواهب اینکه از"گل به فرمان من چیزی شبیه پرنده می ساختی سپس در آن می دمیدی و به اذن من پرنده زنده ای می شد"(وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی فَتَنْفُخُ فِیها فَتَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِی).

دیگر اینکه:"کور مادرزاد و کسی که مبتلا به بیماری پیسی بود به اذن من شفا می دادی"(وَ تُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِی).

و نیز"مردگان را به اذن من زنده می کردی"(وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی بِإِذْنِی).

و بالآخره یکی دیگر از مواهب من بر تو این بود که"بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو باز داشتم در آن هنگام که کافران آنها در برابر دلائل روشن تو بپاخاستند و آنها را سحر آشکاری معرفی کردند"من در برابر اینهمه هیاهو و دشمنان سر سخت و لجوج تو را حفظ کردم تا دعوت خود را پیش ببری(وَ إِذْ کَفَفْتُ بَنِی إِسْرائِیلَ عَنْکَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هذا إِلاَّ سِحْرٌ مُبِینٌ).

قابل توجه اینکه در این آیه چهار بار کلمه باذنی(به فرمان من)تکرار شده است،تا جایی برای غلو و ادعای الوهیت در مورد حضرت مسیح ع باقی نماند،یعنی آنچه او انجام می داد گرچه بسیار عجیب و شگفت انگیز بود،و به کارهای خدایی شباهت داشت ولی هیچیک از ناحیه او نبود بلکه همه از ناحیه خدا انجام می گرفت،او بنده ای بود سر بر فرمان خدا و هر چه داشت از طریق استمداد

از نیروی لا یزال الهی بود.

ممکن است گفته شود تمام این مواهب مربوط به مسیح ع بوده است چرا در این آیه برای مادرش مریم نیز موهبت شمرده است؟ پاسخ اینکه مسلم است هر موهبتی به فرزند برسد در حقیقت به مادر او هم رسیده است زیرا هر دو از یک اصلند و ساقه و ریشه یک درخت.

ضمنا همانطور که در ذیل آیه ۴۹ سوره آل عمران یادآور شدیم این آیه و مانند آن از دلائل روشن ولایت تکوینی اولیای خدا است،زیرا در سرگذشت مسیح زنده کردن مردگان،و شفای کور مادرزاد،و بیمار غیر قابل علاج،به شخص مسیح ع نسبت داده شده،منتها به اذن و فرمان خدا.

از این تعبیر استفاده می شود که ممکن است خداوند چنین قدرتی را برای تصرف در عالم تکوین در اختیار کسی بگذارد که گاه گاه چنین اعمالی را انجام دهد، و تفسیر این آیه به دعا کردن انبیاء،و اجابت دعای آنها از ناحیه خدا کاملا بر خلاف ظواهر آیات است.و منظور ما از ولایت تکوینی اولیای خدا چیزی جز آنکه در بالا ذکر شد نمی باشد،زیرا دلیلی بر بیش از این مقدار نداریم،(برای توضیح بیشتر به جلد دوم صفحه ۴۲۲ مراجعه نمائید).

[سوره المائده (۵): آيات ۱۱۱ تا ۱۱۵]

اشاره

وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى اَلْحَوارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قالُوا آمَنّا وَ اِشْهَدْ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ (۱۱۱) إِذْ قالَ اَلْحَوارِيُّونَ يا عِيسَى اِبْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ اَلسَّماءِ قالَ اِتَّقُوا اَللّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۱۲) قالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْها وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنا وَ نَكُونَ عَلَيْها مِنَ اَلشّاهِدِينَ (۱۱۳) قالَ عِيسَى اِبْنُ مَرْيَمَ اَللّهُمَّ رَبَّنا أَنْزِلْ عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ اَلسَّماءِ تَكُونُ لَنا عِيداً لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا وَ آيَةً مِنْكَ وَ اُرْزُقْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ اَلرّازِقِينَ (۱۱۴) قالَ اَللّهُ إِنِّي مُنَزِّلُها عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ اَلْعالَمِينَ (۱۱۵)

ترجمه:

۱۱۱-و بیاد آور زمانی را که به حواریون وحی فرستادم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید،آنها گفتند ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانیم.

۱۱۲-در آن هنگام که حواریون گفتند:ای عیسی بن مریم آیا پروردگار تو می تواند مائده ای از آسمان نازل کند؟او(در پاسخ)گفت از خدا بپرهیزید اگر با ایمان هستید!.

۱۱۳-گفتند(ما نظر سویی نداریم)می خواهیم از آن بخوریم و دلهای ما(به رسالت تو) مطمئن گردد و بدانیم به ما راست گفته ای و بر آن گواه باشیم.

۱۱۴-عیسی عرض کرد:خداوندا،پروردگارا!مائده ای از آسمان بر ما بفرست تا عیدی

برای اول و آخر ما باشد و نشانه ای از تو،و به ما روزی ده،تو بهترین روزی دهندگانی ۱۱۵-خداوند(دعای او را مستجاب کرد و)گفت من آن را بر شما نازل می کنم ولی هر کس از شما بعد از آن کافر گردد(و راه انکار پوید)او را چنان مجازاتی می کنم که احدی از جهانیان را نکرده باشم!.

تفسیر:

داستان نزول مائده بر حواریون

به دنبال بحثی که درباره مواهب الهی درباره مسیح ع و مادرش در آیات قبل بیان شد در این آیات به موهبتهایی که به حواریین یعنی یاران نزدیک مسیح ع بخشیده اشاره می کند:

نخست می فرماید:"بخاطر بیاور زمانی را که به حواریین وحی فرستادم که به من و فرستاده ام مسیح ع ایمان بیاورید و آنها دعوت مرا اجابت کردند و گفتند:ایمان آوردیم،خداوندا گواه باش که ما مسلمان و در برابر فرمان تو تسلیم هستیم"(وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوٰارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قٰالُوا آمَنّٰا وَ اشْهَدْ بِأَنَّنٰا مُسْلِمُونَ).

البته می دانیم که"وحی"در قرآن معنی وسیعی دارد و منحصر به وحی هایی که بر پیامبران نازل می شد نیست،بلکه الهاماتی که به قلب افراد می شود نیز از مصداقهای آن است و لذا درباره مادر موسی(سوره قصص آیه ۷)نیز تعبیر به وحی (۱)شده و حتی به غرائز و الهامات تکوینی حیواناتی همچون زنبور عسل نیز در قرآن کلمه وحی گفته شده است.

۱- ۱) وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ أُمِّ مُوسىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذٰا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ ...:"به مادر موسی وحی فرستادیم که او را شیر بده و هنگامی که بر او ترسیدی او را به دریا بیفکن...".

این احتمال نیز وجود دارد که منظور وحی هایی باشد که بواسطه مسیح ع و با پشتوانه معجزات برای آنها فرستاده می شد.

درباره حواریین یعنی شاگردان و یاران مخصوص مسیح ع در جلد دوم صفحه ۴۲۶ بحث کرده ایم. سپس اشاره به جریان معروف نزول مائده آسمانی کرده،می گوید:"یاران خاص مسیح به عیسی ع گفتند:آیا پروردگار تو می تواند غذایی از آسمان برای ما بفرستد"؟(إِذْ قالَ الْحَوارِيُّونَ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ).

"مائده"در لغت هم به خوان و سفره و طبق گفته می شود و هم به غذایی که در آن قرار می دهند.و در اصل از ماده"مید"به معنی حرکت و تکان خوردن است شاید اطلاق مائده بر سفره و غذا به خاطر نقل و انتقالی است که در آن صورت می گیرد.

مسیح ع از این تقاضا که بوی شک و تردید می داد پس از آوردن آن همه آیات و نشانه های دیگر نگران شد و به آنها هشدار داد و گفت:"از خدا بترسید اگر ایمان دارید"(قالَ اتَّقُوا اللّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). ولی به زودی به اطلاع عیسی ع رسانیدند که ما هدف نادرستی از این پیشنهاد نداریم،و غرض ما لجاجت ورزی نیست بلکه"می خواهیم از این مائده بخوریم(و علاوه بر نورانیتی که بر اثر تغذیه از غذای آسمانی در قلب ما پیدا می شود،زیرا تغذیه به طور مسلم در روح انسان مؤثر است)قلب ما اطمینان و آرامش پیدا کند و با مشاهده این معجزه بزرگ به سر حد عین الیقین برسیم و بدانیم آنچه به ما گفته ای راست بوده و بتوانیم بر آن گواهی دهیم"(قالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْها وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنا وَ نَكُونَ عَلَيْها مِنَ الشّاهِدِينَ). هنگامی که عیسی ع از حسن نیت آنها در این تقاضا آگاه شد،خواسته آنها را به پیشگاه پروردگار به این صورت منعکس کرد:"خداوندا مائده ای از

آسمان برای ما بفرست که عیدی برای اول و آخر ما باشد،و نشانه ای از ناحیه تو محسوب شود و به ما روزی ده،تو بهترین روزی دهندگان هستی"(قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنْكَ وَ ارْزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ).

قابل توجه اینکه مسیح تقاضای آنها را بطرزی شایسته تر در پیشگاه خدا بیان کرد که حاکی از روح حق طلبی و ملاحظه مصالح جمعی و عمومی بوده باشد.

خداوند این دعائی را که از روی حسن نیت و اخلاص صادر شده بود اجابت کرد،و به آنها فرمود:"من چنین مائده ای را بر شما نازل می کنم،ولی توجه داشته باشید،بعد از نزول این مائده مسئولیت شما بسیار سنگینتر می شود و با مشاهده چنین معجزه آشکاری هر کس بعد از آن،راه کفر را بپوید او را چنان مجازاتی خواهم کرد که احدی از جهانیان را چنین مجازاتی نکرده باشم"! (قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَاباً لاَ أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ).

یادآوری چند نکته لازم

اشاره

در این آیات نکاتی است که باید مورد بررسی قرار گیرد:

۱-منظور از تقاضای مائده چه بود؟

-شک نیست که حواریون در این تقاضا نظر سویی نداشتند و هدفشان لجاجت در برابر مسیح ع نبود،بلکه در جستجوی آرامش بیشتر و زدودن باقیمانده تردیدها و وسوسه های اعماق قلبشان بوده است زیرا بسیار می شود که انسان با استدلال و حتی گاهی با تجربه،مطلبی را اثبات می کند اما چون مساله،مساله مهمی است بقایایی از وسوسه و شک در زوایای قلب او می ماند،لذا میل دارد با تجربه و آزمایش مکرر،و یا با تبدیل کردن استدلالات علمی به مشاهدات عینی آنها را نیز از اعماق قلب خود ریشه کن سازد،لذا می بینیم حتی ابراهیم ع با آن مقام والای ایمان و یقینش از خداوند تقاضا می کند که

ص :۱۲۹

مساله معاد را با چشم خود ببیند تا ایمان علمیش به"عین الیقین"و"شهود"،تبدیل شود.

ولی از آنجا که تعبیر تقاضای حواریون ظاهرا زننده بود،حضرت مسیح ع آن را حمل بر بهانه جویی کرد و به آنها اعتراض نمود اما هنگامی که با توضیح بیشتر مقصد خود را روشن ساختند،عیسی ع در برابر آنها تسلیم شد.

۲-منظور از" هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّکَ "چیست

-مسلما این جمله در ابتدا چنین معنی می دهد که حواریون در قدرت خدا در نزول مائده شک داشتند،ولی در تفسیر آن مفسران اسلامی بیاناتی دارند،که چند قسمت آن از همه بهتر به نظر می رسد نخست اینکه این درخواست در آغاز کار آنها بود،که به تمام صفات خدا کاملا آشنا نبودند،دیگر اینکه منظورشان این بوده آیا خداوند مصلحت می بیند چنین مائده ای را بر ما نازل کند،همانطور که فی المثل کسی به دیگری می گوید من نمی توانم تمام ثروتم را بدست فلان کس بدهم،یعنی صلاح نمی بینم نه اینکه قدرت ندارم،سوم اینکه"یستطیع"به معنی"یستجیب"بوده باشد زیرا ماده طوع به معنی انقیاد است و هنگامی که به باب استفعال برود چنین معنی را می توان از آن استفاده کرد،بنا بر این معنی جمله چنین می شود آیا پروردگار تو از ما می پذیرد که مائده آسمانی بر ما نازل کند؟

۳-این مائده آسمانی چه بود؟

-درباره محتویات این مائده در قرآن ذکری به میان نیامده،ولی از احادیث از جمله از حدیثی که از امام باقر ع نقل شده چنین استفاده می شود که طعام مزبور چند قرص نان و چند ماهی بود و شاید علت مطالبه چنین اعجازی آن بوده،که شنیده بودند مائده آسمانی بر بنی اسرائیل به اعجاز موسی نازل شد،آنها هم چنین تقاضایی را از عیسی کردند.

۴-آیا مائده ای بر آنها نازل شد؟

-با اینکه آیات فوق تقریبا صراحت در نزول مائده دارد زیرا وعده خداوند تخلف ناپذیر است،اما عجیب این است که بعضی از مفسران در نزول مائده تردید کرده اند و گفته اند هنگامی که حواریون

شـدت مسـئولیت را پس از نزول مائـده احساس کردنـد از تقاضای خود صـرفنظر نمودنـد! ولی حق این است که مائـده بر آنها نازل گردید.

۵-عید چیست؟

-عیـد در لغـت از مـاده عـود به معنی بـازگشت است،و لـذا به روزهـایی که مشـکلات از قـوم و جمعیـتی بر طرف می شـود و بـازگشت به پیروزیها و راحتی های نخستین می کنـد عیـد گفته می شود،و در اعیاد اسـلامی به مناسـبت اینکه در پرتو اطاعت یک ماه مبارک رمضان و یا انجام فریضه بزرگ حـج،صـفا و پاکی فطری نخستین به روح و جان باز می گردد،و آلودگیها که بر خلاف فطرت است، از میان می رود،عیـد گفته شـده است،و از آنجا که روز نزول مائده روز بازگشت به پیروزی و پاکی و ایمان به خدا بوده است حضـرت مسیح ع آن را"عید" نامیده،و همانطور که در روایات وارد شده نزول مائده در روز یکشـنبه بود و شاید یکی از علل احترام روز یکشنبه در نظر مسیحیان نیز همین بوده است.

و اگر در روایتی که از علی ع نقل شده می خوانیم

و کل یوم لا یعصـی اللّه فیه فهو یوم عید :"هر روز که در آن معصیت خدا نشود روز عید است" (۱)نیز اشاره به همین موضوع است،زیرا روز ترک گناه روز پیروزی و پاکی و بازگشت به فطرت نخستین است.

۶-مجازات شدید برای چه بود؟

-در اینجا نکته مهمی است که بایـد به آن توجه داشت و آن اینکه هنگامی که ایمان به مرحله شـهود و عین الیقین برسـد یعنی حقیقت را با چشم مشاهده کند و جای هیچگونه تردید و وسوسه باقی نماند مسـئولیت او بسـیار سـنگینتر خواهد شد زیرا چنین کسـی آن انسان سابق که ایمانش بر پایه شهود نبود،و احیانا وسوسه هایی در آن وجود داشت نیست،او وارد مرحله جدیدی از ایمـان و مسـئولیت شـده اسـت و کمـترین تقصـیر و غفلت و کوتـاهی او مـوجب مجـازات شدیـدی خواهـد شـد به همین دلیل مسئولیت انبیاء و اولیای خدا،سخت

۱- ۱) نهج البلاغه-کلمات قصار ۴۲۸.

سنگین بـود بطوری که همیشه از آن وحشت داشـتند،در زنـدگی روزانه نیز به نمونه هـایی از این مطلب برخورد می کنیم مثلا هر کس می داند که قاعدتا در شـهر و دیار او گرسـنگانی وجود دارند که در برابر آنها مسـئولیت دارد،اما هنگامی که با چشم خود ببیند که انسان بی گناهی از شدت گرسنگی ناله می کند،مسلما شکل مسئولیت او عوض می گردد.

۷-عهد جدید و مائده-

در اناجیل چهارگانه کنونی سـخنی از مائده به شـکلی که در قرآن است نمی یابیم گرچه در انجیل یوحنا باب ۲۱ بحثی درباره اطعـام و پـذیرایی اعجـاز آمیز مسـیح از جمعی از مردم بـا نـان و مـاهی به میـان آمـده اما با انـدك توجهی روشن می شود که ارتباطی با مساله مائـده آسـمانی و حواریون ندارد (۱)در کتـاب اعمال رسولان که از کتب عهـد جدیـد است نیز درباره نزول مائـده بر یکی از حواریون به نـام پطرس بحثی به میـان آمـده امـا آنهم غیر از آن است که ما درباره آن بحث می کنیم،ولی از آنجا که می دانیم بسیاری از حقایقی که بر عیسی ع نازل گشت در اناجیل کنونی نیست همانطور که بسیاری از مطالبی که در اناجیل است بر مسیح ع نازل نشده مشکلی از این نظر در جریان نزول مائده به وجود نخواهد آمد (۲).

۱- ۱) الهدی الی دین المصطفی ج ۲ ص ۲۳۹.

۲- ۲) مدرك قبل.

[سوره المائده (۵): آیات ۱۱۶ تا ۱۱۸]

اشاره

وَ إِذْ قٰالَ اَللّٰهُ يٰا عِيسَى اِبْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّٰاسِ اِتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ قٰالَ سُبْحٰانَكَ مٰا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مٰا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مٰا فِي نَفْسِي وَ لاٰ أَعْلَمُ مٰا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلاّٰمُ اَلْغُيُوبِ (۱۱۶) مٰا قُلْتُ لَهُمْ إِلاّٰ مٰا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مٰا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمّٰا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ اَلرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۱۷) إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبٰادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۱۱۸)

ترجمه:

۱۱۶-به یادآور زمانی را که خداوند به عیسی بن مریم می گوید:آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو معبود،غیر از خدا،انتخاب کنید؟او می گوید:منزهی تو، من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست بگویم،اگر چنین سخنی را گفته باشم تو میدانی،تو از آنچه در روح و جان من است آگاهی و من از آنچه در ذات(پاک)تو است آگاه نیستم،زیرا تو با خبر از تمام اسرار و پنهانیها هستی.

۱۱۷-من به آنها چیزی جز آنچه مرا مامور به آن ساختی نگفتم،به آنها گفتم:خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است،و تا آن زمان که میان آنها بودم مراقب و گواه آنان بودم،و هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی تو خود مراقب آنها بودی،و تو گواه بر هر چیز هستی.

۱۱۸-(با این حال)اگر آنها را مجازات کنی بندگان توانند(و قادر به فرار از مجازات نیستند)و اگر آنها را ببخشی توانا و حکیمی(نه مجازات تو نشانه عدم حکمت و نه بخشش تو نشانه ضعف است).

ص:۱۳۳

تفسیر:

اشاره

بیزاری مسیح از شرک پیروانش

این آیات پیرامون گفتگوی خداوند با حضرت مسیح ع در روز رستاخیز بحث می کند،به دلیل اینکه در چند آیه بعد می خوانیم: هٰذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصّادِقِینَ صِدْقُهُمْ :"امروز روزی است که راستگویی راستگویان به آنها سود می دهد" و مسلما منظور از آن روز قیامت است.

به علاوه جمله فَلَمّا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ دلیل دیگری بر این است که این گفتگو بعد از دوران نبوت مسیح ع واقع شده است و شروع آیه با جمله"قال"که برای زمان ماضی است مشکلی ایجاد نمی کند،زیرا در قرآن بسیار دیده می شود که مسائل مربوط به قیامت به صورت زمان ماضی ذکر شده و این اشاره به قطعی بودن قیامت است،یعنی وقوع آن در آینده چنان مسلم است که گویی در گذشته واقع شده،و با صیغه فعل ماضی از آن یاد می شود.

به هر حال آیه نخست می گوید:خداوند در روز قیامت به عیسی می گوید:"آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را علاوه بر خداوند معبود خویش قرار دهید،و پرستش کنید؟"(وَ إِذْ قالَ اللّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلٰهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ).

شک نیست که مسیح ع چنین چیزی را نگفته است و تنها دعوت به توحید و عبادت خدا نموده،ولی منظور از این استفهام اقرار گرفتن از او در برابر امتش، و بیان محکومیت آنها است.

مسیح ع با نهایت احترام در برابر این سؤال چند جمله در پاسخ می گوید:

۱-نخست زبان به تسبیح خداوند از هر گونه شریک و شبیه گشوده و می گوید:

ص :۱۳۴

"خداوندا!پاک و منزهی از هر گونه شریک"(قٰالَ سُبْحٰانَکَ).

۲-چگونه ممکن است چیزی را که شایسته من نیست بگویم(مٰا یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ مٰا لَیْسَ لِی بِحَقٍّ).

در حقیقت نه تنها گفتن این سخن را از خود نفی می کند،بلکه می گوید اساسا من چنین حقی را ندارم و چنین گفتاری با مقام و موقعیت من هرگز سازگار نیست.

۳-سپس استناد به علم بی پایان پروردگار کرده،می گوید:"گواه من این است که اگر چنین می گفتم می دانستی،زیرا تو از آنچه در درون روح و جان من است آگاهی،در حالی که من از آنچه در ذات پاک تو است بی خبرم، زیرا تو علام الغیوب و با خبر از تمام رازها و پنهانیها هستی"(إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مٰا فِی نَفْسِی وَ لاٰ أَعْلَمُ مٰا فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلاّٰمُ الْغُیُوبِ) (۱)۴-"تنها چیزی که من به آنها گفتم همان بوده است که به من ماموریت دادی که آنها را دعوت به عبادت تو کنم و بگویم خداوند یگانه ای را که پروردگار من و شما است پرستش کنید"(مٰا قُلْتُ لَهُمْ إِلاّٰ مٰا أَمَرْتَنِی بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ).

۵-"و تا آن زمان که در میانشان بودم مراقب و گواه آنها بودم و نگذاشتم راه شرک را پیش گیرند،اما به هنگامی که مرا از میان آنها برگرفتی تو مراقب و نگاهبان آنها بودی،و تو گواه بر هر چیزی هستی"(وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً مٰا دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمّٰا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَ أَنْتَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ) (۲)۶-"و با اینهمه باز امر،امر تو و خواست،خواست تو است،اگر آنها را در برابر این انحراف بزرگ مجازات کنی بندگان تواند و قادر به فرار از

ص: ۱۳۵

۱- ۱) در اینجا اطلاق کلمه نفس بر خداوند به معنی روح و جان نیست،بلکه یکی از معانی نفس ذات می باشد.

۲- ۲) درباره معنی "توفی"و اینکه منظور از آن مردن مسیح ع نیست در ذیل آیه ۵۵ آل عمران در جلد دوم صفحه ۳۰ مشروحا بحث شده است.

زیر بار این مجازات نخواهند بود،و این حق برای تو در برابر بندگان نافرمانت ثابت است،و اگر آنها را ببخشی و از گناهانشان صرف نظر کنی توانا و حکیم هستی، نه بخشش تو نشانه ضعف است،و نه مجازاتت خالی از حکمت و حساب"(إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبٰادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ).

***

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

۱-آیا در تاریخ مسیحیان هیچ دیده شده است که"مریم"را معبود خود قرار دهند؟یا اینکه آنها تنها قائل به تثلیث و خدایان سه گانه یعنی"خدای پدر" و"خدای پسر"و"روح القدس"بوده اند،و شکی نیست که روح القدس به پندار آنها،واسطه میان"خدای پدر"و"خدای پسر"،می باشد و او غیر از مریم است، در پاسخ این سؤال باید گفت:درست است که مسیحیان مریم را خدا نمی دانستند.ولی در عین حال در برابر او و مجسمه اش مراسم عبادت را انجام می داده اند،همانطور که بت پرستان بت را خدا نمی دانستند ولی شریک خدا در عبادت تصور می کردند،و به عبارت روشنتر فرق است میان اللّٰه به معنی"خدا" و اله به معنی"معبود"،مسیحیان"مریم"را اله یعنی"معبود"می دانستند نه خدا.

به تعبیر یکی از مفسران گرچه هیچیک از فرق مسیحیت کلمه"اله و معبود"را بر مریم اطلاق نمی کنند،بلکه او را تنها مادر خداوند می دانند!ولی، عملا مراسم نیایش و پرستش را در برابر او دارند،خواه این نام را بر او بگذارند یا نه سپس اضافه می کند:چندی قبل در بیروت در شماره نهم سال هفتم مجله"مشرق" که متعلق به مسیحیان است،مطالب قابل ملاحظه ای به عنوان یاد بود پنجاهمین سال اعلان"پاپ بیوس نهم"درباره شخصیت مریم منتشر گردید و در همین شماره تصریح شده بود که کلیساهای شرقی همانند کلیساهای غربی"مریم"را عبادت می کنند،و در شماره چهاردهم سال پنجم همان مجله مقاله ای به قلم"انستاس

کرملی"درج شده که خواسته است در آن برای مساله عبادت مریم حتی ریشه ای از کتب عهد عتیق و تورات پیدا کند،داستان دشمنی مار(شیطان)و زن(حوا) را به عنوان مریم تفسیر می نماید (۱).

بنا بر این پرستش و عبادت مریم در میان آنها وجود دارد.

۲-سؤال دیگر این است که چگونه حضرت مسیح ع با عبارتی که بوی شفاعت می دهد درباره مشرکان امت خود سخن می گوید و عرض می کند:اگر آنها را ببخشی تو عزیز و حکیمی.

مگر مشرک قابل شفاعت و قابل بخشش است؟! در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که اگر هدف عیسی ع شفاعت بود می باید گفته باشد"انک انت الغفور الرحیم"زیرا غفور و رحیم بودن خداوند متناسب با مقام شفاعت است در حالی که می بینیم او خدا را به"عزیز و حکیم بودن"توصیف می کند،از این استفاده می شود که منظور شفاعت و تقاضای بخشش برای آنها نیست،بلکه هدف سلب هر گونه اختیار از خود و واگذار کردن امر به اختیار پروردگار است یعنی کار به دست تو است،اگر بخواهی می بخشی و اگر بخواهی مجازات می کنی،هر چند نه مجازات تو بدون دلیل و نه بخشش تو بدون علت است و در هر حال از قدرت و توانایی من بیرون است.

به علاوه ممکن است در میان آنها جمعی به اشتباه خود توجه کرده و راه توبه را پیش گرفته باشند،و این جمله درباره آن جمعیت بوده باشد.

ص: ۱۳۷

۱- ۱) تفسیر المنار جلد هفتم صفحه ۲۶۳.

[سوره المائده (۵): آیات ۱۱۹ تا ۱۲۰]

اشاره

قٰالَ اَللّٰهُ هٰذٰا یَوْمُ یَنْفَعُ اَلصّٰادِقِینَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً رَضِیَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذٰلِکَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ (۱۱۹) لِلّٰهِ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا فِیهِنَّ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۱۲۰)

ترجمه:

۱۱۹-خداوند می گوید:امروز روزی است که راستی راستگویان به آنها سود می بخشد، برای آنها باغهایی از بهشت است که آب از زیر(درختان)آن جریان دارد و جاودانه و برای همیشه در آن می مانند،خداوند از آنها خشنود و آنها از او خشنود خواهند بود و این رستگاری بزرگی است.

۱۲۰-حکومت آسمانها و زمین و آنچه در آنها است از آن خدا است و او بر هر چیزی توانا است.

تفسیر:

رستگاری بزرگ

در تعقیب ذکر گفتگوی خداوند با حضرت مسیح ع در روز رستاخیز که شرح آن در آیات قبل گذشت در این آیه می خوانیم:خداوند پس از این گفتگو چنین می فرماید:"امروز روزی است که راستی راستگویان به آنها سود می بخشد (قٰالَ اللّٰهُ هٰذٰا یَوْمُ یَنْفَعُ الصّٰادِقِینَ صِدْقُهُمْ).

البته منظور از این جمله صدق و راستی در گفتار و کردار در دنیا است، که در آخرت مفید واقع می شود و گر نه صدق و راستی در آخرت که محل تکلیف نیست فایده ای نخواهد داشت،به علاوه اوضاع آن روز چنان است که هیچکس

جز راست نمی تواند بگوید،و حتی گناهکاران و خطاکاران همگی به اعمال بد خویش اعتراف می کنند و به این ترتیب در آن روز دروغگویی وجود ندارد.

بنا بر این آنها که مسئولیت و رسالت خود را انجام دادند و جز راه صدق و درستی نپیمودند،مانند مسیح ع و پیروان راستین او یا پیروان راستین سایر پیامبران که در این دنیا از در صدق وارد شدند،از کار خود بهره کافی خواهند برد.

ضمنا از این جمله اجمالا استفاده می شود که تمام نیکیها را می توان در عنوان صدق و راستی خلاصه کرد صدق و راستی در گفتار،و صدق و راستی در عمل، و در روز رستاخیز تنها سرمایه صدق و راستی است که به کار می آید،نه غیر آن.

سپس پاداش صادقان را چنین بیان می کند:"برای آنها باغهایی از بهشت است که از زیر درختان آن نهرها جاری است،و جاودانه در آن خواهند ماند" (لَهُمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً).

و از این نعمت مادی مهمتر این است که"هم خداوند از آنها راضی است و هم آنها از خداوند راضی و خشنودند"(رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ).

"و شک نیست که این موهبت بزرگ که جامع میان موهبت مادی و معنوی است رستگاری بزرگ محسوب می شود".(ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

***قابل توجه اینکه در این آیه پس از ذکر باغهای بهشت با آن همه نعمتهایش،نعمت خشنودی خداوند از بندگان و بندگان از خداوند را ذکر می کند و به دنبال آن،" ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ "می گوید و این نشان می دهد تا چه اندازه این رضایت دو جانبه،واجد اهمیت است(رضایت پروردگار از بندگان و رضایت بندگان از پروردگار)زیرا ممکن است انسان غرق عالیترین نعمتها باشد ولی هنگامی که احساس کند مولی و معبود و محبوب او از او ناراضی است تمام آن نعمتها و مواهب در کام جانش تلخ می گردد.

و نیز ممکن است انسان واجد همه چیز باشد ولی به آنچه دارد راضی و

قانع نباشد،بدیهی است آن همه نعمت با این روحیه او را خوشبخت نخواهد کرد، و ناراحتی مرموزی دائما او را آزار و شکنجه می دهد و آرامش روح و روان را که بزرگترین موهبت الهی است از او می گیرد.

علاوه بر این هنگامی که خدا از کسی خشنود باشد هر چه بخواهد به او می دهد و هنگامی که هر چه خواست به او داد او نیز خشنود می شود،نتیجه اینکه بالاترین نعمت این است که خدا از انسان خشنود و او نیز از خدایش راضی باشد. در آخرین آیه اشاره به مالکیت و حکومت خدا بر آسمانها و زمین و آنچه در آنها است شده و عمومیت قدرت او بر همه چیز بیان می گردد(لِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا فِیهِنَّ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ).

ذکر این جمله در واقع به عنوان دلیل و علت برای رضایت بندگان از خدا است،زیرا کسی که بر همه چیز توانا است و بر سراسر عالم هستی حکومت می کند، توانایی دارد که هر چه بندگان از او بخواهند به آنها ببخشد و آنها را خشنود و راضی گرداند.

ضمنا می تواند اشاره ای به نادرستی عمل نصاری در پرستش مریم بوده باشد، زیرا عبادت تنها شایسته کسی است که بر سراسر عالم آفرینش حکومت می کند، نه مریم که مخلوقی بیش نبوده است.

(پایان سوره مائده)

ص :۱۴۰

(۶) سوره انعام از سوره های مکی و دارای ۱۶۵ آیه می باشد

اشاره

ص: ۱۴۱

سوره انعام سوره مبارزه با انواع شرک و بت پرستی

گفته می شود این سوره شصت و نهمین سوره ای است که در مکه بر پیامبر ص نازل گردید،ولی در چند آیه از آن گفتگو است که بعضی معتقدند این چند آیه در مدینه نازل شده است،اما از روایاتی که از طریق اهل بیت به ما رسیده استفاده می شود که یکی از امتیازات این سوره آن است که تمام آیاتش یک جا نازل شده است و بنا بر این همه آن"مکی"خواهد بود.

هدف اساسی این سوره،همانند سایر سوره های مکی،دعوت به اصول سه گانه"توحید"و"نبوت"و"معاد"است،ولی بیش از همه روی مساله یگانه پرستی و مبارزه با شرک و بت پرستی دور می زند،به طوری که در قسمت مهمی از آیات این سوره روی سخن به"مشرکان و بت پرستان"است،و به همین مناسبت گاهی رشته بحث به اعمال و کردار و بدعتهای مشرکان می کشد.

در هر صورت تدبر و اندیشه در آیات این سوره که آمیخته با استدلالات زنده و روشنی است،روح توحید و خدا پرستی را در انسان زنده کرده،و پایه های شرک را ویران می سازد،و شاید به خاطر همین بهم پیوستگی معنوی و اولویت مساله توحید بر سایر مسائل بوده که همه آیات آن یک جا نازل گردیده است.

و نیز به خاطر همین موضوع است که در روایاتی که پیرامون فضیلت این سوره نازل شده کرارا می خوانیم سوره انعام را هفتاد هزار فرشته،به هنگام نزول بدرقه کردند،و کسی که آن را بخواند(و در پرتو آن روح و جانش از سرچشمه توحید سیراب گردد)تمام آن فرشتگان برای او آمرزش می طلبند!.دقت در آیات این سوره می تواند روح نفاق و پراکندگی را از میان مسلمانان برچیند،

گوشها را شنوا،و چشمها را بینا و دلها را دانا سازد.

ولی عجیب این است که بعضی از این سوره،تنها به خواندن الفاظ آن قناعت می کنند،و جلسات عریض و طویلی برای"ختم انعام"و حل مشکلات شخصی و خصوصی خود با تشریفات ویژه ای تشکیل می دهند که بنام جلسات ختم انعام نامیده می شود،مسلما اگر در این جلسات به محتوای سوره دقت شود،نه تنها مشکلات شخصی،مشکلات عمومی مسلمانان نیز حل خواهد شد،اما افسوس که بسیاری از مردم به قرآن به عنوان یک سلسله"اوراد"که دارای خواص مرموز و ناشناخته است می نگرند و جز به خواندن الفاظ آن نمی اندیشند،در حالی که قرآن سراسر درس است و مکتب،برنامه است و بیداری،رسالت است و آگاهی.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱ تا ۲]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gt;اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ جَعَلَ اَلظُّلُمٰاتِ وَ اَلنُّورَ ثُمَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ (۱) هُوَ اَلَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ طِینٍ ثُمَّ قَضیٰ أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ (۲)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-ستایش برای خداوندی است که آسمانها و زمین را آفرید و ظلمتها و نور را ایجاد کرد، اما کافران برای پروردگار خود شریک و شبیه قرار می دهند(با اینکه دلایل توحید و یگانگی او در آفرینش جهان آشکار است).

۲-او کسی است که شما را از گل آفرید سپس مدتی مقرر داشت(تا انسان تکامل یابد)

ص :۱۴۴

و اجل حتمی نزد او است(و او از آن آگاه است)با اینهمه شما(مشرکان در توحید و یگانگی یا قدرت او)تردید می کنید.

تفسیر:

اشاره

این سوره با حمد و ستایش پروردگار آغاز شده است.

نخست از طریق آفرینش عالم کبیر(آسمان و زمین)و نظامات آنها،و سپس از طریق آفرینش "عالم صغیر یعنی انسان"،مردم را متوجه اصل توحید می سازد و ابتدا می گوید:"حمد و سپاس برای خدایی است که آسمانها و زمین را آفرید"(اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ).

"خداوندی که مبدء نور و ظلمت و بر خلاف عقیده دوگانه پرستان،آفریننده همه چیز است"(وَ جَعَلَ الظُّلُمٰاتِ وَ النُّورَ).

"اما مشرکان و کافران به جای اینکه از این نظام واحد درس توحید بیاموزند برای پروردگار خود شریک و شبیه می سازند"(ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ) (۱)قابل توجه اینکه عقیده مشرکان را با کلمه"ثم"که در لغت عرب برای "ترتیب با فاصله"است ذکر کرده و این نشان می دهد که در آغاز،توحید به عنوان یک اصل فطری و عقیده عمومی و همگانی بشر بوده است و شرک بعدا به صورت یک انحراف از این اصل فطری به وجود آمده.

اما در اینکه چرا درباره آفرینش زمین و آسمان،کلمه"خلق"به کار رفته، و در مورد نور و ظلمت کلمه"جعل"مفسران،سخنان گوناگونی دارند، ولی آنچه نزدیکتر به ذهن می رسد این است که خلقت درباره اصل وجود چیزی است و جعل درباره خواص و آثار و کیفیاتی است که به دنبال آنها وجود پیدا می کند و از آنجا که نور و ظلمت جنبه تبعی دارد از آن تعبیر به جعل شده است.

۱- ۱) یعدلون از ماده عدل(بر وزن حفظ)به معنی مساوی و هموزن است و در اینجا به معنی شریک و شبیه قائل شدن می باشد.

جالب توجه اینکه در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع در تفسیر این آیه چنین نقل شده است که فرمود:این آیه در حقیقت به سه طایفه از منحرفان پاسخ می گوید،اول به"مادیها"که جهان را ازلی می پنداشتند و منکر خلق و آفرینش بودند،دوم به دوگانه پرستانی که نور و ظلمت را دو مبدء مستقل می دانستند، سوم رد بر مشرکان عرب که برای خدا شریک و شبیه قائل بودند (۱).

آیا ظلمت از مخلوقات است؟

از آیه بالا استفاده می شود،همانطور که"نور"مخلوق خداوند است، "ظلمت"هم آفریده او است،در حالی که معروف در میان فلاسفه و دانشمندان علوم طبیعی این است که"ظلمت"چیزی جز عدم نور نیست،و این را می دانیم که نام مخلوق بر معدوم نمی توان گذاشت،بنا بر این چگونه آیه مورد بحث،ظلمت را جزء مخلوقات خداوند بشمار آورده است؟! در پاسخ این ایراد می توان گفت:

اولا-ظلمت همیشه به معنای ظلمت مطلق نیست،بلکه ظلمت غالبا به معنای نور بسیار کم و ضعیف در برابر نور فراوان و قوی بکار می رود،مثلا-همه می گوئیم "شب ظلمانی"با اینکه مسلم است،در شب،ظلمت مطلق نیست،بلکه همواره ظلمت شب آمیخته با نور کم رنگ ستارگان یا منابع دیگر نور می باشد،بنا بر این مفهوم آیه این می شود که خداوند برای شما روشنی روز و تاریکی شب که یکی نور قوی و دیگری نور بسیار ضعیف است،قرار داد و بدیهی است که ظلمت به این معنی از مخلوقات خدا است.

و ثانیا درست است که ظلمت مطلق یک امر عدمی است،اما امر عدمی هنگامی که در شرائط خاصی واقع شود،حتما از یک امر وجودی سرچشمه می گیرد یعنی کسی که ظلمت مطلق را در شرائط خاصی برای اهداف معینی بوجود می آورد

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۷۰۱.

حتما باید از وسائل وجودی استفاده کند،مثلا ما می خواهیم در لحظه معینی اطاق را برای ظاهر کردن عکسی تاریک کنیم ناچاریم جلوی نور را بگیریم تا ظلمت در این لحظه معین بوجود آید،چنین ظلمتی مخلوق است(مخلوق بالتبع).

و به اصطلاح عدم مطلق گرچه مخلوق نیست،اما عدم خاص سهمی از وجود دارد و مخلوق می باشد.

***

نور رمز وحدت و ظلمت رمز پراکندگی است

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که در آیات قرآن،نور با صیغه"مفرد"آورده شده و"ظلمت"به صورت جمع(ظلمات).

ممکن است این تعبیر اشاره لطیفی به این حقیقت باشد که ظلمت(اعم از حسی و معنوی)همواره سرچشمه پراکندگی ها و جدایی ها و دور افتادن ها است، در صورتی که نور رمز وحدت و اجتماع می باشد.

بسیار با چشم خود دیده ایم که در یک شب تابستانی،چراغی در وسط حیاط یا بیابان روشن می کنیم،در مدت کوتاهی همه گونه حشرات گرد آن جمع می شوند و در واقع مجمعی از زندگی را در اشکال متنوع تشکیل می دهند،اما هنگامی که آن را خاموش کنیم هر کدام به طرفی می روند و پراکنده می گردند، در مسائل معنوی و اجتماعی نیز همین گونه است،نور علم و قرآن و ایمان مایه وحدت،و ظلمت جهل و کفر و نفاق موجب پراکندگی است.

گفتیم این سوره برای تحکیم پایه های خدا پرستی و توحید در دلها نخست انسان را متوجه عالم کبیر می سازد،و در آیه بعد توجه به عالم صغیر یعنی انسان می دهد و در این مورد به شگفت انگیزترین مساله یعنی آفرینش او از خاک و گل اشاره کرده می فرماید:"او است خدایی که شما را از گل آفرید"

ص: ۱۴۷

(هُوَ الَّذِی خَلَقَکَمْ مِنْ طِینٍ).

درست است که آفرینش ما از پدران و مادرانمان بوده است،نه از خاک ولی چون آفرینش انسان نخستین از خاک و گل بوده است،درست است که به ما نیز چنین خطابی بشود.

سپس به مراحل تکاملی عمر انسان اشاره کرده می گوید:"پس از آن مدتی را مقرر ساخت که در این مدت انسان در روی زمین پرورش و تکامل پیدا کند" (ثُمَّ قَضیٰ أَجَلاً).

اجل در اصل به معنی"مدت معین"است،و"قضاء اجل"به معنی تعیین مدت و یا به آخر رساندن مدت است،اما بسیار می شود،که به آخرین فرصت نیز اجل گفته می شود،مثلا می گویند"اجل دین"فرا رسیده است یعنی آخرین موقع پرداخت بدهی رسیده است،و اینکه به فرا رسیدن مرگ نیز اجل می گویند به خاطر این است که آخرین لحظه عمر انسان در آن موقع است.

سپس برای تکمیل این بحث می گوید:"اجل مسمی در نزد خدا است" (وَ أَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ .) و بعد می گوید شما افراد مشرک درباره آفریننده ای که انسان را از این اصل بی ارزش یعنی گل آفریده و از این مراحل حیرت انگیز و حیرت زا گذرانده است شک و تردید به خود راه می دهید،موجودات بی ارزشی همچون بتها را در ردیف او قرار داده،یا در قدرت پروردگار بر رستاخیز و زنده کردن مردگان شک و تردید دارید.

(ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ).

اجل مسمی چیست؟

شک نیست که کلمه"اجل مسمی"و"اجلا"در آیه به دو معنی است و اینکه بعضی هر دو را به یک معنی گرفته اند با تکرار کلمه"اجل"مخصوصا با ذکر قید

"مسمی"در دفعه دوم به هیچوجه سازگار نیست.

لذا مفسران درباره تفاوت این دو،بحثها کرده اند اما از آنچه بقرینه سایر آیات قرآن و همچنین روایاتی که از طریق اهل بیت ع به ما رسیده استفاده می شود تفاوت این دو در آن است که"اجل"به تنهایی به معنی عمر و وقت و مدت غیر حتمی،و"اجل مسمی"به معنی عمر و مدت حتمی است،و به عبارت دیگر "اجل مسمی"مرگ طبیعی و"اجل"مرگ زودرس است.

توضیح اینکه:بسیاری از موجودات از نظر ساختمان طبیعی و ذاتی استعداد و قابلیت بقاء برای مدتی طولانی دارند،ولی در اثناء این مدت ممکن است موانعی ایجاد شود که آنها را از رسیدن به حد اکثر عمر طبیعی باز دارد،مثلا یک چراغ نفت سوز با توجه به مخزن نفت آن،ممکن است مثلا بیست ساعت استعداد روشنایی داشته باشد،اما وزش یک باد شدید و ریزش باران و یا عدم مراقبت از آن سبب می شود که عمر آن کوتاه گردد.

در اینجا اگر چراغ با هیچ مانعی برخورد نکند و تا آخرین قطره نفت آن بسوزد سپس خاموش شود به اجل حتمی خود رسیده است و اگر موانعی قبل از آن باعث خاموشی چراغ گردد مدت عمر آن را"اجل غیر حتمی"می گوئیم.

در مورد یک انسان نیز چنین است اگر تمام شرائط برای بقای او جمع گردد و موانع بر طرف شود ساختمان و استعداد او ایجاب می کند که مدتی طولانی- هر چند این مدت بالآخره پایان و حدی دارد-عمر کند،اما ممکن است بر اثر سوء تغذیه یا مبتلا ـ شدن به اعتیادات مختلف و یا دست زدن به خودکشی یا ارتکاب گناهان خیلی زودتر از آن مدت بمیرد،مرگ را در صورت اول اجل حتمی و در صورت دوم اجل غیر حتمی می نامند.

و به تعبیر دیگر اجل حتمی در صورتی است که ما به مجموع علل تامه بنگریم و اجل غیر حتمی در صورتی است که تنها مقتضیات را در نظر بگیریم.

ص :۱۴۹

با توجه به این دو نوع "اجل "بسیاری از مطالب روشن می شود،از جمله اینکه در روایات می خوانیم صله رحم عمر را زیاد و یا قطع رحم عمر را کم می کند (منظور از عمر و اجل در این موارد اجل غیر حتمی است).

و یا اینکه در آیه ای می خوانیم فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ :"هنگامی که اجل آنها فرا رسد نه ساعتی به عقب می افتد و نه جلو" (۱)در اینجا منظور از اجل همان مرگ حتمی است.

بنا بر این آیه مزبور تنها مربوط به موردی است که انسان به عمر نهایی خود رسیده است،و اما مرگهای پیش رس را به هیچ وجه شامل نمی شود.

و در هر صورت باید توجه داشت که هر دو اجل از ناحیه خدا تعیین می شود یکی بطور مطلق و دیگری به عنوان مشروط و یا معلق،درست مثل اینکه می گوئیم:

این چراغ بعد از بیست ساعت بدون هیچ قید و شرط خاموش می شود و نیز می گوئیم اگر طوفانی بوزد بعد از دو ساعت،خاموش خواهد شد،در مورد انسان و اقوام و ملتها نیز چنین است می گوئیم خداوند اراده کرده است که فلان شخص یا ملت پس از فلان مقدار عمر بطور قطع از میان برود و نیز می گوئیم اگر ظلم و ستم و نفاق و تفرقه و سهل انگاری و تنبلی را پیشه کنند در یک سوم آن مدت از بین خواهند رفت،هر دو اجل از ناحیه خدا است یکی مطلق و دیگری مشروط.

از امام صادق ع در ذیل آیه فوق چنین نقل شده که فرمود:

هما اجلان اجل محتوم و اجل موقوف :"این اشاره به دو نوع اجل است،اجل حتمی و اجل مشروط "و در احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده تصریح گردیده است که اجل غیر حتمی(مشروط)قابل تقدیم و تاخیر است و اجل حتمی قابل تغییر نیست(نور الثقلین جلد اول صفحه ۵۰۴).

۱- ۱) اعراف آیه ۳۴.

[سوره الأنعام (۶): آیه ۳]

اشاره

وَ هُوَ اَللّٰهُ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ فِی اَلْأَرْضِ یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَ جَهْرَکُمْ وَ یَعْلَمُ مٰا تَکْسِبُونَ (۳)

ترجمه:

۳-او است خداوند در آسمانها و در زمین،پنهان و آشکار شما را می داند و از آنچه(انجام می دهید و)به دست می آورید با خبر است.

تفسیر:

در این آیه برای تکمیل بحث گذشته در زمینه توحید و یگانگی خدا و پاسخ گفتن به کسانی که برای هر دسته ای از موجودات خدایی قائلند و می گویند خدای باران،خدای جنگ،خدای صلح،خدای آسمان و مانند آن چنین می گوید:

"او است خداوندی که الوهیتش بر تمام آسمانها و زمین حکومت می کند" (وَ هُوَ اللّٰهُ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ فِی الْأَرْضِ) (۱)یعنی با توجه به اینکه خالق همه چیز او است،مدبر و اداره کننده همه نیز او می باشد.-زیرا حتی مشرکان جاهلیت خالق و آفریدگار را"اللّٰه"می دانستند ولی تدبیر و تصرف را برای بتها قائل بودند.

آیه به آنها پاسخ می دهد:کسی که خالق است،تدبیر و تصرف در همه جا نیز به دست او است.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که خداوند در همه جا حاضر است، در آسمانها و در زمین و جایی از او خالی نیست،نه اینکه جسم باشد و مکان داشته

ص: ۱۵۱

۱- ۱) از نظر ترکیب این جمله در میان مفسران گفتگو است ولی ظاهر این است که"هو" مبتدا است و"اللّٰه"خبر و"فی السماوات..."جار و مجرور است که متعلق به فعلی می باشد که از کلمه اللّٰه فهمیده می شود،و معنی جمله در حقیقت چنین است"هو المتفرد فی السماوات بالالوهیه".

باشد بلکه احاطه به همه مکانها دارد.

بدیهی است کسی که در همه جا حکومت می کند و تدبیر همه چیز بدست او است و در همه جا حضور دارد،تمام اسرار و نهانیها را می داند،و لذا در جمله بعد می گوید:"چنین پروردگاری پنهان و آشکار شما را می داند و نیز از آنچه انجام می دهید با خبر است"(یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَ جَهْرَکُمْ وَ یَعْلَمُ مٰا تَکْسِبُونَ).

ممکن است گفته شود"سر"و"جهر"در آیه اعمال انسانها و نیات آنها را نیز شامل می شود،بنا بر این نیازی به ذکر"ما تکسبون"(انجام می دهید)نیست.

ولی باید توجه داشت که کسب به معنی نتیجه های عمل و حالات روحی حاصل از اعمال خوب و بد است،یعنی او هم از اعمال و نیات شما با خبر است،و هم از اثراتی که این اعمال در روح شما می گذارد،و در هر حال ذکر این جمله برای تاکید در مورد اعمال انسانها است.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۴ تا ۵]

اشاره

وَ مٰا تَأْتِیهِمْ مِنْ آیَهٍ مِنْ آیٰاتِ رَبِّهِمْ إِلاّٰ کٰانُوا عَنْهٰا مُعْرِضِینَ (۴) فَقَدْ کَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُمْ فَسَوْفَ یَأْتِیهِمْ أَنْبٰاءُ مٰا کٰانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ (۵)

ترجمه:

۴-هیچ نشانه و آیه ای از آیات پروردگارشان به آنها نمی رسد مگر اینکه از آن روی می گردانند!.

۵-آنان حق را هنگامی که سراغشان آمد،انکار کردند ولی به زودی خبر آنچه را به باد مسخره گرفتند به آنان می رسد(و از نتائج کار خود آگاه می شوند).

تفسیر:

گفتیم در سوره انعام روی سخن بیشتر با مشرکان است،و قرآن به انواع

وسائل برای بیداری و آگاهی آنها متوسل می شود،این آیه و آیات فراوانی که بعد از آن می آید در تعقیب همین موضوع است.

در این آیه به روح لجاجت و بی اعتنایی و تکبر مشرکان در برابر حق و نشانه های خدا اشاره کرده،می گوید:"آنها چنان لجوج و بی اعتنا هستند که هر نشانه ای از نشانه های پروردگار را می بینند،فورا از آن روی برمی گردانند".(وَ مٰا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيٰاتِ رَبِّهِمْ إِلاّٰ كٰانُوا عَنْهٰا مُعْرِضِينَ) (۱)یعنی ابتدایی ترین شرط هدایت و راهیابی که تحقیق و جستجوگری است در آنها وجود ندارد،نه تنها شور و عشق یافتن حق در وجود آنان نیست که همانند تشنگانی که به دنبال آب می دوند در جستجوی حق باشند، بلکه اگر چشمه آبی زلال بر در خانه آنها بجوشد صورت از آن برگردانده و اصلا به آن نگاه نمی کنند، حتی اگر این آیات از طرف پروردگار آنها باشد(ربهم)و به منظور تربیت و و تکامل خود آنها نازل گردد! این روحیه منحصر به دوران جاهلیت و مشرکان عرب نبوده،الان هم بسیاری را می بینیم که در یک عمر شصت ساله حتی،زحمت یک ساعت تحقیق و جستجو در باره خدا و مذهب به خود نمی دهند،سهل است اگر کتاب و نوشته ای در این زمینه به دست آنها بیفتد به آن نگاه نمی کنند،و اگر کسی با آنها در این باره سخن گوید،گوش فرا نمی دهند،اینها جاهلان لجوج و بی خبری هستند که ممکن است گاهی در کسوت دانشمند ظاهر شوند! سپس به نتیجه این عمل آنها اشاره کرده و،می گوید:"نتیجه این شد که آنها حق را به هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند"در حالی که اگر در آیات و نشانه های پروردگار دقت می نمودند،حق را بخوبی می دیدند و می شناختند

۱- ۱) باید توجه داشت که"آیه"نکره است و در سیاق نفی آمده بنا بر این عمومیت دارد یعنی آنها در برابر هیچ آیه و نشانه ای تمکین نمی کنند و حاضر به مطالعه ای نیستند.

و باور می کردند(فَقَدْ کَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُمْ).

"و نتیجه این تکـذیب را بزودی دریـافت خواهنـد داشت،و خبر آنچه را بباد مسـخره گرفتنـد به آنها می رسـد"(فَسَوْفَ یَأْتِیهِمْ أَنْبٰاءُ مٰا کٰانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ) در دو آیـه فـوق در حقیقـت اشـاره بـه سـه مرحلـه از کفر شـده کـه مرحله به مرحله تشدیـد می گردد،نخست مرحله اعراض و روی گردانیدن،سپس مرحله تکذیب و بعدا مرحله استهزاء و مسخره کردن حقایق و آیات خدا.

این امر نشـان می دهـد که انسـان در طریـق کفر در یـک مرحله متوقف نمی شود بلکه هر چه پیش می رود بر شـدت انکـار و عداوت و دشمنی با حق و بیگانگی از خدا می افزاید.

منظور از تهدیـد که در آخر آیه ذکر شـده،این است که در آینده دور یا نزدیك عواقب شوم بی ایمانی دامن آنها را در دنیا و آخرت خواهد گرفت،آیات بعد نیز شاهد این تفسیر است.

[سوره الأنعام (۶): آیه ۶]

اشاره

أَ لَمْ یَرَوْا کَمْ أَهْلَکْنٰا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَکَّنّٰاهُمْ فِی اَلْأَرْضِ مٰا لَمْ نُمَکِّنْ لَکُمْ وَ أَرْسَلْنَا اَلسَّمٰاءَ عَلَیْهِمْ مِدْرٰاراً وَ جَعَلْنَا اَلْأَنْهٰارَ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَکْنٰاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنٰا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِینَ (۶)

ترجمه:

۶-آیا مشاهده نکردند چقدر از اقوام پیشین را هلاك کردیم؟!اقوامی که(از شما نیرومندتر بودند و)قدرت هایی به آنها دادیم که به شـما ندادیم،بارانهای پی در پی بر آنها فرستادیم و نهرها از زیر(آبادیهای)آنها جاری ساختیم(اما هنگامی که سرکشی و طغیان کردند)آنها را به خاطر گناهانشان نابود ساختیم و جمعیت دیگری بعد از آنان بوجود آوردیم.

ص:۱۵۴

تفسیر:

سرنوشت طغیانگران

از این آیه به بعد،قرآن یک برنامه تربیتی مرحله به مرحله را،برای بیدار ساختن بت پرستان و مشرکان-به تناسب انگیزه های مختلف شرک و بت پرستی- عرضه می کند،نخست برای کوبیدن عامل غرور که یکی از عوامل مهم طغیان و سرکشی و انحراف است،دست به کار شده و با یادآوری وضع اقوام گذشته و سرانجام دردناک آنها،به این افراد،که پرده غرور بر چشمانشان افتاده است هشدار می دهد و می گوید:"آیا اینها مشاهده نکردند چه اقوامی را پیش از آنها هلاک کردیم، اقوامی که امکاناتی در روی زمین در اختیار آنها گذاشتیم که در اختیار شما نگذاشتیم" (أَ لَمْ یَرَوْا کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ ما لَمْ نُمَکِّنْ لَکُمْ).

از جمله اینکه"بارانهای پر برکت و پشت سر هم برای آنها فرستادیم" (وَ أَرْسَلْنَا السَّماءَ عَلَیْهِمْ مِدْراراً) (۱).

"و دیگر اینکه نهرهای آب جاری را از زیر آبادیهای آنها و در دسترس آنها جاری ساختیم"(وَ جَعَلْنَا الْأَنْهارَ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمْ).

اما به هنگامی که راه طغیان را پیش گرفتند،هیچیک از این امکانات نتوانست آنها را از کیفر الهی بر کنار دارد"و ما آنها را به خاطر گناهانشان نابود کردیم"(فَأَهْلَکْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ).

ص: ۱۵۵

---

۱ - ۱) مدرار در اصل از ماده"در"به معنی شیر است و سپس به مایعاتی همانند باران که ریزش دارد گفته شده است و"مدرار"صیغه مبالغه است و جمله" أَرْسَلْنَا السَّماءَ " در حقیقت برای بیان مبالغه بیشتر می باشد.

"و بعد از آنها اقوام دیگری روی کار آوردیم"(وَ أَنْشَأْنٰا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِینَ).

آیـا نبایـد مطـالعه حـال گذشـتگان برای آنهـا سرمشـقی بشـود؟!و از خـواب غفلت بیـدار،و از مسـتی غرور هشـیار گردنـد،آیا خداونـدی که درباره گذشـتگان چنین عمل کرد توانایی ندارد همان برنامه را نیز درباره اینها اجرا کند؟! در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

۱-"قرن"گرچه معمولا به معنی یک زمان طولانی(صد سال یا هفتاد سال یا سی سال)آمده است،ولی گاهی-همانطور که اهل لغت تصـریح کرده انـد-به قـوم و جمعیـتی که در یـک زمـان قرار دارنـد گفته می شـود(اصولاـ قرن از مـاده اقـتران و به معنی نزدیکی است و چون اهل عصر واحد و زمانهای متقارب به هم نزدیکند به آنها،و هم به زمان آنها قرن گفته می شود).

۲-در آیات قرآن مکرر به این موضوع اشاره شده که امکانات فراوان مادی باعث غرور و غفلت افراد کم ظرفیت می شود،زیرا با داشـتن اینها خود را بی نیاز از پروردگار می پندارنـد،غافل از اینکه اگر لحظه به لحظه و ثانیه به ثانیه کمک و امـداد الهی به آنها نرسـد،نابود و خاموش می گردند چنان که می خوانیم" إِنَّ الْإِنْسٰانَ لَیَطْغیٰ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنیٰ ":انسان طغیان می کند هنگامی که خود را بی نیاز پندارد" (۱).

۳-این هشدار مخصوص بت پرسـتان نیست،هم امروز قرآن نیز به دنیای ثروتمند ماشینی که بر اثر فراهم بودن امکانات زندگی از باده غرور سـر مست شده، هشدار می دهد که وضع گذشـتگان را فراموش نکنید که چگونه بر اثر عامل گناه،همه چیز را از دست دادنـد،شـما هم با روشن شـدن جرقه آتش یک جنگ جهانی دیگر ممکن است همه چیز را از دست بدهیـد و به دوران قبل از تمدن

۱- ۱) سوره علق آیه ۶ و ۷.

صنعتی خود باز گردید،توجه داشته باشید که عامل بدبختی آنها چیزی جز گناه و ظلم و ستم و بیدادگری و عدم ایمان نبوده همین عامل در جامعه شما نیز آشکار شده است.

براستی مطالعه تاریخ زندگی فراعنه مصر،و ملوک سبا،و سلاطین کلده و آشور،و قیصرهای روم با آن زندگانی افسانه ای و ناز و نعمت بی حساب،و سپس مطالعه عواقب دردناکی که بر اثر کفر و بیدادگری طومار زندگانی آنها را در هم پیچید برای همه کس و برای همه ما درس عبرتی است بزرگ و آشکار.

[سوره الأنعام (۶): آیه ۷]

اشاره

وَ لَوْ نَزَّلْنا عَلَيْكَ كِتاباً فِي قِرْطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هٰذا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِينٌ (۷)

ترجمه:

۷-و اگر نامه ای بر روی صفحه ای بر آنها نازل کنیم و(علاوه بر دیدن)آن را با دستهای خود لمس کنند باز کافران می گویند این چیزی جز یک سحر آشکار نیست!

تفسیر:

آخرین درجه لجاجت

دیگر از عوامل انحراف آنها تکبر و لجاجت است که در این آیه اشاره به آن شده،زیرا افراد متکبر معمولا-مردم لجوجی هستند،چون تکبر به آنها اجازه تسلیم در برابر حق را نمی دهد و همین سبب می شود که به اصطلاح روی دنده لج بیفتند و هر دلیل روشن و برهان واضحی را به نحوی انکار کنند هر چند تا سر حد انکار بدیهیات پیش رود!،همانطور که بارها با چشم خود این موضوع را در میان افراد متکبر و خود خواه دیده ایم.

ص: ۱۵۷

قرآن در اینجا اشاره به تقاضای جمعی از بت پرستان(که می گویند این اشخاص نضر بن حارث و عبد اللّه بن ابی امیه و نوفل بن خویلد بودند که به پیامبر ص گفتند ما تنها در صورتی ایمان می آوریم که نامه ای از طرف خداوند با چهار فرشته بر ما نازل کنی!!)کرده و می گوید:"اگر همانطور که آنها تقاضا کردند،نوشته ای بر صفحه ای از کاغذ و مانند آن بر تو نازل کنیم،و علاوه بر مشاهده کردن،با دست خود نیز آن را لمس کنند باز می گویند:این یک سحر آشکار است!"(وَ لَوْ نَزَّلْنا عَلَيْكَ كِتاباً فِي قِرْطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِينٌ).

یعنی دائره لجاجت آنها تا حدی توسعه یافته که روشنترین محسوسات را یعنی آنچه با"مشاهده"و"لمس"درک می شود،انکار می کنند و به بهانه سحر از تسلیم شدن در برابر آن سر باز می زنند،در حالی که در زندگی روزانه خود برای اثبات واقعیتها به یک دهم از این نشانه ها نیز قناعت می کنند و آن را قطعی و مسلم می دانند!و این نیست مگر به خاطر خود خواهی و تکبر و لجاجت سختی که بر روح آنها سایه افکنده.

ضمنا باید توجه داشت که"قرطاس"به معنی هر چیزی است که روی آن می نویسند اعم از کاغذ و پوست و الواح،و اگر امروز قرطاس را فقط به کاغذ می گویند برای این است که کاغذ متداول ترین چیزی است که روی آن نوشته می شود.

ص:۱۵۸

[سوره الأنعام (۶): آیات ۸ تا ۱۰]

اشاره

وَ قٰالُوا لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنٰا مَلَكاً لَقُضِيَ اَلْأَمْرُ ثُمَّ لاٰ يُنْظَرُونَ (٨) وَ لَوْ جَعَلْنٰاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنٰاهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسْنٰا عَلَيْهِمْ مٰا يَلْبِسُونَ (٩) وَ لَقَدِ اُسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحٰاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (١٠)

ترجمه:

۸-گفتند چرا فرشته ای بر او نازل نشده(تا او را در دعوت مردم به سوی خدا همراهی کند) ولی اگر فرشته ای بفرستیم(و موضوع جنبه حسی و شهود پیدا کند)کار تمام می شود(و اگر مخالفت کنند)دیگر به آنها مهلت داده نخواهد شد(و همگی هلاک می گردند).

۹-و اگر او را فرشته قرار می دادیم حتما وی را به صورت انسانی در می آوردیم باز(به پندار آنان)کار را بر آنها مشتبه می ساختیم همانطور که آنها کار را بر دیگران مشتبه می سازند! ۱۰-(با این حال نگران نباش)جمعی از پیامبران پیش از تو را به باد استهزا گرفتند اما سرانجام آنچه را مسخره می کردند دامانشان را گرفت(و عذاب الهی بر آنها نازل شد).

تفسیر:

بهانه جویی ها

یکی دیگر از عوامل کفر و انکار بهانه جویی است،گرچه بهانه جویی معلول عوامل دیگر از جمله تکبر و خود خواهی می باشد ولی تدریجا به عنوان

ص:۱۵۹

یک روحیه منفی در می آید و خود یک عامل برای عدم تسلیم در برابر حق می گردد.

از جمله بهانه جویی هایی که مشرکان در برابر پیامبر ص داشتند و در چندین آیه از قرآن به آن اشاره شده و در آیه مورد بحث نیز آمده است این است که آنها می گفتند چرا پیامبر ص به تنهایی به این ماموریت بزرگ دست زده است؟"چرا موجودی از غیر جنس بشر و از جنس فرشتگان او را در این ماموریت همراهی نمی کند"؟مگر می تواند انسانی که از جنس ما است به تنهایی بار رسالت را بر دوش کشد؟(وَ قالُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ).

در حالی که با وجود دلائل روشن و آیات بینات بر نبوت او جایی برای این بهانه جویی ها نیست،به علاوه فرشته نه قدرتی بالاتر از انسان دارد و نه آمادگی و استعدادی برای رسالت،بیش از او،بلکه به مراتب انسان از او آماده تر است.

قرآن با دو جمله که هر کدام استدلالی را در بر دارد به آنها پاسخ می گوید:

نخست اینکه"اگر فرشته ای نازل شود،و سپس آنها ایمان نیاورند،به حیات همه آنان خاتمه داده خواهد شد"(وَ لَوْ أَنْزَلْنا مَلَكاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لا يُنْظَرُونَ).

اما چرا با آمدن فرشته و همراهی او با پیامبر ص منکران گرفتار مرگ و هلاکت می شوند؟دلیل آن همان چیزی است که در چند آیه قبل به آن اشاره شد که اگر نبوت جنبه شهود و حسی پیدا کند،یعنی با آمدن فرشته،غیب تبدیل به شهود گردد و همه چیز را با چشم ببینند آخرین مرحله اتمام حجت شده است، چون دلیلی بالاتر از این تصور نمی شود،با این حال اگر کسی مخالفت کند کیفر و مجازات او قطعی خواهد بود،ولی خداوند به خاطر لطف و مرحمت بر بندگان برای اینکه فرصتی برای تجدید نظر داشته باشند این کار را نمی کند مگر در موارد خاصی که می داند طرف،آمادگی کامل و استعداد پذیرش دارد،یا در مواردی که طرف مستحق نابودی است،یعنی اعمالی انجام داده است که استحقاق مجازات

الهی را دارد،در این موقع به تقاضای او ترتیب اثر داده می شود و به هنگامی که قبول نکرد فرمان نابودی او صادر می گردد.

پاسخ دوم اینکه پیامبر ص به مقتضای مقام رهبری و عهده دار بودن امر تربیت مردم و سرمشق عملی به آنها دادن لازم است از جنس خود مردم و همرنگ و هم صفات آنها و تمام غرائز و صفات انسان در او وجود داشته باشد،زیرا فرشته علاوه بر اینکه برای بشر قابل رؤیت نیست.نمی تواند سرمشق عملی برای او گردد، چون نه از نیازها و دردهای او آگاه است و نه به وضع غرائز و خواسته های او آشنا است،و به همین دلیل رهبری او نسبت به موجودی که از هر جهت با وی فرق دارد کاملا نارسا خواهد بود.

لذا قرآن در جواب دوم می گوید"اگر ما او را فرشته قرار می دادیم و به پیشنهاد آنها عمل می کردیم،باز لازم بود تمام صفات انسان را در او ایجاد کنیم، و او را به صورت و سیرت مردی قرار دهیم"(وَ لَوْ جَعَلْنٰاهُ مَلَکاً لَجَعَلْنٰاهُ رَجُلاً) (۱).

از آنچه گفتیم روشن می شود،که منظور از جمله"لجعلناه رجلا"این نیست که فقط شکل انسان به او می دهیم که بعضی از مفسران پنداشته اند،بلکه منظور این است که او را از نظر ظاهر و باطن به صفات انسان قرار می دهیم.

سپس نتیجه می گیرد که با این حال همان ایرادات سابق را بر ما تکرار می کردند که چرا به انسانی ماموریت رهبری داده ای و چهره حقیقت را بر ما پوشانیده ای (وَ لَلَبَسْنٰا عَلَیْهِمْ مٰا یَلْبِسُونَ).

لبس(بر وزن درس)به معنی پرده پوشی و اشتباه کاری است،و لبس(بر وزن قفل)به معنی پوشیدن لباس است(ماضی اول لبس بر وزن ضرب و ماضی دوم لبس

۱- ۱) ضمیر جعلناه می تواند به پیامبر ص برگردد و هم ممکن است به کسی که همراه پیامبر برای تحکیم نبوت او مبعوث می شود باز گردد،در صورت دوم عمل به پیشنهاد آنها شده و در صورت اول چیزی حتی بالاتر از پیشنهاد آنها.

بر وزن حسب می باشد)و روشن است که در آیه معنی اول اراده شده است،یعنی اگر فرشته ای می فرستادیم باید به صورت و سیرت انسانی باشد و در این موقع به عقیده آنها ما مردم را به اشتباه و خطا انداخته بودیم و همان نسبتهای سابق را بر ما تکرار می کردند،همانطور که خود آنها افراد نادان و بی خبر را به اشتباه و خطا می افکنند و چهره حقیقت را بر آنها می پوشانند-بنا بر این نسبت"لبس"و پرده پوشی به خدا از زاویه دید آنها است. در پایان خداوند به پیامبرش دلداری می دهد و می گوید از مخالفت و لجاجت و سرسختی آنها نگران نباش،زیرا"جمعی از پیامبران پیش از تو را نیز بباد استهزاء و مسخره گرفتند اما سرانجام آنچه را،مسخره می کردند،دامانشان را گرفت و عذاب الهی بر آنها نازل شد"(وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحٰاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ).

در حقیقت این آیه هم مایه تسلی خاطری است برای پیامبر ص که در راه خود کمترین تزلزلی در اراده اش واقع نشود و هم تهدیدی است برای مخالفان لجوج که به عواقب شوم و دردناک کار خود بیندیشند (۱).

[سوره الأنعام (۶): آيه ۱۱]

اشاره

قُلْ سِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ ثُمَّ اُنْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلْمُكَذِّبِينَ (۱۱)

ترجمه:

۱۱-بگو روی زمین گردش کنید،سپس بنگرید سرانجام آنها که آیات الهی را تکذیب می کردند چه شد؟!

ص: ۱۶۲

۱- ۱) باید توجه داشت کلمه"حاق"به معنی نازل گردید و وارد شد،می باشد،و منظور از ما کانوا به یستهزءون اخبار پیامبران به مجازات الهی است که دشمنان لجوج آن را به باد مسخره می گرفتند،مانند تهدیدهای پی در پی نوح به طوفان که وسیله ای برای سخریه قوم بت پرست شده بود،بنا بر این آیه هیچگونه نیاز به تقدیر کلمه"جزاء" آن چنان که بعضی گفته اند ندارد،بلکه معنی آن چنین است:"مجازاتهایی را که مسخره می کردند بر آنها نازل شد".

تفسیر:

قرآن در اینجا برای بیدار ساختن این افراد لجوج و خود خواه از راه دیگری وارد شده و به پیامبر دستور می دهد که به آنها سفارش کند،در زمین به سیر و سیاحت بپردازند و عواقب کسانی که حقایق را تکذیب کردند با چشم خود ببینند،شاید بیدار شوند(قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ).

شک نیست که مشاهده آثار گذشتگان و اقوامی که بر اثر پشت پا زدن به حقایق راه فنا و نابودی را پیمودند،تاثیرش بسیار بیشتر از مطالعه تاریخ آنها در کتابها است،زیرا این آثار حقیقت را محسوس و قابل لمس می سازد.

شاید به خاطر همین است که جمله انظروا(نگاه کنید)را به کار برده نه "تفکروا"(بیندیشید).

ضمنا ذکر کلمه "ثم" که معمولا در مورد عطف با فاصله زمانی به کار می رود،ممکن است به خاطر توجه دادن به این حقیقت باشد که در این سیر و قضاوت خود عجله نکنند،بلکه هنگامی که آثار گذشتگان را مشاهده کردند، با حوصله و دقت بیندیشند سپس نتیجه گیری کرده،عاقبت کار آنها را با چشم ببینند در مورد سیر و سیاحت در زمین و تاثیر فوق العاده آن در بیدار ساختن افکار مشروحا در ذیل آیه ۱۳۷ سوره آل عمران(جلد سوم صفحه ۱۰۲)بحث کردیم.

ص: ۱۶۳

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲ تا ۱۳]

اشاره

قُلْ لِمَنْ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ قُلْ لِلّٰهِ کَتَبَ عَلیٰ نَفْسِهِ اَلرَّحْمَهَ لَیَجْمَعَنَّکُمْ إِلیٰ یَوْمِ اَلْقِیٰامَهِ لاٰ رَیْبَ فِیهِ اَلَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لاٰ یُؤْمِنُونَ (۱۲) وَ لَهُ مٰا سَکَنَ فِی اَللَّیْلِ وَ اَلنَّهٰارِ وَ هُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ (۱۳)

ترجمه:

۱۲-بگو از آن کیست آنچه در آسمانها و زمین است بگو برای خدا است،رحمت(و بخشش)را بر خود حتم کرده(و به همین دلیل)همه شما را بطور قطع در روز قیامت که در آن شک و تردیدی نیست مجتمع خواهد کرد،تنها کسانی که سرمایه های وجود خویش را از دست دادند و گرفتار خسران شدند ایمان نمی آورند.

۱۳-و برای او است آنچه در شب و روز قرار دارد و او شنوا و دانا است.

تفسیر:

اشاره

در این آیه بحث با مشرکان هم چنان دنبال شده است.در آیات گذشته روی مسئله توحید و یگانه پرستی تکیه شده بود،اما در این آیه روی مسئله معاد تکیه شده و با اشاره به اصل توحید،مسئله رستاخیز و معاد از طریق جالبی تعقیب می گردد، شکل آیه به صورت سؤال و جواب است گوینده سؤال و جواب هر دو یکی است که این خود یک شیوه زیبا در ادبیات است.

استدلال معاد در اینجا از دو مقدمه تشکیل شده است:

۱-نخست می گوید:"بگو آنچه در آسمانها و زمین است برای کیست؟" (قُلْ لِمَنْ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ)و بلافاصله به دنبال آن می گوید:خودت از زبان فطرت و جان آنها پاسخ بده:"برای خدا"(قُلْ لِلّٰهِ).

طبق این مقدمه همه جهان هستی ملک خدا است و تدبیر آن به دست او است.

۲-"پروردگار عالم سرچشمه تمام رحمتها است،او است که رحمت را بر عهده خویش قرار داده،و مواهب بی شمار،به همه ارزانی می دارد"(کَتَبَ عَلیٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ).

آیا ممکن است که چنین خداوندی اجازه دهد رشته حیات انسانها با مرگ به کلی پاره شود و تکامل و حیات ادامه نیابد؟آیا این با اصل"فیاض بودن"و "رحمت واسعه"او می سازد؟آیا او در مورد بندگان خود که مالک و مدبر آنها است ممکن است چنان بی مهری کند که بعد از مدتی راه فنا بپویند و تبدیل به هیچ و پوچ شوند؟.

مسلما،نه،بلکه رحمت واسعه او ایجاب می کند که موجودات مخصوصا انسان را در مسیر تکامل پیش ببرد همانطور که در پرتو رحمت خویش بذر کوچک و بی ارزشی را تبدیل به درخت تناور و برومند،یا شاخه گل زیبایی می کند، همانطور که در پرتو فیض خود نطفه بی ارزش را به انسان کاملی مبدل می سازد، همین رحمت ایجاب می کند انسان را که استعداد بقاء و زندگی جاودانی دارد پس از مرگ در لباس حیاتی نوین و در عالمی وسیعتر در آورد و در این سیر ابدی تکامل دست رحمتش پشت سر او باشد.

لذا به دنبال این دو مقدمه می گوید:"به طور مسلم همه شما را در روز رستاخیز،روزی که هیچگونه شک و تردیدی در آن نیست جمع خواهد کرد" (لَیَجْمَعَنَّکُمْ إِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰامَهِ لاٰ رَیْبَ فِیهِ).

قابل توجه اینکه آیه با سؤال و به اصطلاح استفهام تقریری که به منظور اقرار گرفتن از طرف می باشد شروع شده است،و چون این مطلب هم از نظر فطرت مسلم بوده و هم خود مشرکان به آن اعتراف داشته اند که مالکیت عالم هستی متعلق به بتها نیست،بلکه مربوط به خدا است،بلافاصله خود او پاسخ سؤال را می گوید.

ص :۱۶۵

و این یک روش زیبا در طرح مسائل مختلف محسوب می شود.

موضوع دیگر اینکه برای معاد در جاهای دیگر از طرق مختلف از طریق قانون عدالت،قانون تکامل،حکمت پروردگار،استدلال شده است اما استدلال به رحمت، استدلال تازه ای است که در آیه بالا مورد بحث قرار گرفته.

در پایان آیه به سرنوشت و عاقبت کار مشرکان لجوج اشاره کرده می گوید:

"آنها که در بازار تجارت زندگی،سرمایه وجود خود را از دست داده اند به این حقائق ایمان نمی آورند"(اَلَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ).

چه تعبیر عجیبی!گاهی انسان مال یا مقام،یا یکی دیگر از سرمایه های خود را از دست می دهد در این موارد اگر چه زیان کرده است ولی چیزهایی را از دست داده است که جزء وجود او نبوده یعنی بیرون از وجود او است،اما بزرگترین زیان که می توان نام آن را زیان حقیقی گذاشت زمانی خواهد بود که انسان اصل هستی خود را از کف دهد و وجود خویش را ببازد.

دشمنان حق و افراد لجوج سرمایه عمر و سرمایه فکر و عقل و فطرت و تمام مواهب روحی و جسمی خویش را که می بایست در مسیر حق به کار گیرند و به تکامل شایسته خود برسند بکلی از دست می دهند،نه سرمایه ای می ماند و نه سرمایه دار!.

این تعبیر در آیات متعددی از قرآن مجید آمده است و تعبیرات تکان دهنده ای است که سرانجام دردناک منکران حق و گنهکاران آلوده را روشن می سازد.

***

سؤال:

ممکن است گفته شود زندگانی ابدی تنها برای مؤمنان مصداق "رحمت" است ولی برای غیر آنها جز "زحمت و بدبختی" چیز دیگری نخواهد بود.

ص :۱۶۶

پاسخ:

شک نیست که کار خدا فراهم آوردن زمینه های رحمت است او انسان را آفرید،و به او عقل داد،و پیامبران برای رهبری و راهنمایی او فرستاده و انواع مواهب را در اختیار وی گذارد،و راهی به سوی زندگی جاویدان به روی همگان گشود،اینها بدون استثناء رحمت است.

حال اگر در طریق به ثمر رساندن این رحمت ها خود انسان راه خویش را کج کند و تمام زمینه های رحمت را برای خود تبدیل به شکنجه و زحمت نماید.

این موضوع هیچگونه لطمه ای به رحمت بودن آنها نخواهد زد و تمام سرزنشها متوجه انسانی است که زمینه های رحمت را تبدیل به عذاب کرده است. آیه بعد در حقیقت تکمیلی است برای آیه گذشته زیرا در آیه قبل اشاره به مالکیت خداوند نسبت به همه موجودات از طریق قرار گرفتن آنها در افق "مکان"بود،لذا فرمود خداوند مالک آنچه در آسمانها و زمین است می باشد.

این آیه اشاره به مالکیت او از طریق قرار گرفتن در افق و پهنه"زمان" است لذا می گوید:"و از آن او است آنچه در شب و روز قرار گرفته است" (وَ لَهُ مٰا سَکَنَ فِی اللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ).

در حقیقت جهان ماده از این موضوع یعنی"زمان"و"مکان"خالی نیست و تمام موجوداتی که در ظرف زمان و مکان واقع می شوند یعنی تمامی جهان ماده از آن او هستند،و نباید تصور شود که شب و روز مخصوص منظومه شمسی است بلکه تمام موجودات زمین و آسمان دارای شب و روز و بعضی دائما در روز بدون شب،و بعضی در شب بدون روز به سر می برند،مثلا در خورشید دائما روز است زیرا در آنجا روشنایی است و تاریکی وجود ندارد،در حالی که بعضی از کواکب خاموش و بی نور آسمان که در مجاورت ستارگان قرار ندارند در تاریکی شب

ص: ۱۶۷

جاودانی به سر می برند.و آیه فوق همه اینها را شامل می شود.

ضمنا باید توجه داشت که منظور از"سکن"سکونت به معنی توقف و قرار گرفتن در چیزی است،خواه اینکه آن موجود در حال حرکت باشد یا سکون مثلا می گوئیم:ما در فلان شهر ساکن هستیم یعنی در آنجا استقرار یافته و توقف داریم اعم از اینکه در خیابانهای شهر در حال حرکت باشیم یا در حال سکون.

این احتمال نیز در آیه وجود دارد که"سکون"در اینجا فقط مقابل حرکت باشد و از آنجا که این دو از امور نسبی هستند ذکر یکی ما را از دیگری بی نیاز می کند،بنا بر این معنی آیه چنین می شود:آنچه در روز و شب و افق زمان در حال سکون و حرکت است همه از آن خدا است.

و در این صورت آیه می تواند اشاره به یکی از استدلالات توحید باشد زیرا "حرکت"و"سکون"دو حالت عارضی هستند که به طور مسلم،حادثند و نمی توانند قدیم و ازلی باشند چون حرکت عبارت است از بودن چیزی در دو زمان مختلف در دو مکان،و سکون بودن چیزی است در دو زمان در یک مکان معین،و بنا بر این در ذات حرکت و سکون توجه به حالت سابقه نهفته شده است،و می دانیم چیزی که قبل از آن حالت دیگری باشد ازلی نمی تواند بوده باشد.

از این سخن چنین نتیجه می گیریم که:"اجسام از حرکت و سکون خالی نیستند".

و"آنچه از حرکت و سکون خالی نیست نمی تواند ازلی باشد".

بنا بر این تمامی اجسام حادثند و چون حادثند نیازمند به آفریدگارند (دقت کنید).

ولی خداوند چون جسم نیست نه حرکت دارد و نه سکون و نه زمان دارد و نه مکان،و به همین جهت ازلی و ابدی است.و در پایان آیه پس از ذکر توحید اشاره به دو صفت بارز خداوند کرده می گوید:و اوست شنونده دانا

(وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

اشاره به اینکه وسعت جهان هستی و موجوداتی که در افق زمان و مکان قرار گرفته اند هیچگاه مانع از آن نیست که خدا از اسرار آنها آگاه باشد،بلکه سخنان آنها را می شنود و حتی حرکت مورچه ضعیفی را در دل شب تاریک بر سنگ سیاه و ظلمانی در اعماق یک دره خاموش و دور افتاده را درک می کند و از احتیاجات او و سایرین با خبر و آگاه است و از اعمال و کارهای همگی مطلع.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۴ تا ۱۶]

اشاره

قُلْ أَ غَيْرَ اَللّٰهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فٰاطِرِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لاٰ يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَ لاٰ تَكُونَنَّ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ (۱۴) قُلْ إِنِّي أَخٰافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذٰابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۵) مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذٰلِكَ اَلْفَوْزُ اَلْمُبِينُ (۱۶)

ترجمه:

۱۴-بگو آیا غیر خدا را ولی خود انتخاب کنم در حالی که او آفریننده آسمانها و زمین است و او است که روزی می دهد و از کسی روزی نمی گیرد،بگو من مامورم که نخستین مسلمان باشم و(خداوند به من دستور داده که)از مشرکان نباش.

۱۵-بگو من(نیز)اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب آن روز بزرگ(رستاخیز) می ترسم.

۱۶-آن کس که مجازات الهی در آن روز به او نرسد خداوند او را مشمول رحمت خویش ساخته و این پیروزی آشکاری است.

ص :۱۶۹

تفسیر:

پناهگاهی غیر از خدا نیست

بعضی برای آیات فوق شان نزولی نقل کرده اند که:"جمعی از اهل مکه خدمت پیامبر ص آمدند و گفتند:ای محمد!تو آئین قوم خود را ترک گفتی و می دانیم که این کار عاملی جز فقر ندارد!،ما حاضریم اموال خود را با تو تقسیم کنیم و تو را کاملا ثروتمند نمائیم تا دست از خدایان ما برداری و به آئین اصلی ما بازگردی آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت (۱).

البته همانطور که قبلا گفته شد آیات این سوره طبق روایات وارده،یک جا در مکه نازل شده بنا بر این نمی تواند هر یک شان نزول خاصی داشته باشد،ولی در زمانهای قبل از نزول این سوره گفتگوها و بحثهایی میان پیامبر و مشرکان وجود داشته است و قسمتی از آیات این سوره ناظر به آن گفتگوها است،بنا بر این هیچ مانعی ندارد که چنین سخنی میان پیامبر و مشرکان رد و بدل شده باشد و خداوند در این آیات به آن سخنان اشاره کرده،و پاسخ می گوید.

***به هر حال در این آیات نیز هدف،اثبات توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی است،مشرکان با اینکه آفرینش جهان را مخصوص ذات خداوند می دانستند بتها را به عنوان تکیه گاه و پناهگاه برای خود انتخاب کرده بودند و گاه برای هر یک از نیازمندیهای خود به یکی از بتها تکیه می کردند به خدایان متعدد:خدای باران، خدای نور،خدای ظلمت،خدای جنگ و صلح،و خدای رزق و روزی قائل بودند و این همان عقیده ارباب انواع می باشد که در یونان قدیم نیز وجود داشت.

۱- ۱) تفسیر ابو الفتوح رازی و تفسیر مجمع البیان ذیل آیه.

قرآن برای از بین بردن این پندار غلط به پیامبر چنین دستور می دهد:

"به آنها بگو آیا غیر خدا را ولی و سرپرست و پناهگاه خود انتخاب کنم؟در حالی که او آفریننده آسمانها و زمین،و روزی دهنده همه موجودات است بدون اینکه خود نیازی به روزی داشته باشد"(قُلْ أَ غَيْرَ اللّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ يُطْعِمُ وَ لا يُطْعَمُ).

بنا بر این هنگامی که آفریننده همه چیز او است،و بدون اتکاء به قدرت دیگری سراسر جهان هستی را به وجود آورده،و روزی همگان به دست او است، چه دلیل دارد که انسان غیر او را ولی و سرپرست و تکیه گاه قرار دهد،اصولا بقیه همه مخلوقند و در تمام لحظات وجود خود به او نیازمندند،چگونه می توانند نیاز دیگری را برطرف سازند؟ جالب اینکه در آیه بالا هنگامی که سخن از آفرینش آسمان و زمین به میان آورده خدا را به عنوان "فاطر "معرفی می کند"فاطر"از ماده"فطور"و به معنی شکافتن است.از ابن عباس نقل شده که می گوید:معنی"فاطر السموات و الارض"را آن گاه فهمیدم که دو عرب بر سر چاه آبی با هم نزاع داشتند یکی از آنها برای اثبات مالکیت خود می گفت:"انا فطرتها":"من این چاه را شکافته و احداث کرده ام"! ولی ما امروز معنی فاطر را بهتر از ابن عباس می توانیم به کمک علوم روز دریابیم زیرا این تعبیر جالبی است که با دقیقترین نظریات علمی روز با پیدایش جهان هماهنگ است چه اینکه:طبق تحقیقات دانشمندان،عالم بزرگ(مجموعه جهان)و عالم کوچکتر(منظومه شمسی)همه در آغاز،توده واحدی بودند که بر اثر انفجارهای پی در پی از هم شکافته شدند و کهکشانها و منظومه ها و کرات به وجود آمدند،در آیه(۳۰ سوره انبیاء)این مطلب با صراحت بیشتری بیان شده آنجا که می گوید:" أَ وَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ كانَتا رَتْقاً

فَفَتَقْنٰاهُمٰا ":"آیا کافران نمی دانند آسمان و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از هم جدا کردیم".

نکته دیگری که نباید از آن غفلت کرد این است که:در میان صفات خدا در اینجا تنها روی اطعام بندگان و روزی دادن آنها تکیه شده است این تعبیر شاید به خاطر آن است که بیشتر وابستگیها در زندگی مادی بشر بر اثر همین نیاز مادی است،همین به اصطلاح"خوردن یک لقمه نان"است که افراد را به خضوع در برابر اربابان زر و زور وامیدارد،و گاهی تا سر حد پرستش در مقابل آنها کرنش می کنند،قرآن در عبارت بالا می گوید:روزی شما به دست اوست نه به دست این گونه افراد و نه به دست"بتها"،صاحبان زر و زور خود نیازمندند و احتیاج به اطعام دارند تنها خدا است که اطعام می کند و نیاز به اطعام ندارد.

در آیات دیگر قرآن نیز می بینیم روی مسئله مالکیت خداوند و رازقیت او و فرستادن باران و پرورش گیاهان تکیه شده است تا فکر وابستگی به مخلوقات را از مغز افراد بشر به کلی خارج کند.

سپس برای پاسخ گفتن به پیشنهاد کسانی که از او دعوت می کردند به آئین شرک،بپیوندد می گوید:علاوه بر اینکه عقل به من فرمان می دهد که تنها تکیه بر کسی کنم که آفریننده آسمان و زمین می باشد وحی الهی نیز به من دستور داده است که نخستین مسلمان باشم و به هیچوجه در صف مشرکان قرار نگیرم(قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَ لاٰ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ) (۱)شک نیست که قبل از پیامبر اسلام نیز پیامبران دیگر و امت صالح آنها مسلمان

۱- ۱) -جمله" إِنِّی أُمِرْتُ... "از قبیل خطاب غیر مستقیم است و جمله" وَ لاٰ تَکُونَنَّ ..."خطاب مستقیم شاید این تفاوت به خاطر آن باشد که:بیزاری و دوری از شرک از نخستین مسلمان بودن به درجات مهمتر است لذا مسئله دوری از شرک به صورت خطاب مستقیم و با"نون تاکید ثقیله"بیان شده است.

بودند و در برابر اراده خدا تسلیم،بنا بر این هنگامی که می فرماید:من دستور دارم نخستین مسلمان باشم یعنی نخستین مسلمان این امت.

و این در حقیقت اشاره به یک مطلب مهم تربیتی نیز می باشد که هر رهبری باید در انجام دستورات مکتب خود از همه افراد پیشقدمتر باشد،او باید اولین مؤمن به آئین خویش و نخستین عمل کننده،و کوشاترین فرد،و فداکارترین شخص در برابر مکتب خود باشد. و در آیه بعد برای تاکید بیشتر روی این دستور الهی که از طریق وحی بر پیامبر نازل شده است می گوید:

من نیز به نوبه خود احساس مسئولیت می کنم و از قوانین الهی به هیچوجه مستثنی نیستم،"من نیز اگر از دستور پروردگار منحرف شوم و راه سازشکاری با مشرکان را بپیمایم و عصیان و نافرمانی او کنم از مجازات آن روز بزرگ-روز رستاخیز- ترسان و خائفم"(قُلْ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ) (۱)از این آیه نیز به خوبی استفاده می شود که احساس مسئولیت پیامبران بیش از احساس مسئولیت دیگران است. و در آخرین آیه برای اینکه ثابت شود پیامبر ص نیز بدون تکیه بر لطف و رحمت خدا کاری نمی تواند بکند و هر چه هست به دست او است و حتی شخص پیغمبر ص چشم امیدش را به رحمت بی پایان پروردگار دوخته و نجات و پیروزی خود را از او می طلبد می گوید:"هر کس در آن روز بزرگ از مجازات پروردگار رهایی یابد مشمول رحمت خدا شده است و این یک موفقیت و پیروزی آشکار است"(من

۱- ۱) جالب اینکه ترتیب جمله بندی این چنین اقتضا می کند که جمله"اخاف"بعد از جمله" إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی "ذکر شود زیرا به منزله جزای شرط محسوب می شود اما ترس و احساس مسئولیت پیامبر در برابر فرمان پروردگار سبب شده که به خاطر تاکید،جمله "اخاف"(می ترسم)مقدم داشته شود!.

يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ

).

این آیات آخرین درجه توحید را بیان می کند و حتی به کسانی که برای پیامبران در برابر خدا دستگاه مستقلی قائل بودند همانند مسیحیان که مسیح را ناجی و نجات دهنده می دانستند،صریحا پاسخ می دهد که حتی پیامبران نیاز به رحمت او دارند!

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۷ تا ۱۸]

اشاره

وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اَللّٰهُ بِضُرٍّ فَلاٰ كٰاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ وَ إِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۷) وَ هُوَ اَلْقٰاهِرُ فَوْقَ عِبٰادِهِ وَ هُوَ اَلْحَكِيمُ اَلْخَبِيرُ (۱۸)

ترجمه:

۱۷-اگر خداوند زیانی به تو برساند هیچکس جز او نمی تواند آن را برطرف سازد و اگر خیری به تو رساند او بر همه چیز توانا است(و هر نیکی از قدرت او ساخته است) ۱۸-او است که بر تمام بندگان خود قاهر و مسلط است و او است حکیم و آگاه.

تفسیر:

قدرت قاهره پروردگار

گفتیم هدف این سوره در درجه اول ریشه کن ساختن عوامل شرک و بت پرستی است،در دو آیه فوق نیز همین حقیقت تعقیب شده است.

نخست می گوید:"چرا شما به غیر خدا توجه می کنید.و برای حل مشکلات و دفع زیان و ضرر و جلب منفعت به معبودهای ساختگی پناه می برید با اینکه"اگر کمترین زیانی به تو برسد برطرف کننده آن،کسی جز خدا نخواهد بود،و اگر

خیر و برکت و پیروزی و سعادتی نصیب تو شود از پرتو قدرت او است زیرا او است که بر همه چیز توانا است"(وَ إِنْ یَمْسَسْکَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلاٰ کٰاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ وَ إِنْ یَمْسَسْکَ بِخَیْرٍ فَهُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ) (۱)در حقیقت توجه به غیر خدا به خاطر این است که یا آنها را سرچشمه خیرات و یا برطرف کننده مصائب و مشکلات می دانند،همانطور که خضوع تا سر حد پرستش در برابر صاحبان قدرت و زر و زور نیز یکی از این دو انگیزه را دارد،آیه فوق می گوید اراده خداوند بر همه چیز حکومت می کند،اگر نعمتی را از کسی سلب کند و یا نعمتی را به کسی ارزانی دارد هیچ منبع قدرتی در جهان نیست که بتواند آن را دگرگون سازد،پس چرا در برابر غیر خدا سر تعظیم فرود می آورند؟ تعبیر به"یمسسک"در مورد"خیر"و"شر"که از ماده"مس"گرفته شده اشاره به این است که حتی کوچکترین خیر و شری بدون اراده و قدرت او ممکن نیست.

این موضوع نیز لازم به تذکر است که:آیه فوق با صراحت کامل عقیده "ثنویین"(دوگانه پرستان)را که قائل به دو مبدأ خیر و شر بودند رد می کند و هر دو را از ناحیه خدا می داند،ولی در جای خود گفته ایم که"شر مطلق"در جهان وجود ندارد و بنا بر این هنگامی که شر به خدا نسبت داده می شود منظور اموری است که به ظاهر سلب نعمت است ولی در واقع و در مورد خود خیر است،یا برای بیدار باش و یا تعلیم و تربیت و برطرف ساختن غرور و طغیان و خود خواهی و یا به خاطر مصالح دیگر است. در آیه بعد برای تکمیل این بحث می گوید:"او است که بر تمام بندگان قاهر و مسلط است"(وَ هُوَ الْقٰاهِرُ فَوْقَ عِبٰادِهِ).

ص: ۱۷۵

۱- ۱) "ضر"عبارت است از کمبودهایی که به انسان دست می دهد اعم از اینکه جنبه بدنی داشته باشد مثل نقصان عضو و انواع بیماریها و یا جنبه روحی داشته باشد مثل جهل و سفاهت و جنون و یا جنبه های دیگر مانند از بین رفتن مال و مقام و فرزندان.

"قهر"و"غلبه"گرچه یک معنی را می رسانند ولی از نظر ریشه لغوی با هم تفاوت دارند،قهر و قاهریت به آن نوع غلبه و پیروزی گفته می شود که طرف هیچ گونه مقاومتی نتواند از خود نشان دهد.ولی در کلمه"غلبه"این مفهوم وجود ندارد و ممکن است بعد از مقاومتهایی برطرف،پیروز گردد،به تعبیر دیگر شخص قاهر به کسی می گویند که برطرف مقابل آن چنان تسلط و برتری داشته باشد که مجال مقاومت به او ندهد،درست مانند ظرف آبی که بر شعله کوچک آتشی ریخته شود که در دم آن را خاموش کند.

بعضی از مفسران معتقدند که قاهریت معمولا در جایی به کار برده می شود که طرف مقابل موجود عاقلی باشد ولی غلبه اعم است و پیروزیهای بر موجودات غیر عاقل را نیز شامل می شود. (۱)

بنا بر این اگر در آیه قبل اشاره به عمومیت قدرت خدا در برابر معبودهای ساختگی و صاحبان قدرت شده،نه به این معنی است که او ناچار است مدتی با قدرتهای دیگر گلاویز شود تا آنها را به زانو در آورد،بلکه قدرت او قدرت قاهره است و تعبیر"فوق عباده"نیز برای تکمیل همین معنی است.

با این حال چگونه ممکن است یک انسان آگاه او را رها کند و به دنبال موجودات و اشخاصی بود که از خودشان هیچ قدرتی ندارند و حتی قدرت ناچیزشان نیز از ناحیه خدا است.

اما برای اینکه این توهم پیش نیاید که خداوند مانند بعضی از صاحبان قدرت ممکن است کمترین سوء استفاده ای از قدرت نامحدود خود کند در پایان آیه می فرماید:"و با این حال او حکیم است و همه کارش روی حساب،و خبیر و آگاه است و کمترین اشتباه و خطا در اعمال قدرت ندارد"(وَ هُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ) در حالات"فرعون"می خوانیم که:به هنگام تهدید بنی اسرائیل به کشتن

۱- ۱) المیزان جلد ۷ صفحه ۳۴.

فرزندان می گوید:" وَ إِنّا فَوْقَهُمْ قاهِرُونَ " (۱)ما بر سر آنها کاملا مسلطیم یعنی این قدرت قاهره خود را که در واقع قدرت ناچیزی بیش نبود دلیلی بر ظلم و ستم و عدم اعتناء به حقوق دیگران می گرفت،ولی خداوند حکیم و خبیر با آن قدرت قاهره منزه تر از آن است که کمترین ستم و خلافی درباره کوچکترین بندگان روا دارد.

این نیز ناگفته پیدا است که منظور از کلمه"فوق عباده"برتری مقامی است نه مکانی زیرا واضح است خدا مکانی ندارد.

و عجب این است که بعضی از مغزهای معیوب تعبیر آیه فوق را دلیل بر جسم بودن خداوند گرفته اند در حالی که شک نیست که تعبیر به فوق برای بیان برتری معنوی خداوند از نظر قدرت بر بندگان می باشد،حتی در مورد فرعون با اینکه انسانی بود و دارای جسم همین کلمه برای برتری مقامی به کار رفته است نه برتری مکانی (دقت کنید).

۱- ۱) اعراف-۱۲۷.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۹ تا ۲۰]

اشاره

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهٰادَةً قُلِ اَللّٰهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا اَلْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ أَ إِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اَللّٰهِ آلِهَةً أُخْرىٰ قُلْ لاٰ أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمٰا هُوَ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ وَ إِنَّنِي بَرِيءٌ مِمّٰا تُشْرِكُونَ (۱۹) اَلَّذِينَ آتَيْنٰاهُمُ اَلْكِتٰابَ يَعْرِفُونَهُ كَمٰا يَعْرِفُونَ أَبْنٰاءَهُمُ اَلَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ (۲۰)

ترجمه:

۱۹-بگو بالاترین گواهی،گواهی کیست؟بگو خداوند گواه میان من و شما است و(بهترین دلیل آن این است که)این قرآن را بر من وحی کرده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می رسد انذار کنم(و از مخالفت فرمان خدا بترسانم)آیا براستی شما گواهی می دهید که خدایان دیگری با خدا است؟بگو من هرگز چنین گواهی نمی دهم او است خداوند یگانه یکتا و من از آنچه برای او شریک قرار داده اید بیزارم.

۲۰-آنهایی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم بخوبی او را(پیامبر را)می شناسند همانگونه که فرزندان خود را می شناسند،تنها کسانی که سرمایه وجود خود را از دست داده اند ایمان نمی آورند.

تفسیر:

بالاترین شاهد

به طوری که جمعی از مفسران نقل کرده اند،عده ای از مشرکان مکه نزد پیامبر آمدند و گفتند:تو چگونه پیامبری هستی که احدی را با تو موافق نمی بینیم

ص:۱۷۸

حتی از یهود و نصارا درباره تو تحقیق کردیم آنها نیز گواهی و شهادتی به حقانیت تو بر اساس محتویات تورات و انجیل ندادند،لا اقل کسی را به ما نشان ده که گواه بر رسالت تو باشد،آیات فوق ناظر به این جریان است.

***پیامبر مامور می شود که در مقابل این مخالفان لجوج که چشم بر هم نهاده، و این همه نشانه های حقانیت دعوت او را نادیده گرفته بودند و باز هم مطالبه گواه و شاهد می کردند بگوید:"به عقیده شما بالاترین شهادت،شهادت کیست"؟ (قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً).

غیر از این است که بالاترین شهادت،شهادت پروردگار است؟"بگو خداوند بزرگ گواه میان من و شما است"(قُلِ اللّٰهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ).

"و بهترین دلیل آن این است که این قرآن را بر من وحی فرستاده" (وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هٰذَا الْقُرْآنُ).

قرآنی که ممکن نیست ساخته فکر بشری آنهم در آن عصر و زمان و در آن محیط و مکان بوده باشد قرآنی که محتوی انواع شواهد اعجاز می باشد:الفاظ آن اعجاز آمیز و معانی آن اعجازآمیزتر،آیا همین یک شاهد بزرگ،دلیل بر گواهی خداوند بر حقانیت دعوت من نیست؟ ضمنا از این جمله استفاده می شود که قرآن بزرگترین معجزه و بالاترین گواه صدق دعوی پیامبر است.

سپس به هدف نزول قرآن پرداخته و می گوید"این قرآن به این جهت بر من نازل شده است که شما را و تمام کسانی را که سخنان من در طول تاریخ بشر و پهنه زمان و در تمام نقاط جهان به گوش آنها می رسد از مخالفت فرمان خدا بترسانم و به عواقب دردناک این مخالفت توجه دهم"(لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ).

اگر می بینیم در اینجا فقط سخن از "انذار"و بیم دادن،به میان آمده-

بـا اینکه معمولاـ همه جـا با بشارت همراه است-به خاطر این است که سـخن در برابر افراد لجوجی بوده که اصـرار در مخالفت داشته اند.

ضمنـا بـا ذکر کلمه"و من بلغ"(تمـام کسانی که این سـخن به آنها می رسـد) رسالت جهانی قرآن و دعوت عمومی و همگانی آن را اعلاـم می دارد،در حقیقت تعبیری از این کوتـاهتر و جامعتر برای ادای این منظور تصور نمی شود و دقت در وسـعت آن می تواند هر گونه ابهامی را در مورد عدم اختصاص دعوت قرآن به نژاد عرب و یا زمان و منطقه خاصـی برطرف سازد.جمعی از دانشـمندان از تعبیراتی مانند تعبیر فوق مسـئله خاتمیت پیامبر را نیز استفاده کرده اند،زیرا طبق تعبیر بالا پیامبر مبعوث بوده به تمام کسانی که گفتارش به آنها می رسد و این شامل تمام کسانی می شود که تا پایان این جهان به دنیا قدم می گذارند.

از احادیثی که از طرق اهل بیت ع وارد شـده چنین اسـتفاده می شود که منظور از ابلاغ قرآن تنها به این نیست که عین متن آن به اقوام دیگر برسد حتی وصول ترجمه های آن به زبانهای دیگر نیز در مفهوم آیه وارد است.

در حدیثی از امام صادق نقل شده که درباره آیه فوق سؤال شده،حضرت فرمود:"

بکل لسان " (۱)یعنی به هر زبان که باشد.

ضمنا یکی از قوانین مسلم اصول فقه که قاعده"قبح عقاب بلا بیان"است نیز از آیه فوق استفاده می شود.

توضـیح اینکه در اصول فقه اثبات شـده است ما دام که حکمی به کسـی نرسـد در برابر آن مسـئولیتی نـدارد(مگر اینکه در فرا گرفتن حکم کوتاهی کرده باشـد) آیه فوق نیز می گویـد آنهایی که سـخن من به آنها برسد،در برابر آن مسـئولیت دارند و به این ترتیب کسانی که بدون تقصیر به آنها ابلاغ نشده باشد مسئولیتی ندارند.

۱- ۱) تفسیر برهان،نور الثقلین جلد ۱ صفحه ۷۰۷ ذیل آیه.

در تفسیر "المنار" از پیامبر اکرم ص چنین نقل شده که یک دسته از اسیران را نزد پیامبر ص آوردند،حضرت پرسید آیا شما را دعوت به اسلام کرده اند؟گفتند نه،دستور داد آنها را رها کردند،سپس آیه بالا را تلاوت کرد و فرمود:بگذارید آنها به جایگاه خود باز گردند زیرا حقیقت اسلام به آنها ابلاغ نشده و به سوی آن دعوت نگردیده اند (۱)و نیز از این آیه استفاده می شود که اطلاق کلمه "شیء" که معادل کلمه "چیز" در فارسی بر خدا جائز است و لکن او چیزی است نه مانند اشیاء دیگر که مخلوق و محدود باشد بلکه خالق است و نامحدود.

سپس به دنبال این سخن دستور به پیامبر ص می دهد که از آنها سؤال کند "آیا براستی شما گواهی می دهید که خدایان دیگری با خدا است"؟ (ا إنکم لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللّٰهِ آلِهَةً أُخْرىٰ)بعد می گوید "با صراحت به آنها بگو من هرگز چنین گواهی نمی دهم،بگو او است خداوند یگانه و من از آنچه شما برای او شریک قرار داده اید بیزارم" (قُلْ لاٰ أَشْهَدُ،قُلْ إِنَّمٰا هُوَ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ وَ إِنَّنِی بَرِیءٌ مِمّٰا تُشْرِکُونَ).

در حقیقت ذکر این چند جمله در پایان آیه به خاطر یک نکته مهم روانی است و آن اینکه ممکن است مشرکان چنین تصور کنند که گفتگوهای آنها شاید تزلزلی در روح پیامبر ص ایجاد کرده باشد و با امیدواری مجلس را ترک گویند و به دوستان خود بشارت دهند که شاید محمد ص بعد از این در دعوت خود تجدید نظر کند،این جمله ها که از صراحت و قاطعیت سرشار است این امید را به کلی مبدل به یاس می کند و به آنها نشان می دهد که مطلب بالاتر از آن است که آنها می پندارند و کمترین تزلزلی در دعوت او پیدا نخواهد شد و تجربه نشان داده که ذکر این گونه کلمات قاطع در پایان یک بحث اثر عمیقی در رسیدن به نتیجه نهایی دارد!

ص:۱۸۱

۱- ۱) المنار جلد ۷ صفحه ۳۴۱.

و در آیه بعد به آنها که مدعی بودند اهل کتاب هیچگونه گواهی درباره پیامبر اسلام نمی دهند صریحا پاسخ می دهد و می گوید:"آنهایی که کتاب آسمانی بر آنها نازل کردیم به خوبی پیامبر را می شناسند همانگونه که فرزندان خود را می شناسند"!(اَلَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمُ).

یعنی نه تنها از اصل ظهور و دعوت او آگاهند بلکه جزئیات و خصوصیات و نشانه های دقیق او را نیز می دانند،بنا بر این اگر جمعی از اهل مکه می گفتند ما مراجعه به اهل کتاب کرده ایم و اطلاعاتی از پیامبر نداشته اند یا واقعا دروغ می گفتند و تحقیقی نکرده بودند و یا اهل کتاب حقائق را کتمان کرده و به آنها بازگو نمی کردند،همانطور که آیات دیگر قرآن نیز اشاره به کتمان آنها می کند.(توضیح بیشتر این موضوع در جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۳۶۶ ذیل آیه ۱۴۶ سوره بقره گذشت).

در پایان آیه به عنوان یک نتیجه نهایی اعلام می دارد:"تنها کسانی به این پیامبر(با این همه نشانه های روشن)ایمان نمی آورند که در بازار تجارت زندگی همه چیز خود را از دست داده و سرمایه وجود خود را باخته اند(اَلَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ).

[سوره الأنعام (۶): آیات ۲۱ تا ۲۴]

اشاره

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اَللّٰهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيٰاتِهِ إِنَّهُ لاٰ يُفْلِحُ اَلظّٰالِمُونَ (۲۱) وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكٰاؤُكُمُ اَلَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۲۲) ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا وَ اَللّٰهِ رَبِّنٰا مٰا كُنّٰا مُشْرِكِينَ (۲۳) اُنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴)

ترجمه:

۲۱-چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ بسته(و شریک برای او قائل شده است)یا آیات او را تکذیب نموده،مسلما ظالمان روی رستگاری نخواهند دید.

۲۲-آن روز که همه آنها را محشور می کنیم،به مشرکان می گوئیم:معبودهایتان که آنها را شریک خدا می پنداشتید کجا هستند؟(و چرا به یاری شما نمی شتابند؟).

۲۳-سپس پاسخ و عذر آنها چیزی جز این نیست که می گویند به خداوندی که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبودیم.

۲۴-ببین چگونه به خودشان(نیز)دروغ می گویند و آنچه را به دروغ شریک خدا می پنداشتند از دست می دهند.

تفسیر:

بزرگترین ظلم

در تعقیب برنامه کوبیدن همه جانبه"شرک و بت پرستی"در نخستین آیه بالا-با صراحت به صورت استفهام انکاری می گوید:"چه کسی ستمکارتر از مشرکانی است که بر خدا دروغ بسته و شریک برای او قرار داده و یا آیات او را تکذیب نموده اند"

(وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآياتِهِ).

در حقیقت جمله اول اشاره به انکار توحید است،و جمله دوم اشاره به انکار نبوت،و به راستی ظلمی از این بالاتر نمی شود که انسان جماد بی ارزش و یا انسان ناتوانی را همتای وجود نامحدودی قرار دهد که بر سراسر جهان هستی حکومت می کند،این کار از سه جهت ظلم محسوب می شود:ظلم نسبت به ذات پاک او که شریکی برای او قائل شده،و ظلم بر خویشتن که شخصیت و ارزش وجود خود را تا سر حد پرستش یک قطعه سنگ و چوب پائین آورده،و ظلم بر اجتماع که بر اثر شرک گرفتار تفرقه و پراکندگی و دور شدن از روح وحدت و یگانگی شده است.

مسلما هیچ ستمگری-مخصوصا چنین ستمگرانی که ستم آنها همه جانبه است-روی سعادت و رستگاری نخواهند دید(إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظّالِمُونَ).

البته در آیه فوق صریحا کلمه"شرک"ذکر نشده ولی با توجه به آیات قبل و آیات بعد که همگی پیرامون مسئله شرک صحبت می کند روشن می شود که منظور از کلمه"افتراء"در این آیه همان تهمت شریک قائل شدن برای ذات خدا است.

قابل توجه اینکه:در ۱۵ مورد از قرآن مجید افرادی به عنوان ظالمترین و ستمکارترین مردم معرفی شده اند که همه با جمله استفهامیه"و من اظلم"یا "فمن اظلم"(چه کسی ستمکارتر است)شروع شده است،گرچه بسیاری از این آیات درباره شرک و بت پرستی و انکار آیات الهی سخن می گوید،یعنی ناظر به اصل توحید است،ولی بعضی از آنها نیز درباره مسائل دیگر می باشد مانند " وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَساجِدَ اللّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ ""چه کسی ستمکارتر است از آنهایی که مانع ذکر نام خدا در مساجد شوند"؟(بقره-۱۱۴).

و در مورد دیگر می خوانیم:" وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللّهِ ":

"چه کسی ستمکارتر است از آنها که کتمان شهادت می کنند"؟(بقره-۱۴۰) در اینجا این سؤال پیش می آید:چگونه ممکن است هر یک از این طوائف ستمکارترین مردم باشند؟در صورتی که"ظالم ترین"تنها بر یک طائفه از آنها صدق می کند.

در پاسخ می توان گفت:همه این امور در حقیقت از یک جا ریشه می گیرد و آن مسئله شرک و کفر و عناد است زیرا منع مردم از ذکر خدا در مساجد و سعی و کوشش در ویران ساختن آنها نشانه کفر و شرک است،و همچنین کتمان شهادت که ظاهرا منظور از آن کتمان شهادت بر حقایقی است که موجب سرگردانی مردم در وادی کفر می شود از چهره های گوناگون شرک و انکار خداوند یگانه است.

*** در آیه بعد پیرامون سرنوشت مشرکان در رستاخیز بحث می شود،تا روشن گردد آنها با اتکاء به مخلوقات ضعیفی همچون بتها نه آرامشی برای خود در این جهان فراهم ساختند و نه در جهان دیگر و می گوید:

"آن روز که همه اینها را یک جا مبعوث می کنیم به مشرکان می گوئیم معبودهای ساختگی شما که آنها را شریک خدا می پنداشتید کجا هستند؟"و چرا به یاری شما نمی شتابند؟چرا هیچگونه اثری از قدرت نمایی آنها در این عرصه وحشتناک دیده نمی شود؟(وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا أَیْنَ شُرَکاؤُکُمُ الَّذِینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ).

مگر بنا نبود آنها در مشکلات شما را یاری کنند؟و شما به این امید به آنها پناه می بردید؟پس چرا کمترین اثری از آنها دیده نمی شود؟. آنها در بهت و حیرت و وحشت عجیبی فرو می روند و پاسخی در برابر این سؤال ندارند جز اینکه سوگند یاد کنند که"به خدا قسم ما هیچگاه مشرک نبودیم"به گمان اینکه در آنجا نیز می توان حقائق را انکار کرد(ثُمَّ لَمْ تَکُنْ

فِتْنَتُهُمْ إِلاّ أَنْ قالُوا وَ اللّهِ رَبِّنا ما كُنّا مُشْرِكِينَ

).

در اینکه"فتنه"در آیه فوق به چه معنی است،میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را به معنی پوزش و معذرت و بعضی به معنی پاسخ و بعضی به معنی شرک گرفته اند (۱).

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور از"فتنه و افتنان" همان دلباختگی به چیزی است یعنی نتیجه دلباختگی آنها به شرک و بت پرستی که پرده ای بر روی اندیشه و خرد آنها افکنده این شده است،که در قیامت که پرده ها کنار می رود متوجه خطای بزرگ خود بشوند و از اعمال خود بیزاری جویند و به کلی انکار کنند.

و اصل"فتنه"در لغت چنان که"راغب"در"مفردات"می گوید:آن است که طلا را در آتش بیفکنند و زیر فشار حرارت قرار دهند تا باطن آن آشکار گردد و معلوم شود خالص است یا ناخالص؟این معنی را در آیه فوق می توان به عنوان یک تفسیر دیگر پذیرفت،زیرا آنها هنگامی که در روز رستاخیز در فشار سخت و وحشتهای آن روز فرو می روند بیدار می شوند و به خطای خود واقف می گردند و برای نجات خود اعمال گذشته را انکار می کنند.

*** در آیه بعد برای اینکه مردم از سرنوشت رسوای این افراد عبرت گیرند می گوید:"درست توجه کن ببین اینها کارشان به کجا می رسد که به کلی از روش و مسلک خویش بیزاری جسته و آن را انکار می کنند و حتی به خودشان نیز دروغ می گویند"(اُنْظُرْ کَیْفَ کَذَبُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ).

۱- ۱) در صورتی که به معنی معذرت و پاسخ بوده باشد آیه احتیاج به تقدیر ندارد ولی در صورتی که به معنی شرک باشد باید کلمه"نتیجه"را نیز در تقدیر گرفت یعنی"نتیجه شرک آنها این شد که سوگند یاد کنند مشرک نبودند".

و تمام تکیه گاه هایی که برای خود انتخاب کرده بودند و آنها را شریک خدا می پنداشتند همه را از دست می دهند و دستشان به جایی نمی رسد(وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَفْتَرُونَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت

۱-منظور از "انظر"(نگاه کن)مسلما نگاه کردن با دیده عقل است نه دیده حس.زیرا صحنه های قیامت در دنیا قابل مشاهده نیست.

۲-اینکه می گوید:آنها بر خودشان دروغ بستند یا به معنی این است که آنها در دنیا خود را فریب دادند و از راه حق بیرون رفتند،و یا اینکه در جهان دیگر که سوگند یاد می کنند که ما مشرک نبوده ایم در حقیقت به خودشان دروغ می بندند زیرا مسلما آنها مشرک بودند.

۳-در اینجا سؤالی باقی می ماند و آن اینکه:از آیه فوق استفاده می شود که مشرکان،سابقه شرک خود را در روز قیامت انکار می کنند،و حال آنکه وضع روز قیامت و مشاهده حسی حقائق طوری است که هیچکس به خود اجازه نمی دهد سخنی بر خلاف حق بگوید،درست مثل اینکه در روز روشن هیچ دروغگویی را نمی بینیم که در برابر آفتاب بایستد و بگوید هوا تاریک است،به علاوه از بعضی از آیات دیگر چنین استفاده می شود که آنها روز قیامت صریحا به شرک خود اعتراف می کنند و هیچ حقیقتی را کتمان نمی نمایند وَ لاٰ یَکْتُمُونَ اللّٰهَ حَدِیثاً (نساء-۴۲).

در پاسخ این سؤال دو جواب می توان گفت:

نخست اینکه در روز قیامت مراحلی وجود دارد،در مراحل نخستین مشرکان خیال می کنند می توانند با دروغ گفتن از کیفرهای دردناک الهی رهایی یابند لذا طبق عادت دیرینه خویش متوسل به دروغ می شوند،ولی در مراحل بعد که می فهمند روزنه ای برای فرار از این طریق وجود ندارد، به اعمال خود اعتراف می نمایند.

ص :۱۸۷

در حقیقت گویا در روز رستاخیز پرده ها تدریجا از مقابل چشم انسان کنار می رود،در آغاز که مشرکان هنوز به دقت پرونده های خود را بررسی نکرده اند متوسل به دروغ می شوند،اما در مراحل بعد که پرده ها بالاتر می رود،و همه چیز را حاضر می بینند،چاره ای جز اعتراف ندارند،درست مانند افراد مجرمی که در آغاز بازجویی همه چیز،حتی آشنایی با دوستان خود را انکار می کنند،اما هنگامی که اسناد و مدارک زنده جرم به آنها ارائه داده می شود،می بینند مطلب به حدی روشن است که جای انکار نیست،لذا اعتراف می کنند و همه چیز را می گویند.

این پاسخ در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع نقل شده است (۱).

دیگر اینکه آیه فوق در مورد کسانی است که واقعا خود را مشرک نمی دیدند همانند مسیحیان که قائل به خدایان سه گانه اند و در عین حال خود را موحد می پندارند،یا کسانی که دم از توحید می زدند ولی عمل آنها بوی شرک می داد زیرا دستورات پیامبران را زیر پا گذاشته بودند و به غیر خدا تکیه داشتند،و ولایت اولیای الهی را انکار می کردند و در عین حال خود را موحد می پنداشتند، اینها در روز قیامت قسم یاد می کنند که ما موحد بوده ایم ولی به زودی به آنها می فهمانند که آنها در باطن جزء مشرکان بودند-این پاسخ نیز در روایات متعددی از علی ع و امام صادق ع نقل شده است. (۲)

و هر دو پاسخ قابل قبول است.

۱- ۱) نور الثقلین جلد اول صفحه ۷۰۸.

۲- ۲) نور الثقلین جلد اول صفحه ۷۰۸.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۲۵ تا ۲۶]

اشاره

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنا عَلىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤْمِنُوا بِها حَتّٰى إِذا جاؤُكَ يُجادِلُونَكَ يَقُولُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هٰذا إِلاّ أَساطِيرُ اَلْأَوَّلِينَ (۲۵) وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَنْأَوْنَ عَنْهُ وَ إِنْ يُهْلِكُونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُونَ (۲۶)

ترجمه:

۲۵-پاره ای از آنها به تو گوش فرا می دهند ولی بر دلهای آنان پرده ها افکنده ایم تا آن را نفهمند و در گوش آنها سنگینی قرار داده ایم و(آنها بقدری لجوجند)که اگر تمام نشانه های حق را ببینند ایمان نمی آورند،تا آنجا که وقتی به سراغ تو می آیند با تو به پرخاشگری برمی خیزند و کافران می گویند اینها افسانه های پیشینیان است.

۲۶-آنها دیگران را از آن باز می دارند و خود نیز از آن دوری می کنند،آنها جز خود را هلاک نمی کنند ولی نمی فهمند.

تفسیر:

اشاره

نفوذناپذیران

در این آیه اشاره به وضع روانی بعضی از مشرکان شده که در برابر شنیدن حقائق کمترین انعطاف از خود نشان نمی دهند-سهل است-به دشمنی با آن نیز برمی خیزند و با وصله های تهمت خود و دیگران را از آن دور نگاه می دارند، درباره اینها چنین می گوید:"بعضی از آنان به سوی تو گوش می دهند ولی بر دلهای آنها پرده هایی افکنده ایم تا آن را درک نکنند و در گوشهای آنها سنگینی ایجاد کرده ایم تا آن را نشنوند"(وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنا عَلىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً

أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِی آذانِهِمْ وَقْراً

) (۱).

در حقیقت تعصبهای کورکورانه جاهلی،و فرو رفتن در منافع مادی،و پیروی از هوا و هوسها،آن چنان بر عقل و هوش آنها چیره شده که گویا در زیر سرپوش و پرده ای قرار گرفته است نه حقیقتی را می شنوند و نه درک صحیح از مسائل دارند.

شاید کرارا گفته ایم که اگر این گونه مسائل نسبت به خدا داده می شود در حقیقت اشاره به قانون"علیت"و خاصیت"عمل"است،یعنی ادامه در کجروی و اصرار در لجاجت و بدبینی،اثرش این است که روح و روان آدمی را به شکل خود در می آورند و آن را همانند آئینه کج و معوجی می کنند که قیافه همه چیز را کج و معوج نشان می دهد.تجربه این حقیقت را ثابت کرده است که افراد بدکار و گناهکار در آغاز از کار خود احساس ناراحتی می کنند،اما تدریجا به آن خو گرفته و شاید روزی فرا رسد که اعمال زشت خود را واجب و لازم بشمرند و به تعبیر دیگر این یکی از مجازاتهای اصرار و پافشاری در گناه و مخالفت با حق است که دامان گناهکاران لجوج را می گیرد.

لذا می گوید کار اینها به جایی رسیده است که"اگر تمام آیات و نشانه های خدا را ببینند باز ایمان نمی آورند"(وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لا یُؤْمِنُوا بِها).

و از این بالاتر هنگامی که به نزد تو بیایند به جای اینکه گوش جان را به سخنان تو متوجه سازند و حد اقل به صورت یک جستجوگر،به احتمال یافتن حقیقتی پیرامون آن بیندیشند،با روح و فکر منفی در برابر تو ظاهر می شوند، و"هدفی جز مجادله و پرخاشگری و خرده گیری ندارند"(حَتّی إِذا جاؤُکَ یُجادِلُونَکَ).

۱- ۱) "اکنه"جمع"کنان"بر وزن"کتاب"به معنی پرده و یا هر چیزی که مستور سازد می باشد و"وقر"به معنی سنگینی گوش است.

آنهـا بـا شـنیدن سـخنان تو که از سرچشـمه وحی تراوش کرده و بر زبان حقگوی تو جاری شـده است متوسل به ضـربه تهمت شده،می گویند:"اینها چیزی جز افسانه ها و داستانهای ساختگی پیشینیان نیست"!(یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هٰذا إِلاّ أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ). در آیه بعد می گوید آنها به این مقدار نیز قناعت نمی کنند و علاوه بر اینکه خود گمراهند پیوسته تلاش می کنند افراد حق طلب را بـا سمپاشـیهای گوناگون از پیمودن این مسـیر باز دارنـد،لـذا"آنها را از نزدیک شـدن به پیامبر نهی می کننـد" (وَ هُمْ یَنْهَوْنَ عَنْهُ).

"و خودشان نیز از او فاصله می گیرند"(وَ یَنْأَوْنَ عَنْهُ) (۱).

بی خبر از اینکه هر کس بـا حق در افتـد تیشه بر ریشه خود زده،و سـرانجام طبق سـنت ثـابت آفرینش،چهره حق از پشت ابرها نمایـان می گردد و بـا جـاذبه ای که دارد پیروز خواهـد شـد و باطل هماننـد کفهای بی ارزش روی آب نابود می گردد، بنا بر این"تلاش و فعالیت آنهـا به شـکست خودشـان منتهی خواهـد شـد و جز خود را هلاک نمی کننـد،ولی قـدرت بر درک این حقیقت ندارند"(وَ إِنْ یُهْلِکُونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما یَشْعُرُونَ).

***

تهمتی بزرگ بر ابو طالب مؤمن قریش

از آنچه در تفسیر آیه فوق گفته شد به خوبی روشن می شود که این آیه بحثهای مربوط به مشرکان لجوج و دشمنان سرسخت پیـامبر را تعقیب می کنـد و ضـمیر"هم"طبـق قواعـد ادبی به کسـانی بر می گردد که در آیه مـورد بحث قرار گرفته انـد، یعنی کافران متعصبی که از هیچگونه آزار به پیامبر و ایجاد مانع در راه دعوت او مضایقه نداشتند.

ولی با نهایت تاسف دیده می شود که بعضی از مفسران اهل تسنن بر خلاف

۱- ۱) "یناون"از ماده"نای"بر وزن"سعی"به معنی دوری جستن است.

تمام قواعـد ادبی آیه دوم را از آیه قبل بریـده و آن را در باره"ابو طالب"پـدر امیر مؤمنان علی ع دانسـته اند! آنها آیه را چنین معنی می کنند"جمعی هسـتند،از پیامبر اسـلام دفاع می کنند ولی در عین حال از او فاصله میگیرند"!(وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَنْأَوْنَ عَنْهُ).

پاره دیگری از آیات قرآن را که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

مانند آیه ۱۱۴ توبه و ۵۶ قصص نیز گواه بر مدعای خود قرار میدهند.

ولی تمام علمای شـیعه و بعضـی از بزرگان اهل تسـنن مانند ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه و قسـطلانی در ارشاد الساری و زینی دحلاـن در حاشـیه سـیره حلبی ابو طـالب را از مؤمنان اسـلام میداننـد،در منابع اصـیل اسـلام نیز شواهـد فراوانی برای این موضوع می یـابیم که بـا بررسـی آنهـا در تعجب و حیرت عمیق فرو میرویم که چرا "ابو طالب"از طرف جمعی این چنین مورد بی مهری و اتهام قرار گرفته است؟! کسـی که با تمام وجود خود از پیامبر اسـلام دفاع می کرد،و بارها خود و فرزند خویش را در مواقع خطر همچون سپر در برابر وجود پیامبر اسلام قرار داد چگونه ممکن است مورد چنین اتهامی واقع شود؟! این جا است که محققان باریک بین چنین حـدس زده اند که موج مخالفت بر ضد ابو طالب یک موج سیاسـی است که از مخالفت"شـجره خبیثه بنی امیه"با موقعیت علی ع سرچشمه گرفته است.

زیرا:این تنهـا ابو طـالب نیست که بخـاطر نزدیکیش بـا علی ع اینچنین مورد تهاجم قرار گرفته،بلکه می بینیم هر کس در تاریخ اسـلام بنحوی از انحاء ارتباط نزدیک با امیر مومنان علی ع داشـته از این حملات ناجوانمردانه بر کنار نمانـده است،در حقیقت ابو طالب گناهی نداشت جز اینکه پدر علی بن ابی طالب پیشوای بزرگ اسلام بود! در اینجا فشرده ای از دلائل گوناگونی که بروشنی،گواهی بر ایمان ابو طالب

ص :۱۹۲

میدهد فهرست وار می آوریم و شرح بیشتر را به کتابهایی که در این زمینه نوشته شده موکول می کنیم:

۱-ابو طالب قبل از بعثت پیامبر اکرم ص بخوبی میدانست که فرزند برادرش بمقام نبوت خواهد رسید زیرا مورخان نوشته اند در سفری که ابو طالب با کاروان قریش به شام رفت برادرزاده دوازده ساله خود محمد را نیز با خویش همراه برد،در این سفر علاوه بر کرامات گوناگونی که از او دید،همین که کاروان با راهبی بنام"بحیرا"که سالیان درازی در صومعه مشغول عبادت بود و آگاهی از کتب عهدین داشت و کاروانهای تجارتی در مسیر خود بزیارت او میرفتند برخورد کردند،در بین کاروانیان،محمد ص که آن روز دوازده سال بیش نداشت نظر راهب را بخود جلب کرد.

بحیرا پس از اندکی خیره شدن و نگاههای عمیقانه و پر معنی به او گفت این کودک به کدام یک از شما تعلق دارد؟جمعیت به ابو طالب اشاره کردند او اظهار داشت برادرزاده من است.

"بحیرا"گفت این طفل آینده درخشانی دارد این همان پیامبری است که کتابهای آسمانی از رسالت و نبوتش خبر داده اند و من تمام خصوصیات او را در کتب خوانده ام! (۱)"ابو طالب"پیش از این برخورد و برخوردهای دیگر از قرائن دیگر نیز به نبوت پیامبر اکرم و معنویت او پی برده بود.

طبق نقل دانشمند اهل تسنن شهرستانی(صاحب ملل و نحل)و دیگران در یکی از سالها آسمان مکه برکتش را از اهلش باز داشت و خشکسالی سختی به مردم روی آورد،ابو طالب دستور داد تا برادرزاده اش محمد را که کودکی شیر خوار

۱- ۱) تلخیص از سیره ابن هشام جلد ۱ صفحه ۱۹۱ و سیره حلبی جلد اول صفحه ۱۳۱ و کتب دیگر.

بود حاضر ساختند پس از آنکه کودک را در حالی که در قنداقه ای پیچیده شده بود به او دادند در برابر کعبه ایستاد و با تضرع خاصی سه مرتبه طفل شیر خوار را بطرف بالا انداخت و هر مرتبه می گفت:"پروردگارا!بحق این کودک باران پر برکتی بر ما نازل فرما"چیزی نگذشت که توده ای ابر از کنار افق پدیدار گشت و آسمان مکه را فرا گرفت،سیلاب آن چنان جاری شد که بیم آن می رفت مسجد الحرام ویران شود.

سپس شهرستانی می نویسد همین جریان که دلالت بر آگاهی ابو طالب از رسالت و نبوت برادرزداه اش از آغاز کودکی دارد ایمان وی را به پیامبر می رساند و اشعار ذیل را بعدها ابو طالب به همین مناسبت سروده است: و ابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمه للارامل "او روشن چهره ای است که ابرها به خاطر او می بارند،او پناهگاه یتیمان و حافظ بیوه زنان است". یلوذ به الهلاک من آل هاشم فهم عنده فی نعمه و فواضل هلاک شوندگان از بنی هاشم به او پناه می برند،و بوسیله او از نعمتها و احسانها بهره می گیرند. و میزان عدل لا یخیس شعیره و و زان صدق وزنه غیر هائل او میزان عدالتی است که یک جو تخلف نمی کند،و وزن کننده درستکاری است که توزین او بیم اشتباه ندارد.

جریان توجه قریش را در هنگام خشکسالی به ابو طالب و سوگند دادن ابو طالب خدا را بحق او علاوه بر شهرستانی بسیاری از مورخان بزرگ نقل کرده اند،علامه امینی در الغدیر آن را از کتاب"شرح بخاری"و"المواهب اللدنیه"و"الخصائص الکبری"و"شرح بهجه المحافل"و"سیره حلبی"و"سیره نبوی"و "طلبه الطالب"نقل کرده است (۱).

۱- ۱) جلد هفتم الغدیر صفحه ۳۴۶.

۲-به علاوه در کتب معروف اسلامی اشعاری از ابو طالب در اختیار ما است که مجموعه آنها در دیوانی بنام"دیوان ابو طالب"گردآوری شده است که تعدادی از آنها را در ذیل می آوریم:

و اللّه لن یصلوا الیک بجمعهم

حتی اوسد فی التراب دفینا

"ای برادرزاده تا ابو طالب در میان خاک نخوابیده و لحد را بستر نساخته هرگز دشمنان به تو دست نخواهند یافت" فاصدع بامرک ما علیک غضاضه و ابشر بذاک و قر منک عیونا "بنا بر این از هیچ چیز مترس و ماموریت خود را ابلاغ کن بشارت ده و چشمها را روشن ساز"! و دعوتنی و علمت انک ناصحی و لقد دعوت و کنت ثم امینا "مرا بمکتب خود دعوت کردی و خوب میدانم که هدفت تنها پند دادن و بیدار ساختن من بوده است،تو در دعوت خود امین و درستکاری" و لقد علمت ان دین محمد ص من خیر ادیان البریه دینا (۱)"من هم این را دریافتم که مکتب و دین محمد بهترین دین و مکتبها است"! و نیز گفته است، ا لم تعلموا انا وجدنا محمدا رسولا کموسی خط فی اول الکتب "ای قریش آیا نمی دانید که ما محمد را همانند موسی پیامبر و رسول خدا می دانیم و نام و نشان او در کتب آسمانی قید گردیده است"(و ما آن را یافته ایم). و ان علیه فی العباد محبه و لا حیف فی من خصه اللّه فی الحب (۲)"بندگان خدا علاقه ویژه ای بوی دارند و نسبت به کسی که خدا او را بمحبت خود اختصاص داده است این علاقه بی مورد نیست".

۱- ۱ و ۲) خزانه الادب-تاریخ ابن کثیر-شرح ابن ابی الحدید-فتح باری-بلوغ الارب-تاریخ ابی الفداء-سیره نبوی و...بنقل الغدیر جلد ۸

۲-

ابن ابی الحدید پس از نقل قسمت زیادی از اشعار ابو طالب(که ابن شهر آشوب در متشابهات القرآن آنها را سه هزار بیت میداند)می گوید:

از مطالعه مجموع این اشعار برای ما هیچگونه تردیدی نخواهد ماند که ابو طالب بمکتب برادرزاده اش ایمان داشته است.

۳-احادیثی از پیامبر اکرم ص نیز نقل شده که گواهی آن حضرت را به ایمان عموی فداکارش ابو طالب روشن میسازد از جمله طبق نقل نویسنده کتاب "ابو طالب مؤمن قریش":چون ابو طالب در گذشت پیامبر ص پس از تشیع جنازه او ضمن سوگواری که در مصیبت از دست دادن عمویش می کرد،می گفت:

وا ابتاه!وا ابا طالباه!وا حزناه علیك!کیف اسلو علیك یا من ربیتنی صغیرا،و اجبتنی کبیرا،و کنت عندك بمنزله العین من الحدقه و الروح من الجسد

(۱)

.

"وای پدرم!وای ابو طالب!چقدر از مرگ تو غمگینم؟چگونه مصیبت تو را فراموش کنم ای کسی که در کودکی مرا پرورش دادی،و در بزرگی دعوت مرا اجابت نمودی،و من در نزد تو همچون چشم در حدقه و روح در بدن بودم." و نیز پیوسته اظهار می داشت:"

ما نالت منی قریش شیئا اکرهه حتی مات ابو طالب " (۲).

"قریش هیچگاه نتوانست مکروهی بر من وارد کند مگر زمانی که ابو طالب از جهان رفت".

۴-از طرفی مسلم است که سالها قبل از مرگ ابو طالب پیامبر ص مامور شد هیچگونه رابطه دوستانه با مشرکان نداشته باشد،با این حال اینهمه اظهار علاقه و مهر به ابو طالب نشان می دهد که پیامبر او را معتقد به مکتب توحید می دانسته است و گر نه چگونه ممکن بود دیگران را از دوستی با مشرکان نهی کند و خود با ابو طالب

۱- ۱) "شیخ الاباطح"بنقل از ابو طالب مؤمن قریش.
۲- ۲) طبری بنقل از ابو طالب مؤمن قریش.

تا سر حد عشق،مهر ورزد؟! ۵-در احادیثی که از طرق اهل بیت رسیده است نیز مدارک فراوانی بر ایمان و اخلاص ابو طالب دیده می شود که نقل آنها در اینجا بطول می انجامد این احادیث آمیخته با استدلالات منطقی و عقلی است مانند روایتی که از امام چهارم ع نقل گردیده است که حضرتش پس از این که در پاسخ سؤالی اظهار می دارد ابو طالب مؤمن بود میفرماید:

ان هنا قوما یزعمون انه کافر سپس فرمود"

وا عجبا کل العجب ا یطعنون علی ابی طالب او علی رسول اللّه ص و قد نهاه اللّه ان تقر مؤمنه مع کافر غیر آیه من القرآن و لا یشک احد ان فاطمه بنت اسد رضی اللّه تعالی عنها من المؤمنات السابقات فانها لم تزل تحت ابی طالب حتی مات ابو طالب رضی اللّه عنه ".

یعنی راستی در شگفتم که چرا برخی می پندارند که ابو طالب کافر بوده است!آیا نمی دانند که با این عقیده بر پیامبر و ابو طالب طعنه می زنند؟مگر نه این است که در چندین آیه از آیات قرآن از این موضوع منع شده است که زن بعد از اسلام آوردن در قید زوجیت کافر خود نماند و این مسلم است که فاطمه بنت اسد از پیشگامان در اسلام است و تا پایان عمر ابو طالب همسرش بود (۱).

۶-از همه اینها گذشته اگر در هر چیز تردید کنیم در این حقیقت هیچکس نمیتواند تردید کند که ابو طالب از حامیان درجه اول اسلام و پیامبر بود حمایت او از پیامبر و اسلام بحدی بود که هرگز نمی توان آن را با علایق و پیوندهای خویشاوندی و تعصبات قبیله ای تفسیر کرد.

نمونه زنده آن داستان شعب ابو طالب است همه مورخان نوشته اند هنگامی که قریش پیامبر و مسلمانها را در یک محاصره اقتصادی و اجتماعی و سیاسی شدید قرار دادند و روابط خود را با آنها قطع کردند ابو طالب یگانه حامی و مدافع حضرت سه سال از همه کارهای خود دست کشید و بنی هاشم را به دره ای که در میان

۱- ۱) کتاب الحجه-درجات الرفیعه بنقل از الغدیر جلد ۸.

کوه های مکه قرار داشت و به شعب ابو طالب معروف بود برد و آنجا سکنی گزید.

فداکاری را بجایی رسانید که اضافه بر ساختن برجهای مخصوصی بخاطر جلوگیری از حمله قریش هر شب پیامبر را از خوابگاه خود بلند می کرد و جایگاه دیگری برای استراحت او تهیه می نمود و فرزند دلبندش علی ع را بجای او می خوابانید و هنگامی که علی ع می گفت پدر جان من با این وضع بالآخره کشته خواهم شد پاسخ میدهد عزیزم بردباری را از دست مده هر زنده بسوی مرگ رهسپار است من ترا فدای فرزند عبد اللّه نمودم جالب توجه اینکه علی ع در جواب پدر می گوید پدر جان این کلام من نه بخاطر این بود که از کشته شدن در راه محمد ص هراسی دارم بلکه بخاطر این بود که میخواستم بدانی چگونه در برابر تو مطیع و آماده برای یاری احمدم (۱)ما معتقدیم هر کس تعصب را کنار گذاشته و بیطرفانه سطور طلایی تاریخ را درباره ابو طالب مطالعه کند با ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه هم صدا شده و می گوید: و لو لا ابو طالب و ابنه لما مثل الدین شخصا و قاما فذاک بمکه آوی و حامی و هذا بیثرب جس الحماما (۲)هر گاه ابو طالب و فرزند برومندش نبود هرگز دین و مکتب اسلام بجای نمیماند و قد راست نمی کرد ابو طالب در مکه بیاری پیامبر شتافت و علی ع در یثرب (مدینه)در راه حمایت از اسلام در گرداب مرگ فرو رفت!

ص :۱۹۸

۱- ۱) الغدیر جلد ۸.

۲- ۲) الغدیر جلد ۸.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۲۷ تا ۲۸]

اشاره

وَ لَوْ تَریٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَی اَلنّٰارِ فَقٰالُوا یٰا لَیْتَنٰا نُرَدُّ وَ لاٰ نُکَذِّبَ بِآیٰاتِ رَبِّنٰا وَ نَکُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ (۲۷) بَلْ بَدٰا لَهُمْ مٰا کٰانُوا یُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعٰادُوا لِمٰا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَکٰاذِبُونَ (۲۸)

ترجمه:

۲۷-اگر(حال آنها را)ببینی هنگامی که در برابر آتش ایستاده اند که می گویند ای کاش (بار دیگر به دنیا)باز می گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤمنان می شدیم.

۲۸-(آنها در واقع پشیمان نیستند)بلکه اعمال و نیاتی را که قبلا پنهان می کردند،در برابر آنها آشکار شده(و به وحشت فرو رفته اند)و اگر باز گردند به همان اعمالی که نهی شده اند،باز می گردند و آنها دروغ گویند.

تفسیر:

بیداری زودگذر و بی اثر!

در دو آیه گذشته به قسمتی از اعمال لجوجانه مشرکان اشاره شده،و در این دو آیه صحنه ای از نتائج اعمال آنها مجسم گردیده است تا بدانند چه سرنوشت شومی در پیش دارند و بیدار شوند یا لا اقل وضع آنها عبرتی برای دیگران گردد! نخست می گوید:"اگر حال آنها را به هنگامی که در روز رستاخیز در برابر آتش دوزخ قرار گرفته اند ببینی تصدیق خواهی کرد که به چه عاقبت دردناکی گرفتار شده اند"(وَ لَوْ تَریٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَی النّٰارِ ... (۱)

۱- ۱) بنا بر این"لو"به معنی شرط است و جزای آن به خاطر وضوح حذف شده است.

آنها در آن حالت چنان منقلب می شونـد که"فریاد بر می کشـند ای کاش برای نجات از این سـرنوشت شوم،و جبران کارهای زشت گذشـته بـار دیگر به دنیـا باز می گشتیم،و در آنجا آیات پروردگار خود را تکـذیب نمی کردیم و در صف مؤمنان قرار می گرفتیم"(فَقالُوا یا لَیْتَنا نُرَدُّ وَ لا نُکَذِّبَ بِآیاتِ رَبِّنا وَ نَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ) (۱).

*** در آیه بعد اضافه می کند که این آرزوی دروغینی بیش نیست،بلکه به خاطر آن است که در آن جهان"آنچه را از عقائد و نیـات و اعمال شوم خویش مخفی می داشـتند همه برای آنها آشـکار گردیـده"و موقتا بیـدار شـده انـد(بَلْ بَدا لَهُمْ ما کانُوا یُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ).

ولی این بیـداری،بیداری پایدار و پا بر جا نیست،و به خاطر شـرائط و اوضاع خاصـی پدید آمده است،و لذا"اگر به فرض محال بار دیگر به این جهان برگردند به سراغ همان کارهایی می روند که از آن نهی شده بودند"(وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ).

بنا بر این"آنها در آرزو و ادعای خویش صادق نیستند و دروغ می گویند" (و انهم لکاذبون).

ص:۲۰۰

۱- ۱) نکته مهمی که در آیه به آن بایـد تـوجه داشت این است که طبق قرائت مشـهوری که در دست داریم"نرد"به رفع و"لا نکذب""و نکون"به نصب خوانده شده است، در حالی که ظاهرا معطوف بر یکدیگر هسـتند و باید همه یکسان باشـند،بهترین توجیه این است که گفته شود"نرد"جزء تمنی است و"لا نکذب"در حقیقت جواب آن است و"و"در اینجا به منزله"فاء"اسـت و می دانیم که جواب تمنی هنگامی که بعد از "فاء"قرار گیرد منصوب می گردد مفسـران مانند فخر رازی و مرحوم طبرسـی و ابو الفتوح رازی در این زمینه وجوه دیگری نیز گفته انـد.ولی آنچه در بالاـ گفته شـد از همه روشـنتر است، بنـا بر این آیه شبیه آیه ۵۸ سوره"زمر" لَوْ أَنَّ لِی کَرَّةً فَأَکُونَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ "می باشد.

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-نخست اینکه از ظاهر جمله" بَدا لَهُمْ "برای آنها آشکار شد چنین استفاده می شود که آنها یک سلسله از حقائق را نه تنها برای مردم بلکه خود نیز مخفی می کردند که در عرصه قیامت بر آنها آشکار می شود،و این جای تعجب نیست که انسان حقیقتی را حتی از خودش کتمان کند و بر و جدان و فطرت خویش سرپوش بگذارد،تا به آرامش کاذبی دست یابد.

مسئله فریب و جدان و مخفی کردن حقائق از خویش از مسائل قابل ملاحظه ای است که در بحثهای مربوط به فعالیت و جدان مورد دقت قرار گرفته است،مثلا بسیاری از افراد هوسران را می بینیم که به زیان شدید اعمال هوس آلود خود متوجه شده اند اما برای اینکه با خیال راحت اعمال خویش را ادامه دهند سعی می کنند به نوعی این آگاهی را در خود مستور دارند.

ولی بسیاری از مفسران بدون توجه تعبیر"لهم"آیه را طوری تفسیر کرده اند که منطبق بر اعمالی می شود که از مردم مخفی می داشتند.(دقت کنید) ۲-ممکن است گفته شود آرزو کردن چیزی نیست که دروغ و راست در آن باشد،و به اصطلاح از قبیل"انشاء"است و در انشاء صدق و کذب وجود ندارد،ولی این سخن درست نیست زیرا بسیاری از انشاءها یک مفهوم خبری به همراه دارد که صدق و کذب در آن راه می یابد،مثلا گاه می شود کسی می گوید:

آرزو می کنم خداوند به من مال فراوانی دهد و به شما کمک کنم،البته این یک آرزو است،ولی مفهوم آن این است که اگر خداوند چنین مالی به من بدهد من به تو کمک خواهم کرد و این یک مفهوم خبری است که ممکن است دروغ بوده باشد و لذا طرف مقابل که از بخل و تنگ نظری او آگاه است می گوید دروغ می گویی اگر هم به تو بدهد هرگز چنین نخواهی کرد(این موضوع در بسیاری از جمله- های انشائیه دیده می شود).

ص: ۲۰۱

۳-اینکه در آیه می خوانیم اگر آنها به دنیا برگردند باز همان کارها را تکرار می کنند به خاطر این است که بسیاری از مردم هنگامی که با چشم خود نتائج اعمال خویش را ببینند،یعنی به مرحله شهود برسند،موقتا ناراحت و پشیمان شده و آرزو می کنند که بتوانند اعمال خویش را به نوعی جبران نمایند،اما این ندامتها که مربوط به همان حال شهود و مشاهده نتیجه عمل است ندامتهای ناپایداری می باشد که برای همه کس به هنگام روبرو شدن با مجازاتهای عینی پیدا می شود اما هنگامی که مشاهدات عینی کنار رفت این خاصیت نیز زائل می شود،و وضع سابق تکرار می گردد.

همانند بت پرستانی که به هنگام گرفتار شدن در طوفانهای سخت دریا و قرار گرفتن در آستانه مرگ و نابودی،همه چیز را جز خدا فراموش می کردند اما به محض اینکه طوفان فرو می نشست و به ساحل امن و امان می رسیدند همه چیز به جای خود برمی گشت! (۱)۴-باید توجه داشت که حالات فوق مخصوص جمعی از بت پرستان است که در آیات قبل به آنها اشاره شده است نه همه آنها،لذا پیامبر ص مامور بود به سایرین پند و اندرز بدهد و آنها را بیدار و هدایت کند.

ص :۲۰۲

۱- ۱) سوره یونس،آیه ۲۲.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۲۹ تا ۳۲]

اشاره

وَ قٰالُوا إِنْ هِيَ إِلاّٰ حَيٰاتُنَا اَلدُّنْيٰا وَ مٰا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۲۹) وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ قٰالَ أَ لَيْسَ هٰذٰا بِالْحَقِّ قٰالُوا بَلىٰ وَ رَبِّنٰا قٰالَ فَذُوقُوا اَلْعَذٰابَ بِمٰا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۰) قَدْ خَسِرَ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقٰاءِ اَللّٰهِ حَتّٰى إِذٰا جٰاءَتْهُمُ اَلسّٰاعَةُ بَغْتَةً قٰالُوا يٰا حَسْرَتَنٰا عَلىٰ مٰا فَرَّطْنٰا فِيهٰا وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزٰارَهُمْ عَلىٰ ظُهُورِهِمْ أَلاٰ سٰاءَ مٰا يَزِرُونَ (۳۱) وَ مَا اَلْحَيٰاةُ اَلدُّنْيٰا إِلاّٰ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدّٰارُ اَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (۳۲)

ترجمه:

۲۹-آنها گفتند:چیزی جز این زندگی دنیا نیست و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.

۳۰-اگر آنها را به هنگامی که در پیشگاه(دادگاه عدل)پروردگارشان ایستاده اند به بینی که به آنها گفته می شود آیا این حق نیست؟می گویند:آری قسم به پروردگار ما(حق است)،می گوید پس مجازات را بچشید در برابر آنچه انکار می کردید! ۳۱-آنها که لقای پروردگار را انکار کردند مسلما زیان دیدند،(و این انکار ادامه می یابد) تا هنگامی که ناگهان قیامت فرا می رسد می گویند:ای افسوس که درباره آن کوتاهی کردیم،و آنها(بار سنگین)گناهانشان را بر دوش می کشند،چه بد باری بر دوش خواهند داشت.

۳۲-و زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست،و سرای آخرت برای آنها که پرهیزگارند بهتر است آیا نمی اندیشید.

ص:۲۰۳

تفسیر:

در تفسیر آیه اول دو احتمال وجود دارد،یکی اینکه دنباله سخنان مشرکان لجوج و سخت باشد که به هنگام مشاهده صحنه های رستاخیز آرزو می کنند بار دیگر بدنیا باز گردند و جبران کنند،ولی قرآن می گوید اگر اینها باز گردند نه تنها بفکر جبران نخواهند بود و به کارهای خود ادامه خواهند داد،بلکه اساسا رستاخیز و قیامت را هم انکار خواهند کرد،و با نهایت تعجب خواهند گفت:

"زندگی تنها همین زندگی دنیاست و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد"! (وَ قٰالُوا إِنْ هِيَ إِلاّٰ حَيٰاتُنَا الدُّنْيٰا وَ مٰا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ) (۱).

احتمال دیگر اینکه آیه بحث جداگانه ای را درباره جمعی از مشرکان که معاد را بکلی انکار می کردند بازگو می کند،زیرا در میان مشرکان عرب جمعی بودند که عقیده به معاد نداشتند،در حالی که بعضی دیگر به نوعی از معاد ایمان داشتند.

*** در آیه بعد قرآن به سرنوشت آنها در روز رستاخیز اشاره کرده،و می گوید:

"اگر آنها را مشاهده کنی در آن هنگام که در پیشگاه پروردگارشان ایستاده اند و به آنها گفته می شود،آیا این حق نیست"؟(وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ قٰالَ أَ لَيْسَ هٰذٰا بِالْحَقِّ).

"آنها در پاسخ خواهند گفت آری،سوگند بپروردگار ما،این حق است"! (قٰالُوا بَلىٰ وَ رَبِّنٰا).

ص:۲۰۴

۱- ۱) طبق این احتمال"و قالوا"عطف بر"عادوا"است و این احتمال را نویسنده تفسیر المنار اختیار کرده است.

بـار دیگر"به آنهـا گفته می شود پس بچشـید مجازات را به خـاطر اینکه آن را انکـار می کردیـد و کفر می ورزیدیـد"!(قٰالَ فَذُوقُوا الْعَذٰابَ بِمٰا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ).

مسـلما منظور از"وقوف در برابر پروردگار"این نیست که خداوند مکانی داشته باشد،بلکه به معنی ایستادن در برابر صحنه های مجازات او است-همانطور که بعضی از مفسران گفته اند-و یا کنایه از حضور در دادگاه الهی است،همانطور که انسان بهنگام نماز می گوید من در برابر خداوند ایستاده ام.

*** در آیه بعد اشاره به خسران و زیان منکران معاد و رستاخیز کرده میفرماید:

"آنها که ملاقات پروردگار را انکار کردند مسلما گرفتار زیان شدند"(قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقٰاءِ اللّٰهِ).

منظور از ملاقـات پروردگـار همـانطور که قبلاـ اشـاره شـد یا ملاقات معنوی و ایمان شـهودی است،(شـهود باطنی)و یا ملاقات صحنه های رستاخیز و پاداش و جزای او است.

سپس می گوید این انکار برای همیشه ادامه نخواهد یافت،و تا زمانی خواهد بود که"ناگهان رستاخیز بر پا شود،و آنها در برابر این صحنه های وحشتناک قرار گیرند و نتائج اعمال خود را با چشم خود ببینند،در این موقع فریاد آنها بلند می شود:ای وای بر ما چقدر کوتاهی درباره چنین روزی کردیم"؟!(حَتّٰی إِذٰا جٰاءَتْهُمُ السّٰاعَةُ بَغْتَةً قٰالُوا یٰا حَسْرَتَنٰا عَلیٰ مٰا فَرَّطْنٰا فِیهٰا).

منظور از"سـاعه"روز قیـامت است و"بغته"به معنی این است که بطور ناگهانی و جهش آسا که هیچکس جز خـدا وقت آن را نمی دانـد واقع می شود،و علت انتخـاب این نـام(سـاعه)برای روز قیـامت یـا بخاطر آن است که با سـرعت حساب مردم در آن سـاعت انجـام می گیرد،و یـا اشـاره به ناگهانی وقوع آن است که در ساعتی برق آسا مردم از جهان برزخ منتقل به عالم قیامت می شوند.

حسـرت بـه معنی تـاسف بر چیزی اسـت ولی عرب هنگـامی کـه زیـاد متـاثر شـود خـود"حسـرت"را مخـاطب قرار داده و می گویـد:"یـا حسـرتنا":گویـا شـدت حسـرت چنـان است که بصورت موجودی در مقابـل او مجسم شـده است! سـپس قرآن می گوید:"آنها بار گناهانشان را بر دوش دارند"(وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزارَهُمْ عَلى ظُهُورِهِمْ).

"اوزار"جمع"وزر"به معنی بـار سـنگین است و در اینجـا منظور از آن گناهـان است و این آیه می توانـد یکی از دلائل تجسـم اعمال بوده باشد زیرا می گوید آنها گناهان خود را بر دوش می کشند.

و نیز می تواند کنایه ای از سنگینی بار مسئولیت بوده باشد زیرا مسئولیتها همواره تشبیه به بار سنگین می شود.

و در پایـان آیه میفرمایـد"چه بـد باری بر دوش می کشـند"(أَلا ساءَ ما يَزِرُونَ) در آیه فوق سـخنی از خسـران و زیان منکران معـاد به میـان آمـده،دلیـل این موضوع روشن است زیرا ایمان به معاد علاوه بر اینکه انسان را آماده برای زنـدگی سـعادتبخش جاویـدان می کنـد و او را بتحصـیل کمالاـت علمی و عملی دعـوت مینمایـد اثر عمیقی در کنـترل انسـان در برابر آلـودگی و گناهان دارد و در بحثهای مربوط به معاد اثر سازنده آن را از نظر فردی و اجتماعی به خواست خدا توضیح خواهیم داد.

*** سپس برای بیان موقعیت زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت چنین می گوید:

"زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست"(وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاّ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ).

بنا بر این آنها که تنها به دنیا دل بسـته انـد و جز آن نمی جوینـد و نمی طلبند در واقع کودکان هوسـبازی هسـتند که یک عمر ببازی و سرگرمی پرداخته و از

همه چیز بی خبر مانده اند!.

تشبیه زندگی دنیا به بازی و سرگرمی از این نظر است که بازیها و سرگرمیها معمولا کارهای توخالی و بی اساس هستند که از متن زندگی حقیقی دورند،نه آنها که در بازی پیروز می شوند و نه آنها که شکست می خورند شکست یافته اند زیرا پس از پایان بازی همه چیز بجای خود بازمی گردد! بسیار دیده می شود که کودکان دور هم می نشینند و بازی را شروع می کنند یکی را"امیر"و دیگری را"وزیر"و یکی را"دزد"و دیگری را"قافله"اما ساعتی نمی گذرد که نه خبری از امیر است و نه وزیر،و نه دزد و نه قافله،و یا در نمایشنامه هایی که بمنظور سرگرمی انجام می شود صحنه هایی از جنگ یا عشق یا عداوت مجسم می گردند اما پس از ساعتی خبری از هیچکدام نیست.

دنیا به نمایشنامه ای می ماند که بازیگران آن،مردم این جهانند،و گاه این بازی کودکانه حتی عاقلان و فهمیده ما را بخود مشغول می دارد اما چه زود پایان این سرگرمی و نمایش اعلام می گردد.

"لعب"(بر وزن لزج)در اصل از ماده"لعاب"(بر وزن غبار)به معنی آب دهان است که از لبها سرازیر گردد،و اینکه بازی را"لعب"می گویند، بخاطر آن است که همانند ریزش لعاب از دهان است که بدون هدف انجام می گیرد.

سپس زندگانی سرای دیگر را با آن مقایسه کرده میفرماید:"سرای آخرت برای افراد با تقوا بهتر است آیا اندیشه و تعقل نمی کنید"(وَ لَلدّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ).

زیرا حیاتی است جاویدان و فناناپذیر در جهانی وسیعتر و سطح بسیار بالاتر، در عالمی که سر و کار آن با حقیقت است نه مجاز،و با واقعیت است نه خیال، در جهانی که نعمتهایش با درد و رنج آمیخته نیست،و سراسر نعمت خالص است

ص :۲۰۷

بی درد و رنج.

از آنجا که درک این واقعیات،با توجه به مظاهر فریبنده دنیا،برای غیر اندیشمندان ممکن نیست لذا روی سخن در پایان آیه بچنین افراد شده است.

در حدیثی از "هشام بن حکم" از امام "موسی بن جعفر" ع نقل شده که چنین فرمود:"ای هشام خداوند عاقلان را اندرز داده و نسبت به آخرت علاقمند ساخته و گفته است زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست،و سرای آخرت برای افراد با تقوا بهتر است آیا فکر و عقل خود را بکار نمی اندازید؟" (۱).

شاید نیاز بتذکر نداشته باشد که هدف از این آیات مبارزه با وابستگی و دلبستگی بمظاهر جهان ماده و فراموش کردن مقصد نهایی آن است،و گرنه آنها که دنیا را وسیله ای برای سعادت قرار داده اند در حقیقت جستجوگران آخرتند نه دنیا.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۳۳ تا ۳۴]

اشاره

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ اَلَّذِی يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لاٰ يُكَذِّبُونَكَ وَ لٰكِنَّ اَلظّٰالِمِينَ بِآيٰاتِ اَللّٰهِ يَجْحَدُونَ (۳۳) وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلىٰ مٰا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتّٰى أَتٰاهُمْ نَصْرُنٰا وَ لاٰ مُبَدِّلَ لِكَلِمٰاتِ اَللّٰهِ وَ لَقَدْ جٰاءَكَ مِنْ نَبَإِ اَلْمُرْسَلِينَ (۳۴)

ترجمه:

۳۳-می دانیم که گفتار آنها تو را غمگین می کند ولی(غم مخور و بدان)آنها تو را تکذیب نمی کنند بلکه ظالمان آیات خدا را انکار می نمایند!.

۳۴-پیامبرانی پیش از تو نیز تکذیب شدند و در برابر تکذیبها صبر و استقامت کردند، و(در این راه)آزار دیدند تا هنگامی که یاری ما به آنها رسید(تو نیز چنین باش،و این یکی از سنتهای الهی است)و هیچ چیز نمی تواند سنن خدا را تغییر دهد و اخبار پیامبران به تو رسیده است.

۱- ۱) نور الثقلین جلد ۱ صفحه ۷۱۱.

تفسیر:

همواره در راه مصلحان مشکلات بوده

شک نیست که پیامبر ص در گفتگوهای منطقی و مبارزات فکری که با مشرکان لجوج و سرسخت داشت گاهی از شدت لجاجت آنها و عدم تاثیر سخن در روح آنان و گاهی از نسبتهای ناروایی که به او می دادند غمگین و اندوهناک می شد،خداوند بارها در قرآن مجید پیامبرش را در این مواقع دلداری می داد، تا با دلگرمی و استقامت بیشتر،برنامه خویش را تعقیب کند،از جمله در نخستین آیه فوق می فرماید"ما می دانیم که سخنان آنها تو را محزون و اندوهگین می کند" (قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ).

ولی بدان که آنها تو را تکذیب نمی کنند و در حقیقت آیات ما را انکار می کنند و بنا بر این طرف آنها در حقیقت ما هستیم نه تو(فَإِنَّهُمْ لاٰ يُكَذِّبُونَكَ وَ لٰكِنَّ الظّٰالِمِينَ بِآيٰاتِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ).

و نظیر این سخن در گفتگوهای رائج میان ما نیز دیده می شود که گاهی شخص"برتر"به هنگام ناراحت شدن نماینده اش به او می گوید:غمگین مباش طرف آنها در واقع منم و اگر مشکلی ایجاد شود برای من است نه برای تو،و به این وسیله مایه تسلی خاطر او را فراهم می سازد.

در تفسیر آیه فوق مفسران احتمالات دیگری نیز داده اند،ولی ظاهر آیه همان است که در بالا گفتیم.

این احتمال نیز از جهتی قابل ملاحظه است که:منظور از آیه این است که "مخالفان تو در حقیقت به صدق و راستی تو معتقدند،و در حقانیت دعوتت شک ندارند، اگر چه ترس از به خطر افتادن منافعشان مانع از تسلیم در مقابل حق می شود و یا تعصب

ص: ۲۰۹

و لجاجت اجازه قبول به آنها نمی دهد".

از تواریخ اسلامی نیز استفاده می شود که حتی مخالفان سرسخت پیامبر ص در باطن به صدق و راستی او در دعوتش معتقد بودند از جمله اینکه نقل کرده اند که روزی ابو جهل با پیامبر ص ملاقات کرد و با او مصافحه نمود کسی به او اعتراض کرد،چرا با این مرد مصافحه می کنی؟گفت به خدا سوگند می دانم که او پیامبر است و لکن ما زمانی تابع"عبد مناف"بوده ایم!(یعنی پذیرفتن دعوت او سبب می شود که ما تابع قبیله آنان شویم)،و نیز نقل شده که شبی "ابو جهل"و"ابو سفیان"و"اخنس بن شریق"که از سران سرسخت مشرکان بودند هر کدام به طور مخفیانه که هیچکس متوجه او نشود،و حتی این سه نفر از حال یکدیگر هم با خبر نبودند،برای شنیدن سخنان پیامبر ص در گوشه ای خزیده تا صبح تلاوت آیات قرآن را می شنیدند،هنگامی که سپیده صبح دمید،پراکنده شدند،اما در راه بازگشت به هم رسیدند و هر کدام عذر خود را برای دیگری شرح می داد،سپس عهد کردند که این کار را تکرار نکنند زیرا اگر جوانان قریش از آن آگاه گردند سبب گرایش آنها به محمد خواهد شد.

شب دیگر هر کدام به گمان اینکه رفقایش آن شب نخواهد آمد برای شنیدن آیات قرآن به نزدیکی خانه پیامبر و یا مجمعی که مسلمانان داشتند آمد اما هنگام صبح باز سر آنان بر یکدیگر فاش شد و به سرزنش یکدیگر پرداختند و مجددا عهد و پیمان بستند که این آخرین بار بوده باشد.

ولی اتفاقا این کار در شب سوم باز تکرار شد،صبح"اخنس بن شریق" عصای خود را برداشت و به سراغ ابو سفیان آمد و به او گفت:صریحا با من بگو عقیده تو در باره سخنانی که از محمد شنیدی چیست؟گفت به خدا سوگند من چیزهایی شنیدم که آنها را به خوبی درک کردم،و مقصود و مضمون آن را می فهمم، ولی آیاتی نیز شنیدم که معنی و مقصود آن را نفهمیدم.

اخنس گفت:من نیز به خدا سوگند چنین احساس می کنم، سپس برخاست و به سراغ ابو جهل آمد و همین سؤال را از او کرد که رای تو درباره سخنانی که از محمد شنیدی چیست؟او در جواب گفت چه می خواهی بشنوم؟حقیقت این است که ما و فرزندان"عبد مناف"در به چنگ آوردن ریاست با هم رقابت داریم آنها مردم را اطعام کردند ما نیز برای اینکه عقب نمانیم اطعام کردیم،آنها مرکب بخشیدند ما نیز مرکب بخشیدیم،آنها بخششهای دیگر داشتند ما نیز داشتیم و به این ترتیب دوش به دوش یکدیگر پیش می رفتیم.

اکنون آنها می گویند ما پیامبری داریم که وحی آسمانی بر او نازل می شود، اما ما چگونه می توانیم در این موضوع با آنها رقابت کنیم؟!و اللّه لا نؤمن به ابدا و لا نصدقه:به خدا سوگند هرگز به او ایمان نخواهیم آورد و نه او را تصدیق خواهیم نمود،اخنس برخاست و مجلس او را ترک گفت.

در روایت دیگری می خوانیم که روزی"اخنس بن شریق"با"ابو جهل" روبرو شد،در حالی که هیچکس دیگر در آنجا نبود،به او گفت.راستش را بگو محمد صادق است یا کاذب؟هیچ کس از قریش در اینجا غیر از من و تو نیست که سخنان ما را بشنود.

ابو جهل گفت وای بر تو و اللّه به عقیده من او راست می گوید و هرگز دروغ نگفته است ولی اگر بنا شود خاندان محمد همه مناصب را به چنگ آورند:پرچم حج،آب دادن به حجاج،پرده داری کعبه،و مقام نبوت،برای بقیه قریش چه باقی می ماند؟! (۱).

از این روایات و مانند آنها استفاده می شود که بسیاری از دشمنان سرسخت پیامبر ص در باطن به صدق گفتار او معترف بودند اما رقابتهای قبیلگی و مانند آن،به آنها اجازه نمی داد،و یا شهامت آن را نداشتند که رسما ایمان آورند.

البته این را نیز می دانیم که این گونه اعتقاد باطنی ما دام که با روح تسلیم

ص:۲۱۱

۱- ۱) روایات فوق از تفسیر المنار و تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه اقتباس شده است.

آمیخته نشود کمترین اثری نخواهد داشت،و انسان را در سلک مومنان راستین قرار نمی دهد.

*** در آیه بعد،برای تکمیل این دلداری،به وضع انبیای پیشین اشاره کرده می گوید:این موضوع منحصر به تو نبوده است"رسولان پیش از تو را نیز تکذیب کردند"(وَ لَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ).

"اما آنها در برابر تکذیبها و آزارها استقامت ورزیدند تا نصرت و یاری ما به سراغشان آمد و سرانجام پیروز شدند"(فَصَبَرُوا عَلیٰ مٰا کُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتّٰی أَتٰاهُمْ نَصْرُنٰا).

"و این یک سنت الهی است که هیچ چیز نمی تواند آن را دگرگون کند" (وَ لاٰ مُبَدِّلَ لِکَلِمٰاتِ اللّٰهِ).

بنا بر این تو هم در برابر تکذیبها و آزارها و حملات دشمنان لجوج و سرسخت روح صبر و استقامت را از دست مده، و بدان طبق همین سنت امدادهای الهی و الطاف بیکران پروردگار به سراغ تو خواهد آمد،و سرانجام بر تمام آنها پیروز خواهی شد"و اخباری که از پیامبران پیشین به تو رسیده است که چگونه در برابر مخالفتها و شدائد استقامت کردند و پیروز شدند گواه روشنی برای تو است" (وَ لَقَدْ جٰاءَکَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِینَ).

در حقیقت آیه فوق به یک اصل کلی اشاره می کند و آن اینکه همیشه رهبران صالح اجتماع که برای هدایت توده های مردم به وسیله ارائه مکتب و طرحهای سازنده با افکار منحط و خرافات و سنن غلط جامعه بپا می خاستند با مخالفت سرسختانه جمعی سودجو و زورگو که با پر و بال گرفتن مکتب جدید،منافعشان به خطر می افتاد،روبرو می شدند.

آنها برای پیشرفت مقاصد شوم خود از هیچ کاری ابا نداشتند،و از تمام

حربه ها:حربه تکذیب،تهمت محاصره اجتماعی،آزار و شکنجه،قتل و غارت و هر وسیله دیگر استفاده می کردند،اما حقیقت با جاذبه و کشش و عمقی که دارد سرانجام-طبق یک سنت الهی-کار خود را خواهد کرد،و این خارهای سر راه برچیده خواهند شد،اما شک نیست که شرط اساسی این پیروزی بردباری و مقاومت و استقامت است.

قابل توجه اینکه در آیه فوق از سنن تعبیر به"کلمات اللّٰه"شده است زیرا "کلم و کلام"در اصل به معنی تاثیری است که با چشم یا گوش درک می شود ("کلم"به معنی تاثیرات عینی،و"کلام"به معنی تاثیراتی است که با گوش درک می شود)سپس توسعه پیدا کرده است،و علاوه بر الفاظ به معانی نیز"کلمه" گفته می شود،و حتی به"عقیده"و"مکتب"و"روش و سنت"نیز اطلاق می گردد.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۳۵ تا ۳۶]

اشاره

وَ إِنْ کٰانَ کَبُرَ عَلَیْکَ إِعْرٰاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِیَ نَفَقاً فِی اَلْأَرْضِ أَوْ سُلَّماً فِی اَلسَّمٰاءِ فَتَأْتِیَهُمْ بِآیَةٍ وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَی اَلْهُدیٰ فَلاٰ تَکُونَنَّ مِنَ اَلْجٰاهِلِینَ (۳۵) إِنَّمٰا یَسْتَجِیبُ اَلَّذِینَ یَسْمَعُونَ وَ اَلْمَوْتیٰ یَبْعَثُهُمُ اَللّٰهُ ثُمَّ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ (۳۶)

ترجمه:

۳۵-و اگر اعراض آنها بر تو سنگین است چنانچه بتوانی نقبی در زمین بزن یا نردبانی به آسمان بگذار(و اعماق زمین و آسمانها را جستجو کن)تا آیه(و نشانه دیگری)برای آنها بیاوری(ولی بدان این لجوجان ایمان نمی آورند)اما اگر خدا بخواهد آنها را(اجبارا)بر هدایت جمع خواهد کرد(اما هدایت اجباری چه سود دارد؟)پس هرگز از جاهلان نباش.

۳۶-تنها کسانی اجابت(دعوت تو)می کنند که گوش شنوا دارند،اما مردگان(و آنها که روح انسانی را از دست داده اند ایمان نمی آورند و)خدا آنها را(در قیامت)مبعوث می کند سپس به سوی او باز می گردند

تفسیر:

مردگان زنده نما

این دو آیه دنباله دلداری و تسلی دادن به پیامبر است که در آیات قبل گذشت.

از آنجا که فکر و روح پیامبر ص از گمراهی و لجاجت مشرکان زیاد ناراحت و پریشان بود،و علاقه داشت با هر وسیله ای که شده است آنها را به صف مؤمنان بکشاند،خداوند می فرماید:"اگر اعراض و روگردانی زیاد بر تو سخت و سنگین است چنانچه بتوانی اعماق زمین را بشکافی و در آن نقبی بزنی و جستجو کنی و یا نردبانی به آسمان بگذاری و اطراف آسمانها را نیز جستجو کنی و آیه و نشانه دیگری برای آنها بیاوری چنین کن"(ولی بدان آنان به قدری لجوجند که باز ایمان نخواهند آورد)(وَ إِنْ کٰانَ کَبُرَ عَلَیْکَ إِعْرٰاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِیَ نَفَقاً فِی الْأَرْضِ أَوْ سُلَّماً فِی السَّمٰاءِ فَتَأْتِیَهُمْ بِآیَةٍ) (۱).

"نفق"در اصل به معنی"نقب،و راههای زیرزمینی"است،و اگر به منافق گفته می شود نیز به تناسب این است که علاوه بر راه و روش ظاهری،راه و روش مخفیانه ای نیز برای خود دارد و"سلم"به معنی نردبان است.

خداوند با این جمله به پیامبر خود می فهماند که هیچگونه نقصی در تعلیمات و دعوت و تلاش و کوشش تو نیست،بلکه نقص از ناحیه آنها است،آنها تصمیم گرفته اند حق را نپذیرند.لذا هیچگونه کوششی اثر نمی بخشد،نگران نباش.

ولی برای اینکه کسی توهم نکند که خداوند قادر نیست آنها را وادار به

---

۱ - ۱) در حقیقت جمله"ان استطعت"..."جمله شرطیه است و جزای آن محذوف می باشد و تقدیر آن چنین است"ان استطعت...فافعل و لکنهم لا یؤمنون.

تسلیم کند،بلافاصله می فرماید:"اگر خدا بخواهد می تواند همه آنها را بر هدایت مجتمع کند یعنی وادار به تسلیم در برابر دعوت تو و اعتراف به حق و ایمان کند" (وَ لَوْ شاءَ اللّٰهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدىٰ).

ولی روشن است که این چنین ایمان اجباری بیهوده است،آفرینش بشر برای تکامل بر اساس اختیار و آزادی اراده می باشد،تنها در صورت آزادی اراده است که ارزش "مؤمن"از"کافر"و"نیکان"از"بدان"و"درستکاران"از "خائنان"و"راستگویان"از"دروغگویان"شناخته می شود،و گر نه در ایمان و تقوای اجباری هیچگونه تفاوتی میان خوب و بد نخواهد بود،و این مفاهیم در زمینه اجبار ارزش خود را به کلی از دست می دهند.

سپس می گوید:"اینها را برای این گفتیم که تو از جاهلان نباشی"یعنی:

بیتابی مکن و صبر و استقامت را از دست مده و بیش از اندازه خود را به خاطر کفر و شرک آنها ناراحت مکن و بدان راه همین است که تو می پیمایی(فَلاٰ تَكُونَنَّ مِنَ الْجٰاهِلِينَ).

شک نیست که پیامبر از این حقائق با خبر بود،اما خداوند اینها را به عنوان یادآوری و دلداری برای پیامبرش بازگو می کند،درست مانند این است که ما به کسی که فرزندش را از دست داده می گوئیم:

"غم مخور دنیا دار فنا است،همه از دنیا خواهند رفت،و علاوه تو نیز هنوز جوان هستی و فرزندان دیگری خواهی داشت،بنا بر این زیاد بیتابی مکن".

مسلما فانی بودن دار دنیا،یا جوان بودن طرف،مطلبی نیست که بر او مخفی باشد تنها به عنوان یادآوری به او گفته می شود.

با اینکه آیه فوق یکی از دلائل نفی جبر است بعضی از مفسران مانند فخر رازی آن را از دلائل "مسلک جبر"گرفته!و روی کلمه"و لو شاء..." تکیه کرده و می گوید:از این آیه معلوم می شود که خداوند نمی خواهد کفار

ایمان بیاورند! غافل از اینکه "مشیت و اراده "در آیه فوق مشیت و اراده اجباری است،یعنی خداوند نمی خواهد مردم به زور و اجبار ایمان بیاورند،بلکه می خواهد با اراده و میل خودشان ایمان بیاورند،بنا بر این آیه گواه روشنی بر نفی عقیده جبریون است.

*** در آیه بعد برای تکمیل این موضوع و دلداری بیشتر به پیامبر ص می گوید:آنها که گوش شنوا دارند دعوت تو را اجابت می کنند و می پذیرند" (إِنَّمٰا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ).

"و اما آنها که عملا در صف مردگانند ایمان نمی آورند،تا زمانی که خداوند آنها را در روز قیامت برانگیزاند و به سوی او بازگشت کنند" (وَ الْمَوْتىٰ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ) (۱)آن روز است که با مشاهده صحنه های رستاخیز ایمان می آورند،ولی ایمانشان هم سودی ندارد،زیرا همه کس با مشاهده آن صحنه عظیم ایمان می آورد، نوعی ایمان اضطراری.

شاید نیاز به شرح نداشته باشد که منظور از "موتی "(مردگان)در آیه بالا مردگان جسمانی نیست،بلکه مردگان معنوی است،زیرا دو نوع حیات و مرگ داریم:حیات و مرگ مادی،حیات و مرگ معنوی،همچنین شنوایی و بینایی نیز دو گونه است:مادی و معنوی به همین دلیل بسیار می شود در مورد کسانی که چشم و گوش دارند و یا زنده و سالمند اما حقائق را درک نمی کنند می گوئیم:

آنها کور و کرند و یا اصلا مرده اند،زیرا واکنشی را که باید یک انسان

۱- ۱) از نظر ترکیب "الموتی "مبتدا و "یبعثهم اللّه "خبر است،و اینکه می گوید مردگان را مبعوث می کند مفهومش این است که اینها هیچ تغییری در حالاتشان پیدا نمی شود جز اینکه در قیامت مبعوث شوند و حقائق را ببینند.

شنوا و بینا،یا یک انسان زنـده،در برابر حقائق از خود نشان دهـد نمی دهنـد، در قرآن مجید این گونه تعبیرات فراوان دیده می شـود،و شـیرینی و جـاذبه خاصـی دارد، بلکـه قرآن بـه حیـات مـادی و بیولـوژیکی کـه نشـانه آن تنهـا"خـور و خـواب و نفس کشـیدن"است چنـدان اهمیت نمی دهـد،همـواره روی حیـات و زنـدگی معنوی و انسـانی که آمیخته بـا تکلیف و مسـئولیت و احساس و درد و بیداری و آگاهی است تکیه می کند.

ذکر این نکته نیز لازم است که:نابینایی و ناشـنوایی و مرگ معنوی از خودشان سرچشـمه می گیرد،آنها هسـتند که بر اثر ادامه گناه،و اصـرار و لجاجت در آن،به این مرحله می رسند،زیرا همانطور که اگر انسانی مدتها چشم خود را ببندد تدریجا بینایی و دید خود را از دست خواهد داد و شاید روزی به کلی نابینا شود،اشخاصی که چشم جان خود را در برابر حقائق ببندند تدریجا قدرت دید معنوی خود را از دست خواهند داد!.

[سوره الأنعام (۶): آیه ۳۷]

اشاره

وَ قٰالُوا لَوْ لاٰ نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اَللّٰهَ قٰادِرٌ عَلىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ (۳۷)

ترجمه:

۳۷-و گفتنـد چرا نشـانه(و معجزه ای)از طرف پروردگـارش بر او نـازل نمی گردد،بگو خداونـد قـادر است که نشـانه ای نازل کند،ولی بیشتر آنها نمی دانند.

تفسیر:

اشاره

در این آیه یکی از بهانه جوئیهای مشـرکان مطرح شـده است،به طوری که در بعضـی از روایات آمده جمعی از رؤسای قریش هنگـامی که از معـارضه و مقـابله بـا قرآن عـاجز ماندنـد به پیامبر ص گفتنـد اینها فایـده نـدارد اگر راست می گویی معجزاتی همانند عصای موسی،و ناقه صالح،برای ما بیاور،قرآن در این باره

می گویـد:"آنها گفتند:چرا آیه و معجزه ای از طرف پروردگار بر این پیامبر نازل نشده است"؟!(وَ قٰالُوا لَوْ لاٰ نُزِّلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ).

روشن است که آنهـا این پیشـنهاد را از روی حقیقتجویی نمی گفتنـد،زیرا پیـامبر ص به انـدازه کـافی برای آنهـا معجزه آورده بود،و اگر چیزی جز قرآن با آن محتویات عالی در دست او نبود،همان قرآنی که در چندین آیه آنها را رسـما دعوت به مقابله کرده،و به اصـطلاح تحـدی نموده است و آنهـا در برابر آن عـاجز مانـده انـد،برای اثبات نبوت او کافی بود،اما این بو الهوسان بهـانه جو از یـک سو می خواسـتند قرآن را تحقیر کننـد،و از سوی دیگر از قبول دعوت پیامبر ص سـر باز زننـد،لـذا پی در پی درخواست معجزه تازه می کردنـد،و مسـلما اگر پیامبر ص تسـلیم خواسـته های آنها می شـد با جمله" هٰذٰا سِحْرٌ مُبِینٌ "همه را انکار می کردند همانطور که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود.

لـذا قرآن در پاسـخ آنها می گویـد:به آنها بگو"خداونـد قادر است آیه و معجزه ای (که شـما پیشـنهاد می کنید)بر پیامبر خود نازل کند"(قُلْ إِنَّ اللّٰهَ قٰادِرٌ عَلیٰ أَنْ یُنَزِّلَ آیَةً).

ولی این کار یک اشـکال دارد که غالب شـما از آن بی خبرید و آن اینکه اگر به اینگونه تقاضاها که از سـر لجاجت می کنید ترتیب اثر داده شود سـپس ایمـان نیاوریـد همگی گرفتـار مجـازات الهی شـده،نابود خواهیـد گشت،زیرا این نهایت بی حرمتی نسبت به ساحت مقـدس پروردگار و فرسـتاده او و آیات و معجزات او است، لـذا در پایان آیه می فرمایـد"ولی اکثر آنها نمی دانند"(وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ).

اشکال

به طوری که از تفسیر"مجمع البیان"استفاده می شود از قرنها پیش بعضی

از مخالفان اسلام این آیه را دستاویز کرده و به آن استدلال نموده اند که پیامبر اسلام ص هیچ معجزه ای نداشته است،زیرا هنگامی که از او تقاضای اعجاز می کنند او تنها با گفتن اینکه خداوند توانایی بر چنین چیزی دارد و اکثر.

شما نمی دانید قناعت می کند،اتفاقا بعضی از نویسندگان اخیر دنباله این افسانه کهن را گرفته.و در نوشته خود این ایراد را بار دیگر زنده کرده اند.

پاسخ

اولا-آنها که چنین ایرادی می کنند گویا آیات قبل و بعد را درست مورد بررسی قرار نداده اند که سخن از افراد لجوجی به میان آمده که به هیچوجه حاضر به تسلیم در برابر حق نبودند،و اگر پیامبر ص در برابر خواسته های آنها تسلیم نشده نیز به همین دلیل بوده است و گر نه در کجای قرآن داریم که افراد حق جو و حق طلب از پیامبر تقاضای معجزه کرده باشند و او خواسته آنها را رد کرده باشد در آیه ۱۱۱ همین سوره انعام در باره اینگونه افراد می خوانیم " وَ لَوْ أَنَّنا نَزَّلْنا إِلَيْهِمُ الْمَلائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتى وَ حَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلاً ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا " ثانیا-به طوری که از روایات اسلامی استفاده می شود این پیشنهاد از طرف جمعی از رؤسای قریش بود و آنها به خاطر تحقیر و نادیده گرفتن قرآن چنین پیشنهادی را مطرح کرده بودند و مسلم است پیامبر در برابر پیشنهادهایی که از چنین انگیزه هایی سرچشمه بگیرد تسلیم نخواهد شد.

ثالثا-کسانی که این ایراد را می کنند گویا سایر آیات قرآن را از نظر دور داشته اند که چگونه خود قرآن به عنوان یک معجزه جاویدان صریحا معرفی شده و بارها از مخالفان دعوت به مقابله گردیده و ضعف و ناتوانی آنها را آشکار

ساخته است و نیز آیه اول سوره اسراء را فراموش کرده اند که صریحا می گوید خداوند پیامبرش را از مسجد الحرام به مسجد اقصی در یک شب برد.

رابعا-این باورکردنی نیست که قرآن مملو از معجزات و خارق عادات انبیاء و پیامبران بوده باشد و پیامبر اسلام بگوید من خاتم پیامبرانم و برتر از همه آنها،و آئین من بالاترین آئین است،اما در برابر خواسته حقجویان کمترین معجزه ای از خود نشان ندهد آیا در اینصورت در نظر افراد بی طرف و حقیقت طلب نقطه ابهام مهمی در دعوت او پیدا نمی شد؟! اگر او معجزه ای نمی داشت می بایست مطلقا سخنی از معجزات انبیای دیگر نگوید تا برنامه خویش را بتواند توجیه نماید و راههای اعتراض را بر خود ببندد، اینکه او با دست و دل باز مرتبا از اعجاز دیگران سخن می گوید و خارق عادات موسی بن عمران و عیسی بن مریم و ابراهیم و صالح و نوح ع را بر می شمرد،دلیل روشنی است که او از نظر معجزات خود کاملا مطمئن بوده است.

لذا در تواریخ اسلامی و روایات معتبر و نهج البلاغه خارق عادات مختلفی از پیامبر نقل شده است که مجموع آنها در سر حد تواتر است.

[سوره الأنعام (۶): آیه ۳۸]

اشاره

وَ مٰا مِنْ دَابَّةٍ فِی اَلْأَرْضِ وَ لاٰ طٰائِرٍ یَطِیرُ بِجَنٰاحَیْهِ إِلاّٰ أُمَمٌ أَمْثٰالُکُمْ مٰا فَرَّطْنٰا فِی اَلْکِتٰابِ مِنْ شَیْءٍ ثُمَّ إِلیٰ رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ (۳۸)

ترجمه:

۳۸-هیچ جنبنده ای در زمین و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند نیست،مگر اینکه امتهایی همانند شما هستند،ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم،سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می گردند.

ص: ۲۲۰

تفسیر:

از آنجا که این آیه بخشهای وسیعی را بدنبال دارد نخست باید لغات آیه و بعد تفسیر اجمالی آن را ذکر کرده،سپس به سایر بخشها بپردازیم:

"دابه"از ماده"دب""بمعنی آهسته راه رفتن و قدمهای کوتاه برداشتن" است،و معمولا به همه جنبندگان روی زمین گفته می شود،و اگر می بینیم که به شخص سخن چین "دیبوب"گفته می شود و در حدیث وارد شده:"لا یدخل الجنه دیبوب":"هیچگاه سخن چین داخل بهشت نمی شود"نیز از همین نظر است که او آهسته میان دو نفر رفت آمد می کند تا آنها را نسبت بهم بدبین سازد.

"طائر"به هر گونه پرنده ای گفته می شود،منتها چون در پاره ای از موارد به امور معنوی که دارای پیشرفت و جهش هستند این کلمه اطلاق می شود در آیه مورد بحث برای اینکه نظر فقط روی"پرندگان"متمرکز شود جمله:

یطیر بجناحیه یعنی"با دو بال خود پرواز می کند"به آن افزوده شده.

"امم"جمع"امت"و امت بمعنی جمعیتی است که دارای قدر مشترکی هستند،مثلا:دین واحد یا زبان واحد،یا صفات و کارهای واحدی دارند.

"یحشرون"از ماده"حشر"بمعنی"جمع"است،ولی معمولا در قرآن به اجتماع در روز قیامت گفته می شود،مخصوصا هنگامی که به ضمیمه" إِلیٰ رَبِّهِمْ "بوده باشد.

*** آیه فوق بدنبال آیات گذشته که درباره مشرکان بحث می کرد و آنها را به سرنوشتی که در قیامت دارند متوجه می ساخت،سخن از"حشر"و رستاخیز عمومی تمام موجودات زنده،و تمام انواع حیوانات به میان آورده،نخست می گوید:

"هیچ جنبنده ای در زمین،و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند نیست مگر اینکه امتهایی همانند شما هستند"(وَ مٰا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ طٰائِرٍ یَطِیرُ بِجَنٰاحَیْهِ إِلاّٰ أُمَمٌ أَمْثٰالُکُمْ).

و به این ترتیب هر یک از انواع حیوانات و پرندگان برای خود امتی هستند همانند انسانها،اما در اینکه این همانندی و"شباهت"در چه جهت است؟در میان مفسران گفتگو است، بعضی شباهت آنها را با انسانها از ناحیه اسرار شگفت انگیز خلقت آنها دانسته اند زیرا هر دو نشانه هایی از عظمت آفریدگار و خالق را با خود همراه دارند.

و بعضی از جهت نیازمندیهای مختلف زندگی یا وسایلی را که با آن احتیاجات گوناگون خود را بر طرف می سازند،می دانند.

در حالی که جمعی دیگر معتقدند که منظور شباهت آنها با انسان از نظر درک و فهم و شعور است،یعنی آنها نیز در عالم خود دارای علم و شعور و ادراک هستند،خدا را می شناسند و به اندازه توانایی خود او را تسبیح و تقدیس میگویند، اگر چه فکر آنها در سطحی پائین تر از فکر و فهم انسانها است،و ذیل این آیه -چنان که خواهد آمد-نظر آخر را تقویت می کند.

سپس در جمله بعد می گوید:"ما در کتاب هیچ چیز را فروگذار نکردیم" (مٰا فَرَّطْنٰا فِی الْکِتٰابِ مِنْ شَیْءٍ).

ممکن است منظور از کتاب،قرآن بوده باشد که همه چیز(یعنی تمام اموری که مربوط به تربیت و هدایت و تکامل انسان است)در آن وجود دارد،منتها گاهی به صورت کلی بیان شده،مانند دعوت به هر گونه علم و دانش،و گاهی به جزئیات هم پرداخته شده است مانند بسیاری از احکام اسلامی و مسائل اخلاقی.

احتمال دیگر اینکه منظور"از کتاب""عالم هستی"است،زیرا عالم

آفرینش مانند کتاب بزرگی است که همه چیز در آن آمده است و چیزی در آن فروگذار نشده.

هیچ مانعی ندارد که هر دو تفسیر با هم در آیه منظور باشد زیرا نه در قرآن چیزی از مسائل تربیتی فروگذار شده،و نه در عالم آفرینش نقصان و کم و کسری وجود دارد.

و در پایان آیه میگوید"تمام آنها بسوی خدا در رستاخیز جمع می شوند" (ثُمَّ إِلىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ).

ظاهر این است که ضمیر"هم"در این جمله به انواع و اصناف جنبندگان و پرندگان برمی گردد،و به این ترتیب قرآن برای آنها نیز قائل به رستاخیز شده است و بیشتر مفسران نیز این مطلب را پذیرفته اند که تمام انواع جانداران دارای رستاخیز و جزاء و کیفرند،تنها بعضی منکر این موضوع شده،و این آیه و آیات دیگر را طور دیگر توجیه کرده اند مثلا گفته اند منظور از"حشر الی اللّه"همان باز گشت به پایان زندگی و مرگ است (۱).

ولی همانطور که اشاره کردیم ظاهر این تعبیر در قرآن مجید همان رستاخیز و برانگیخته شدن در قیامت است.

روی این جهت آیه به مشرکان اخطار می کند خداوندی که تمام اصناف حیوانات را آفریده،و نیازمندیهای آنها را تامین کرده،و مراقب تمام افعال آنها است و برای همه رستاخیزی قرار داده،چگونه ممکن است برای شما حشر و رستاخیزی قرار ندهد و به گفته بعضی از مشرکان چیزی جز زندگی دنیا و حیات و مرگ آن در کار نباشد.

***

۱- ۱) این احتمال را نویسنده المنار از ابن عباس نقل کرده است.

در اینجا به چند موضوع باید دقت کرد

اشاره

۱-آیا رستاخیز برای حیوانات هم وجود دارد؟

شک نیست که نخستین شرط حساب و جزا مسئله عقل و شعور و بدنبال آن تکلیف و مسئولیت است،طرفداران این عقیده می گویند مدارکی در دست است که نشان می دهد حیوانات نیز به اندازه خود دارای درک و فهمند،از جمله:

زندگی بسیاری از حیوانات آمیخته با نظام جالب و شگفت انگیزی است که روشنگر سطح عالی فهم و شعور آنها است کیست که درباره مورچگان و زنبور عسل و تمدن عجیب آنها و نظام شگفت انگیز لانه و کندو،سخنانی نشنیده باشد،و بر درک و شعور تحسین آمیز آنها آفرین نگفته باشد؟گرچه بعضی میل دارند همه اینها را یک نوع الهام غریزی بدانند،اما هیچ دلیلی بر این موضوع در دست نیست که اعمال آنها به صورت ناآگاه(غریزه بدون عقل)انجام می شود.

چه مانعی دارد که این اعمال همانطور که ظواهرشان نشان می دهد ناشی از عقل و درک باشد؟بسیار می شود که حیوانات بدون تجربه قبلی در برابر حوادث پیش بینی نشده دست به ابتکار می زنند،مثلا گوسفندی که در عمرش گرگ را ندیده برای نخستین بار که آن را می بیند به خوبی خطرناک بودن این دشمن را تشخیص داده و به هر وسیله که بتواند برای دفاع از خود و نجات از خطر متوسل می شود.

علاقه ای که بسیاری از حیوانات تدریجا به صاحب خود پیدا می کنند شاهد دیگری برای این موضوع است،بسیاری از سگهای درنده و خطرناک نسبت به صاحبان خود و حتی فرزندان کوچک آنان مانند یک خدمتگزار مهربان رفتار می کنند.

داستانهای زیادی از وفای حیوانات و اینکه آنها چگونه خدمات انسانی را

جبران می کنند در کتابها و در میان مردم شایع است که همه آنها را نمی توان افسانه دانست.

و مسلم است آنهـا را به آسـانی نمی توان ناشـی از غریزه دانست،زیرا غریزه معمولاـ سرچشـمه کارهای یک نواخت و مسـتمر است،امـا اعمـالی که در شـرائط خاصـی که قابـل پیش بینی نبوده بعنوان عکس العمل انجام می گردد به فهم و شـعور شبیه تر است تا به غریزه.

هم امروز بسـیاری از حیوانـات را برای مقاصـد قابـل توجهی تربیت می کننـد، سـگهای پلیس برای گرفتن جنایتکاران،کبوترها برای رسانـدن نـامه ها،و بعضـی از حیوانات برای خریـد جنس از مغازه ها،و حیوانات شـکاری برای شـکار کردن، آموزش می بیننـد و وظائف سـنگین خود را با دقت عجیبی انجام می دهنـد،(امروز حتی برای بعضـی از حیوانات رسـما مدرسه افتتاح کرده انـد!) ***از همه اینهـا گذشـته،در آیات متعـددی از قرآن،مطالبی دیـده می شود که دلیل قابل ملاحظه ای برای فهم و شـعور بعضی از حیوانات محسوب می شود،داستان فرار کردن مورچگان از برابر لشگر سلیمان،و داستان آمدن هدهد به منطقه "سبا و یمن"و آوردن خبرهای هیجان انگیز برای سلیمان شاهد این مدعا است.

***در روایات اسلامی نیز احادیث متعددی در زمینه رستاخیز حیوانات دیده می شود،از جمله:

از ابو ذر نقـل شـده که می گویـد:مـا خـدمت پیـامبر ص بودیم که در پیش روی مـا دو بز به یکـدیگر شـاخ زدنـد،پیغمـبر ص فرمود،می دانیـد چرا اینها به یکـدیگر شاخ زدند؟حاضـران عرض کردند:نه،پیامبر ص فرمود ولی خدا می داند چرا؟و به زودی در میان آنها داوری خواهد کرد (۱).

۱- ۱) تفسیر مجمع البیان و نور الثقلین ذیل آیه بالا.

و در روایتی از طرق اهل تسنن از پیامبر نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود ان اللّه یحشر هذه الامم یوم القیامه و یقتص من بعضها لبعض حتی یقتص للجماء من القرناء:"خداوند تمام این جنبندگان را روز قیامت برمی انگیزاند و قصاص بعضی را از بعضی می گیرد،حتی قصاص حیوانی که شاخ نداشته و دیگری بی جهت باو شاخ زده است از او خواهد گرفت (۱).

در آیه ۵ سوره تکویر نیز میخوانیم وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ "هنگامی که وحوش محشور میشوند"اگر معنی این آیه را حشر در قیامت بگیریم(نه حشر و جمع بهنگام پایان این دنیا)یکی دیگر از دلائل نقلی بحث فوق خواهد بود.

۲-اگر آنها رستاخیز دارند تکلیف هم دارند

سؤال مهمی که در اینجا پیش می آید و تا آن حل نشود تفسیر آیه فوق روشن نخواهد شد این است که آیا میتوانیم قبول کنیم که حیوانات تکالیفی دارند با اینکه یکی از شرائط مسلم تکلیف عقل است و بهمین جهت کودک و یا شخص دیوانه از دایره تکلیف بیرون است؟آیا حیوانات دارای چنان عقلی هستند که مورد تکلیف واقع شوند؟و آیا میتوان باور کرد که یک حیوان بیش از یک کودک نابالغ و حتی بیش از دیوانگان درک داشته باشد؟و اگر قبول کنیم که آنها چنان عقل و درکی ندارند چگونه ممکن است تکلیف متوجه آنها شود.

در پاسخ این سؤال باید گفت که تکلیف مراحلی دارد و هر مرحله ادراک و عقلی متناسب خود می خواهد،تکالیف فراوانی که در قوانین اسلامی برای یک انسان وجود دارد بقدری است که بدون داشتن یک سطح عالی از عقل و درک انجام آنها ممکن نیست و ما هرگز نمی توانیم چنان تکالیفی را برای حیوانات بپذیریم،زیرا شرط آن،در آنها حاصل نیست،اما مرحله ساده و پائین تری از

۱- ۱) تفسیر المنار ذیل آیه.

تکلیف تصور می شود که مختصر فهم و شعور برای آن کافی است،ما نمی توانیم چنان فهم و شعور و چنان تکالیفی را بطور کلی در باره حیوانات انکار کنیم.

حتی در باره کودکان و دیوانگانی که پاره ای از مسائل را می فهمند انکار همه تکالیف مشکل است مثلا اگر نوجوانان ۱۴ ساله که به حد بلوغ نرسیده ولی کاملا مطالب را خوانده و فهمیده اند در نظر بگیریم،اگر آنها عمدا مرتکب قتل نفس شوند در حالی که تمام زیانهای این عمل را می دانند آیا میتوان گفت هیچ گناهی از آنها سرنزده است؟!قوانین کیفری دنیا نیز افراد غیر بالغ را در برابر پاره ای از گناهان مجازات می کند،اگر چه مجازاتهای آنها مسلما خفیف تر است.

بنا بر این بلوغ و عقل کامل شرط تکلیف در مرحله عالی و کامل است،در مراحل پائین تر یعنی در مورد پاره ای از گناهانی که قبح و زشتی آن برای افراد پائین تر نیز کاملا قابل درک است بلوغ و عقل کامل را نمی توان شرط دانست.

با توجه به تفاوت مراتب تکلیف،و تفاوت مراتب عقل اشکال بالا در مورد حیوانات نیز حل می شود.

***

۳-آیا این آیه دلیل بر تناسخ است

عجیب اینکه بعضی از طرفداران عقیده خرافی "تناسخ" به این آیه برای مسلک خود استدلال کرده اند و گفته اند آیه می گوید حیوانات امتهایی همانند شما هستند،در حالی که می دانیم آنها ذاتا،همانند ما نیستند،بنا بر این باید بگوئیم ممکن است روح انسانها پس از جدا شدن از بدن در کالبد حیوانات قرار بگیرند باین وسیله کیفر بعضی از اعمال سوء خود را ببینند! ولی علاوه بر اینکه عقیده به تناسخ بر خلاف قانون تکامل،و بر خلاف منطق عقل می باشد،و لازمه آن انکار معاد است(چنان که مشروحا در جای خود گفته ایم) آیه بالا به هیچ وجه دلالتی بر این مسلک ندارد،زیرا همانطور که گفتیم مجتمعات

حیوانی از جهاتی،همانند مجتمعات انسانی هستند،و این شباهت جنبه فعلی دارد، نه بالقوه،زیرا آنها نیز سهمی از درک و شعور دارند،و سهمی از مسئولیت،و سهمی از رستاخیز،و از این جهات شباهتی به انسانها دارند.

اشتباه نشود تکلیف و مسئولیت انواع جانداران در یک مرحله خاص مفهومش این نیست که آنها دارای رهبر و پیشوایی برای خود هستند و شریعت و مذهبی دارند آن چنان که از بعضی صوفیه نقل شده است،بلکه رهبر آنها در اینگونه موارد تنها درک و شعور باطنی آنها است،یعنی مسائل معینی را درک می کنند و باندازه شعور خود در برابر آن مسئول هستند.

[سوره الأنعام (۶): آیه ۳۹]

اشاره

وَ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا صُمٌّ وَ بُکْمٌ فِی اَلظُّلُمٰاتِ مَنْ یَشَأِ اَللّٰهُ یُضْلِلْهُ وَ مَنْ یَشَأْ یَجْعَلْهُ عَلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ (۳۹)

ترجمه:

۳۹-آنها که آیات ما را تکذیب کردند کر و لال در تاریکیها قرار دارند،هر کس را خدا بخواهد(و مستحق باشد)گمراه می کند و هر کس را بخواهد(و شایسته بیند) بر راه راست قرار خواهد داد.

تفسیر:

کر و لالها!

بار دیگر قرآن به بحث از منکران لجوج می پردازد و می گوید:"آنها که آیات ما را تکذیب کردند کر و لال هستند،و در ظلمت و تاریکی قرار گرفته اند" (وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا صُمٌّ وَ بُکْمٌ فِی الظُّلُمٰاتِ).

نه گوش شنوایی دارند که حقائق را بشنوند،و نه زبان حقگویی که اگر

حقیقتی را درک کردند برای دگران بازگو کنند.و چون ظلمت خود خواهی و خود پرستی و لجاجت و جهل گرداگرد آنها را فرا گرفته،نمی توانند چهره حقایق را ببینند و به این ترتیب از این سه نعمت بزرگ(شنیدن و دیدن و گفتن)که انسان را با دنیای خارج مربوط می سازد محرومند.

بعضی از مفسران معتقدند که منظور از افراد کر مقلدینی هستند که بدون چون و چرا از رهبران گمراهی تبعیت می کنند و گوش خود را بسته اند که صدای رهبران الهی را نمی شنوند،و منظور از افراد گنگ همان رهبران گمراه هستند که حقایق را بخوبی درک می کنند،اما برای حفظ موقعیت و منافع مادی خویش مهر سکوت بر لب زده اند و هر دو دسته در ظلمت جهل و خود پرستی گرفتارند (۱).

و بدنبال آن می فرماید:"خداوند هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را بخواهد بر جاده مستقیم قرار میدهد"(من یشاء اَللّهُ یُضْلِلْهُ وَ مَنْ یشاء یَجْعَلْهُ عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ).

سابقا گفته ایم نسبت دادن هدایت و ضلالت به مشیت و اراده خدا موضوعی است که آیات دیگر قرآن آن را بخوبی تفسیر می کنند،در یک جا میخوانیم یُضِلُّ اللّهُ الظّالِمِینَ "خداوند ستمگران را گمراه می کند"و در جای دیگر وَ ما یُضِلُّ بِهِ إِلاَّ الْفاسِقِینَ "تنها فاسقان را گمراه می کند"و در جای دیگر وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا "کسانی که در راه ما مجاهده کنند آنها را به راههای مستقیم خود هدایت خواهم کرد"از این آیات و آیات دیگر قرآن بخوبی استفاده می شود که هدایتها و ضلالتهایی که در این موارد به اراده خدا نسبت داده شده است در حقیقت پاداش و کیفرهایی است که در مقابل انجام اعمال نیک و بد به بندگان می دهد و به تعبیر روشنتر گاهی اعمال فوق العاده زشتی از انسان سر می زند که بر اثر آن تاریکی وحشتناکی روح او را احاطه خواهد کرد،چشمان حقیقت بین از او گرفته میشود،و گوش او صدای حق را نمی شنود،

۱- ۱) المیزان جلد هفتم صفحه ۸۴.

و زبان او از گفتن حق باز می ماند.

اما بعکس گاهی چنان کارهای نیک فراوان از او سر می زند که یک دنیا نور و روشنایی به روح او می پاشد،دید و درک او وسیعتر و فکر او پرفروغتر و زبان او در گفتن،حق گویاتر میشود،این است معنی هدایت و ضلالت که به اراده خدا نسبت داده می شود.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۴۰ تا ۴۱]

اشاره

قُلْ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اَللّٰهِ أَوْ أَتَتْكُمُ اَلسّٰاعَةُ أَ غَيْرَ اَللّٰهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۴۰) بَلْ إِيّٰاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مٰا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شٰاءَ وَ تَنْسَوْنَ مٰا تُشْرِكُونَ (۴۱)

ترجمه:

۴۰-بگو آیا هیچ فکر کرده اید اگر عذاب پروردگار به سراغ شما آید یا رستاخیز بر پا شود آیا غیر خدا را(برای حل مشکلات خود)می خوانید،اگر راست می گوئید؟! ۴۱-(نه)بلکه تنها او را می خوانید و او اگر بخواهد مشکلی را که به خاطر آن او را خوانده اید بر طرف می سازد و آنچه را(امروز)شریک(خدا)قرار می دهید (آن روز)فراموش می کنید.

تفسیر:

توحید فطری

بار دیگری روی سخن به مشرکان کرده و از راه دیگری برای توحید و یگانه پرستی،در برابر آنها،استدلال می کند،به این طریق که لحظات فوق

ص: ۲۳۰

العاده سخت و دردناک زندگی را به خاطر آنها می آورد،و از و جدان آنها استمداد می کند که در اینگونه لحظات که همه چیز را به دست فراموشی می سپارند پناهگاهی جز"خدا"برای خودشان فکر می کنند!"ای پیامبر به آنها بگو اگر عذاب دردناک خداوند به سراغ شما بیاید و یا قیامت با آن همه هول و هیجان و حوادث وحشتناک بر پا شود،راست بگوئید آیا غیر خدا را برای برطرف ساختن شدائد خود می خوانید؟ (قُلْ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اللّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السّاعَةُ أَ غَيْرَ اللّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ) (۱).

روح معنی این آیه نه تنها برای مشرکان،برای همه کس به هنگام بروز شدائد و حوادث سخت،قابل درک است،ممکن است در حال عادی و در حوادث کوچک انسان به غیر خدا متوسل گردد،اما هنگامی که حادثه فوق العاده شدید باشد انسان همه چیز را فراموش می کند ولی در همین حال در اعماق دل خود یک نوع امیدواری به نجات که از منبع قدرت مرموز و نامشخصی سر چشمه می گیرد احساس می کند این همان توجه به خدا و حقیقت توحید است.

حتی مشرکان و بت پرستان در چنین لحظاتی سخنی از بتها به میان نمی آورند

۱- ۱) به طوری که علمای ادب عربی تصریح کرده اند"ک"در"ا رایتک"و "کم"در"ا رایتکم"نه اسم است و نه ضمیر،بلکه حرف خطاب است که در حقیقت برای تاکید می آید،و در این گونه موارد فعل همیشه به صورت مفرد ذکر می شود،و مفرد و تثنیه و جمع بودن آن به وسیله تغییرات در همین حرف خطاب ظاهر می شود،لذا در "ا رایتکم"با اینکه مخاطب جمع است فعل"رایت"مفرد آورده شده،و جمع بودن آن به وسیله"کم"که حرف خطاب است مشخص گردیده.جمعی معتقدند که این جمله روی همرفته از نظر معنی مساوی با جمله"اخبرنی"یا"اخبرونی"است ولی حق این است که جمله معنی استفهامی خود را کاملا حفظ می کند و"اخبرونی"لازمه معنی آن است نه خود معنی آن(دقت کنید).

و همه را به دست فراموشی می سپرند.

*** در آیه بعد می فرماید:"بلکه تنها او را می خوانید،او هم اگر بخواهد مشکل شما را بر طرف میکند،و شریکهایی که برای خدا درست کرده بودید همه را فراموش می کنید"(بَلْ إِیّاهُ تَدْعُونَ فَیَکْشِفُ ما تَدْعُونَ إِلَیْهِ إِنْ شاءَ وَ تَنْسَوْنَ ما تُشْرِکُونَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد.

۱-استدلالی که در دو آیه فوق دیده می شود همان استدلال به توحید فطری است که در دو بحث می توان از آن استفاده کرد یکی در اصل اثبات وجود خدا،و دیگر در اثبات یگانگی او،لذا در روایات اسلامی،و همچنین در سخنان دانشمندان،هم در برابر منکران خدا و هم در برابر مشرکان با آن استدلال شده است.

۲-قابل توجه اینکه در استدلال بالا سخن از قیام ساعه(روز رستاخیز) به میان آمده،در حالی که ممکن است گفته شود،آنها چنان روزی را اصلا قبول نداشتند،بنا بر این چگونه ممکن است در برابر آنها چنین استدلالی شود؟ ولی باید توجه داشت که اولا-همه آنها منکر قیامت نبودند بلکه جمعی از آنها به نوعی از رستاخیز اعتقاد داشتند ثانیا ممکن است منظور از"ساعه" همان ساعت مرگ یا ساعت حوادث وحشتناکی باشد که انسان را در آستانه مرگ قرار می دهد ثالثا ممکن است این تعبیر کنایه از حوادث هولناک بوده باشد زیرا آیات قرآن مکرر می گوید که شروع رستاخیز با یک سلسله حوادث فوق العاده هولناک همراه است:و زلزله ها،طوفانها،صاعقه ها و مانند آن در آن هنگام به وقوع می پیوندند.

۳-با اینکه می دانیم روز رستاخیز و حوادث قبل از آن مسائل حتمی است و به هیچ وجه قابل تغییر نیست،چگونه در آیه فوق می گوید:اگر خدا بخواهد آن را بر طرف خواهد ساخت؟آیا فقط منظور بیان قدرت پروردگار است؟و یا معنی دیگری منظور بوده است؟ در پاسخ این سؤال باید گفت:منظور این نیست که خداوند اصل قیام ساعت و روز رستاخیز را با دعا از بین ببرد بلکه منظور این است مشرکان-و حتی غیر مشرکان- هنگامی که در آستانه قیامت قرار گیرند از حوادث و مشکلات آن و کیفرهای سختی که در پیش دارند وحشت می کنند و از خدا می خواهند این وضع را بر آنان آسان گرداند و آنها را از خطرات برهاند،در حقیقت دعا برای نجات خویش از حوادث دردناک است نه دعا برای از بین رفتن رستاخیز.

ص:۲۳۳

[سوره الأنعام (۶): آیات ۴۲ تا ۴۵]

اشاره

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ اَلضَّرّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ (۴۲) فَلَوْ لا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا وَ لكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ اَلشَّيْطانُ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۴۳) فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتّى إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ (۴۴) فَقُطِعَ دابِرُ اَلْقَوْمِ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا وَ اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِينَ (۴۵)

ترجمه:

۴۲-ما به امتهایی که پیش از تو بودند(پیامبرانی فرستادیم و هنگامی که به مخالفت آنها برخاستند)آنها را به شدت و رنج و ناراحتی مواجه ساختیم شاید(بیدار شوند و در برابر حق)تسلیم گردند.

۴۳-چرا آنها هنگامی که مجازات ما به آنان رسید(خضوع نکردند و)تسلیم نشدند، ولی دلهای آنها قساوت پیدا کرد و شیطان هر کاری را که می کردند در نظرشان زینت داد.

۴۴-هنگامی که(اندرزها سودی نبخشید و)آنچه به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند درهای همه چیز(از نعمتها)را به روی آنها گشودیم تا(کاملا)خوشحال شدند(و دل به آنها بستند)ناگهان آنها را گرفتیم(و سخت مجازات کردیم)در این هنگام همه مایوس شدند(و درهای امید به روی آنها بسته شد!) ۴۵-و(به این ترتیب)دنباله(زندگی)جمعیتی که ستم کرده بودند قطع شد و ستایش مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است.

ص: ۲۳۴

تفسیر:

سرانجام زندگی اندرزناپذیران

در این آیات نیز گفتگو با گمراهان و مشرکان ادامه می یابد و قرآن از راه دیگر برای بیدار ساختن آنها موضوع را تعقیب می کند یعنی دست آنها را گرفته و به قرون و زمانهای گذشته می برد و چگونگی حالات امتهای گمراه و ستمگر و مشرک را شرح می دهد که چگونه تمام عوامل تربیت و بیداری در مورد آنها به کار گرفته شد اما جمعی از آنها به هیچیک از اینها توجه نکردند و سرانجام چنان عاقبت شومی دامانشان را گرفت که عبرتی برای آیندگان شدند.

نخست می گوید"ما پیامبرانی به سوی امم پیشین فرستادیم و چون اعتنا نکردند آنها را به منظور بیداری و تربیت با مشکلات و حوادث سخت:با فقر و خشکسالی و قحطی با بیماری و درد و رنج و"باساء"و"ضراء" (۱)مواجه ساختیم شاید متوجه شوند و به سوی خدا باز گردند"(وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلی أُمَمٍ مِنْ قَبْلِکَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرّاءِ لَعَلَّهُمْ یَتَضَرَّعُونَ).

*** در آیه بعد می گوید"چرا آنها از این عوامل دردناک و بیدار کننده پند و

ص:۲۳۵

۱- ۱) "باساء"در اصل به معنی شدت و رنج است و به معنی جنگ نیز به کار می رود همچنین در قحطی و خشکسالی و فقر و مانند اینها،ولی"ضراء"به معنی ناراحتی روحی است مانند غم و اندوه و جهل و نادانی و یا ناراحتیهایی که از بیماری و از دست دادن مقام و مال و ثروت پیدا می شود. شاید تفاوت میان این دو در حقیقت از اینجا باشد که"باساء"بیشتر جنبه خارجی دارد و"ضراء"جنبه روحی،یعنی ناراحتیهای روحی را ضراء و بنا بر این باساء یکی از عوامل ایجاد ضراء خواهد بود(دقت کنید).

اندرز نگرفتند و بیدار نشدند و به سوی خدا باز نگشتند"(فلو لا اذ جاءهم باسنا تضرعوا).

در حقیقت علت عدم بیداری آنها دو چیز بود نخست اینکه"بر اثر زیادی گناه و لجاجت در شرک،قلبهای آنها تیره و سخت و روح آنها انعطاف ناپذیر شده بود"(وَ لکِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ).

دیگر اینکه"شیطان(با استفاده از روح هوا پرستی آنها)اعمالشان را در نظرشان زینت داده بود،و هر عمل زشتی را انجام می دادند زیبا و هر کار خلافی را صواب می پنداشتند"(وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ ما کانُوا یَعْمَلُونَ).

*** در آیه بعد اضافه می کند هنگامی که سختگیریها و گوشمالیها در آنها مؤثر نیفتاد از راه لطف و محبت وارد شدیم"و به هنگامی که درسهای نخست را فراموش کردند درس دوم را برای آنها آغاز کردیم و درهای انواع نعمتها را بر آنها گشودیم،شاید بیدار شوند و به آفریننده و بخشنده آن نعمتها توجه کنند،و راه راست را باز یابند"(فَلَمّا نَسُوا ما ذُکِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَیْهِمْ أَبْوابَ کُلِّ شَیْءٍ).

ولی این همه نعمت در واقع خاصیت دو جانبه داشت هم ابراز محبتی برای بیداری بود و هم مقدمه ای برای عذاب دردناک در صورتی که بیدار نشوند،زیرا می دانیم هنگامی که انسان در ناز و نعمت فرو رود،و ناگهان آن همه نعمت از او گرفته شود سخت بر او دردناک خواهد بود،بخلاف اینکه تدریجا از او گرفته شود که زیاد در او مؤثر نخواهد گشت.

لذا می گوید"آن قدر به آنها نعمت دادیم تا کاملا خوشحال شدند اما بیدار نشدند،لذا ناگاه آنها را گرفتیم و مجازات کردیم،و تمام درهای امید به روی

آنها بسته شد"(حَتّی إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ) (۱).

*** " و به این ترتیب جمعیت ستمکاران ریشه کن شدند و نسل دیگری از آنها به پانخاست"(فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِینَ ظَلَمُوا).

"دابر "در اصل به معنی دنباله و آخر چیزی است.

و از آنجا که خداونـد در به کار گرفتن عوامل تربیت در مورد آنها هیچگونه کوتاهی نکرده در پایان آیه می فرماید:"ستایش و حمد مخصوص خداوندی است که پروردگار و مربی همه جهانیان است"(وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-گاهی تصور می شود که میان این آیات و آیات گذشته منافاتی وجود دارد، زیرا در آیات گذشته تصریح شده بود که مشرکان به هنگام هجوم مشکلات متوجه خدا می شوند،و غیر او را فراموش می کنند ولی در این آیات می گوید حتی به هنگام هجوم مشکلات نیز بیدار نمی گردند.

توجه به یک نکته این منافات ظاهری را برطرف می سازد و آن اینکه بیداریهای موقت و زودگذر به هنگام بروز شدائد بیداری محسوب نمی گردند،زیرا به زودی به حالت نخستین باز می گردد.

در آیات گذشته چون منظور بیان توحید فطری بود،برای اثبات آن همان بیداریها و توجه های زودگذر و فراموش کردن غیر خدا و لو در لحظه حادثه کافی بود،اما در این آیات سخن از هدایت یافتن و از بیراهه به راه برگشتن است،

---

۱ - ۱) " مُبْلِسُونَ "در اصل از ماده"ابلاس"به معنی غم و اندوهی است که بخاطر شدت حوادث ناگوار به انسان دست می دهد و نام"ابلیس"نیز از همین جا گرفته شده است، و تعبیر فوق نشان دهنده شدت غم و اندوهی است که گناهکاران را فرا می گیرد.

مسلما بیداری زودگذر و موقت اثری در آن ندارد.

گاهی تصور می شود که تفاوت میان آن دو در این است که آیات گذشته مربوط به مشرکان معاصر پیامبر ص است،ولی آیات مورد بحث مربوط به اقوام پیشین است بنا بر این با هم منافاتی ندارد. (۱)

ولی بسیار بعید به نظر می رسد که مشرکان لجوج معاصر پیامبر ص بهتر از گمراهان پیشین باشند،بنا بر این راه حل همان است که در بالا گفتیم.

۲-در آیات فوق میخوانیم هنگامی که بروز شدائد اثر تربیتی نداشت، خداوند درهای نعمت را به روی چنین گناهکارانی می گشاید،آیا این کار به خاطر تشویق بعد از تنبیه است یا مقدمه ای است برای دردناک بودن مجازات؟یعنی به اصطلاح این گونه نعمتها،نعمت استدراجی است که تدریجا بنده متمرد را در ناز و نعمت و خوشحالی و سرور،و یک نوع غفلت فرو می برد،سپس یکباره همه چیز را از آنها می گیرد.

پاره ای از قرائن در آیه وجود دارد که احتمال دوم را تقویت می کند،ولی مانعی ندارد که هر دو منظور باشد،یعنی نخست تشویق برای بیداری،و اگر مؤثر نشد مقدمه ای است برای گرفتن نعمت و عذاب دردناک،در حدیثی از پیامبر ص چنین نقل شده،

اذا رایت اللّه یعطی العبد من الدنیا علی معاصیه ما یحب فانما هو استدراج ثم تلا رسول اللّه ص فلما نسوا. .."هنگامی که ببینی خداوند در برابر گناهان نعمت می بخشد بدان که مقدمه مجازات است سپس آیه فوق را تلاوت فرمود.(مجمع البیان و نور الثقلین ذیل آیه).

در حدیثی از علی ع چنین نقل شده که فرمود:"

یا بن آدم اذا رایت ربک سبحانه یتابع علیک نعمه و انت تعصیه فاحذره (نهج البلاغه کلمه ۲۵).

"ای فرزند آدم هنگامی که ببینی خداوند پی در پی نعمتها را به تو می بخشد،

۱- ۱) فخر رازی در تفسیر خود اشاره به این تفاوت کرده است جلد ۱۲ صفحه ۲۲۴.

در حالی که تو گناه می کنی،از مجازات او بترس،که این مقدمه مجازات است".

در کتاب تلخیص الاقوال از امام حسن عسکری ع چنین نقل شده،که قنبر غلام امیر مؤمنان را پیش حجاج آوردند حجاج پرسید تو چکار برای علی ابن ابی طالب ع می کردی،گفت وسایل وضوی او را فراهم می ساختم!پرسید هنگامی که از وضو فارغ می شد چه می گفت؟،گفت این آیه را می خواند،" فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْءٍ "و تا آخر آیه را تلاوت کرد، حجاج گفت گمان می کنم این آیه را بر ما تطبیق می کرد،قنبر با شجاعت گفت آری! (نور الثقلین جلد ۱- صفحه ۱۸).

۳-در این آیات می خوانیم که منظور از بسیاری از حوادث رنج آور ایجاد حالت توجه و بیداری است،و این یکی از فلسفه های"آفات و بلاها"است که در بحث توحید از آن سخن گفته ایم (۱)،ولی شایان توجه اینکه این موضوع را اولا با کلمه "لعل"(شاید)ذکر می کند،بخاطر اینکه وجود بلاها به تنهایی کافی برای بیداری نیست،بلکه زمینه ای است برای دلهایی که آمادگی دارند(در سابق نیز گفته ایم "لعل"در کلام خدا معمولا در مواردی استعمال می شود،که پای شرایط دیگری نیز در میان باشد).

دیگر اینکه در اینجا کلمه"تضرع"بکار برده شده،که در اصل به معنی ورود شیر به پستان و خضوع و تسلیم آن در برابر دوشنده است،سپس به معنی تسلیم آمیخته با تواضع و خضوع آمده است!یعنی این حوادث دردناک را بخاطر آن ایجاد می کردیم،که آنها از مرکب غرور و سرکشی و خود خواهی فرود آیند،و در برابر حق تسلیم شوند.

۴-جالب اینکه در پایان آیه،خداوند جمله" اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ " را می گوید،و این نشانه آن است که قطع ریشه ظلم و فساد و نابود شدن نسلی

۱- ۱) به کتاب آفریدگار جهان و کتاب در جستجوی خدا مراجعه شود.

که بتواند این کار را ادامه دهد،بقدری اهمیت دارد که جای شکر و سپاس است.

در حدیثی از فضیل بن عیاض از امام صادق ع می خوانیم،که فرمود:

"

من احب بقاء الظالمین فقد احب ان یعصی اللّه،ان اللّه تبارک و تعالی حمد بنفسه بهلاک الظلمه فقال: فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ :

"هر کس بقای ستمگران را دوست دارد،مفهومش این است که دوست می دارد معصیت خدا شود(موضوع ظلم به اندازه ای مهم است که)خداوند تبارک و تعالی در برابر نابود ساختن ظالمان خود را حمد و ستایش کرده است و فرموده "دنباله قوم ستمگر بریده شد و سپاس مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است".

ص :۲۴۰

[سوره الأنعام (۶): آیات ۴۶ تا ۴۹]

اشاره

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اَللّٰهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصٰارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلىٰ قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اَللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ اُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ اَلْآيٰاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ (۴۶) قُلْ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتٰاكُمْ عَذٰابُ اَللّٰهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلاَّ اَلْقَوْمُ اَلظّٰالِمُونَ (۴۷) وَ مٰا نُرْسِلُ اَلْمُرْسَلِينَ إِلاّٰ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ (۴۸) وَ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا يَمَسُّهُمُ اَلْعَذٰابُ بِمٰا كٰانُوا يَفْسُقُونَ (۴۹)

ترجمه:

۴۶-بگو آیا فکر کرده اید اگر خداوند گوش و چشمهای شما را بگیرد و بر دلهای شما مهر نهد(که چیزی را نفهمید)چه کسی جز خدا است که آنها را به شما بدهد؟ ببین چگونه آیات را برای آنها به گونه های مختلف شرح می دهیم سپس آنها روی می گردانند!.

۴۷-بگو فکر کرده اید اگر عذاب خدا ناگهانی(و پنهانی)یا آشکارا به سراغ شما بیاید آیا جز جمعیت ستمکار هلاک می شوند؟ ۴۸-ما پیامبران را جز برای "بشارت"و "بیم"نمی فرستیم آنها که ایمان آورند و (خویشتن را)اصلاح کنند نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند.

۴۹-و آنها که آیات ما را تکذیب کردند عذاب(پروردگار)بخاطر نافرمانیها به آنان می رسد.

ص: ۲۴۱

تفسیر:

بخشنده نعمتها را بشناسید

روی سخن هم چنان با مشرکان است.

و در این آیات با بیان دیگری برای بیدار ساختن آنها استدلال شده است، و روی غریزه دفع ضرر تکیه کرده،نخست می گوید:"اگر خداوند نعمتهای گرانبهایش را همچون گوش و چشم از شما بگیرد،و بر دلهایتان مهر بگذارد و بطوری که نتوانید میان خوب و بد و حق و باطل تمیز دهید چه کسی جز خدا می تواند این نعمتها را به شما باز گرداند"؟!(قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ).

در حقیقت مشرکان نیز قبول داشتند که خالق و روزی ده خدا است،و بتها را بعنوان شفاعت در پیشگاه خدا می پرستیدند قرآن می گوید شما بجای اینکه پرستش بتهای بی ارزش و فاقد همه چیز کنید چرا مستقیما به در خانه خدا نمی روید خدایی که سرچشمه همه نیکیها و برکات است.

علاوه بر اعتقادی که همه بت پرستان در باره خدا داشتند در اینجا نیز عقل آنها به داوری طلبیده می شود،که بتهایی که خود نه چشم و نه گوش و نه عقل و نه هوش دارند چگونه می توانند این گونه نعمتها را به دیگران ببخشند؟! سپس می گوید"ببین چگونه آیات و دلائل را به گونه های مختلف برای آنها شرح میدهیم،ولی باز آنها از حق روی برمی گردانند"(انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآياتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ).

درباره معنی "ختم"و همچنین علت اینکه"سمع"در آیات قرآن معمولا

بطور مفرد و"ابصار"بطور جمع می آید در جلد اول همین تفسیر صفحه ۵۰ بحث کردیم.

"نصـرف"از مـاده"تصـریف"بـه معنی"تغییر"اسـت و در اینجـا منظـور بیـان اسـتدلالات گونـاگون و در اشـکال مختلـف می باشد،و"یصدفون"از ماده "صدف"بر وزن"هدف"به معنی جانب و ناحیه است،و چون بهنگام روی گردانیدن و اعراض،انسان متـوجه جـانب و نـاحیه دیگری می شـود ایـن کلمـه در معنی اعراض به کـار می رود،منتهـا چنـان که"راغب"در"مفردات"می گوید:

این ماده به معنی اعراض و روی گردانیدن شدید استعمال می شود.

*** در آیه بعد به دنبال ذکر این سه نعمت بزرگ الهی(چشم و گوش و فهم) که سرچشـمه تمام نعمتهای دنیا و آخرت است اشـاره به امکـان سـلب همه نعمتها بطور کلی کرده،می گویـد:"به آنها بگو اگر عـذاب خداونـد ناگهانی و بـدون مقـدمه، و یا آشکارا و با مقدمه،به سراغ شما بیاید آیا جز ستمکاران نابود می شوند"؟! (قُلْ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اللّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلاَّ الْقَوْمُ الظّالِمُونَ) (۱)"بغته"به معنی"ناگهانی"و"جهره"به معنی"آشـکار"است،و قاعدتا باید در مقابل آشکار،پنهان ذکر گردد،نه ناگهانی،ولی چون امور ناگهانی معمولا مقدمات آنها مخفی و پنهان است،زیرا اگر پنهان نبود ناگهانی نمی شد، به این جهت در مفهوم کلمه"بغته"مفهوم پنهانی افتاده است.

منظور این است تنها کسی که قادر به انواع مجازات و گرفتن نعمتها است خدا است،و بتها هیچ نقشی در این میان ندارند.

ص: ۲۴۳

۱- ۱) در باره معنی ا رایتکم و تجزیه و ترکیب آن ذیل آیه ۴۰ در همین سوره بحث کردیم و گفتیم دلیلی ندارد که آن را به معنی اخبرونی بگیریم بلکه مفهوم آن"هل علمتم"آیا دانستید می باشد.

بنا بر این دلیلی ندارد که به آنها پناه برید،ولی از آنجا که خداوند حکیم و رحیم است تنها ستمکاران را مجازات می کند.

ضمنا از این تعبیر استفاده می شود که"ظلم"معنی وسیعی دارد که انواع شرک و گناهان را شامل می شود،بلکه در آیات قرآن شرک به عنوان"ظلم عظیم" معرفی شده است چنان که"لقمان"به فرزند خود می گفت لاٰ تُشْرِکْ بِاللّٰهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ :"فرزندم برای خدا شریک قائل مشو که شرک ظلم بزرگی است" (سوره لقمان آیه ۱۳).

*** در آیه بعد بوضع پیامبران الهی اشاره کرده،می گوید:"نه تنها بتهای بیجان کاری از آنها ساخته نیست،انبیای بزرگ و رهبران الهی نیز کاری جز ابلاغ رسالت،و بشارت و انذار،و تشویق و تهدید ندارند،و هر نعمتی هست به فرمان خدا و از ناحیه او است و آنها هم هر چه بخواهند از او می خواهند"(وَ مٰا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِینَ إِلاّٰ مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ).

احتمال دیگر در پیوند این آیه با آیات قبل این است که در آیات گذشته سخن از تشویق ها و تهدیدها در میان بود،در این آیه می گوید این همان هدفی است که پیامبران بخاطر آن مبعوث شدند،کار آنها نیز بشارت و انذار بود.

سپس می گوید:"راه نجات منحصر در دو چیز است آنها که ایمان بیاورند و خویشتن را اصلاح کنند(و عمل صالح انجام دهند) نه ترسی از مجازاتهای الهی دارند،و نه غم و اندوهی از اعمال گذشته خود"(فَمَنْ آمَنَ وَ أَصْلَحَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ). "و در مقابل،کسانی که آیات ما را تکذیب کنند در برابر این فسق و نافرمانی گرفتار مجازات الهی خواهند شد"(وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا یَمَسُّهُمُ الْعَذٰابُ بِمٰا کٰانُوا یَفْسُقُونَ).

قابل توجه اینکه در مورد مجازات تکذیب کنندگان آیات خدا،تعبیر به "یمسهم العذاب"شده است،یعنی "عذاب پروردگار آنها را لمس میکند"گویا مجازات همه جا بدنبال آنها می گردد و سپس به بدترین وجهی آنها را فرا میگیرد، ذکر این نکته نیز لازم است که "فسق"معنی وسیعی دارد،و هر گونه نافرمانی و خروج از راه و رسم بندگی خدا حتی کفر را شامل می شود:و منظور از آن در آیه فوق نیز همین معنی است،بنا بر این محلی برای بحثهایی که "فخر رازی" و دیگر مفسران در باره فسق در اینجا کرده اند و آن را شامل گناهان نیز دانسته اند، و سپس به دفاع برخاسته اند باقی نمی ماند.

[سوره الأنعام (۶): آیه ۵۰]

اشاره

قُلْ لاٰ أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِی خَزٰائِنُ اَللّٰهِ وَ لاٰ أَعْلَمُ اَلْغَيْبَ وَ لاٰ أَقُولُ لَكُمْ إِنِّی مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا يُوحىٰ إِلَیَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِی اَلْأَعْمىٰ وَ اَلْبَصِيرُ أَ فَلاٰ تَتَفَكَّرُونَ (۵۰)

ترجمه:

۵۰-بگو من نمی گویم خزائن خدا نزد من است و من آگاه از غیب نیستم(جز آنچه خدا به من بیاموزد)و به شما نمی گویم من فرشته ام،من تنها از آنچه به من وحی می شود پیروی می کنم،بگو آیا نابینا و بینا مساویند؟چرا فکر نمی کنید؟!

تفسیر:

آگاهی از غیب

آیه فوق دنباله پاسخ گویی به اعتراضات گوناگون کفار و مشرکان است و به سه قسمت از ایرادهای آنها در جمله های کوتاه پاسخ داده شده است:

نخست اینکه آنها به پیامبر ص پیشنهاد معجزات عجیب و غریبی می کردند، و هر یک به میل خود پیشنهادی داشتند،حتی قانع به مشاهده معجزات مورد

در خواست دیگران نیز نبوده اند گاهی خانه هایی از طلا،و گاهی نزول فرشتگان و زمانی تبدیل سرزمین خشک و سوزان مکه به یک باغستان پر آب و میوه،و گاهی موضوعات دیگر از پیامبر ص تقاضا می کردند.چنان که در سوره اسراء ذیل آیه ۹۰ شرح آن خواهد آمد.

گویا آنها با این تقاضاهای غریب و عجیب یک نوع مقام الوهیت و مالکیت زمین و آسمان برای پیامبر ص انتظار داشتند.

لذا در پاسخ این افراد،پیامبر ص مامور می شود بگوید:"من هرگز ادعا نمی کنم که خزائن الهی به دست من است"،(قُلْ لا أَقُولُ لَکُمْ عِنْدِی خَزائِنُ اللّهِ).

"خزائن "جمع "خزینه"به معنی منبع و مرکز هر چیزی است که برای حفظ آن و عدم دسترسی دیگران در آنجا جمع آوری شده و با توجه به آیه " وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ "(سوره حجر آیه ۲۱):"خزائن هر چیزی در نزد ما است و ما جز به اندازه معلوم آن را نازل نمی کنیم"،روشن می شود،که"خزائن اللّه"منبع همه چیز را در بر می گیرد، و در حقیقت این منبع از ذات بی انتهای او که سرچشمه جمیع کمالات و قدرتها است،میباشد.

سپس در برابر افرادی که انتظار داشتند پیامبر ص آنها را از تمام اسرار آینده و گذشته آگاه سازد،و حتی به آنها بگوید در آینده چه حوادثی مربوط به زندگی آنها روی می دهد،تا برای رفع ضرر و جلب منفعت بپاخیزند،می گوید:

"من هرگز ادعا نمی کنم که از همه امور پنهانی و اسرار غیب آگاهم" (وَ لا أَعْلَمُ الْغَیْبَ).

همانطور که سابقا نیز گفته ایم،کسی از همه چیز با خبر است،که در هر مکان و هر زمانی حاضر و ناظر باشد و او تنها ذات پاک خدا است،اما غیر او که وجودش محدود به زمان و مکان معینی است طبعا نمی تواند از همه چیز با خبر باشد،

ولی هیچ مانعی ندارد که خداوند قسمتی از علم غیب را که مصلحت می داند،و برای تکمیل رهبری رهبران الهی لازم است،در اختیار آنها بگذارد و البته این را علم غیب بالذات نمی گویند،بلکه علم غیب بالعرض و به تعبیر دیگر یادگیری و تعلم از دانای غیب است.

آیات متعددی از قرآن گواهی می دهد که خداوند چنین علمی را نه تنها در اختیار پیامبران و پیشوایان الهی قرار داده بلکه گاهی در اختیار غیر آنها نیز قرار می داده است،از جمله در سوره جن آیه ۲۶ و ۲۷ می خوانیم:" عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلاّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ ":"خداوند از تمام امور پنهانی آگاه است و هیچ کس را از علم غیب خود آگاه نمی کند،مگر رسولانی که مورد رضایت او هستند".

اصولا تکمیل مقام رهبری،آنهم یک رهبری جهانی و همگانی،نیاز به آگاهی بر بسیاری از مسائل که از نظر سایر مردم مکتوم است،دارد،و اگر خداوند این علم غیب را در اختیار فرستادگان و اولیایش نگذارد،مقام رهبری آنها تکمیل نخواهد شد.

(دقت کنید).

این که جای خود دارد،گاهی یک موجود زنده برای ادامه حیات خود نیاز به دانستن گوشه ای از غیب دارد،و خداوند در اختیار آن می گذارد مثلا شنیده ایم که بعضی از حشرات در تابستان پیش بینی وضع هوای زمستان را می کنند یعنی خداوند این غیب را بخصوص در اختیار آنها می گذارد،زیرا زندگی آنها بدون این مطلب چه بسا دستخوش فنا می گردد،شرح بیشتر این موضوع را بخواست خدا در تفسیر آیه ۱۸۸ سوره اعراف بیان خواهیم کرد.

و در جمله سوم به پاسخ ایراد کسانی که انتظار داشتند خود پیامبر ص فرشته باشد،و یا فرشته ای همراه او باشد،و هیچگونه عوارض بشری از خوردن غذا و راه رفتن در کوچه و بازار در او دیده نشود،می گوید:"و من هرگز ادعا نمی کنم فرشته ام"

(وَ لاٰ أَقُولُ لَكُمْ إِنِّی مَلَكٌ).

بلکه"من تنها از دستورات و تعلیماتی پیروی می کنم که از طریق وحی از ناحیه پروردگار به من می رسد"(إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا یُوحیٰ إِلَيَّ).

از این جمله به خوبی استفاده می شود که پیامبر ص هر چه داشت و هر چه کرد از وحی آسمانی سر چشمه گرفته بود،و آن گونه که بعضی پنداشته اند به اجتهاد خود عمل نمی کرد و نه به قیاس و نه به غیر آن،بلکه برنامه او در امور دینی تنها پیروی از وحی بود.

و در پایان آیه به پیامبر ص دستور داده می شود که"بگو آیا افراد نابینا و بینا همانندند؟و آنها که چشم خود و اندیشه و عقلشان بسته است با کسانی که حقایق را به خوبی می بینند و درک می کنند برابرند؟آیا فکر نمی کنید" (قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْأَعْمیٰ وَ الْبَصِیرُ أَ فَلاٰ تَتَفَكَّرُونَ).

ذکر این جمله بعد از جمله های سه گانه سابق ممکن است به خاطر این باشد که در جمله های قبل پیامبر ص فرمود:(من نه خزائن الهی را دارم،و نه عالم به غیبم،و نه فرشته ام تنها پیرو وحیم،ولی این سخن نه به آن معنی است که من با شما بت پرستان لجوج همانندم بلکه من انسانی هستم بینا،در حالی که شما همچون نابینایان هستید و این دو مساوی نیستند! احتمال دیگر در پیوند این جمله با جمله های قبل این است که دلائل توحید و همچنین حقانیت پیامبر آشکار است ولی چشم بینا میخواهد که آنها را ببیند و اگر شما قبول ندارید،نه به خاطر آن است که موضوع مبهم یا پیچیده است بلکه بجهت آنست که بینا نیستید آیا بینا و نابینا یکسانند؟!

ص:۲۴۸

[سوره الأنعام (۶): آیه ۵۱]

اشاره

وَ أَنْذِرْ بِهِ اَلَّذِينَ يَخٰافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لاٰ شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۵۱)

ترجمه:

۵۱-به وسیله آن(قرآن)کسانی را که از روز حشر و رستاخیز می ترسند،بیم ده، (روزی که در آن روز)یاور و سرپرست و شفاعت کننده ای جز او(خدا) ندارند،شاید پرهیزکاری پیشه کنند.

تفسیر:

در پایان آیه گذشته فرمود که نابینا و بینا یکسان نیستند،و به دنبال آن در این آیه به پیامبر ص دستور می دهد"به وسیله قرآن کسانی را انذار و بیدار کن که از روز رستاخیز بیم دارند"یعنی تا این اندازه چشم قلب آنها گشوده است که احتمال می دهند حساب و کتابی در کار باشد،و در پرتو این احتمال،و ترس از مسئولیت،آمادگی برای پذیرش یافته اند (وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخٰافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلىٰ رَبِّهِمْ).

شاید کرارا گفته ایم که تنها وجود یک رهبر لایق و برنامه های جامع تربیتی برای هدایت افراد کافی نیست،بلکه یک نوع آمادگی در خود افراد نیز لازم است همانطور که نور آفتاب به تنهایی برای یافتن راه از چاه کفایت نمی کند بلکه چشم بینا هم لازم دارد،و نیز بذر مستعد و آماده ما دام که زمین آماده و مستعدی وجود نداشته باشد بارور نمی گردد.

از آنچه گفتیم روشن شد که ضمیر"به"به قرآن بازگشت می کند،اگر چه قرآن در آیات قبل با صراحت ذکر نشده ولی از قرائن روشن می شود.

همچنین منظور از"یخافون"(می ترسند)همان احتمال زیان و ضرر است

که هر عاقلی به هنگام قرار گرفتن در برابر دعوت انبیاء و رهبران الهی در فکرش پیدا می شود که شاید گفتار آنها حق باشد،و مخالفت با آن موجب زیان و خسران گردد،پس چه بهتر که در دعوت آنها مطالعه کنم و دلائل آنها را ببینم.

این یکی از نخستین شرطهای هدایت است و همان است که علمای عقائد آن را به عنوان لزوم"دفع ضرر محتمل"دلیل وجوب مطالعه در دعوت مدعی نبوت و لزوم مطالعه درباره شناسایی خدا قرار داده اند.

سپس می گوید این گونه افراد بیدار دل از آن روز می ترسند که جز خدا پناهگاه و شفاعت کننده ای وجود ندارد(لَیْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِیٌّ وَ لاٰ شَفِیعٌ).

آری این گونه افراد را انذار کن و دعوت به سوی حق بنما،زیرا امید تقوا و پرهیزگاری درباره آنها هست(لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ).

البته نفی"شفاعت"و"ولایت"غیر خدا در این آیه هیچگونه منافاتی با شفاعت و ولایت مردان خدا ندارد،زیرا همانطور که قبلا اشاره کردیم منظور نفی شفاعت و ولایت بالذات است،یعنی این دو مقام ذاتا مخصوص خدا است،و اگر غیر او مقام ولایت و شفاعتی دارد به اذن و اجازه و فرمان او است همانطور که قرآن صریحا می گوید:" مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّٰ بِإِذْنِهِ ""کیست که در پیشگاه او جز به فرمان او شفاعت کند"؟(بقره:۲۵۵).

برای توضیح بیشتر در این زمینه و در زمینه بحث شفاعت به طور کلی،به جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۱۶۰ و جلد دوم صفحه ۱۸۹ و ۱۹۶ مراجعه فرمائید.

ص :۲۵۰

[سوره الأنعام (۶): آیات ۵۲ تا ۵۳]

اشاره

وَ لاٰ تَطْرُدِ اَلَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاهِ وَ اَلْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ مٰا عَلَیْکَ مِنْ حِسٰابِهِمْ مِنْ شَیْءٍ وَ مٰا مِنْ حِسٰابِکَ عَلَیْهِمْ مِنْ شَیْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَکُونَ مِنَ اَلظّٰالِمِینَ (۵۲) وَ کَذٰلِکَ فَتَنّٰا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِیَقُولُوا أَ هٰؤُلاٰءِ مَنَّ اَللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَیْنِنٰا أَ لَیْسَ اَللّٰهُ بِأَعْلَمَ بِالشّٰاکِرِینَ (۵۳)

ترجمه:

۵۲-آنها را که صبح و شام خدا را می خوانند و جز ذات پاک او نظری ندارند،از خود دور مکن،نه حساب آنها بر تو است و نه حساب تو بر آنها اگر آنها را طرد کنی از ستمگران خواهی بود.

۵۳-و این چنین بعضی از آنها را با بعض دیگر آزمودیم(توانگران را به وسیله فقیران) تا بگویند آیا اینها هستند که خداوند از میان ما(برگزیده و)بر آنها منت گذارده(و نعمت ایمان به آنها بخشیده)آیا خداوند شاکران را بهتر نمی شناسد؟!

تفسیر:

اشاره

شان نزول

در شان نزول آیات فوق روایات متعددی نقل شده که با هم شباهت زیاد دارند از جمله اینکه:در تفسیر"در المنثور"چنین نقل شده که جمعی از قریش از کنار مجلس پیامبر ص گذشتند در حالی که"صهیب"و"عمار"،و"بلال" و خباب"و امثال آنها از مسلمانان کم بضاعت و کارگر،در خدمت پیامبر بودند.

آنها از مشاهده این صحنه تعجب کردند(و از آنجا که شخصیت را در مال و ثروت و مقام می دانستند نتوانستند عظمت مقام روحی این مردان بزرگ،و نقش

ص :۲۵۱

سازنـده آنهـا را در ایجـاد مجتمع بزرگ اسـلامی و انسانی آینـده درک کننـد) گفتنـد ای محمـد ص آیا به همین افراد از میان جمعیت قنـاعت کرده ای؟اینهـا هسـتند که خداونـد از میـان مـا انتخاب کرده؟!ما پیرو اینها بوده باشـیم؟هر چه زودتر آنها را از طرف خود دور کن،شاید ما به تو نزدیک شویم و از تو پیروی کنیم.

آیات فوق نازل شد و این پیشنهاد را به شدت رد کرد.

بعضـی از مفسـران اهل تسـنن مانند نویسـنده"المنار"حدیثی شبیه به این نقل کرده و سـپس اضافه می کند"عمر بن خطاب"در آنجـا حاضـر بود،و به پیامبر پیشـنهاد کرد چه مانعی دارد که پیشـنهاد آنها را بپـذیریم؟و ما ببینیم اینها چه می کننـد آیات فوق پیشنهاد او را نیز رد کرد.

اشـتباه نشود ذکر شـان نزول برای بعضـی از آیـات این سوره منافاتی با این نـدارد که تمام سوره یک جا نازل شـده باشـد زیرا همـانطور که سابقـا اشـاره کردیم ممکن است حوادث گونـاگونی قبل از نزول سوره در فواصل مختلفی روی داده باشـد و این سوره ناظر به آن حوادث بوده باشد.

***ذکر این نکته در اینجـا لازم به نظر می رسـد که در پـاره ای از روایـات نقـل شـده هنگامی که پیامبر ص پیشـنهاد آنها را نپذیرفت از او خواستند که میان اشراف قریش و فقرای یارانش تناوب قائل شود،یعنی روزی را برای اینها و روزی را برای آنها قرار دهد،تا با هم در یک جلسه ننشـینند،پیامبر این پیشـنهاد را پذیرفت شاید وسیله ای برای ایمان آوردن آنها شود،آنها گفتند باید این مطلب به عنوان یک قرار داد نوشـته شود پیامبر ص علی ع را مامور نوشتن قرار داد کرد که آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد.

ولی این روایت علاوه بر اینکه با روح تعلیمات اسـلام سازگار نیست و در هیـچ مورد در مقابل اینگونه تبعیضـها انعطافی نشان نداده،بلکه در همه جا سخن از وحدت جامعه اسلامی است،با آیه قبل که می فرمود" إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما یُوحی

إِلَيَّ ":"من همواره پیرو وحی الهی هستم"سازگـار نیست،چگونه می توان باور کرد پیامبر ص بـدون انتظار وحی تسلیم چنین پیشنهادی شده باشد.

به علاوه جمله و"و لا تطرد"که در آغاز آیه مورد بحث می خوانیم نشان می دهد که آنها پیشنهاد طرد مطلق آن دسته از یاران پیامبر ص را داشته انـد نه پیشـنهاد تناوب،زیرا تناوب با طرد فرق بسیار دارد و این نشان می دهد که شان نزول همان است که در آغاز آوردیم.

***

مبارزه با فکر طبقاتی

در این آیه به یکی دیگر از بهانه جوئیهای مشرکان اشاره شده و آن اینکه آنها انتظار داشتند پیامبر امتیازاتی برای ثروتمندان به نسبت طبقـه فقیر قائـل شـود، و معتقـد بودنـد که نشستن آنهـا در کنـار یـاران فقیر پیـامبر ص برای آنهـا عیب و نقص بزرگی است،بی خبر از اینکه اسلام آمده تا به اینگونه امتیازات پوچ و بی اساس پایان دهد،لذا آنها روی این پیشنهاد اصرار داشتند که پیـامبر ص ایـن دسـته را از خـود برانـد،امـا قرآن صـریحا و بـا ذکر دلائـل زنـده پیشـنهاد آنهـا را نفی می کنـد نخست می گویـد:"کسانی را که صـبح و شام پروردگار خود را می خواننـد و جز ذات پاک او نظری ندارند،هرگز از خود دور مکن"(وَ لاٰ تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاةِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ) (۱)قابل توجه اینکه در اینجا بدون اینکه نام یا عنوان این اشخاص را ذکر

۱- ۱) وجـه در لغت به معنی صـورت است و گـاهی به معنی ذات بکـار می رود،و منظـور از آن در آیه فـوق معنی دوم اسـت شرح بیشتر درباره این موضوع را در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۲۶۳ مطالعه فرمائید.

کنـد،تنها به ذکر این صـفت قناعت شده است،که آنها صـبح و شام-و به تعبیر دیگر همیشه-به یاد خدا هسـتند،و این عبادت و نیـایش و توجه به پروردگـار نه بخـاطر دیگر از روی ریا است،بلکه تنها بخاطر ذات پاک او است او را فقط بخاطر خودش می خواهند و می جویند،و هیچ امتیازی با این امتیاز برابری نمی کند.

از آیات مختلف قرآن اسـتفاده می شود که مشرکان ثروتمند و خود خواه این نخستین و آخرین بار نبود که چنین پیشنهادی را به پیـامبر ص کردنـد، بلکه کرارا این ایراد را داشـتند،که چرا پیـامبر ص جمعی از بینوایـان را گرد خـویش جمـع کرده است،و اصرار داشتند آنها را طرد کند.

در حقیقت آنها روی یک سـنت دیرین غلط امتیاز افراد را به ثروت آنها می دانسـتند،و معتقـد بودند باید طبقات اجتماع که بر اساس ثروت به وجود آمـده همواره محفوظ بماند،و هر آئین و دعوتی بخواهد زندگی طبقاتی را بر هم زند، و این امتیازات را نادیده بگیرد،در نظر آنها مطرود و غیر قابل قبول است.

در حالات نوح پیامبر ع نیز می خوانیم که اشراف زمان او به او می گفتند، (وَ مٰا نَرٰاکَ اتَّبَعَکَ إِلاَّ الَّذِینَ هُمْ أَرٰاذِلُنٰا بٰادِیَ الرَّأْیِ):"مـا نمی بینیم کسـانی از تو پیروی کرده باشـند،جز جمعی از فرومایگـان و افراد خـام"(هود آیه ۲۶)و این را دلیـل بر بطلان رسالت او می دانستند.

یکی از نشـانه های عظمت اسـلام و قرآن و به طور کلی عظمت مکتب انبیا این است که با سرسـختی هر چه بیشتر،در برابر این گونه پیشـنهادها مقـاومت کردنـد، و در جوامعی که اختلاف طبقاتی یک مساله جاویـدان شـمرده می شـد،بکوبیـدن این امتیاز موهوم پرداختند تا معلوم شود افراد پاکدل و با ایمان و هوشـمندی هم چون سلمان و ابی ذر و صهیب و خباب و بلال به خاطر نداشـتن مال و ثروت کمترین نقصـی ندارنـد،و ثروتمندان بی مغز و کور دل و خود خواه و متکبر به خاطر ثروتشان نمی توانند از امتیازات اجتماعی و معنوی برخوردار گردند.

ص :۲۵۴

در جمله بعد می فرماید:دلیلی ندارد که اینگونه اشخاص با ایمان را از خود دور سازی،برای اینکه نه حساب آنها بر تو است و نه حساب تو بر آنها، (مٰا عَلَيْكَ مِنْ حِسٰابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ مٰا مِنْ حِسٰابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ).

با اینحال اگر آنها را از خود برانی از ستمگران خواهی بود(فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظّٰالِمِينَ).

در اینکه منظور از "حساب" در اینجا چه حسابی است؟در میان مفسران گفتگو است،بعضی احتمال داده اند که منظور از حساب،حساب روزی آنها است، یعنی اگر دست آنها از مال و ثروت تهی است باری بر دوش تو نمی گذارند،زیرا حساب روزی آنها با خدا است،همانگونه که تو نیز بار زندگی خود را بر دوش آنها نمی گذاری و حساب روزی تو با آنها نیست.

ولی با توجه به بیانی که خواهیم کرد این احتمال بعید به نظر می رسد.

بلکه ظاهر این است که منظور از حساب،حساب اعمال است-همانطور که بسیاری از مفسران گفته اند-اما چگونه خداوند می فرماید حساب اعمال آنها بر تو نیست،در حالی که آنها عمل بدی نداشته اند که ذکر چنین جمله ای لازم باشد این به خاطر آن است که مشرکان یاران فقیر پیامبر ص را به واسطه نداشتن مال و ثروت متهم به دوری از خدا می کردند که اگر اعمال آنها در پیشگاه خدا مورد قبول بود،چرا آنها را از نظر زندگی مرفه قرار نداده است؟به علاوه آنها را متهم می کردند که ایمانشان شاید بخاطر تامین زندگی و رسیدن به آب و نان بوده است.

قرآن پاسخ می دهد به فرض اینکه آنها چنین بوده باشند،ولی حسابشان با خدا است،همین اندازه که ایمان آورده اند و در صف مسلمین قرار گرفته اند، به هیچ قیمتی نباید رانده شوند،و به این ترتیب جلو بهانه جوئیهای اشراف قریش را می گیرد.

شاهد این تفسیر همان است که در داستان نوح پیغمبر که شبیه داستان اشراف قریش است آمده در آنجا که قوم نوح به او می گوینـد: أَ نُؤْمِنُ لَـکَ وَ اتَّبَعَـکَ الْـأَرْذَلُونَ :"ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که افراد بی سر و پا از تو پیروی کرده انـد"نوح در جواب می گوید: وَ ما عِلْمِی بِما کانُوا یَعْمَلُونَ إِنْ حِسابُهُمْ إِلاّ عَلی رَبِّی لَوْ تَشْعُرُونَ وَ ما أَنَا بِطارِدِ الْمُؤْمِنِینَ :"من چه اطلاعی از اعمال آنها دارم؟حساب اعمال آنها بر خـدا است اگر بدانیـد،و من نمی توانم آنها را که اظهار ایمان کرده انـد از خود برانم". (۱)

نتیجه اینکه وظیفه پیامبر آن است که هر فردی را که اظهار ایمان کنـد بـدون هیچ گونه تفاوت و تبعیض از هر قشـر و طبقه ای که باشـد بپـذیرد،چه رسـد به افراد پاکـدل و با ایمانی که جز خـدا نمی جویند و تنها گناهشان این است که دسـتشان از مال و ثروت تهی است،و آلوده زندگی نکبت بار اشراف نیستند.

یک امتیاز بزرگ اسلام

می دانیم در مسـیحیت کنونی دایره اختیـارات رؤسـای مـذهبی به طرز مضـحکی توسـعه یـافته تـا آنجـا که آنها برای خود حق بخشیدن گناه قائل هستند،و به همین جهت می توانند کسانی را با کوچکترین چیزی طرد و تکفیر کنند،و یا بپذیرند.

قرآن در آیه فوق و آیات دیگر صـریحا یادآور می شود که نه تنها علمای مذهبی حتی شـخص پیامبر ص نیز حق طرد کسی را که اظهار ایمان می کنـد، و کاری که موجب خروج از اسـلام بشود،انجام نداده ندارند.آمرزش گناه و حساب و کتاب بندگان تنها به دست خدا است،و هیچ کس جز او حق دخالت در چنین کاری ندارد.

ولی اشتباه نشود موضوع بحث در آیه"طرد مذهبی"است،نه"طرد

۱- ۱) سوره شعرا،آیه ۱۱۱ تا ۱۱۴.

حقوقی"،به این معنی که اگر مثلا مدرسه ای وقف بر محصلین خاصی بود، و کسی در آغاز مشمول شرایط بود و بعدا فاقد شرایط شد،اخراج او از آن مدرسه هیچ مانعی ندارد،و هم چنین اگر متولی مدرسه اختیاراتی به خاطر رعایت مصالح مدرسه داشت،هیچ مانعی ندارد که برای حفظ نظم و موقعیت آن،از آن اختیارات مشروع استفاده کند(بنا بر این مطالبی که در تفسیر المنار در ذیل آیه بر خلاف این مطلب دیده می شود،ناشی از اشتباه طرد مذهبی با طرد حقوقی است).

*** در آیه بعد به ثروتمندان بی ایمان هشدار می دهد که این جریانات آزمایشهایی است برای آنها،و اگر از کوره این آزمایشها نادرست بیرون آیند،باید عواقب دردناک آن را تحمل کنند،می گوید:"این چنین بعضی از آنها را با بعض دیگر آزمودیم"(وَ کَذٰلِکَ فَتَنّٰا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ).

"فتنه"در اینجا به معنی آزمایش است، (۱)چه آزمایشی از این سنگین تر که اشراف و ثروتمندانی که سالها عادت کرده اند حساب خود را به کلی از طبقات پائین جدا کنند،نه در شادی با آنها شریک باشند،و نه در غم و رنج،و حتی قبرهایشان هم از یکدیگر فاصله داشته باشد،یک مرتبه تمام این آداب و رسوم را در هم بشکنند،و این زنجیرهای عظیم را از دست و پای خود بردارند و به آئینی به پیوندد که پیشگامان آن به اصطلاح از طبقه فقرا و پائین محسوب می شوند.

سپس اضافه می کند:کار این توانگران به جایی می رسد که با نگاه تحقیر به مؤمنان راستین نگریسته و می گویند:"آیا اینها هستند که خداوند از میان ما برگزیده،و نعمت ایمان و اسلام به آنها ارزانی داشته است"؟آیا اینها قابل

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به جلد ۲ تفسیر نمونه صفحه ۱۳ و ۱۷ ذیل آیه ۱۹۱ سوره بقره و ۱۹۳ مراجعه کنید.

چنین حرفهایی هستند؟!(لِیَقُولُوا أَ هٰؤُلاٰءِ مَنَّ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَیْنِنٰا) (۱).

و بعد به آنها پاسخ می گوید که این افراد با ایمان مردمی هستند که شکر نعمت عمل و تشخیص را بجا آورده و آن را بکار بسته اند،و هم چنین شکر نعمت دعوت پیامبر ص را بجا آورده و از او پذیرا شده اند.چه نعمتی از آن بزرگتر و چه شکری از آن بالاتر،و بخاطر همین خداوند،ایمان را در قلوب آنها راسخ گردانیده است"آیا خداوند شاکران را بهتر نمی شناسد؟"(أَ لَیْسَ اللّٰهُ بِأَعْلَمَ بِالشّٰاکِرِینَ).

[سوره الأنعام (۶): آیات ۵۴ تا ۵۵]

اشاره

وَ إِذٰا جٰاءَکَ اَلَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیٰاتِنٰا فَقُلْ سَلاٰمٌ عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلیٰ نَفْسِهِ اَلرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءاً بِجَهٰالَةٍ ثُمَّ تٰابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۵۴) وَ کَذٰلِکَ نُفَصِّلُ اَلْآیٰاتِ وَ لِتَسْتَبِینَ سَبِیلُ اَلْمُجْرِمِینَ (۵۵)

ترجمه:

۵۴-هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند به آنها بگو:سلام بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود فرض کرده،هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح(و جبران)نماید او آمرزنده مهربان است.

۵۵-و اینچنین آیات را برمی شمریم(و روشن می سازیم)تا راه گناهکاران آشکار گردد.

تفسیر:

بعضی معتقدند آیه نخست درباره کسانی نازل شده که در آیات قبل پیامبر

---

۱ - ۱) همانطور که در ذیل آیه ۱۶۴ سوره آل عمران اشاره شد"منت"در اصل به معنی بخشیدن نعمت است،برای توضیح بیشتر به جلد ۳ تفسیر نمونه صفحه ۱۵۸ مراجعه فرمائید.

ص مامور شد که از طرد آنها خودداری کند،و آنها را از خود جدا نسازد و بعضی معتقدند درباره جمعی از گناهکاران بوده است که نزد پیامبر ص آمدند و اظهار داشتند ما گناهان زیادی کرده ایم و پیامبر ص سکوت کرد تا آیه فوق نازل شد.

اما شان نزول آن هر چه باشد،شک نیست که مفهوم آیه یک معنی کلی و وسیع است و همه را شامل می شود،زیرا نخست به صورت یک قانون کلی به پیامبر ص دستور می دهد که تمام افراد با ایمان را هر چند گناهکار باشند، نه تنها طرد نکند،بلکه به خود بپذیرد و چنین می گوید:

"هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان آورده اند به سراغ تو بیایند،به آنها بگو:سلام بر شما(وَ إِذٰا جٰاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیٰاتِنٰا فَقُلْ سَلاٰمٌ عَلَیْکُمْ).

این سلام ممکن است از ناحیه خدا و بوسیله پیامبر ص بوده باشد،و یا مستقیما از ناحیه خود پیامبر ص و در هر حال دلیل بر پذیرا شدن و استقبال کردن و تفاهم و دوستی با آنها است.

در جمله دوم اضافه می کند،که"پروردگار شما رحمت را بر خود فرض کرده است"(کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلیٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ).

"کتب"که از ماده"کتابت"به معنی نوشتن است،در بسیاری از موارد کنایه از الزام و ایجاب و تعهد می باشد،زیرا یکی از آثار نوشتن مسلم شدن و ثابت ماندن چیزی است.

و در جمله سوم که در حقیقت توضیح و تفسیر رحمت الهی است،با تعبیری محبت آمیز چنین می گوید:"هر کس از شما کاری از روی جهالت انجام دهد، سپس توبه کند و اصلاح و جبران نماید،خداوند آمرزنده و مهربان است"(أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءاً بِجَهٰالَهٍ ثُمَّ تٰابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ) همانطور که سابقا (۱)گفته ایم منظور از"جهالت"در اینگونه موارد،

۱- ۱) تفسیر نمونه جلد ۳ صفحه ۳۱۳.

همان غلبه و طغیان شهوت است که انسان نه از روی دشمنی و عداوت با حق،بلکه به خاطر غلبه هوی و هوس آن چنان می شود که فروغ عقل و کنترل شهوت را از دست می دهد،چنین کسی با اینکه عالم به گناه و حرام است اما چون علمش تحت الشعاع هوی و هوس واقع شده،به آن"جهل"اطلاق گردیده،مسلما چنین کسی در برابر گناه خود مسئول است،اما چون از روی عداوت و دشمنی نبوده، سعی و کوشش می کند اصلاح و جبران کند.

در حقیقت آیه فوق به پیامبر ص دستور می دهد،که هیچ فرد با ایمانی را از هر طبقه و نژاد و در هر شرائطی بوده باشد،نه تنها از خود نراند،بلکه آغوش خویش را یکسان به روی همه بگشاید،حتی اگر کسانی آلوده به گناهان زیاد باشند،آنها را نیز بپذیرد و اصلاح کند.

*** و در آیه بعد برای تاکید مطلب می فرماید:"ما آیات و نشانه ها و دستورات خود را این چنین روشن و مشخص می کنیم،تا هم راه حق جویان و مطیعان آشکار گردد و هم راه گنه کاران لجوج و دشمنان حق"(وَ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَ لِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ) (۱).

روشن است که منظور از مجرم،در آیه فوق هر گناهکاری نیست،زیرا پیامبر ص در این آیه ماموریت پیدا می کند گناهکاران را در صورتی که به سوی او بیایند هر چند اعمال خلافی از روی نادانی انجام داده باشند،بپذیرد، بنا بر این منظور از مجرم همان گناهکاران لجوج و سرسختی است که با هیچ وسیله تسلیم حق نمی شوند.

---

۱ - ۱) در حقیقت جمله و لتستبین...عطف بر جمله محذوفی است که به قرینه مقابله فهمیده می شود،یعنی"لتستبین سبیل المؤمنین المطیعین و لتستبین سبیل المجرمین":"تا راه ایمان آورندگان مطیع و راه گناهکاران هر دو آشکار گردد.

یعنی بعد از این دعوت عمومی و همگانی به سوی حق،حتی دعوت از گناهکارانی که از کار خود پشیمانند،راه و رسم مجرمان لجوج و غیر قابل انعطاف کاملا شناخته خواهد شد.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۵۶ تا ۵۸]

اشاره

قُلْ إِنِّی نُهِیتُ أَنْ أَعْبُدَ اَلَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ قُلْ لاٰ أَتَّبِعُ أَهْوٰاءَکُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذاً وَ مٰا أَنَا مِنَ اَلْمُهْتَدِینَ (۵۶) قُلْ إِنِّی عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی وَ کَذَّبْتُمْ بِهِ مٰا عِنْدِی مٰا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ اَلْحُکْمُ إِلاّٰ لِلّٰهِ یَقُصُّ اَلْحَقَّ وَ هُوَ خَیْرُ اَلْفٰاصِلِینَ (۵۷) قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِی مٰا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِیَ اَلْأَمْرُ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِالظّٰالِمِینَ (۵۸)

ترجمه:

۵۶-بگو من از پرستش کسانی که غیر از خدا می خوانید نهی شده ام،بگو من از هوی و هوسهای شما پیروی نمی کنم اگر چنین کنم گمراه شده ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود.

۵۷-بگو من دلیل روشنی از پروردگارم دارم و شما آن را تکذیب کرده اید(و نپذیرفته اید) آنچه شما درباره آن عجله دارید به دست من نیست،حکم و فرمان تنها از آن خدا است،حق را از باطل جدا می کند،و او بهترین جدا کننده(حق از باطل) است.

۵۸-بگو اگر آنچه را که شما در باره آن عجله دارید نزد من بود(و به درخواست شما ترتیب اثر می دادم عذاب الهی بر شما نازل می گشت و)کار من و شما پایان گرفته بود و خداوند ظالمان را بهتر می شناسد.

ص:۲۶۱

تفسیر:

اصرار بیجا

در این آیات هم چنان روی سخن به مشرکان و بت پرستان لجوج است- همانطور که بیشتر آیات این سوره نیز همین بحث را دنبال می کند-لحن این آیات چنان است که گویا آنها از پیامبر دعوت کرده بودند به آئینشان گرایش پیدا کند پیامبر ص مامور می شود که صریحا به آنها بگوید:"من از پرستش کسانی را که غیر از خدا می پرستید نهی شده ام"(قُلْ إِنِّی نُهِیتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ) (۱).

جمله"نهیت"(ممنوع شده ام)که به صورت فعل ماضی مجهول آورده شده است اشاره به این است که ممنوع بودن پرستش بتها چیز تازه ای نیست بلکه همواره چنین بوده و خواهد بود.

سپس با جمله:"بگو ای پیامبر من پیروی از هوا و هوسهای شما نمی کنم" (قُلْ لاٰ أَتَّبِعُ أَهْوٰاءَکُمْ)پاسخ روشنی به پیشنهاد بی اساس آنها می دهد و آن اینکه بت پرستی هیچ دلیل منطقی ندارد،و هرگز با حکم عقل و خرد جور نمی آید،زیرا عقل به خوبی درک می کند که انسان از جماد اشرف است چگونه ممکن است انسان در برابر مخلوق دیگری و حتی در برابر موجود پست تر سر تعظیم فرود آورد،علاوه بر این بتها غالبا ساخته و پرداخته انسان بودند چگونه ممکن است چیزی که مخلوق خود انسان است معبود او و حلال مشکلاتش گردد،بنا بر این سرچشمه بت پرستی چیزی جز تقلید کورکورانه و پیروی از خرافات و هوا

۱- ۱) به کار بردن کلمه"الذین"که برای جمع مذکر عاقل است برای بتها به خاطر آن است که از دریچه فکر آنها با آنها سخن می گوید.

پرستی نیست.

و در آخرین جمله برای تاکید بیشتر می گوید:"اگر من چنین کاری را کنم مسلما گمراه شده ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود"(قَدْ ضَلَلْتُ إِذاً وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ).

*** در آیه بعد پاسخ دیگری به آنها می دهد و آن اینکه"من بینه و دلیل روشنی از طرف پروردگارم دارم اگر چه شما آن را نپذیرفته و تکذیب کرده اید" (قُلْ إِنِّي عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ كَذَّبْتُمْ بِهِ).

"بینه"در اصل به چیزی می گویند که میان دو شیء فاصله و جدایی می افکند به گونه ای که دیگر هیچگونه اتصال و آمیزش با هم نداشته باشند،سپس به دلیل روشن و آشکار نیز گفته شده،از این نظر که حق و باطل را کاملا از هم جدا می کند.

در اصطلاح فقهی اگر چه"بینه"به شهادت دو نفر عادل گفته می شود ولی معنی لغوی آن کاملا وسیع است و شهادت دو عادل یکی از مصداقهای آن می باشد و اگر به معجزات بینه گفته می شود باز از همین نظر است که حق را از باطل جدا می کند و اگر به آیات و احکام الهی بینه گفته می شود باز به عنوان مصداق این معنی وسیع است.

خلاصه در این آیه نیز پیامبر ص مامور است روی این نکته تکیه کند که مدرک من در مسئله خدا پرستی و مبارزه با بت کاملا روشن و آشکار می باشد و انکار و تکذیب شما چیزی از اهمیت آن نمی کاهد.

سپس به یکی دیگر از بهانه جوئیهای آنها اشاره می کند و آن اینکه آنها می گفتند اگر تو بر حق هستی کیفرهایی که ما را به آن تهدید می کنی زودتر بیاور پیامبر ص در پاسخ آنها می گوید"آنچه را شما درباره آن عجله دارید به

ص :۲۶۳

دست من نیست"(مٰا عِنْدِی مٰا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ).

"تمام کارها و فرمانها همه به دست خدا است"(إِنِ الْحُکْمُ إِلاّٰ لِلّٰهِ).

و بعد به عنوان تاکید می گوید:"او است که حق را از باطل جدا می کند و او بهترین جدا کنندگان حق از باطل است"(یَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَیْرُ الْفٰاصِلِینَ).

بدیهی است کسی می تواند به خوبی حق را از باطل جدا کند که علمش از همه بیشتر باشد و شناخت حق و باطل برای او کاملا روشن است،به علاوه قدرت کافی برای اعمال علم و دانش خود نیز داشته باشد و این دو صفت(علم و قدرت)به طور نامحدود و بی پایان تنها برای ذات پاک خدا است،بنا بر این او بهترین جدا کنندگان حق از باطل است.

*** در آیه بعد به پیامبر دستور می دهد که در برابر مطالبه عذاب و کیفر از ناحیه این جمعیت لجوج و نادان"به آنها بگو:اگر آنچه را که شما با عجله از من می طلبید در قبضه قدرت من بود و من به درخواست شما ترتیب اثر می دادم کار من و شما پایان گرفته بود"(قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِی مٰا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِیَ الْأَمْرُ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ).

اما برای اینکه تصور نکنند مجازات آنها به دست فراموشی سپرده شده در پایان می گوید:"خداوند از همه کس بهتر ستمکاران و ظالمان را می شناسد و به موقع کیفر آنها را خواهد داد"(وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِالظّٰالِمِینَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-از آیات قرآن استفاده می شود که بسیاری از اقوام گذشته همین درخواست را از پیامبران خود داشتند،که اگر راست می گویی پس چرا مجازاتی را که برای ما انتظار داری به سراغ ما نمی فرستی؟!

ص: ۲۶۴

قوم نوح ع چنین درخواستی را از او کردند و گفتند ای نوح!چرا این همه با ما سخن می گویی و مجادله می کنی؟اگر راست می گویی عذابی را که به عنوان تهدید می گویی زودتر بیاور قالُوا یا نُوحُ قَدْ جادَلْتَنا فَأَكْثَرْتَ جِدالَنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقِينَ (هود-۳۲)نظیر این تقاضا را قوم صالح نیز از او کردند(اعراف-۷۷).

و همچنین قوم عاد به پیامبرشان هود چنین پیشنهادی داشتند(اعراف-۷۰) از سوره اسراء نیز استفاده می شود که این درخواست از پیامبر اسلام مکرر واقع شد،حتی گفتند ما به تو ایمان نمی آوریم مگر زمانی که یکی از چند کار انجام دهی از جمله اینکه سنگهای آسمانی را قطعه قطعه بر سر ما بیفکنی! (أَوْ تُسْقِطَ السَّماءَ كَما زَعَمْتَ عَلَيْنا كِسَفاً)(اسراء-۹۲).

این درخواستهای نامعقول یا به عنوان استهزاء و مسخره کردن صورت می گرفته و یا به راستی به عنوان طلب اعجاز و در هر دو صورت کار احمقانه ای بود، زیرا در صورت دوم موجب نابودی آنها می شده و جایی برای استفاده از معجزه باقی نمی مانده و در صورت اول نیز با دلائل و نشانه های روشنی که پیامبران با خود داشتند حد اقل احتمال صدق آنها در نظر هر بیننده مجسم می شده است،چطور ممکن است با چنین احتمالی انسان تقاضای نابودی خودش را بکند،یا آن را به شوخی بگیرد،ولی تعصب و لجاجت بلای بزرگی است که جلو هر گونه فکر و منطق را می گیرد.

۲-جمله" إِنِ الْحُكْمُ إِلاّ لِلّهِ "معنی روشنی دارد و آن اینکه:هر گونه فرمان در عالم آفرینش و تکوین و در عالم احکام دینی و تشریع به دست خدا است،و بنا بر این اگر پیامبر ص ماموریتی پیدا می کند آنهم به فرمان او است.

و اگر حضرت مسیح مثلا مرده ای را زنده می کند آنهم به اذن او است، همچنین هر منصبی اعم از رهبری الهی و قضاوت و حکمیت به کسی سپرده شده است

آنهم از ناحیه پروردگار است.

اما متاسفانه جمله به این روشنی در طول تاریخ کرارا مورد سوء استفاده واقع شده است،گاهی خوارج برای ایراد به مسئله تعیین"حکمین"در جریان جنگ "صفین"که به پیشنهاد آنها و امثال آنها صورت گرفته بود به این جمله چسبیده و به گفته علی ع کلمه حقی را گرفته و در معنی باطلی به کار می بردند،و تدریجا جمله"لا حکم الا للّه"شعاری برای آنها شد.

آنها آن قدر نادان و ابله بودند که تصور می کردند اگر کسی به فرمان خدا و به دستور اسلام در موضوعی حکمیت پیدا کرد با جمله" إِنِ الْحُكْمُ إِلاّ لِلّهِ "مخالف است،با اینکه قرآن زیاد می خواندند اما کمتر می فهمیدند،زیرا حتی قرآن در موضوع دادگاه خانوادگی اسلام تصریح به انتخاب حکم از طرف زن و مرد می کند(فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها)(نساء-۳۵) بعضی دیگر-همانطور که فخر رازی در تفسیر خود نقل می کند-این جمله را دلیلی بر مسلک جبر گرفته اند،زیرا وقتی قبول کنیم همه فرمانها در جهان آفرینش به دست خدا است اختیاری برای کسی باقی نمی ماند.

در حالی که می دانیم آزادی اراده بندگان و اختیار آنها نیز به فرمان پروردگار است،این خدا است که میخواهد آنها مختار و آزاد در کار خود باشند تا در پرتو اختیار و آزادی،تکلیف و مسئولیت بر دوش آنها نهد و تربیت شوند.

۳-جمله"یقص"در لغت به معنی"قطع کردن"و بریدن چیزی است (۱)و اینکه در آیه فوق می خوانیم"یقص الحق":خداوند حق را می برد یعنی کاملا آن را از باطل جدا و تفکیک می نماید،بنا بر این جمله بعد"و هُوَ خَيْرُ الْفاصِلِينَ "

---

۱ - ۱) قاموس می گوید:"قص الشعر و الظفر قطع منهما بالمقص ای المقراض": چیدن مو و ناخن را با مقراض و قیچی عرب"قص"می گوید و مقراض را"مقص"(بکسر میم و فتح قاف)

او بهترین جدا کنندگان است تاکید برای این موضوع محسوب می شود.

و باید توجه داشت که جمله"یقص"از ماده"قصه"به معنی بیان سرگذشت و داستان نیست آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۵۹ تا ۶۲]

اشاره

وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ اَلْغَیْبِ لاٰ یَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ وَ یَعْلَمُ مٰا فِی اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَهٍ إِلاّٰ یَعْلَمُهٰا وَ لاٰ حَبَّهٍ فِی ظُلُمٰاتِ اَلْأَرْضِ وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ یٰابِسٍ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ (۵۹) وَ هُوَ اَلَّذِی یَتَوَفّٰاکُمْ بِاللَّیْلِ وَ یَعْلَمُ مٰا جَرَحْتُمْ بِالنَّهٰارِ ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ فِیهِ لِیُقْضیٰ أَجَلٌ مُسَمًّی ثُمَّ إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ ثُمَّ یُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۶۰) وَ هُوَ اَلْقٰاهِرُ فَوْقَ عِبٰادِهِ وَ یُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظَهً حَتّٰی إِذٰا جٰاءَ أَحَدَکُمُ اَلْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنٰا وَ هُمْ لاٰ یُفَرِّطُونَ (۶۱) ثُمَّ رُدُّوا إِلَی اَللّٰهِ مَوْلاٰهُمُ اَلْحَقِّ أَلاٰ لَهُ اَلْحُکْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ اَلْحٰاسِبِینَ (۶۲)

ترجمه:

۵۹-کلیدهای غیب تنها نزد او است و جز او کسی آن را نمی داند،آنچه در خشکی و دریاست می داند،هیچ برگی(از درختی)نمی افتد مگر اینکه از آن آگاه است،و نه هیچ دانه ای در مخفیگاه زمین،و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد جز اینکه در کتاب آشکار(در کتاب علم خدا)ثبت است.

۶۰-او کسی است که(روح)شما را در شب(به هنگام خواب)می گیرد،و از آنچه در روز کسب کرده اید(و انجام داده اید)با خبر است سپس شما را در روز(از خواب)برمی انگیزد(و این وضع هم چنان ادامه می یابد)تا مدت و سر آمد

معینی فرا رسد سپس بازگشت شما به سوی او است،و شما را به آنچه عمل می کردید آگاه می سازد.

۶۱-او تسلط کامل بر بندگان خود دارد و مراقبانی بر شما می فرستد،تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد فرستادگان ما جان او را می گیرند و آنها(در نگاهداری حساب اعمال بندگان)کوتاهی نمی کنند.

۶۲-سپس(تمام بندگان)به سوی خدا که مولای حقیقی آنها است باز می گردند، بدانید داوری مخصوص او است و او سریعترین حسابگران است.

تفسیر:

اسرار غیب!

در آیات گذشته سخن از علم و قدرت خدا و وسعت دایره حکم و فرمان او در میان بود،در این آیات آنچه در آیات قبل اجمالا بیان شده،مشروحا توضیح داده می شود.

نخست به موضوع علم خدا پرداخته،می گوید:

"خزانه های غیب(یا کلیدهای غیب)همه در نزد خدا است،و جز او کسی آنها را نمی داند"(وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ الْغَيْبِ لاٰ يَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ).

"مفاتح"جمع"مفتح"(بر وزن بهتر)به معنی"کلید"است،و نیز ممکن است جمع"مفتح"(بر وزن دفتر)به معنی"خزینه"و مرکز نگاهداری چیزی بوده باشد.

در صورت اول معنی آیه چنین می شود که تمام کلیدهای غیب به دست او است،و در صورت دوم تمام خزانه های غیب.

این احتمال نیز وجود دارد که هر دو معنی در یک عبارت مراد باشد،و همانطور که در علم اصول اثبات کرده ایم مانعی از استعمال یک لفظ در چند معنی وجود

ص:۲۶۸

ندارد،و در هر صورت این دو لازم و ملزوم یکدیگرند،زیرا هر کجا خزانه ای است،کلیدی وجود دارد.

ولی بیشتر به نظر می رسد که"مفاتح"به معنی کلیدها باشد،نه خزائن، زیرا هدف در اینجا بیان علم خدا است و آن با مساله کلید که وسیله آگاهی از ذخایر مختلف است،متناسب تر می باشد،در دو مورد دیگر که کلمه"مفاتح" در قرآن بکار رفته،نیز منظور از آن کلید است (۱).

سپس برای توضیح و تاکید بیشتر می گوید:"آنچه در بر و بحر است خدا می داند"(وَ یَعْلَمُ مٰا فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ).

"بر"به معنی مکان وسیع است،و معمولا به خشکی ها گفته می شود،و"بحر" در اصل نیز به معنی محل وسیعی است که آب زیاد در آن مجتمع باشد،و معمولا به دریاها و گاهی به نهرهای عظیم نیز گفته می شود.

در هر حال آگاهی خدا از آنچه در خشکی ها و دریاها است،به معنی احاطه علم او بر همه چیز است.و توجه به وسعت معنی جمله بالا(آنچه در خشکیها و دریاها است خدا می داند)در حقیقت روشنگر گوشه ای از علم وسیع او است.

یعنی او از جنبش میلیاردها موجود زنده،کوچک و بزرگ،در اعماق دریاها.

از لرزش برگهای درختان در تمام جنگلها و کوه ها.

از تاریخچه قطعی شگفتن هر غنچه و باز شدن گلبرگها.

از جریان امواج نسیم در بیابانها و خمیدگی دره ها.

از شماره واقعی سلولهای بدن هر انسان و گلبولهای خونها.

از حرکات مرموز تمام الکترونها در دل اتمها.

و بالآخره از تمام اندیشه هایی که از لابلای پرده های مغز ما می گذرد،و تا

۱- ۱) مٰا إِنَّ مَفٰاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَهِ أُولِی الْقُوَّهِ .(قصص آیه ۷۶)... أَوْ مٰا مَلَکْتُمْ مَفٰاتِحَهُ (سوره نور آیه ۶۱).

اعماق روح ما نفوذ می کند...آری از همه اینها به طور یکسان با خبر است.

باز در جمله بعد برای تاکید احاطه علمی خداوند،اشاره به خصوص در این مورد کرده و می فرماید:"هیچ برگی از درختی جدا نمی شود،مگر اینکه آن را می داند"(وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّٰ يَعْلَمُهٰا).

یعنی تعداد این برگها و لحظه جدا شدنشان از شاخه ها و گردش آنها در وسط هوا و لحظه قرار گرفتنشان روی زمین،همه اینها در پیشگاه علم او روشن است.

"هم چنین هیچ دانه ای در مخفیگاه زمین قرار نمی گیرد،مگر اینکه تمام خصوصیات آن را می داند(وَ لاٰ حَبَّةٍ فِي ظُلُمٰاتِ الْأَرْضِ).

در حقیقت دست روی دو نقطه حساس گذارده شده است،که برای هیچ انسانی هر چند میلیونها سال از عمر او بگذرد،و دستگاههای صنعتی و تکامل حیرت انگیز پیدا کند،احاطه بر آن ممکن نیست.

چه کسی می داند بادها در هر شبانه روز در سرتاسر کره زمین چه بذرهایی را از گیاهان جدا کرده و به چه نقطه ای می پاشد،بذرهایی که ممکن است گاهی سالیان دراز در اعماق زمین مخفی بمانند،تا آب کافی برای رشد و نمو به دست آورند؟.

چه کسی می داند که در هر ساعت به وسیله حشرات و یا به وسیله انسانها چند دانه از چه نوع بذر و در کدام نقطه زمین افشانده می شوند؟.

کدام مغز الکترونیکی می تواند،تعداد برگهایی که در یک روز از شاخه درختان جنگلها جدا می شوند حساب کند؟.

نگاه به منظره یک جنگل مخصوصا در فصل پائیز،و به ویژه به دنبال یک رگبار یا یک تند باد،و منظره بدیعی که سقوط پی در پی برگها پیدا می کند، بخوبی این حقیقت را ثابت می کند،که اینگونه علوم هیچ گاه ممکن نیست در دسترس انسان قرار گیرد.

در واقع سقوط برگها لحظه مرگ آنها است،و سقوط دانه ها در مخفیگاه

زمین گامهـای نخستین حیات و زنـدگی آنها است،او است که از نظام این مرگ و زنـدگی با خبر است،حتی گامهای مختلفی را که یک دانه به سوی زندگی کامل و شکوفان شدن برمی دارد در هر لحظه و هر ساعت در پیشگاه علم او آشکار است.

بیان این موضوع یک اثر "فلسفی "دارد و یک اثر "تربیتی ".

اما اثر فلسـفی آن این است که پنـدار کسانی را که علم خـدا را منحصـر به کلیات می داننـد،و معتقدند که خدا از جزئیات این جهان آگاهی ندارد، نفی می کند،و صریحا می گوید که خدا از همه کلیات و جزئیات آگاهی کامل دارد (۱).

و امـا اثر تربیتی آن روشن است،زیرا ایمـان به این علم وسـیع پهنـاور به انسـان می گویـد تمـام اسـرار وجود تو،اعمال و گفتار تو،نیات و افکار تو،همگی برای ذات پاک او آشکار است با چنین ایمانی چگونه ممکن است انسان مراقب حال خویش نباشد و اعمال و گفتار و نیات خود را کنترل نکند.

و در پایـان آیه می فرمایـد "هیـچ تر و خشـکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین ثبت است "(وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ یٰابِسٍ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ).

این جمله بـا عبـارتی کوتـاه وسـعت بی انتهـای علم خـدا را به همه موجودات بیان می کنـد.و هیـچ چیز از آن مسـتثنی نخواهد بود،زیرا منظور از "تر "و "خشک " معنی لغوی آن نیست بلکه این تعبیر معمولا کنایه از عمومیت می باشد.

در مـورد کِتٰابٍ مُبِینٍ احتمالاـت مختلفی از نـاحیه مفسـران داده شـده اسـت ولی بیشـتر به نظر می رسـد که منظـور از "کتـاب مبین "همان مقام علم پروردگار است یعنی همه موجودات در علم بی پایان او ثبت می باشـند،و تفسیر آن به "لوح محفوظ " نیز قابل تطبیق بر همین معنی است،چه اینکه بعید نیست که لوح محفوظ نیز همان صفحه علم خدا باشد.

ص :۲۷۱

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به کتاب خدا را چگونه بشناسیم مراجعه شود.

این احتمـال نیز در معنی " کِتٰابٍ مُبِینٍ "وجود دارد که منظور از آن عـالم آفرینش و خلقت و سلسـله علت و معلولهـا است،که همه چیز در آن نوشته شده است.

*** در روایات متعددی که از طرق اهل بیت رسیده است،"ورقه"به معنی جنین سـقط شده و"حبه"به معنی فرزند و" ظُلُمٰاتِ الْأَرْضِ "به معنی رحم مادران و"رطب"به معنی آنچه از نطفه ها زنـده میماننـد،و"یابس"به معنی آنچه از بین می رود،تفسیر شده است (۱).

شـک نیست که این تفسیر بـا جمود روی معانی لغوی این کلمات تطبیق نمی کنـد، زیرا"ورقه"به معنی بر گ و"حبه"به معنی دانه،و" ظُلُمٰاتِ الْأَرْضِ "به معنی تاریکهـای زمین و"رطب"به معنی تر و"یابس"به معنی خشـکی است ولی ائمه اهل بیت در حقیقت با این تفسیر خواسـته اند،مسلمانان را متوجه کنند،که باید با یک دید وسیع و گسترده به آیات قرآن بنگرند،و در فهم معنی آنها تنها روی لفظ جمود نکنند، بلکه به هنگامی که قرائن دلیل بر توسعه معنی هستند،به وسعت معنی بنگرند.

روایت فوق در حقیقت اشـاره به این است که مفهوم آیه بالاـ منحصـر به دانه های گیاهان نیست،بلکه حتی بـذرهای نطفه های انسانی را نیز شامل می شود.

*** در آیه بعـد بحث را به احـاطه علم خداونـد به اعمـال انسـان که هـدف اصـلی است،کشانیـده و قـدرت قاهره خـدا را نیز مشخص می سازد،تا مردم از مجموع این بحث نتایج تربیتی لازم را بگیرند.

نخسـت می گویـد"او کسـی اسـت کـه روح شـما را در شب قبض می کنـد،و از آنچه در روز انجـام می دهیـد و به دست می آورید آگاه است"(وَ هُوَ الَّذِی یَتَوَفّٰاکُمْ بِاللَّیْلِ وَ یَعْلَمُ مٰا جَرَحْتُمْ بِالنَّهٰارِ).

۱- ۱) تفسیر برهان جلد اول صفحه ۵۲۸.

"توفی"در لغت به معنی بـاز گرفتن است،و اینکه خواب را یـک نوع باز گرفتن روح معرفی کرده،بخاطر آن است که خواب- همـانطور که معروف است- برادر مرگ است،مرگ تعطیل کامل دسـتگاه مغز آدمی و قطع مطلق پیونـد روح و جسم است،در حـالی که خواب تنها تعطیل بخشـی از دسـتگاه مغز و ضـعیف شـدن این پیونـد است،بنا بر این خواب مرحله کوچکی از مرگ حساب می شود (۱).

"جرحتم"از ماده"جرح"و در اینجا به معنی اکتساب و به دست آوردن چیزی است.یعنی شـما شب و روز در زیر چتر قدرت و علم خداونـد قرار داریـد، آن کس که از پرورش دانه هـای نباتـات در دل خاک،و از سـقوط و مرگ برگها در هر مکان و هر زمان آگاه است، از اعمال شما نیز آگاهی دارد.

سپس می گویـد:این نظام خواب و بیـداری تکرار می شود،شب می خوابید "و روز شـما را بیدار می کند و این وضع هم چنان ادامه دارد تا پایان زندگی شما فرا رسد" (ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ فِیهِ لِیُقْضیٰ أَجَلٌ مُسَمًّی) (۲).

سرانجام نتیجه نهایی بحث را چنین بیان می کند"سـپس بازگشت همه به سوی خدا است و شما را از آنچه انجام داده اید آگاه می سازد"(ثُمَّ إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ ثُمَّ یُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

*** در آیه بعد باز برای توضـیح بیشتر روی احاطه علمی خداوند نسبت به اعمال بندگان،و نگاهداری دقیق حساب آنها برای روز رستاخیز چنین می گوید:

"او تسلط کامل بر بندگان خود دارد و همو است که حافظان و مراقبانی بر شما

ص :۲۷۳

۱- ۱) در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۴۳۱ نیز در این باره صحبت کرده ایم.

۲- ۲) ضـمیر"فیه"به"نهـار"برمی گردد،و"بعث"در اینجـا به معنی برانگیختن از خـواب و بیـدار کردن است و منظور از" أَجَلٌ مُسَمًّی "عمری است که برای هر کسی مقرر شده.

می فرستد که حساب اعمالتان را دقیقا نگاهداری کنند"(وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ یُرْسِلُ عَلَیْکَمْ حَفَظَةً).

همانطور که سابقا نیز اشاره کردیم"قاهریت"به معنی غلبه و تسلط کامل بر چیزی است به طوری که هیچگونه توانایی مقاومت در طرف مقابل نباشد،و به عقیده بعضی این کلمه معمولا در جایی بکار برده می شود که طرف مقابل دارای عقل باشد،در حالی که لفظ غلبه هیچ یک از این دو خصوصیت را ندارد،بلکه معنی آن کاملا وسیع است.

"حفظه"جمع"حافظ"و در اینجا به معنی فرشتگانی است که مامور نگاهداری حساب اعمال انسانها هستند،همانطور که در سوره انفطار آیه ۱۰ تا ۱۳ می خوانیم(إِنَّ عَلَیْکُمْ لَحافِظِینَ. کِراماً کاتِبِینَ. یَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ):"مراقبان و حافظانی بر شما گمارده شده،آنها نویسندگان بزرگواری هستند که از هر کار شما آگاهند".

بعضی از مفسران معتقدند که آنها حافظ اعمال انسان نیستند،بلکه ماموریت آنها حفظ خود انسان از حوادث و بلاها تا رسیدن اجل معین می باشد،و جمله (حَتّٰی إِذٰا جٰاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ)را که بعد از"حفظه"ذکر شده،قرینه آن می دانند،و آیه ۱۱ سوره رعد را نیز ممکن است،گواه بر این سخن گرفت (۱).

ولی دقت در مجموع آیه مورد بحث نشان می دهد که منظور از حفظ در اینجا همان حفظ اعمال است و در مورد فرشتگانی که مامور حفظ انسانها هستند، به خواست خدا در تفسیر سوره رعد بحث خواهیم کرد.

سپس می فرماید:نگاهداری این حساب تا لحظه پایان زندگی و فرا رسیدن مرگ ادامه دارد(حَتّٰی إِذٰا جٰاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ).

"و در این هنگام فرستادگان ما که مامور قبض ارواحند روح او را می گیرند"

۱- ۱) تفسیر المیزان جلد ۷ صفحه ۱۳۴.

(تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا) (۱).

و در پایان اضافه می کند که این فرشتگان به هیچ وجه در انجام ماموریت خود کوتاهی و قصور و تفریط ندارند،نه لحظه ای گرفتن روح را مقدم می دارند، و نه لحظه ای مؤخر(وَ هُمْ لا یُفَرِّطُونَ).

این احتمال نیز وجود دارد که این صفت مربوط به فرشتگان حافظان حساب اعمال انسانها بوده باشند،که آنها در حفظ و نگاهداری حساب اعمال کمترین کوتاهی و قصور ندارند و تکیه سخن در آیه مورد بحث نیز روی همین قسمت است *** در آیه بعد اشاره به آخرین مرحله کار انسان کرده،می گوید:"افراد بشر پس از طی دوران خود با این پرونده های تنظیم شده که همه چیز در آنها ثبت است،در روز رستاخیز به سوی پروردگاری که مولای حقیقی آنها است باز می گردند" (ثُمَّ رُدُّوا إِلَی اللّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ).

و در آن دادگاه،"دادرسی و حکم و قضاوت مخصوص ذات پاک خدا است" (أَلا لَهُ الْحُکْمُ).

و با آن همه اعمال و پرونده هایی که افراد بشر در طول تاریخ پرغوغای خود داشته اند به سرعت به تمام حسابهای آنها رسیدگی می کند،(وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحاسِبِینَ).

تا آنجا که در بعضی از روایات وارد شده،

انه سبحانه یحاسب جمیع عباده علی مقدار حلب شاة! :"خداوند حساب تمام بندگان را در زمان کوتاهی به اندازه دوشیدن یک گوسفند رسیدگی می کند"! (۲).

۱- ۱) در باره قبض ارواح و گرفتن جان آدمی به جلد ۴ تفسیر نمونه صفحه ۸۵ مراجعه فرمائید.

۲- ۲) مجمع البیان جلد ۳ صفحه ۳۱۳.

همـانطور که در تفسـیر سوره بقره آیه ۲۰۲ گفتیم،سـرعت حساب بنـدگان به قـدری است که حتی در یک لحظه همه حساب آنها را می تواند مشـخص کند، حتی ذکر زمان دوشیدن یک گوسفند و روایت بالا برای نشان دادن کوتاهی زمان است،و لذا در روایت دیگری می خوانیم:

ان اللّه تعالی یحاسب الخلائق کلهم فی مقـدار لمـح البصـر : (۱)"خداونـد حساب همه بنـدگان را در یک لحظه می رسـد"! و دلیـل آن همـان است که در تفسـیر آیه فـوق گـذشت،و آن اینکه اعمـال آدمی در وجـود او و در موجودات اطراف او اثر می گذارد،یعنی درست همانند ماشین هایی است که مقدار حرکت و کارکرد خود را روی دستگاه هایی با نمره نشان می دهند! و بـه تعبیر روشـن تر اگر دسـتگاه هـایی دقیقی باشـد،می توانـد در چشـم انسـان تعـداد نگاههـای خیـانت آمیزی کـه کرده است،بخوانـد،و روی زبان انسان تعـداد دروغها و تهمت ها و زخم زبانها و سـخنان نادرست را مطالعه کنـد،خلاصه هر یک از اعضاء بدن انسان علاوه بر روح او دستگاه حساب و شمارشی در درون خود دارد و با یک لحظه بررسی حساب آن روشن می گردد.

و اگر در پـاره ای از روایـات می خوانیم که افراد پرمسؤولیت و پر ثروت محاسـباتشان در آن روز طولانی می شود،در حقیقت نه بخـاطر آن است که معطـل رسیدگی به اصـل حسـاب شونـد بلکه آنهـا بایـد در برابر سؤالاـتی که نسبت به اعمال آنها می شود،جوابگویی کنند،یعنی سنگینی بار مسئولیت و لزوم جواب گویی و اتمام حجت زمان دادگاه آنها را طولانی می کند.

***مجموع این آیات یک درس کامل تربیتی برای بنـدگان خـدا است،آگاهی خداوند از کوچکترین ذرات این جهان،احاطه علمی او بر همه چیز،قدرت و قهاریت او نسبت به بندگان،اطلاع او از تمام اعمال بشر،نگاهداری حساب

۱- ۱) تفسیر مجمع البیان جلد ۱ و ۲ صفحه ۲۹۸.

اعمال به وسیله کاتبان دقیق، گرفتن جان او در لحظه معین،برانگیخته شدن او در رستاخیز و سپس رسیدگی دقیق و سریع به تمام کارهای این انسان.

کیست که ایمان به مجموع این مسائل داشته باشد،و مراقب اعمال خویش نگردد؟بی حساب ظلم و ستم کند،بی دلیل دروغ بگوید،و بی جهت به دیگران تجاوز کند،آیا این اعمال با ایمان و اعتقاد و توجه به اصول فوق هرگز جمع می شود؟!

ص :۲۷۷

[سوره الأنعام (۶): آیات ۶۳ تا ۶۴]

اشاره

قُلْ مَنْ یُنَجِّیکُمْ مِنْ ظُلُمٰاتِ اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَةً لَئِنْ أَنْجٰانٰا مِنْ هٰذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ اَلشّٰاکِرِینَ (۶۳) قُلِ اَللّٰهُ یُنَجِّیکُمْ مِنْهٰا وَ مِنْ کُلِّ کَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِکُونَ (۶۴)

ترجمه:

۶۳-بگو چه کسی شما را از تاریکیهای خشکی و دریا رهایی می بخشد؟در حالی که او را آشکارا و در پنهانی می خوانید(و می گوئید):اگر از این(خطرات و ظلمتها)ما را رهایی بخشیدی از شکرگزاران خواهیم بود.

۶۴-بگو خداوند شما را از اینها و از هر مشکل و ناراحتی نجات می بخشد باز هم شما برای او شریک می سازید!(و راه کفر می پوئید).

تفسیر:

نوری که در تاریکی می درخشد

بار دیگر قرآن دست مشرکان را گرفته و به درون فطرتشان می برد و در آن مخفیگاه اسرار آمیز نور توحید و یکتاپرستی را به آنها نشان می دهد"و به پیامبر دستور می دهد به آنها این چنین بگوید:چه کسی شما را از تاریکیهای بر و بحر رهایی می بخشد"؟!(قُلْ مَنْ یُنَجِّیکُمْ مِنْ ظُلُمٰاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ ؟) لازم به یادآوری است که ظلمت و تاریکی گاهی جنبه حسی دارد و گاهی جنبه معنوی:ظلمت حسی آن است که نور به کلی قطع شود یا آن چنان ضعیف شود که انسان جایی را نبیند یا به زحمت ببیند،و ظلمت معنوی همان مشکلات و گرفتاریها و پریشانیهایی است که عاقبت آنها تاریک و ناپیدا است.جهل ظلمت است،هرج و مرج اجتماعی و اقتصادی و نابسامانیهای فکری و انحرافات و

آلودگیهای اخلاقی که عواقب شوم آنها قابل پیش بینی نیست و یا چیزی جز بدبختی و پریشانی نمی باشد همگی ظلمتند.

ظلمت و تاریکی ذاتا هولناك و توهم انگیز است،زیرا حمله بسیاری از جانوران خطرناك و دزدان و جانیان در پرده تاریکی صورت می گیرد و هر کس خاطراتی در این زمینه دارد،لذا به هنگام گرفتار شدن در میان تاریکی،اوهام و خیالات جان می گیرند،اشباح و هیولاهای وحشتناك از زوایای خیال بیرون می دوند،و افراد عادی را در خوف و ترس فرو می برند.

ظلمت و تاریکی شعبه ای از عدم است و انسان ذاتا از عدم می گریزد و وحشت دارد،و به همین جهت معمولا از تاریکی می ترسد.

اگر این تاریکی با حوادث وحشتناك واقعی آمیخته شود و مثلا انسان در یک سفر دریایی"شب تاریك و بیم موج و گردابی حائل"محاصره شود وحشت آن به درجات بیش از مشکلاتی است که به هنگام روز پدید می آید،زیرا معمولا راههای چاره در چنان شرائطی به روی انسان بسته می شود،همین طور اگر در شبی تاریک در میان بیابانی راه را گم کند و صدای وحشتناك حیوانات درنده که در دل شب طعمه ای برای خود می جویند از دور و نزدیک به گوش او رسد،در چنین لحظاتی است که انسان همه چیز را به دست فراموشی می سپارد و جز خودش و نور تابناکی که در اعماق جانش می درخشد و او را به سوی مبدئی می خواند که تنها او است که می تواند چنان مشکلاتی را حل کند،از یاد می برد.اینگونه حالات دریچه هایی هستند به جهان توحید و خداشناسی.

لذا در جمله بعد می گوید:"در چنین حالی شما از لطف بی پایان او استمداد می کنید گاهی آشکارا و با تضرع و خضوع و گاهی پنهانی در درون دل و جان او را می خوانید"(تَدْعُونَهُ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَهً).

"و در چنین حالی فورا با آن مبدء بزرگ عهد و پیمان می بندید که اگر

ما را از کام خطر برهانـد به طور قطع شـکر نعمتهای او را انجام خواهیم داد و جز به او دل نخواهیم بست"(لَئِنْ أَنْجانا مِنْ هٰذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ الشّاکِرِینَ).

"ولی ای پیامبر به آنها بگو:خداونـد شـما را از این تاریکیها و از هر گونه غم و انـدوه دیگر نجات می دهد(و بارها نجات داده است)ولی پس از رهایی باز همان راه شرك و کفر را می پوئید"(قُلِ اللّٰهُ یُنَجِّیکُمْ مِنْها وَ مِنْ کُلِّ کَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِکُونَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-ذکر "تضـرع"که به معنی دعای آشـکار و"خفیه"که دعای پنهانی است شاید به خاطر این باشد که مشکلات با هم متفاوتند گاهی به مرحله شدت نرسـیده انسان را به دعای پنهانی دعوت می کند و گاهی که به مرحله شدید می رسد آشـکارا دست به دعا برمی دارد،و گاهی ناله ها و فریادها سـر می دهد منظور این است که خداوند هم مشـکلات شدید و هم مشـکلات ضعیف شما را حل می کند.

۲-بعضـی معتقدنـد که در آیه به چهار حالت روانی انسان که هر کـدام یك نوع عکس العمل به هنگام بروز مشـکلات اسـت اشاره شده است:حالت"دعا و نیاز"و حالت"تضـرع و خضوع"و حالت"اخلاص"و حالت"التزام به شکر گزاری به هنگام نجات از مشکلات".

اما متاسـفانه برای بسـیاری از این افراد این حالات پر ارزش همانند برقی زودگذر و تقریبا به شـکل اضطراری در برابر شدائد و مشکلات پیدا می شود اما چون با آگاهی آمیخته نیست پس از برطرف شدن شدائد به خاموشی می گراید.

بنا بر این این حالات اگر چه زودگذر باشد،می تواند دلیلی برای افراد دور افتاده در زمینه خداشناسی گردد.

۳-"کرب"(بر وزن حرب)در اصل به معنی زیر و رو کردن زمین و حفر

آن است و نیز به معنی گره محکمی که در طناب دلو می زننـد آمـده است سـپس در غم و اندوه هایی که قلب انسان را زیر و رو می کند و همچون گرهی بر دل انسان می نشیند گفته شده است.

بنـا بر این ذکر کلمه"کرب"در آیه بالاـ که معنی وسـیع و گسترده ای دارد و هر گونه مشـکل مهمی را شامـل می شود بعـد از ذکر"ظلمـات برو بحر" که به قسـمت خاصـی از شدائـد گفته می شود از قبیـل ذکر یـک مفهوم عام بعـد از بیان مفهوم خاص است(دقت کنید).

در اینجا یادآوری حدیثی که در ذیل این آیه در بعضی از تفاسیر اسلامی آمده است بی مناسبت نیست.

از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمود

خیر الـدعاء الخفی و خیر الرزق مـا یکفی "بهترین دعـا آن است که پنهـانی(و از روی نهـایت اخلاـص)صورت گیرد و بهترین روزی آن است که بقـدر کـافی بوده باشـد"(نه ثروت انـدوزی هـایی که مایه محرومیت دیگران و بار سـنگینی بر دوش انسان باشد).

و در ذیل همین حدیث می خوانیم:

مر بقوم رفعوا اصواتهم بالدعاء فقال انکم لا تدعون الاصم و لا غائبا و انما تدعون سمیعا قریبا

(۱)

:"پیامبر از کنار جمعیتی گذشت که صدای خود را بدعا بلند کرده بودند فرمود شـما شخص کری را نمی خوانید و نه شخصی را که پنهان و دور از شـما باشد بلکه شما کسی را می خوانید که هم شنوا و هم نزدیک است"!.از این حدیث استفاده می شود که اگر دعا آهسته و آمیخته با توجه و اخلاص بیشتر باشد بهتر است.

۱- ۱) تفسیر مجمع البیان و نور الثقلین ذیل آیه بالا.

[سوره الأنعام (۶): آیه ۶۵]

اشاره

قُلْ هُوَ اَلْقٰادِرُ عَلىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذٰاباً مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ اُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ اَلْآيٰاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (۶۵)

ترجمه:

۶۵-بگو او قادر است که عذابی از طرف فوق یا از زیر پای شما بر شما بفرستد یا به صورت دسته های پراکنده شما را با هم بیامیزد،و طعم جنگ(و ناراحتی)را به هر یک از شما به وسیله دیگری بچشاند،ببین چگونه آیات گوناگون را برای آنها بازگو می کنیم شاید بفهمند(و باز گردند).

تفسیر:

عذابهای رنگارنگ

در آیات قبل ضمن بیان توحید فطری در حقیقت یک نوع تشویق و اظهار محبت به بندگان شده بود که چگونه خداوند بهنگام شدائد و مشکلات آنها را در پناه خود می پذیرد،و به خواسته های آنها ترتیب اثر میدهد.

در این آیه برای تکمیل طرق مختلف تربیتی،تکیه روی مسئله تهدید به عذاب و مجازات الهی شده،یعنی همانطور که خداوند ارحم الراحمین و پناه دهنده بی پناهان است همچنین در برابر طغیانگران و سرکشان،قهار و منتقم نیز میباشد.

در این آیه به پیامبر دستور داده شده است که مجرمان را به سه نوع مجازات تهدید کند:عذابهایی از طرف بالا و عذابهایی از طرف پائین و مجازات اختلاف کلمه و بروز جنگ و خون ریزی،لذا می گوید:

"بگو خداوند قادر است که مجازاتی از طرف بالا یا از طرف پائین بر شما

بفرستد"(قُلْ هُوَ الْقٰادِرُ عَلیٰ أَنْ یَبْعَثَ عَلَیْکَمْ عَذٰاباً مِنْ فَوْقِکَمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِکَمْ).

"و یا اینکه شما را به صورت دسته های پراکنده به یکدیگر مخلوط کند و طعم جنگ و خون ریزی را به بعضی به وسیله بعضی دیگر بچشاند"(أَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعاً وَ یُذِیقَ بَعْضَکُمْ بَأْسَ بَعْضٍ).

و در پایان آیه اضافه می کند:"بنگر که چگونه نشانه ها و دلائل مختلف را برای آنها بازگو می کنیم شاید درک کنند و بسوی حق بازگردند"(أُنْظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الْآیٰاتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ).

در اینجا باید به چند نکته توجه کرد

۱-در اینکه منظور از"عذاب"از طرف"بالا"و"پائین"چیست در میان مفسران گفتگو است،ولی ظاهر این است که این دو کلمه(فوق و تحت)معنی بسیار وسیعی دارند هم طرف بالا و پائین حسی را شامل می شوند،یعنی مجازاتهایی مانند صاعقه ها و رگبارهای خطرناك و طوفانها از طرف بالا،و زلزله ها و شکافهای ویرانگر زمینی و طغیان رودها و دریاها از طرف پائین،را در بر می گیرد.

و نیز عذابهای دردناکی را که از طرف طبقه حکام و قشرهای بالای اجتماع بر سر بعضی از ملتها فرو می ریزد،و ناراحتی ها و شکنجه هایی که از طرف بعضی از کارگران وظیفه نشناس دامنگیر مردم می شود که گاهی کمتر از عذابهای دسته اول نیست،شامل می گردد.

همچنین ممکن است سلاحهای جنگی مخوف عصر ما که از هوا و زمین زندگانی بشر را به صورت وحشتناکی در هم می کوبد و در مدت کوتاهی آبادترین شهرها را از طریق بمبارانهای هوایی و حمله های زمینی و مین گذاریها و زیر دریایی ها تبدیل به تل خاکستری می کند در مفهوم وسیع آیه داخل باشد.

ص:۲۸۳

۲- یَلْبِسَکُمْ از ماده لبس(بر وزن حبس)به معنی اختلاط و بهم آمیختن است نه از ماده"لبس"بر وزن"قرص"به معنی لباس پوشیدن،بنا بر این معنی جمله چنین می شود:او می تواند شما را به صورت گروه ها و دسته های مختلف به هم بیامیزد (۱).

و این تعبیر نشان می دهد که مسئله اختلاف کلمه و پراکندگی در میان جمعیت به قدری خطرناک است که در ردیف عذابهای آسمانی و صاعقه ها و زلزله ها قرار گرفته است،و راستی چنین است،بلکه گاهی ویرانیهای ناشی از اختلاف و پراکندگی به درجات بیشتر از ویرانیهای ناشی از صاعقه ها و زلزله ها است،کرارا دیده شده است کشورهای آباد در سایه شوم نفاق و تفرقه بنابودی مطلق کشیده شده است و این جمله هشداری است به همه مسلمانان جهان!.

این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که:خداوند در برابر عذابهای آسمانی و زمینی دو عذاب دیگر را بیان کرده یکی اختلاف عقیده و فکر(که در حقیقت همانند مجازاتهای از طرف بالا است)و دیگر اختلافهای در ناحیه عمل و روشهای اجتماعی که منجر به جنگ و خونریزی می شود(که شبیه مجازاتهای از طرف پائین است)بنا بر این به چهار نوع مجازات طبیعی و دو نوع مجازات اجتماعی در آیه اشاره شده است.

۳-اشتباه نشود اینکه آیه مورد بحث می گوید:خداوند تفرقه در میان شما بیفکند نه به این معنی است که خداوند بی جهت مردم را گرفتار نفاق و اختلاف می کند بلکه این نتیجه اعمال سوء مردم و خودخواهیها و خودپرستیها و سود جوییهای شخصی است که نتیجه آن به صورت نفاق و تفرقه بروز می کند،و نسبت دادن آن به خدا به خاطر آن است که او چنین اثری را در این اعمال زشت قرار داده است.

۱- ۱) "شیعا"جمع"شیعه"به معنی گروه است.

۴-با توجه به اینکه روی سخن در این آیات به مشرکان و بت پرستان است چنین نتیجه می گیریم:یک جامعه مشرک که از مسیر توحید و یکتا پرستی منحرف شده است هم گرفتار ظلم و ستم طبقات بالا،و هم وظیفه نشناسی طبقات پائین،هم اختلاف عقیده و هم کشمکشهای خونین اجتماعی می شود،همانطور که جوامع مادی دنیای امروز که تنها در برابر بت صنعت و ثروت سجده می کنند گرفتار تمام این بلاهای بزرگ هستند و در میان آن دست و پا می زنند.

ملتهایی نیز سراغ داریم که دم از توحید و خدا پرستی می زنند ولی عملا مشرک و بت پرست می باشند،چنین ملتهایی نیز به همان سرنوشت مشرکان گرفتار خواهند شد و اینکه در بعضی از اخبار می خوانیم که امام باقرع فرمود:"

کل هذا فی اهل القبله ":همه این کیفرها در مسلمانان واقع می شود ممکن است اشاره به همین باشد،یعنی هر گاه مسلمانان از مسیر توحید انحراف یابند، خود خواهی و خودپرستی جای اخوت اسلامی را گرفت،منافع شخصی بر منافع عمومی مقدم داشته شد و هر کس به فکر خویشتن بود و دستورات خداوند به دست فراموشی سپرده شد،آنها نیز گرفتار چنین سرنوشتی خواهند شد!.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۶۶ تا ۶۷]

اشاره

وَ كَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَ هُوَ اَلْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (۶۶) لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۶۷)

ترجمه:

۶۶-قوم و جمعیت تو آن را تکذیب و انکار کردند در حالی که حق است،(به آنها) بگو من مسئول(قبول و ایمان آوردن)شما نیستم(وظیفه من تنها ابلاغ رسالت است نه اجبار شما بر ایمان).

۶۷-هر خبری(که خداوند به شما داده سرانجام)قرار گاهی دارد(و در موعد خود انجام می گیرد)و به زودی خواهید دانست.

ص: ۲۸۵

تفسیر:

این دو آیه در حقیقت تکمیل بحثی است که در پیرامون دعوت به سوی خدا و معاد و حقایق اسلام و ترس از مجازات الهی در آیات پیشین گذشت.

نخست می گوید:"قوم و جمعیت تو یعنی قریش و مردم مکه تعلیمات تو را تکذیب کردند در حالی که همه حق است،و دلائل گوناگونی از طریق عقل و فطرت و حس آنها را تایید می کند"(وَ کَذَّبَ بِهِ قَوْمُکَ وَ هُوَ الْحَقُّ) (۱).

بنا بر این تکذیب و انکار آنان از اهمیت این حقایق نمی کاهد،هر چند مخالفان و منکران زیاد باشند.

سپس دستور می دهد که"به آنها بگو وظیفه من تنها ابلاغ رسالت است، و من ضامن قبول شما نیستم"(قُلْ لَسْتُ عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ).

از آیات متعددی که این تعبیر و مانند آن در آنها آمده است(مانند ۱۰۷-انعام و ۱۰۸-یونس و ۴۱-زمر و ۶-شوری)استفاده می شود که منظور از"وکیل"در این موارد کسی است که مسئول هدایت عملی و ضامن دیگران بوده باشد،به این ترتیب پیامبر ص به آنها اعلام می کند که این شما هستید که باید تصمیم نهایی را در مورد قبول و یا رد حقیقت بگیرید،و هدایت را بپذیرید من تنها مامور ابلاغ رسالت و دعوت الهی هستم.

*** در آیه بعد با یک جمله کوتاه و پر معنی آنها را هشدار می دهد،و به دقت کردن در انتخاب راه صحیح دعوت می کند،و می گوید:"هر خبری که خدا و

۱- ۱) ضمیر"به"را بعضی به قرآن برگردانیده اند و بعضی به خصوص عذاب که در آیه قبل بود،ولی ظاهر این است که به همه اینها و تمام تعلیمات پیامبر ص که مورد تکذیب و انکار دشمنان پیغمبر بود برمی گردد،و جمله آخر آیه نیز گواه بر این معنی است

پیامبر ص به شما داده سرانجام در این جهان یا جهان دیگر قرار گاهی دارد، و بالآخره در موعد مقرر انجام خواهد یافت،و به زودی با خبر خواهید شد" (لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ) (۱).

[سوره الأنعام (۶): آيات ۶۸ تا ۶۹]

اشاره

وَ إِذا رَأَيْتَ اَلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيٰاتِنٰا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّٰى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمّٰا يُنْسِيَنَّكَ اَلشَّيْطٰانُ فَلاٰ تَقْعُدْ بَعْدَ اَلذِّكْرىٰ مَعَ اَلْقَوْمِ اَلظّٰالِمِينَ (۶۸) وَ مٰا عَلَى اَلَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسٰابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ لٰكِنْ ذِكْرىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۶۹)

ترجمه:

۶۸-هر وقت کسانی را که آیات ما را استهزاء می کنند مشاهده نمایی از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد،به محض توجه پیدا کردن با(این)جمعیت ستمگر منشین.

۶۹-و اگر افراد با تقوی(برای ارشاد و اندرز با آنها بنشینند)چیزی از حساب(و گناه)آنها برایشان نیست،ولی(این کار تنها باید)برای متذکر ساختن آنها باشد شاید(بشنوند و)پرهیز کاری پیشه کنند.

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان از امام باقر ع نقل شده که چون آیه نخست نازل گردید و مسلمانان از مجالست با کفار و استهزا کنندگان آیات الهی نهی شدند

ص :۲۸۷

۱- ۱) "مستقر"ممکن است مصدر میمی باشد و به معنی استقرار،و یا زمان و مکان باشد،به معنی محل استقرار،در صورت اول خبر از اصل تحقق وعده های الهی می دهد، و در صورت دوم خبر از زمان و مکان این وعده ها است.

جمعی از مسلمانان گفتند:اگر بخواهیم در همه جا به این دستور عمل کنیم باید هرگز به مسجد الحرام نرویم طواف خانه خدا نکنیم(زیرا آنها در گوشه و کنار مسجد پراکنده اند و به سخنان باطل پیرامون آیات الهی مشغولند و در هر- گوشه ای از مسجد الحرام ما مختصر توقفی کنیم ممکن است سخنان آنها به گوش ما برسد)در این موقع آیه دوم نازل شد و به مسلمانان دستور داد که در این گونه مواقع آنها را نصیحت کنند و تا آنجا که در قدرت دارند به ارشاد و راهنمایی آنها را بپردازند.

ذکر شان نزول برای آیه فوق-همانطور که سابقا نیز اشاره کردیم- منافات با نازل شدن تمام سوره با هم ندارد،زیرا ممکن است حوادث مختلفی در زندگی مسلمانان رخ دهد،سپس سوره ای یک جا نازل شود و هر چند آیه ای از آن ناظر به قسمتی از آن حوادث بوده باشد.

تفسیر:

اشاره

دوری از مجالس اهل باطل

از آنجا که بحثهای این سوره بیشتر ناظر به وضع مشرکان و بت پرستان است در این دو آیه به یکی دیگر از مسائل مربوط به آنها اشاره می شود نخست به پیامبر ص می گوید:"هنگامی که مخالفان لجوج و بی منطق را مشاهده کنی که آیات خدا را استهزاء می کنند،از آنها روی بگردان تا از این کار صرف نظر کرده به سخنان دیگر بپردازند"(وَ إِذٰا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيٰاتِنٰا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّٰى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ) (۱)

ص :۲۸۸

---

۱ - ۱) "خوض"همانطور که"راغب"در کتاب"مفردات"می گوید در اصل به معنی وارد شدن در آب و راه رفتن(و شنا کردن)در آن است،ولی بعدا به ورود در سایر امور نیز گفته شده است اما این کلمه در قرآن مجید بیشتر به وارد شدن در مطالب باطل و بی اساس اطلاق گردیده.

گرچه در این جمله روی سخن به پیغمبر ص است ولی مسلما این حکم اختصاصی به او ندارد و تمام مؤمنان را شامل می شود،فلسفه این حکم نیز روشن است زیرا اگر مسلمانان در مجالس آنها شرکت می کردند،آنها برای انتقام گرفتن و ناراحت ساختن ایشان به سخنان باطل و ناروای خود ادامه می دادند، اما هنگامی که با بی اعتنایی از کنار آنها بگذرند طبعا سکوت خواهند کرد و به مسائل دیگر خواهند پرداخت،زیرا تمام هدف آنها ناراحت ساختن پیامبر ص و مسلمین بود.

سپس اضافه می کند این موضوع به اندازه ای اهمیت دارد که"اگر شیطان ترا به فراموشی افکند و با این گونه اشخاص سهوا همنشین شدی به مجرد اینکه متوجه موضوع گشتی فورا از آن مجلس برخیز و با این ستمکاران منشین"(وَ إِمّٰا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطٰانُ فَلاٰ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْریٰ مَعَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِینَ) (۱)

دو سؤال

در اینجا دو سؤال پیش می آید نخست اینکه:مگر ممکن است شیطان بر پیامبر مسلط گردد و باعث فراموشی او شود،و به تعبیر دیگر آیا با وجود مقام عصمت و مصونیت از خطا حتی در موضوعات،ممکن است پیامبر گرفتار اشتباه و فراموشی شود؟! در پاسخ این سؤال می توان گفت که روی سخن در آیه گرچه به پیامبر است

۱- ۱) شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از لا تقعد(ننشین)این نیست که تنها نشستن با چنین اشخاصی ممنوع است بلکه هدف شرکت در جمع آنها است خواه به صورت جلوس باشد یا قیام و یا در حال راه رفتن.

اما در حقیقت منظور پیروان او هستند که اگر گرفتار فراموشکاری شدند و در جلسات آمیخته به گناه کفار شرکت کردند به محض اینکه متوجه شوند باید از آنجا برخیزند و بیرون روند،و نظیر این بحث در گفتگوهای روزانه ما و در ادبیات زبانهای مختلف دیده می شود که انسان روی سخن را به کسی می کند اما هدفش این است که دیگران بشنوند،مطابق ضرب المثل معروف عرب که می گوید:

"ایاك اعنی و اسمعی یا جاره".

بعضی از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان و ابو الفتوح در تفسیر معروف خود،پاسخ دیگری داده اند که حاصلش این است سهو و فراموشی در احکام و در مقام رسالت از طرف خداوند در مورد انبیاء جایز نیست و اما در موضوعات در صورتی که موجب گمراهی مردم نشود مانعی ندارد ولی این پاسخ با آنچه در میان متکلمین ما مشهور است که انبیاء و ائمه علاوه بر احکام،در موضوعات عادی نیز معصوم و مصون از اشتباه هستند سازش ندارد.

سؤال دیگر

اینکه بعضی از دانشمندان اهل تسنن این آیه را دلیلی بر عدم جواز تقیه بر رهبران دینی گرفته اند زیرا آیه صریحا می گوید:در برابر دشمنان تقیه نکن و حتی اگر در مجلس آنها باشی از مجلس آنها برخیز.

پاسخ:

این ایراد نیز روشن است،زیرا شیعه هرگز نمی گوید در همه جا باید تقیه کرد بلکه تقیه در پاره ای از موارد قطعا حرام است،و وجوب آن منحصر به مواردی است که تقیه و ترک اظهار حق منافعی داشته باشد که از اظهار آن بیشتر باشد،و یا موجب دفع ضرر و خطر کلی گردد.

*** در آیه بعد یک مورد را استثناء کرده و می گوید:"اگر افراد با تقوا برای نهی از منکر در جلسات آنها شرکت کنند و به امید پرهیزکاری و بازگشت آنها از گناه،آنان را متذکر سازند مانعی ندارد و گناهان آنها را بر چنین اشخاصی نخواهند نوشت،زیرا در هر حال قصد آنها خدمت و انجام وظیفه بوده است"(وَ مٰا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسٰابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ لٰكِنْ ذِكْرىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ) برای این آیه تفسیر دیگری نیز ذکر شده ولی آنچه گفتیم با ظاهر آیه و همچنین با شان نزول آن سازگارتر است.

ضمنا باید توجه داشت تنها کسانی می توانند از این استثناء استفاده کنند که طبق تعبیر آیه دارای مقام تقوا و پرهیزگاری باشند و نه تنها تحت تاثیر آنها واقع نشوند بلکه بتوانند آنها را تحت تاثیر خود قرار دهند.

در ذیل آیه ۱۴۰ سوره نساء نیز مضمونی شبیه آیه فوق داشتیم و مطالب دیگری در این زمینه بیان شد. (۱)

ص: ۲۹۱

۱- ۱) جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه ۱۷۲.

[سوره الأنعام (۶): آیه ۷۰]

اشاره

وَ ذَرِ اَلَّذِینَ اِتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ اَلْحَیٰاهُ اَلدُّنْیٰا وَ ذَکِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمٰا کَسَبَتْ لَیْسَ لَهٰا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَلِیٌّ وَ لاٰ شَفِیعٌ وَ إِنْ تَعْدِلْ کُلَّ عَدْلٍ لاٰ یُؤْخَذْ مِنْهٰا أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ أُبْسِلُوا بِمٰا کَسَبُوا لَهُمْ شَرٰابٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ عَذٰابٌ أَلِیمٌ بِمٰا کٰانُوا یَکْفُرُونَ (۷۰)

ترجمه:

۷۰-کسانی را که آئین(فطری)خود را به بازی و سرگرمی(و استهزاء)گرفتند و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخته رها کن و به آنها یادآوری نما تا گرفتار(عواقب شوم) اعمال خود نشوند،(در آن روز)جز خدا نه یار و یاوری دارند و نه شفاعت کننده ای و(چنین کسی)اگر هر گونه عوضی بپردازد از او پذیرفته نخواهد شد آنها کسانی هستند که گرفتار اعمالی شده اند که انجام داده اند،نوشابه ای از آب سوزان برای آنها است و عذاب دردناکی به خاطر اینکه کفر ورزیدند.

تفسیر:

آنها که دین حق را به بازی گرفته اند

این آیه در حقیقت بحث آیه قبل را تکمیل می کند و به پیامبر ص دستور می دهد"از کسانی که دین و آئین خود را به شوخی گرفته اند و یک مشت بازی و سرگرمی را به حساب دین می گذارند و زندگی دنیا و امکانات مادی آنها را مغرور ساخته،اعراض کند و آنها را به حال خود واگذارد"(وَ ذَرِ الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیٰاهُ الدُّنْیٰا) بدیهی است دستور به ترک کردن این گونه اشخاص هیچگونه منافاتی با

مساله جهاد نـدارد زیرا جهاد دارای شـرائطی است،و بی اعتنایی به کفار دارای شـرائط و ظروف دیگر،و هر کدام از این دو در جـای خود بایـد انجـام گیرد،گـاهی لازم است با بی اعتنایی مخالفان را کوبیـد و گاهی با مبارزه و جهاد و کشیدن اسلحه، و اینکه بعضی تصور کرده اند آیات جهاد،آیه فوق را نسخ کرده کاملا بی اساس است.

در حقیقت آیه فوق اشـاره به این است که آئین آنهـا از نظر محتوا پوچ و واهی است و نـام دین را بر یـک مشت اعمالی که به کارهای کودکان و سرگرمی های بزرگسالان شبیه تر است گذارده اند این چنین افراد قابل بحث و گفتگو نیستند و لذا دستور می دهد از آنها روی بگردان و به آنها و مذهب توخالیشان اعتنا مکن.

از آنچه گفتیم معلوم شد که منظور از"دینهم"همان آئین شـرک و بت پرستی است که آنها داشـتند و این احتمال که منظور از آن"دین حق"باشد،و اضافه دین به آنها به خاطر فطری بودن دین بوده باشد بسیار بعید بنظر می رسد.

احتمـال دیگری در تفسـیر آیه وجود دارد و آن اینکه قرآن اشـاره به جمعی از کفـار می کنـد که حـتی نسـبت به آئین خود به عنوان یک بازی و سرگرمی می نگریستند و هرگز به عنوان یک مطلب جدی روی آن فکر نمی کردند،یعنی در بی ایمانی نیز بی ایمان بودند و به مبانی مذهب بی اساسشان نیز وفادار نبودند.

و در هر حـال آیه اختصاصـی به کفـار نـدارد و شامـل حـال همه کسانی می شود که مقـدسات و احکام الهی را بازیچه نیل به هدفهای مادی و شخصی قرار می دهند دین را آلت دنیا و حکم خدا را بازیچه اغراض شخصی می سازند.

سپس به پیامبر ص دسـتور می دهد که"به آنها در برابر این اعمال هشدار دهد که روزی فرا می رسد که هر کس تسلیم اعمال خویش است و راهی برای فرار از چنگال آن ندارد"(وَ ذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمٰا كَسَبَتْ) (۱).

ص :۲۹۳

۱- ۱) "تبسـل"در اصـل از مـاده"بسـل"(بر وزن نسـل)به معنی نگاهـداری و منع کردن از چیزی با قهر و غلبه است و به همین جهت به وادار کردن کسـی به تسـلیم"ابسال" گفته می شود،و نیز به همین مناسـبت به مجازات و یا گروگان گرفتن نیز اطلاق می گردد،و جیش باسـل بـه معنی"لشـگر شـجاع"نیز بـه همیـن تنـاسب اسـت،زیرا دیگران را بـا قهر و غلبـه وادار به تسـلیم می کند،در آیه فوق نیز به معنی تسلیم شخص و گرفتاری او در چنگال اعمال بد خویش آمده است.

"و در آن روز جز خدا نه حامی و یاوری دارد و نه شفاعت کننده ای" (لَیْسَ لَها مِنْ دُونِ اللّهِ وَلِیٌّ وَ لا شَفِیعٌ).

کار آنها در آن روز به قدری سخت و دردناک است و چنان در زنجیر اعمال خود گرفتارند که"هر گونه غرامت و جریمه آن را(فرضا داشته باشند و)بپردازند که خود را از مجازات نجات دهند از آنها پذیرفته نخواهد شد"(وَ إِنْ تَعْدِلْ کُلَّ عَدْلٍ لا یُؤْخَذْ مِنْها) (۱).

چرا که"آنها گرفتار اعمال خویش شده اند"نه راه جبران در آن روز باز است و نه زمان،زمان توبه است به همین دلیل راه نجاتی برای آنها تصور نمی شود (أُولئِکَ الَّذِینَ أُبْسِلُوا بِما کَسَبُوا).

سپس به گوشه ای از مجازاتهای دردناک آنها اشاره کرده،می گوید:"نوشابه ای دارند از آب داغ و سوزان به همراه عذاب دردناک در برابر پشت پازدنشان به حق و حقیقت"(لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ عَذابٌ أَلِیمٌ بِما کانُوا یَکْفُرُونَ).

آنها از درون به وسیله آب سوزان می سوزند و از برون بوسیله آتش! نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که جمله أُولئِکَ الَّذِینَ أُبْسِلُوا بِما کَسَبُوا (آنها گرفتار اعمال خویش هستند)در حقیقت به منزله دلیل و علت عدم قبول غرامت و عدم وجود ولی و شفیع برای آنها است،یعنی مجازات

۱- ۱) عدل در اینجا به معنی معادل و چیزی است که به عنوان جبران کار خلاف داده می شود تا طرف آزاد گردد،در حقیقت معنی آن شبیه"غرامت و جریمه و فدیه"است.

آنها بر اثر یک عامل خارجی نیست که بتوان آن را به نوعی دفع کرد بلکه از درون ذات و صفات و اعمال خود آنها سرچشمه می گیرد،آنها اسیر کارهای زشت خویشند،به همین دلیل رهایی برای آنها ممکن نیست،زیرا جدایی از اعمال و آثار اعمال همچون جدایی از خویشتن است.

اما باید توجه داشت که این شدت و سختی و عدم وجود راه بازگشت و شفاعت مخصوص کسانی است که اصرار بر کفر داشته اند و به آن ادامه می دادند همانطور که از جمله" بِمٰا کٰانُوا یَکْفُرُونَ "استفاده می شود(زیرا فعل مضارع برای بیان استمرار چیزی است).

[سوره الأنعام (۶): آیات ۷۱ تا ۷۲]

اشاره

قُلْ أَ نَدْعُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مٰا لاٰ یَنْفَعُنٰا وَ لاٰ یَضُرُّنٰا وَ نُرَدُّ عَلیٰ أَعْقٰابِنٰا بَعْدَ إِذْ هَدٰانَا اَللّٰهُ کَالَّذِی اِسْتَهْوَتْهُ اَلشَّیٰاطِینُ فِی اَلْأَرْضِ حَیْرٰانَ لَهُ أَصْحٰابٌ یَدْعُونَهُ إِلَی اَلْهُدَی اِئْتِنٰا قُلْ إِنَّ هُدَی اَللّٰهِ هُوَ اَلْهُدیٰ وَ أُمِرْنٰا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ اَلْعٰالَمِینَ (۷۱) وَ أَنْ أَقِیمُوا اَلصَّلاٰةَ وَ اِتَّقُوهُ وَ هُوَ اَلَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ (۷۲)

ترجمه:

۷۱-بگو آیا چیزی غیر از خدا بخوانیم که نه سودی به حال ما دارد نه زیانی و(به این ترتیب)بازگشت به عقب کنیم بعد از آنکه خداوند ما را هدایت کرده،همانند کسی که بر اثر وسوسه های شیاطین راه را گم کرده و سرگردان مانده،در حالی که یارانی هم دارد که او را به هدایت دعوت می کنند که به سوی ما بیا،بگو تنها هدایت خداوند هدایت است و ما دستور داریم که تسلیم پروردگار عالمیان باشیم.

۷۲-و اینکه نماز را بر پا دارید و از او بپرهیزید و او است که به سوی او محشور خواهید شد.

ص:۲۹۵

تفسیر:

اشاره

این آیه در برابر اصراری که مشرکان برای دعوت مسلمانان به کفر و بت پرستی داشتند به پیامبر ص دستور می دهد که با یک دلیل دندان شکن به آنها پاسخ گوید و به صورت یک استفهام انکاری از آنها بپرسد که"آیا شما می گوئید ما چیزی را شریک خدا قرار دهیم که نه سودی به حال ما دارد که به خاطر سودش به سوی او برویم و نه زیانی دارد که از زیان او بترسیم"؟!(قُلْ أَ نَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا یَنْفَعُنا وَ لا یَضُرُّنا).

این جمله در حقیقت اشاره به آن است که معمولاـ کارهای انسان از یکی از دو سرچشمه ناشی می شود یا به خاطر جلب منفعت است(اعم از اینکه منفعت معنوی یا مادی باشد)و یا به خاطر دفع ضرر است(اعم از اینکه ضرر معنوی یا مادی باشد)چگونه شخصی عاقل کاری انجام می دهد که هیچیک از این دو عامل در آن وجود نداشته باشد؟ سپس به استدلال دیگری در برابر مشرکان دست می زند و می گوید:"اگر ما به سوی بت پرستی باز گردیم و پس از هدایت الهی در راه شرک گام نهیم بازگشت به عقب کرده ایم"و این بر خلاف قانون تکامل است که قانون عمومی عالم حیات می باشد(وَ نُرَدُّ عَلی أَعْقابِنا بَعْدَ إِذْ هَدانَا اللّهُ) (۱).

و بعد با یک مثال،مطلب را روشنتر می سازد و می گوید بازگشت از توحید به شرک"همانند آن است که کسی بر اثر وسوسه های شیطان(یا غولهای بیابانی، به پندار عرب جاهلیت که تصور می کردند در راهها کمین کرده اند و مسافران را

۱- ۱) "اعقاب"جمع عقب(بر وزن خشن)به معنی پاشنه پا است و بازگشت به روی پاشنه پا به معنی عقب گرد و کنایه از انحراف و بازگشت از هدف است و همان چیزی است که امروز از آن به"ارتجاع"تعبیر می کنند.

به بیراهه ها می کشانند!)راه مقصد را گم کرده و حیران و سرگردان در بیابان مانده است" (كَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّیاطِینُ فِی الْأَرْضِ حَیرانَ).

"در حالی که یارانی دارد که او را به سوی هدایت و شاهراه دعوت می کنند و فریاد می زنند به سوی ما بیا"ولی آن چنان حیران و سرگردان است که گویی سخنان آنان را نمی شنود و یا قادر بر تصمیم گرفتن نیست(لَهُ أَصْحابٌ یدْعُونَهُ إِلَی الْهُدَی ائْتِنا) (۱).

و در پایان آیه به پیامبر دستور می دهد که با صراحت بگوید:"هدایت تنها هدایت خدا است و ما ماموریت داریم که فقط در برابر پروردگار عالمیان تسلیم شویم" (قُلْ إِنَّ هُدَی اللّهِ هُوَ الْهُدی وَ أُمِرْنا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمِینَ).

این جمله در حقیقت دلیل دیگری بر نفی مذهب مشرکان است زیرا تنها در برابر کسی باید تسلیم شد که مالك و آفریدگار و مربی جهان هستی است نه بتها که هیچ نقشی در ایجاد و اراده این جهان ندارند.

***

سؤال:

در اینجا سؤالی پیش می آید که مگر پیامبر ص قبل از بعثت پیرو مذهب مشرکان بوده است که می گوید: نُرَدُّ عَلی أَعْقابِنا (آیا به حال سابق باز گردیم) در حالی که می دانیم او هیچگاه در برابر بت سجده نکرد و در هیچ تاریخی چنین چیزی ننوشته اند،اصولا مقام عصمت چنین اجازه ای را نمی دهد.

۱- ۱) "استهوته"از ماده"هوی"است و این جمله به معنی وادار کردن کسی به پیروی از هوی و هوس است و حیران در لغت به معنی رفت و آمد است و معمولا کنایه از سرگردانی می باشد،چون افراد بسرگردانی مقداری راه می روند سپس باز می گردند، بنا بر این آیه فوق افرادی را که از ایمان به سوی شرك باز گردند به هوی پرستان سرگردان تشبیه کرده که برنامه های زنده خود را از شیطان الهام می گیرند.

پاسخ:

این جمله در حقیقت از زبان جمع مسلمین است،نه از زبان شخص پیامبر ص لذا با صیغه و ضمائر جمع ادا شده است.

*** در آیه بعد دنباله دعوت الهی را چنین شرح می دهد که ما گذشته از توحید "دستور داریم که نماز را برپا دارید و تقوا را پیشه کنید"(وَ أَنْ أَقِیمُوا الصَّلاٰةَ وَ اتَّقُوهُ).

و سرانجام با توجه به مساله معاد و اینکه حشر و بازگشت شما به سوی خدا است این بحث را پایان می دهد(وَ هُوَ الَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ).

در حقیقت در این چند جمله کوتاه برنامه ای که پیامبر به سوی آن دعوت می کرده،و از حکم عقل و فرمان خدا سرچشمه گرفته،به صورت یک برنامه چهار ماده ای که آغازش توحید،و انجامش معاد،و مراحل متوسط آن محکم ساختن پیوندهای الهی و پرهیز از هر گونه گناه می باشد ارائه داده شده است.

[سوره الأنعام (۶): آیه ۷۳]

اشاره

وَ هُوَ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ یَوْمَ یَقُولُ کُنْ فَیَکُونُ قَوْلُهُ اَلْحَقُّ وَ لَهُ اَلْمُلْکُ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی اَلصُّورِ عٰالِمُ اَلْغَیْبِ وَ اَلشَّهٰادَةِ وَ هُوَ اَلْحَکِیمُ اَلْخَبِیرُ (۷۳)

ترجمه:

۷۳-او کسی است که آسمانها و زمین را به حق آفرید و آن روز که به آنها می گوید موجود باش،موجود می شود،سخن او حق است و در آن روز که در صور دمیده می شود حکومت مخصوص او است،از پنهان و آشکار با خبر است و حکیم و آگاه می باشد.

تفسیر:

این آیه در حقیقت دلیلی است بر مطالب آیه قبل و دلیلی است بر لزوم تسلیم در برابر پروردگار،و پیروی از رهبری او،لذا نخست می گوید:"او خدایی است که آسمانها و زمین را به حق آفریده است"(وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ).

تنها چنین کسی که مبدء عالم هستی است،شایسته رهبری می باشد و باید تنها در برابر فرمان او تسلیم بود،زیرا همه چیز را برای هدف صحیحی آفریده است.

منظور از"حق"در جمله بالا-همان هدف و نتیجه و مصالح و حکمتها است یعنی هر چیزی را برای خاطر هدف و نتیجه و مصلحتی آفرید،در حقیقت این جمله شبیه مطلبی است که در سوره ص آیه ۷۷ آمده آنجا که می فرماید: وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا بٰاطِلاً :"ما آسمان و زمین و آنچه در میان آنها است بیهوده و بی هدف نیافریدیم".

سپس می فرماید:نه تنها مبدء عالم هستی او است،بلکه رستاخیز و قیامت نیز به فرمان او صورت می گیرد"و آن روز که فرمان می دهد رستاخیز بر پا شود فورا بر پا خواهد شد"(وَ یَوْمَ یَقُولُ کُنْ فَیَکُونُ) (۱).

بعضی احتمال داده اند که منظور از این جمله همان آغاز آفرینش و مبدء جهان هستی باشد که همه چیز به فرمان او ایجاد شده است،ولی با توجه به اینکه

۱- ۱) در باره اینکه یوم که بر طبق قواعد ادبی ظرف است متعلق به چیست در میان مفسران گفتگو است بعضی آن را به جمله"خلق"و بعضی به جمله"اذکروا" که محذوف است متعلق دانسته اند،ولی بعید نیست که متعلق به"یکون"بوده باشد و معنی جمله چنین خواهد بود"یکون القیامه یوم یقول اللّٰه له کن".

"یقول"فعل مضارع است،و اینکه قبل از این جمله اشاره به اصل آفرینش شده و همچنین با توجه به جمله های بعد می توان گفت که این جمله مربوط به رستاخیز و فرمان الهی در باره آن است همانطور که در جلد اول صفحه ۲۹۹(ذیل آیه ۱۱۷ بقره)گفتیم منظور از جمله کن فیکون این نیست که خداوند یک فرمان لفظی به عنوان"موجود باش"صادر می کند بلکه منظور این است هر گاه اراده او به آفرینش چیزی تعلق گیرد،بدون نیاز به هیچ عامل دیگری،اراده اش جامه عمل به خود می پوشد، اگر اراده کرده است یک دفعه موجود شود،یک دفعه موجود خواهد شد و اگر اراده کرده است تدریجا موجود گردد،برنامه تدریجی آن شروع خواهد شد.

بعد اضافه می کند که"گفتار خداوند حق است"یعنی همان طور که آغاز آفرینش بر اساس هدف و نتیجه و مصلحت بود،رستاخیز نیز همانگونه خواهد بود.(قَوْلُهُ الْحَقُّ).

"و در آن روز که در صور دمیده می شود و قیامت بر پا می گردد،حکومت و مالکیت مخصوص ذات پاک او است"(وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ).

درست است که مالکیت و حکومت خداوند بر تمام عالم هستی از آغاز جهان بوده و تا پایان جهان و در عالم قیامت ادامه خواهد داشت و اختصاصی به روز رستاخیز ندارد،ولی از آنجا که در این جهان یک سلسله عوامل و اسباب در پیشبرد هدفها و انجام کارها مؤثر است گاهی این عوامل و اسباب انسان را از خداوند که مسبب الاسباب است غافل می کند،اما در آن روز که همه این اسباب از کار می افتد، مالکیت و حکومت او از هر زمان آشکارتر و روشنتر می گردد،درست نظیر آیه دیگری که می گوید: لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ :"حکومت و مالکیت امروز(روز قیامت)برای کی است؟تنها برای خداوند یگانه پیروز است"(سوره غافر-آیه ۱۶).

در باره اینکه منظور از "صور "که در آن دمیده می شود چیست و چگونه "اسرافیل "در صور می دمد تا جهانیان بمیرند و بار دیگر در صور می دمد تا همگی زنده شوند و قیامت بر پا گردد،در ذیل آیه ۶۸ سوره زمر به خواست خدا مشروحا بحث خواهیم کرد،زیرا تناسب بیشتری با آن آیه دارد.

و در پایان آیه اشاره به سه صفت از صفات خدا کرده،می گوید:"خداوند از پنهان و آشکار با خبر است"(عٰالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهٰادَةِ).

"و کارهای او همه از روی حکمت می باشد،و از همه چیز آگاه است" (وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ).

در آیات مربوط به رستاخیز غالبا به این صفات خدا اشاره شده است که او هم آگاه است و هم قادر و حکیم یعنی به مقتضای علم و آگاهیش اعمال بندگان را می داند و به مقتضای قدرت و حکمتش به هر کس جزای مناسب می دهد.

ص :۳۰۱

[سوره الأنعام (۶): آیه ۷۴]

اشاره

وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِیمُ لِأَبِیهِ آزَرَ أَ تَتَّخِذُ أَصْنٰاماً آلِهَهً إِنِّی أَرٰاکَ وَ قَوْمَکَ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ (۷۴)

ترجمه:

۷۴-(به خاطر بیاورید)هنگامی که ابراهیم به مربیش(عمویش)آزر گفت آیا بتها را خدایان خود انتخاب می کنی،من تو و جمعیت را در گمراهی آشکار می بینم!.

تفسیر:

اشاره

از آنجا که این سوره جنبه مبارزه با شرک و بت پرستی دارد و روی سخن بیشتر در آن از بت پرستان است و برای بیدار ساختن آنها از طرق مختلف استفاده شده،در اینجا به گوشه ای از سرگذشت ابراهیم قهرمان بت شکن اشاره کرده و منطق نیرومند او را در کوبیدن بتها ضمن چند آیه به خاطر آورده است.

قابل توجه اینکه قرآن در بسیاری از بحثهای توحیدی و مبارزه با بت روی این سرگذشت تکیه می کند،زیرا ابراهیم مورد احترام تمام اقوام مخصوصا مشرکان عرب بود.

نخست می گوید:ابراهیم پدر(عموی)خود را مورد سرزنش قرار داد و به آنها چنین گفت:"آیا این بتهای بی ارزش و موجودات بیجان را خدایان خود انتخاب کرده اید"؟!(وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِیمُ لِأَبِیهِ آزَرَ أَ تَتَّخِذُ أَصْنٰاماً الهه).

"بدون شک من،تو و جمعیت پیروان و هم مسلکان ترا در گمراهی آشکاری می بینم"چه گمراهی از این آشکارتر که انسان مخلوق خود را معبود خود قرار دهد،و موجود بیجان و بی شعوری را پناهگاه خود بپندارد و حل مشکلات خود را از آنها بخواهد(إِنِّی أَرٰاکَ وَ قَوْمَکَ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ).

آیا آزر پدر ابراهیم بود؟

کلمه"اب"در لغت عرب غالبا بر پدر اطلاق می شود و چنان که خواهیم دید گاهی بر جد مادری و عمو و همچنین مربی و معلم و کسانی که برای ترتیب انسان به نوعی زحمت کشیده اند نیز گفته شده است،ولی شک نیست که به هنگام اطلاق این کلمه اگر قرینه ای در کار نباشد قبل از هر چیز"پدر"بنظر می آید.

اکنون این سؤال پیش می آید که آیا براستی آیه بالا می گوید:آن مرد بت پرست (آزر)پدر ابراهیم بوده است؟و آیا یک فرد بت پرست و بت ساز می تواند پدر یک پیامبر اولوا العزم بوده باشد؟و آیا وراثت در روحیات انسان اثر نامطلوبی در فرزند نخواهد گذارد؟ جمعی از مفسران سنی به سؤال اول پاسخ مثبت گفته و آزر را پدر واقعی ابراهیم می دانند،در حالی که تمام مفسران و دانشمندان شیعه معتقدند آذر پدر ابراهیم نبود،بعضی او را پدر مادر و بسیاری او را عموی ابراهیم دانسته اند.

قرائنی که نظر دانشمندان شیعه را تایید می کند چند چیز است:

۱-در هیچیک از منابع تاریخی اسم پدر ابراهیم،"آزر"شمرده نشده است،بلکه همه"تارخ"نوشته اند،در کتب عهدین نیز همین نام آمده است، جالب اینکه افرادی که اصرار دارند پدر ابراهیم آزر بوده در اینجا به توجیهاتی دست زده اند که به هیچ وجه قابل قبول نیست از جمله اینکه اسم پدر ابراهیم تارخ، و لقبش آزر بوده!در حالی که این لقب نیز در منابع تاریخی ذکر نشده است.

و یا اینکه آزر بتی بوده که پدر ابراهیم او را پرستش می کرده است در حالی که این احتمال با ظاهر آیه فوق که می گوید پدرش آزر بود به هیچ وجه سازگار نیست،مگر اینکه جمله یا کلمه ای در تقدیر بگیریم که آن هم بر خلاف ظاهر است.

ص:۳۰۳

۲-قرآن مجید می گوید:مسلمانان حق ندارند برای مشرکان استغفار کنند اگر چه بستگان و نزدیکان آنها بوده باشند،سپس برای اینکه کسی استغفار ابراهیم را درباره آزر دستاویز قرار ندهد چنین می گوید: وَ مٰا کٰانَ اسْتِغْفٰارُ إِبْرٰاهِیمَ لِأَبِیهِ إِلاّٰ عَنْ مَوْعِدَهٍ وَعَدَهٰا إِیّٰاهُ فَلَمّٰا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّٰهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ (سوره توبه آیه ۱۱۴):"استغفار ابراهیم برای پدرش(آزر)فقط به خاطر وعده ای بود که به او داده بود(آنجا که گفت سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی -مریم آیه ۴۷ یعنی:"بزودی برای تو استغفار خواهم کرد"به امید اینکه با این وعده دلگرم شود و از بت پرستی برگردد)اما هنگامی که او را در راه بت پرستی مصمم و لجوج دید دست از استغفار درباره او برداشت.

از این آیه به خوبی استفاده می شود که ابراهیم بعد از مایوس شدن از آزر دیگر هیچگاه برای او طلب آمرزش نکرد و شایسته هم نبود چنین کند،و تمام قرائن نشان می دهد این جریان در دوران جوانی ابراهیم و زمانی بود که در شهر بابل می زیست و با بت پرستان مبارزه داشت.

ولی آیات دیگر قرآن نشان می دهد که ابراهیم در اواخر عمر خود و پس از پایان بنای کعبه برای پدرش از خداوند طلب آمرزش کرد(البته در این آیات چنان که خواهد آمد از پدر تعبیر به"اب"نشده بلکه تعبیر به والد که صریحا مفهوم پدر را می رساند،شده است).

آنجا که می فرماید: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْکِبَرِ إِسْمٰاعِیلَ وَ إِسْحٰاقَ إِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعٰاءِ ...رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَ لِوٰالِدَیَّ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسٰابُ "حمد و سپاس برای خدایی است که در پیری به من اسماعیل و اسحاق را بخشیده پروردگار من دعا را اجابت می کند،پروردگارا!من و پدر و مادرم و مؤمنین را در روز رستاخیز بیامرز" (۱).

ص:۳۰۴

۱- ۱) سوره ابراهیم آیه ۳۹ و ۴۱.

از انضمام این آیه به آیه سوره توبه که مسلمانان را از استغفار برای مشرکان بر حذر می دارد و ابراهیم را از انجام چنین کاری جز برای یک مدت محدود آن هم برای یک هدف مقدس،برکنار می شمرد،به خوبی استفاده می شود که منظور از"اب"در آیه مورد بحث،پدر نیست،بلکه عمو یا پدر مادر و یا مانند آن است و به تعبیر دیگر"والد"در بیان معنی پدر صراحت دارد،در حالی که"اب" صراحت ندارد.

در آیات قرآن کلمه"اب"نیز در مورد عمو به کار رفته است مانند آیه ۱۳۳ سوره بقره قٰالُوا نَعْبُدُ إِلٰهَکَ وَ إِلٰهَ آبٰائِکَ إِبْرٰاهِیمَ وَ إِسْمٰاعِیلَ وَ إِسْحٰاقَ إِلٰهاً وٰاحِداً :

"فرزندان یعقوب به او گفتند ما خداوند تو و خداوند پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق،خداوند یگانه را می پرستیم"و این را می دانیم که اسماعیل عموی یعقوب بود نه پدر او.

۳-از روایات مختلف اسلامی نیز می توان این موضوع را استفاده کرد زیرا در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم ص نقل شده است:

لم یزل ینقلنی اللّٰه من اصلاب الطاهرین الی ارحام المطهرات حتی اخرجنی فی عالمکم هذا لم یدنسنی بدنس الجاهلیه :"همواره خداوند مرا از صلب پدران پاک به رحم مادران پاک منتقل می ساخت،و هرگز مرا به آلودگیهای دوران جاهلیت آلوده نساخت" (۱).

شک نیست که روشنترین آلودگی دوران جاهلیت شرک و بت پرستی است، و کسانی که آن را منحصر به آلودگی زنا دانسته اند،هیچ دلیلی بر گفته خود ندارند،بخصوص اینکه قرآن می گوید إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ :"مشرکان آلوده

۱- ۱) این روایت را بسیاری از مفسران شیعه و اهل تسنن مانند مرحوم طبرسی در مجمع البیان و نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن و فخر رازی در تفسیر کبیر و آلوسی در تفسیر روح المعانی نقل کرده اند.

و ناپاکند" (۱).

طبری که از دانشمندان اهل سنت است در تفسیر خود"جامع البیان"از مفسر معروف"مجاهد"نقل می کند که او صریحا می گوید:آزر پدر ابراهیم نبود (۲).

آلوسی مفسر دیگر اهل تسنن در تفسیر روح المعانی در ذیل همین آیه می گوید:آنها که می گویند:اعتقاد به اینکه آزر پدر ابراهیم نبود مخصوص شیعه هست از کم اطلاعی آنها است زیرا بسیاری از دانشمندان معتقدند که آزر اسم عموی ابراهیم بود (۳).

"سیوطی"دانشمند معروف سنی در کتاب مسالک الحنفاء از فخر رازی در کتاب"اسرار التنزیل نقل می کند که پدر و مادر و اجداد پیامبر اسلام ص هیچگاه مشرک نبودند و به حدیثی که در بالا از پیامبر ص نقل کردیم استدلال نموده است،سپس خود سیوطی اضافه می کند که ما می توانیم این حقیقت را با توجه به دو دسته از روایات اسلامی اثبات کنیم نخست روایاتی که می گوید:

پدران و اجداد پیامبر تا آدم هر کدام بهترین فرد زمان خود بوده اند(این احادیث را از"صحیح بخاری"و"دلائل النبوه"بیهقی و مانند آن نقل نموده است).

و روایاتی که می گوید:در هر عصر و زمانی افراد موحد و خداپرست وجود داشته است با ضمیمه کردن این دو دسته روایات ثابت می شود اجداد پیامبر ص از جمله(پدر ابراهیم)حتما موحد بوده اند (۴).

ص: ۳۰۶

۱- ۱) سوره توبه آیه ۲۸.

۲- ۲) جامع البیان جلد هفتم صفحه ۱۵۸.

۳- ۳) تفسیر روح المعانی جلد هفتم صفحه ۱۶۹.

۴- ۴) مسالک الحنفاء صفحه ۱۷(بنا بنقل پاورقی بحار الانوار طبع جدید جلد ۱۵ صفحه ۱۱۸ به بعد).

با توجه به آنچه گفته شد معلوم می شود که تفسیر فوق برای آیه مورد بحث تفسیری است بر اساس قرائن روشنی از خود قرآن و روایات مختلف اسلامی نه تفسیر به رای آن چنان که بعضی از متعصبین اهل سنت همانند نویسنده"المنار"گفته است.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۷۵ تا ۷۹]

اشاره

وَ کَذٰلِکَ نُرِی إِبْرٰاهِیمَ مَلَکُوتَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ اَلْمُوقِنِینَ (۷۵) فَلَمّٰا جَنَّ عَلَیْهِ اَللَّیْلُ رَأیٰ کَوْکَباً قٰالَ هٰذٰا رَبِّی فَلَمّٰا
أَفَلَ قٰالَ لاٰ أُحِبُّ اَلْآفِلِینَ (۷۶) فَلَمّٰا رَأَی اَلْقَمَرَ بٰازِغاً قٰالَ هٰذٰا رَبِّی فَلَمّٰا أَفَلَ قٰالَ لَئِنْ لَمْ یَهْدِنِی رَبِّی لَأَکُونَنَّ مِنَ اَلْقَوْمِ اَلضّٰالِّینَ (۷۷)
فَلَمّٰا رَأَی اَلشَّمْسَ بٰازِغَةً قٰالَ هٰذٰا رَبِّی هٰذٰا أَکْبَرُ فَلَمّٰا أَفَلَتْ قٰالَ یٰا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمّٰا تُشْرِکُونَ (۷۸) إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ
اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ حَنِیفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ (۷۹)

ترجمه:

۷۵-اینچنین ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم،تا اهل یقین گردد.

۷۶-هنگامی که(تاریکی)شب او را پوشانید ستاره ای مشاهده کرد گفت:این خدای من است؟اما هنگامی که غروب کرد گفت غروب کنندگان را دوست ندارم.

۷۷-و هنگامی که ماه را دید(که سینه افق را)می شکافد گفت این خدای من است؟اما هنگامی که(آنهم)افول کرد گفت اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند مسلما از جمعیت گمراهان خواهم بود.

۷۸-و هنگامی که خورشید را دید(که سینه افق را)می شکافت گفت این خدای من است؟ این(که از همه)بزرگتر است،اما هنگامی که غروب کرد گفت ای قوم!من از شریکهایی که شما(برای خدا)می سازید بیزارم.

۷۹-من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم.

تفسیر:

اشاره

دلائل توحید در آسمانها

در تعقیب نکوهشی که ابراهیم از بتها داشت،و دعوتی که از آزر برای ترک بت پرستی نمود،در این آیات خداوند به مبارزات منطقی ابراهیم با گروه های مختلف بت پرستان اشاره کرده و چگونگی پی بردن او را به اصل توحید از طریق استدلالات روشن عقلی شرح می دهد.

نخست می گوید:"همانطور که ابراهیم را از زیانهای بت پرستی آگاه ساختیم همچنین مالکیت مطلقه و تسلط پروردگار را بر تمام آسمان و زمین به او نشان دادیم" (وَ كَذٰلِكَ نُرِی إِبْرٰاهِیمَ مَلَكُوتَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ) (۱).

ملکوت در اصل از ریشه"ملك"(بر وزن حکم)به معنی"حکومت و مالکیت است،"واو"و"ت"برای تاکید و مبالغه به آن اضافه شده بنا بر این

---

۱ - ۱) بنا بر این در آیه حذف و تقدیری وجود دارد که از آیات قبل روشن می شود،و در حقیقت مضمون آیه چنین است:"کما ارینا ابراهیم قبح ما کان علی علیه قومه من عباده الاصنام کذلك نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض"(دقت کنید).

منظور از آن در اینجا حکومت مطلقه خداوند بر سراسر عالم هستی است.

این آیه گویا اجمالی از تفصیلی است که در آیات بعد درباره مشاهده وضع خورشید و ماه و ستارگان و پی بردن از غروب آنها به مخلوق بود نشان آمده است.

یعنی قرآن ابتدا مجملی از مجموع آن قضایا را ذکر کرده،سپس به شرح آنها پرداخته است،و به این ترتیب منظور از نشان دادن ملکوت آسمان و زمین به ابراهیم روشن می شود.

و در پایان آیه می فرماید:"هدف ما این بود که ابراهیم اهل یقین گردد" (وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ).

شک نیست که ابراهیم یقین استدلالی و فطری به یگانگی خدا داشت اما با مطالعه در اسرار آفرینش این یقین به سر حد کمال رسید،همانطور که ایمان به معاد و رستاخیز داشت ولی با مشاهده مرغان سر بریده ای که زنده شدند،ایمان او به مرحله"عین الیقین "رسید.

*** در آیات بعد این موضوع را بطور مشروح بیان کرده و استدلال ابراهیم را از افول و غروب ستاره و خورشید بر عدم الوهیت آنها روشن می سازد.

نخست می گوید:"هنگامی که پرده تاریک شب جهان را در زیر پوشش خود قرار داد ستاره ای در برابر دیدگان او خودنمایی کرد،ابراهیم صدا زد این خدای من است؟!اما به هنگامی که غروب کرد با قاطعیت تمام گفت:من هیچگاه غروب کنندگان را دوست نمی دارم"و آنها را شایسته عبودیت و ربوبیت نمی دانم (فَلَمّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأی کَوْکَباً قالَ هذا رَبِّی فَلَمّا أَفَلَ قالَ لا أُحِبُّ الْآفِلِینَ).

*** بار دیگر چشم بر صفحه آسمان دوخت این بار قرص سیم گون ماه با فروغ و درخشش دلپذیر خود بر صفحه آسمان ظاهر شده بود"هنگامی که ماه را دید

ابراهیم صدا زد این است پروردگار من؟اما سرانجام ماه به سرنوشت همان ستاره گرفتار شد و چهره خود را در پرده افق کشید،ابراهیم جستجوگر گفت:اگر پروردگار من مرا به سوی خود رهنمون نشود در صف گمراهان قرار خواهم گرفت"! (فَلَمّا رَأَی الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبِّی فَلَمّا أَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ یَهْدِنِی رَبِّی لَأَکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضّالِّینَ).

*** در این هنگام شب به پایان رسیده بود و پرده های تاریک خود را جمع کرده و از صحنه آسمان می گریخت،خورشید از افق مشرق سر برآورده و نور زیبا و لطیف خود را همچون یک پارچه زربفت بر کوه و دشت و بیابان می گسترد، "همین که چشم حقیقت بین ابراهیم بر نور خیره کننده آن افتاد صدا زد خدای من این است؟!اینکه از همه بزرگتر و پرفروغتر است!،اما با غروب آفتاب و فرو رفتن قرص خورشید در دهان هیولای شب،ابراهیم آخرین سخن خویش را ادا کرد و گفت:ای جمعیت،من از همه این معبودهای ساختگی که شریک خدا قرار داده اید بیزارم"(فَلَمّا رَأَی الشَّمْسَ بازِغَةً قالَ هذا رَبِّی هذا أَکْبَرُ فَلَمّا أَفَلَتْ قالَ یا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِمّا تُشْرِکُونَ).

*** اکنون که فهمیدم در ما ورای این مخلوقات متغیر و محدود و اسیر چنگال قوانین طبیعت خدایی است قادر و حاکم بر نظام کاینات"من روی خود را به سوی کسی می کنم که آسمانها و زمین را آفرید و در این عقیده خود کمترین شرک راه نمی دهم، من موحد خالصم و از مشرکان نیستم"(إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ).

***در تفسیر این آیه و آیات بعد و اینکه چگونه ابراهیم موحد و یکتاپرست

به ستاره آسمان اشاره کرده و می گوید:"این خدای من است"مفسران گفتگو بسیار کرده اند و از میان همه تفاسیر دو تفسیر قابل ملاحظه تر است که هر کدام از آن را بعضی از مفسران بزرگ اختیار کرده و در منابع حدیث نیز شواهدی بر آن وجود دارد:

نخست اینکه ابراهیم شخصا می خواست درباره خداشناسی بیندیشد و معبودی را که با فطرت پاک خویش در اعماق جانش می یافت پیدا کند،او خدا را با نور فطرت و دلیل اجمالی عقل شناخته بود و تمام تعبیراتش نشان می دهد که در وجود او هیچگونه تردیدی نداشت،اما در جستجوی مصداق حقیقی او بود،بلکه مصداق حقیقی او را نیز می دانست اما می خواست از طریق استدلالات روشنتر عقلی به مرحله "حق الیقین"برسد و این جریان قبل از دوران نبوت و احتمالا در آغاز بلوغ یا قبل از بلوغ بود.

در پاره ای از روایات و تواریخ می خوانیم این نخستین بار بود که ابراهیم چشمش به ستارگان آسمان افتاد و صفحه نیلگون آسمان شب با چراغهای فروزنده و پر فروغش را می دید،زیرا مادرش او را از همان دوران طفولیت به خاطر ترس از دستگاه نمرود جبار در درون غاری پرورش می داد.

اما این بسیار بعید به نظر می رسید که انسانی سالها درون غاری زندگی کند و حتی در یک شب تاریک نیز یک گام از آن بیرون نگذارد،شاید تقویت این احتمال در نظر بعضی به خاطر جمله رَأی کَوْکَباً باشد که مفهومش این است که تا آن زمان ستاره ای را ندیده بود.

ولی این تعبیر به هیچوجه چنین مفهومی را در بر ندارد،بلکه منظور این است اگر چه تا آن زمان ستاره و ماه و خورشید را بسیار دیده بود ولی به عنوان یک محقق توحید این نخستین بار بود که به آنها نظر می دوخت و در ارتباط افول و غروب آنها با نفی مقام خدایی از آنها اندیشه می کرد،در حقیقت ابراهیم بارها

آنها را دیده بود اما نه با این چشم.

بنا بر این هنگامی که ابراهیم می گوید هذا ربی(این خدای من است) به عنوان یک خبر قطعی نیست،بلکه به عنوان یک فرض و احتمال،برای تفکر و اندیشیدن است،درست مثل اینکه ما می خواهیم در علت حادثه ای پی جویی کنیم تمام احتمالات و فرضها را یک یک مورد مطالعه قرار می دهیم و لوازم هر یک را بررسی می کنیم تا علت حقیقی را بیابیم و چنین چیزی نه کفر است و نه حتی دلالت بر نفی ایمان می کند،بلکه راهی است برای تحقیق بیشتر و شناسایی بهتر و رسیدن به مراحل بالاتر ایمان،همانطور که در جریان"معاد"نیز ابراهیم برای رسیدن به مرحله شهود و اطمینان ناشی از آن در صدد تحقیق بیشتر برآمد.

در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم از امام باقر یا صادق ع چنین نقل شده است

انما کان ابراهیم طالبا لربه و لم یبلغ کفرا و انه من فکر من الناس فی مثل ذلک فانه بمنزلته :"ابراهیم این سخن را به عنوان تحقیق گفت و هرگز سخن او کفر نبود،و هر کس از مردم به عنوان تفکر و تحقیق این سخن را بگوید همانند ابراهیم خواهد بود" (۱).

در این زمینه دو روایت دیگر نیز در تفسیر نور الثقلین نقل شده است.

تفسیر دوم این است که ابراهیم این سخن را به هنگام گفتگو با ستاره پرستان و خورشید پرستان بیان کرد،و احتمالا بعد از مبارزات سرسختانه او در بابل با بت پرستان و خروج او از آن سرزمین به سوی شام بود که با این اقوام برخورد کرد،ابراهیم که لجاجت اقوام نادان را در راه و رسم غلط خود در بابل آزموده بود،برای اینکه نظر عبادت کنندگان خورشید و ماه و ستارگان را به سوی خود جلب کند،نخست با آنها همصدا شد و به ستاره پرستان گفت:شما می گوئید این ستاره زهره پروردگار من است،بسیار خوب یعنی باشد که سرانجام این عقیده

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۷۳۸.

را برای شما بازگو کنم،چیزی نگذشت که چهره پرفروغ ستاره در پشت پرده تاریک افق پنهان گشت اینجا بود که حربه محکم به دست ابراهیم افتاد و گفت:

من هرگز چنین معبودی را نمی توانم بپذیرم.

بنا بر این جمله"هذا ربی"،مفهومش این است"به اعتقاد شما این خدای من است"و یا اینکه آن را به عنوان استفهام گفت:آیا این خدای من است؟ در این زمینه نیز حدیثی در تفسیر نور الثقلین و سایر تفاسیر از عیون اخبار الرضا ع نقل شده است.

چگونگی استدلال ابراهیم بر توحید

اکنون این سؤال پیش می آید که ابراهیم چگونه از غروب آفتاب و ماه و ستارگان بر نفی ربوبیت آنها استدلال کرد؟.

این استدلال ممکن است از سه راه باشد.

۱-پروردگار و مربی موجودات(آن چنان که از کلمه"رب"استفاده می شود)باید همیشه ارتباط نزدیک با مخلوقات خود داشته باشد،لحظه ای نیز از آنها جدا نگردد،بنا بر این چگونه موجودی که غروب می کند و ساعتها نور و برکت خود را برمی چیند و از بسیاری موجودات به کلی بیگانه می شود،می تواند پروردگار و رب آنها بوده باشد؟!.

۲-موجودی که دارای غروب و طلوع است،اسیر چنگال قوانین است چیزی که خود محکوم این قوانین است چگونه می تواند حاکم بر آنها و مالك آنها بوده باشد.او خود مخلوق ضعیفی است و سر بر فرمان آنها و توانایی کمترین انحراف و تخلف از آنها را ندارد.

۳-موجودی که دارای حرکت است حتما موجود حادثی خواهد بود، زیرا همانطور که مشروحا در فلسفه اثبات شده است،حرکت همه جا دلیل بر حدوث

است،زیرا حرکت خود یک نوع وجود حادث است و چیزی که در معرض حوادث است یعنی دارای حرکت است نمی تواند یک وجود ازلی و ابدی بوده باشد(دقت کنید).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-در نخستین آیه مورد بحث کلمه"کذلک"(اینچنین...)جلب توجه می کند و مفهوم آن این است:همانطور که زیانهای بت پرستی را برای عقل و خرد ابراهیم روشن ساختیم،حکومت و مالکیت خدا را بر آسمان و زمین نیز به او نشان دادیم،بعضی از مفسران گفته اند:معنی آن این است که همانطور که آثار قدرت و حکومت خود را بر آسمانها به تو نشان دادیم به ابراهیم نیز نشان دادیم تا بوسیله آنها به خدا آشناتر شود.

۲-جن(از ماده"جن"بر وزن فن)به معنی پوشانیدن چیزی است و در آیه مورد بحث معنی جمله این است هنگامی که شب،چهره موجودات را از ابراهیم پوشانید...و اینکه به دیوانه مجنون گفته می شود بخاطر این است که گویا پرده ای بر عقل او کشیده شده است و اطلاق جن بر موجود ناپیدا نیز به همین ملاحظه است و جنین نیز به خاطر پوشیده بودن در درون رحم مادر است و اطلاق جنت بر بهشت و بر باغ به خاطر آن است که زمینش زیر درختان پوشیده است، و قلب را جنان(بر وزن زمان)می گویند چون در میان سینه نهفته است و یا اینکه اسرار انسان را نهفته می دارد.

۳-در اینکه منظور از کوکبا(ستاره ای)کدام ستاره بود است؟میان مفسران گفتگو است،ولی بیشتر مفسران ستاره زهره یا مشتری را ذکر کرده اند، و از پاره ای از تواریخ استفاده می شود که این هر دو ستاره در زمانهای قدیم مورد پرستش بوده،و جزء آلهه(خدایان)محسوب می شده است،ولی در حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا ع در عیون الاخبار نقل شده تصریح گردیده است

که این ستاره،ستاره زهره بوده است،در تفسیر علی بن ابراهیم نیز از امام صادق ع این موضوع،روایت شده است (۱).

بعضی از مفسران گفته اند که مردم کلده و بابل در آنجا مبارزات خود را با بت پرستان شروع کرده هر یک از سیارات را خالق یا رب النوع موجوداتی می شناختند، "مریخ"را رب النوع جنگ و"مشتری"را رب النوع عدل و علم و"عطارد" را رب النوع وزیران...و"آفتاب"را پادشاه همه می دانستند! (۲).

۴-بازغ از ماده"بزغ"(بر وزن نذر)در اصل به معنی شکافتن و جاری ساختن خون است و لذا به جراحی کردن بیطار(دامپزشک)بزغ گفته می شود و اطلاق این کلمه بر طلوع آفتاب یا ماه در حقیقت آمیخته با یک نوع تشبیه زیبا است زیرا آفتاب و ماه به هنگام طلوع خود گویا پرده تاریکی را می شکافند،علاوه بر این در کنار افق سرخی کمرنگی که بی شباهت به رنگ خون نیست در اطراف خود ایجاد می کنند.

۵-فطر از ماده فطور به معنی شکافتن است،و همانطور که ذیل آیه ۱۴ همین سوره نوشتیم اطلاق این کلمه بر آفرینش آسمان و زمین شاید به خاطر این است که طبق علم امروز،روز اول جهان توده واحدی بوده و بعد از هم شکافته شده و کرات آسمانی یکی پس از دیگری به وجود آمده اند(برای توضیح بیشتر به تفسیر آیه مزبور مراجعه فرمائید).

۶-حنیف به معنی خالص است چنان که شرح آن در ذیل آیه ۶۷ سوره آل عمران جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۴۶۱ بیان گردید.

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۷۳۵ و ۷۳۷.

۲- ۲) تفسیر ابو الفتوح جلد چهارم صفحه ۴۶۷(پاورقی).

[سوره الأنعام (۶): آیات ۸۰ تا ۸۳]

اشاره

وَ حاجَّهُ قَوْمُهُ قالَ أَ تُحاجُّونِّی فِی اَللّٰهِ وَ قَدْ هَدانِ وَ لاٰ أَخافُ مٰا تُشْرِکُونَ بِهِ إِلاّٰ أَنْ یَشٰاءَ رَبِّی شَیْئاً وَسِعَ رَبِّی کُلَّ شَیْءٍ عِلْماً أَ فَلاٰ تَتَذَکَّرُونَ (۸۰) وَ کَیْفَ أَخٰافُ مٰا أَشْرَکْتُمْ وَ لاٰ تَخٰافُونَ أَنَّکُمْ أَشْرَکْتُمْ بِاللّٰهِ مٰا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ عَلَیْکُمْ سُلْطٰاناً فَأَیُّ اَلْفَرِیقَیْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۱) اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمٰانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولٰئِکَ لَهُمُ اَلْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۸۲) وَ تِلْکَ حُجَّتُنٰا آتَیْنٰاهٰا إِبْرٰاهِیمَ عَلیٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجٰاتٍ مَنْ نَشٰاءُ إِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ (۸۳)

ترجمه:

۸۰-قوم او(ابراهیم)با وی به گفتگو پرداختند،گفت چرا درباره خدا با من گفتگو می کنید در حالی که خداوند مرا(با دلایل روشن)هدایت کرده و من از آنچه شما شریک (خدا)قرار می دهید نمی ترسم(و به من زیانی نمی رسد)مگر پروردگارم چیزی را بخواهد،آگاهی پروردگار من آن چنان وسیع است که همه چیز را در بر می گیرد آیا متذکر(و بیدار)نمی شوید؟!
۸۱-چگونه من از بتهای شما بترسم در حالی که شما از این نمی ترسید که برای خدا شریکی قرار داده اید که هیچگونه دلیلی درباره آن بر شما نازل نکرده،(راست بگوئید)کدامیک از این دو جمعیت(بت پرستان و خدا پرستان)شایسته تر به امنیت(از مجازات)هستند اگر شما می دانید.

۸۲-(آری)آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک نیامیختند امنیت مال آنها است،

ص: ۳۱۶

و آنها هدایت یافتگانند.

۸۳-اینها دلایل ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم درجات هر کس را بخواهیم (و شایسته باشد)بالا می بریم،پروردگار تو حکیم و دانا است.

تفسیر:

اشاره

به دنبال بحثی که در آیات گذشته در زمینه استدلالهای توحیدی ابراهیم گذشت در این آیات اشاره به بحث و گفتگو ابراهیم با قوم و جمعیت بت پرست شده است،نخست می گوید:"قوم ابراهیم با او به گفتگو و محاجه پرداختند" (وَ حٰاجَّهُ قَوْمُهُ).

ابراهیم در پاسخ آنها گفت،"چرا درباره خداوند یگانه با من گفتگو و مخالفت می کنید،در حالی که خداوند مرا در پرتو دلائل منطقی و روشن به راه توحید هدایت کرده است"؟(قٰالَ أَ تُحٰاجُّونِّی فِی اللّٰهِ وَ قَدْ هَدٰانِ).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که جمعیت بت پرستان قوم ابراهیم تلاش و کوشش داشتند که به هر قیمتی که ممکن است او را از عقیده خود باز دارند، و به آئین بت پرستی بکشانند ولی او با نهایت شهامت مقاومت کرد و با دلائل منطقی سخنان همه را پاسخ گفت.

در اینکه آنها به چه منطقی در برابر ابراهیم متوسل شدند،در این آیات صریحا چیزی نیامده است،ولی از پاسخ ابراهیم اجمالا روشن می شود که آنها او را تهدید به کیفر و خشم خدایان و بتها کردند،و او را از مخالفت آنان بیم دادند،زیرا در دنباله آیه از زبان ابراهیم چنین می خوانیم:من هرگز از بتهای شما نمی ترسم زیرا آنها قدرتی ندارند که به کسی زیان برسانند"(وَ لاٰ أَخٰافُ مٰا تُشْرِکُونَ بِهِ).

"هیچکس و هیچ چیز نمی تواند به من زیانی برساند مگر اینکه خدا بخواهد"

(إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ رَبِّی شَيْئاً) (۱).

گویا ابراهیم با این جمله می خواهد یک پیشگیری احتمالی کند و بگوید اگر در گیرودار این مبارزه ها فرضا حادثه ای هم برای من پیش بیاید هیچگونه ارتباطی به بتها ندارد،بلکه مربوط به خواست پروردگار است برای اینکه بت بی شعور و بی جان مالک سود و زیان خود نیست تا چه رسد به اینکه مالک سود و زیان دیگری باشد.

سپس می گوید:"علم و دانش پروردگار من آن چنان گسترده و وسیع است که همه چیز را در بر می گیرد"(وَسِعَ رَبِّی كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً).

این جمله در حقیقت دلیلی برای جمله سابق است و آن اینکه بتها هرگز نمی توانند منشا سود و زیانی باشند،زیرا هیچگونه علم و آگاهی ندارند و نخستین شرط برای رسانیدن سود و زیان،علم و شعور و آگاهی است،تنها خدایی که علم و دانشش همه چیز را احاطه کرده است می تواند منشا سود و زیان باشد،پس چرا از خشم غیر او بترسم؟.

و سرانجام برای تحریک فکر و اندیشه،آنان را مخاطب ساخته می گوید:

"آیا با اینهمه باز متذکر و بیدار نمی شوید"؟"(أَ فَلاٰ تَتَذَكَّرُونَ).

*** در آیه بعد منطق و استدلال دیگری را از ابراهیم بیان می کند که به جمعیت بت پرست می گوید"چگونه ممکن است من از بتها بترسم و در برابر تهدیدهای شما وحشتی به خود راه دهم با اینکه هیچگونه نشانه ای از عقل و شعور و قدرت در این بتها نمی بینم،اما شما با اینکه به وجود خدا ایمان دارید و قدرت و علم او را می دانید،و هیچگونه دستوری به شما درباره پرستش بتها نازل نکرده است،

۱- ۱) در حقیقت استثناء فوق شبیه استثناء منقطع است،زیرا قدرت بر سود و زیان از بتها به کلی نفی شده و برای خداوند اثبات گردیده است،گرچه در معنی این جمله مفسران احتمالات دیگری نیز داده اند اما آنچه در بالا گفتیم از همه صحیحتر به نظر می رسد.

با این همه از خشم او نمی ترسید من چگونه از خشم بتها بترسم"؟(وَ کَیْفَ أَخافُ ما أَشْرَکْتُمْ وَ لا تَخافُونَ أَنَّکُمْ أَشْرَکْتُمْ بِاللّهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ عَلَیْکُمْ سُلْطاناً) (۱).

زیرا می دانیم بت پرستان منکر وجود خداوندی که خالق آسمانها و زمین است نبودند بلکه بتها را شریک در عبادت او می ساختند و آنها را شفیع بر در درگاه او می پنداشتند.

"اکنون انصاف بدهید من باید احساس آرامش کنم یا شما"؟!(فَأَیُّ الْفَرِیقَیْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

در واقع منطق ابراهیم در اینجا یک منطق عقلی بر اساس این واقعیت است که شما مرا تهدید به خشم بتها می کنید در حالی که تاثیر وجودی آنها موهوم است،ولی از خشم خداوند بزرگ که من و شما هر دو او را پذیرفته ایم و باید پیرو دستور او باشیم و هیچگونه دستوری از طرف او در باره پرستش بتها نرسیده است ترس و وحشتی ندارید،یک موضوع قطعی را رها کرده اید و به یک موضوع موهوم چسبیده اید؟ *** در آیه بعد پاسخی از زبان ابراهیم به سؤالی که خودش در آیه قبل مطرح نمود نقل شده است(و این یک شیوه جالب در استدلالات علمی است که گاهی شخص استدلال کننده سؤالی از طرف مقابل می کند و خودش بلافاصله به پاسخ آن می پردازد اشاره به اینکه مطلب به قدری روشن است که هر کس پاسخ آن را باید بداند).

۱- ۱) "سلطان"به معنی برتری و پیروزی است و از آنجا که دلیل و برهان باعث پیروزی می شود،نیز گاهی به آن سلطان گفته میشود و در آیه فوق به همین معنی است یعنی هیچگونه دلیلی بر اجازه پرستش بتها وجود ندارد و این در حقیقت مطلبی بود که هیچ بت پرستی نمی توانست آن را انکار کند،زیرا چنین دستوری باید از طریق عقل یا وحی و نبوت اعلام شود و هیچیک از این دو وجود ندارد.

می گوید:"آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم و ستم نیامیختند امنیت برای آنها است،و هدایت مخصوص آنان"(اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمٰانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولٰئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ).

در روایتی که از امیر مؤمنان علی ع نقل شده نیز تاکید گردیده است که این سخن دنباله گفتگوی ابراهیم با بت پرستان است (۱).

بعضی از مفسران احتمال داده اند که این جمله بیان الهی بوده باشد نه گفتار ابراهیم،ولی احتمال اول علاوه بر اینکه در روایت وارد شده با وضع و ترتیب آیات بهتر تطبیق می کند،اما این احتمال که این جمله گفتار بت پرستان باشد که پس از شنیدن قول ابراهیم بیدار شده باشند بسیار بعید به نظر می رسد.

***

منظور از"ظلم"در اینجا چیست؟

معروف میان مفسران این است که به معنی"شرک"است و آنچه در سوره لقمان(آیه ۱۲)وارد شده إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ :"شرک ستم بزرگی است" شاهد بر این معنی گرفته اند در روایتی نیز از ابن مسعود نقل شده که هنگامی که این آیه(آیه مورد بحث)نازل شد بر مردم گران آمد،عرض کردند:ای رسول خدا کیست که لا اقل به خود ستم نکرده باشد(بنا بر این همه مشمول این آیه اند)پیامبر ص فرمود:

"منظور آنچه شما فکر می کنید نیست آیا گفته بنده صالح خدا(لقمان)را نشنیده اید که می گوید:"فرزندم برای خدا شریک قرار مده زیرا شرک،ظلم بزرگی است". (۲)

ولی از آنجا که آیات قرآن در بسیاری از موارد دو یا چند معنی را در بر دارد که ممکن است یکی از دیگری گسترده تر و عمومی تر باشد،این احتمال در

۱- ۱ و ۲) تفسیر مجمع البیان ذیل آیه.

۲-

آیه نیز هست،که "امنیت "اعم امنیت از مجازات پروردگار و یا امنیت از حوادث دردناک اجتماعی باشد.

یعنی جنگها،تجاوزها،مفاسد،جنایات،و حتی امنیت و آرامش روحی تنها موقعی به دست می آید که در جوامع انسانی دو اصل حکومت کند،ایمان و عدالت اجتماعی،اگر پایه های ایمان به خدا متزلزل گردد و احساس مسئولیت در برابر پروردگار از میان برود و عدالت اجتماعی جای خود را به ظلم و ستم بسپارد، امنیت در چنان جامعه ای وجود نخواهد داشت،و به همین دلیل با تمام تلاش و کوششی که جمعی از اندیشمندان جهان برای برچیدن بساط ناامنی های مختلف در دنیا می کنند روز به روز فاصله مردم جهان از آرامش و امنیت واقعی بیشتر می گردد، دلیل این وضع همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده:پایه های ایمان لرزان و ظلم جای عدالت را گرفته است.

مخصوصا تاثیر ایمان در آرامش و امنیت روحی برای هیچکس جای تردید نیست،همانطور که ناراحتی و جدان و سلب آرامش روانی به خاطر ارتکاب ظلم بر کسی پوشیده نمی باشد.

در بعضی از روایات نیز از امام صادق ع نقل شده که:"منظور از آیه فوق این است که آنهایی که به دستور پیامبر اسلام ص در زمینه ولایت و رهبری امت اسلامی بعد از او ایمان بیاورند،و آن را با ولایت و رهبری دیگران مخلوط نکنند امنیت از آن آنها است" (۱).

این تفسیر در حقیقت ناظر به ملاک و روح مطلب در آیه شریفه است زیرا در این آیه سخن از رهبری و ولایت خداوند و آمیخته نکردن آن با رهبری غیر او است و از آنجا که رهبری علی ع به مقتضای إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ .

پرتوی از رهبری خدا و پیامبر ص است و رهبری های تعیین نشده از طرف

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۷۴۰

خداونـد چنین نیست،آیه فوق با یک دید وسیع همه را شامل می شود،بنا بر این منظور از این حدیث این نیست که مفهوم آیه منحصرا این باشد،بلکه این تفسیر پرتوی از مفهوم اصلی آیه است.

و لـذا در حـدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم که این آیه خوارج را که از ولایت ولی خـدا بیرون رفتنـد و در ولایت و رهبری شیطان قرار گرفتند شامل می شود (۱).

*** آیه بعـد یـک اشاره اجمالی به تمام بحثهای گذشـته که در زمینه توحیـد و مبارزه با شـرک از ابراهیم نقل شـد کرده،می گوید:"اینها دلائلی بود که ما به ابراهیم در برابر قوم و جمعیتش دادیم"(وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَیْناها إِبْراهِیمَ عَلی قَوْمِهِ).

درست است که این اسـتدلالات جنبه منطقی داشت،و ابراهیم به نیروی عقـل و الهـام فطرت به آنهـا رسـیده بـود،ولی چون این نیروی عقل و آن الهام فطرت همه از ناحیه خدا است،خداوند همه این استدلالات را از مواهب خویش می شمرد که در دلهای آماده همچون دل ابراهیم منعکس می شود.

قابل توجه اینکه"تلک"در لغت عرب اسم اشاره برای بعید است ولی گاهی اهمیت موضوع و بلند پایه بودن آن سبب می شود که حتی یک موضوع نزدیک با اسم اشاره بعید ذکر شود،مانند آن را در آغاز سوره بقره می خوانیم: ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ :"این کتاب بزرگ شک و تردیدی در آن راه ندارد".

سپس برای تکمیل این بحث می فرماید:"درجات هر کس را بخواهیم بلند می کنیم"(نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ) (۲)

۱- ۱) تفسیر برهان جلد اول صفحه ۵۳۸.

۲- ۲) درباره درجه و فرق آن با درک در جلد چهارم صفحه ۱۸۰ ذیل آیه ۱۴۵ سوره نساء بحث کرده ایم.

اما برای اینکه اشتباهی پیش نیاید که گمان کنند خداوند در این ترفیع درجه تبعیضی قائل می شود میفرماید:"پروردگار تو،حکیم و عالم است"و درجاتی را که می دهد روی آگاهی به شایستگی آنها و موافق موازین حکمت است و تا کسی شایسته نباشد از آن برخوردار نخواهد شد(إِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ).

[سوره الأنعام (۶): آیات ۸۴ تا ۸۷]

اشاره

وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ کُلاًّ هَدَیْنا وَ نُوحاً هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی اَلْمُحْسِنِینَ (۸۴) وَ زَکَرِیّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ اَلصّالِحِینَ (۸۵) وَ إِسْماعِیلَ وَ اَلْیَسَعَ وَ یُونُسَ وَ لُوطاً وَ کلاًّ فَضَّلْنا عَلَی اَلْعالَمِینَ (۸۶) وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّیّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اِجْتَبَیْناهُمْ وَ هَدَیْناهُمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ (۸۷)

ترجمه:

۸۴-و اسحاق و یعقوب را به او(ابراهیم)بخشیدیم و هر کدام را هدایت کردیم و نوح را(نیز)قبلا هدایت نمودیم و از فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را(هدایت کردیم)و اینچنین نیکوکاران را پاداش می دهیم.

۸۵-و(همچنین)زکریا و یحیی و عیسی و الیاس هر کدام از صالحان بودند.

۸۶-و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و هر یک را بر جهانیان برتری دادیم.

۸۷-و از پدران آنها و فرزندان آنها و برادران آنها افرادی را برگزیدیم و هدایت به راه راست نمودیم.

ص:۳۲۳

تفسیر:

در این آیـات به قسـمتی از مواهبی که خداونـد به ابراهیم داده است اشـاره شـده،و آن موهبت فرزنـدان صالـح و نسـل لایق و برومند است که یکی از بزرگترین مواهب الهی محسوب می شود.

نخست می گوید:"ما به ابراهیم،اسحاق و یعقوب(فرزند اسحاق)را بخشیدیم" (وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ).

و اگر در اینجـا اشـاره بـه فرزنـد دیگر ابراهیـم،اسـماعیل نشـده بلکه در لابلای بحث آمـده است شایـد به خـاطر آن است که تولد"اسحاق"از مادر عقیمی همچون "ساره"آنهم در سن پیری موضوع بسیار عجیب و موهبتی غیر منتظره بود.

سپس برای بیان اینکه افتخار این دو تنها در جنبه پیغمبرزادگی نبود، بلکه شخصا در پرتو فکر صحیح و عمل صالح نور هدایت را در قلب خود جای داده بودند،می گوید:"هر یک از آنها را هدایت کردیم"(کُلاًّ هَدَیْنا).

و به دنبـال آن برای اینکه تصور نشود،در دورانهای قبل از ابراهیم، پرچمـدارانی برای توحیـد نبودنـد،و این موضوع از زمان او شروع شده اضافه می کند،"نوح را نیز پیش از آن هدایت و رهبری کردیم"(وَ نُوحاً هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ).

و می دانیم نوح نخستین پیامبر اولو العزم است که دارای آئین و شریعت بود و سر سلسله پیامبران اولوا العزم می باشد.

در حقیقـت بـا اشـاره بـه مـوقعیت نـوح کـه از اجـداد ابراهیـم است و مـوقعیت جمعی از پیـامبران که از دودمـان و فرزنـدان او هستند،موقعیت ممتاز ابراهیم را از نظر "وراثت و ریشه"و"ثمره"وجودی مشخص می سازد.

ص:۳۲۴

و در تعقیب آن نام جمع کثیری از پیامبران را که از دودمان ابراهیم بودند می برد،نخست می گوید:"از دودمان ابراهیم،داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون هستند"(وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ دٰاوُدَ وَ سُلَیْمٰانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسیٰ وَ هٰارُونَ).

سپس با این جمله که"این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم"روشن می کند که مقام و موقعیت آنها در پرتو اعمال و کردار آنها بود(وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ).

در اینکه ضمیر من ذریته(از دودمان او)به چه کسی بر می گردد؟به ابراهیم یا نوح؟در میان مفسران گفتگوی زیادی است،ولی غالب مفسران آن را به ابراهیم باز گردانیده اند و ظاهرا نباید تردید داشت که مرجع ضمیر ابراهیم است،زیرا بحث آیه درباره مواهب خدا نسبت به ابراهیم می باشد،نه درباره نوح پیغمبر،به علاوه از روایات متعددی که بعدا نقل خواهیم کرد این موضوع نیز استفاده می شود.

تنها مطلبی که سبب شده بعضی از مفسران ضمیر را به نوح باز گرداننـد ذکر نام"یونس"و"لوط"در آیات بعد است،زیرا مشهور در تواریخ آن است که "یونس"از فرزندان ابراهیم نبوده،و"لوط"هم برادرزاده یا خواهرزاده ابراهیم است.

ولی در مورد"یونس"،مورخان اتفاق نظر ندارنـد،بعضـی او را از دودمان ابراهیم دانسته انـد (۱)و بعضـی او را از پیـامبران بنی اسرائیل شمرده اند (۲).

به علاوه مورخـان معمولا-نسب را از طرف پـدر حفظ می کننـد، چه مانعی دارد که یونس هماننـد عیسـی که نامش را نیز در آیات فوق می خوانیم از طرف مادر،به ابراهیم منتهی شود.

۱- ۱) تفسیر آلوسی جلد ۷ صفحه ۱۸۴.

۲- ۲) دائره المعارف فرید وجدی جلد دهم صفحه ۱۰۵۵(ذیل ماده یونس).

و اما لوط گرچه فرزند ابراهیم نبود ولی از خاندان و دودمان او بود و همانطور که در لغت عرب گاهی به عمو،"اب"گفته می شود،به برادرزاده یا خواهرزاده نیز"ذریه"و فرزند اطلاق می گردد،و به این ترتیب نمی توانیم دست از ظاهر آیات که درباره ابراهیم است برداریم و ضمیر را به نوح که در اینجا موضوع سخن نیست باز گردانیم.

*** و در آیه بعد نام"زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را می برد و اضافه می کند که همه اینها از صالحان بودند"،یعنی مقامات آنها جنبه تشریفاتی و اجباری نداشت،بلکه در پرتو عمل صالح در پیشگاه خدا شخصیت و عظمت یافتند.(وَ زَکَرِیّا وَ یَحْییٰ وَ عِیسیٰ وَ إِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصّالِحِینَ).

*** در آیه بعد نیز نام چهار نفر دیگر از پیامبران و رهبران الهی آمده و می فرماید:"و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و هر کدام را بر مردم عصر خود برتری بخشیدیم"(وَ إِسْماعِیلَ وَ الْیَسَعَ وَ یُونُسَ وَ لُوطاً وَ کلاًّ فَضَّلْنا عَلَی الْعالَمِینَ).

در اینکه"الیسع"چگونه نامی است و اشاره به کدام یک از پیامبران است در میان مفسران و ادبای عرب گفتگو است،بعضی آن را یک نام عبری می دانند که در اصل"یوشع"بوده،سپس الف و لام به آن داخل شده و شین تبدیل به سین گردیده است،و بعضی معتقدند یک اسم عربی است که از یسع(فعل مضارع از ماده وسعت)گرفته شده است،این احتمال را نیز داده اند که به همین صورت نام یکی از انبیای پیشین بوده است و در هر حال از پیامبرانی است که از نسل ابراهیم می باشند.

*** و در آخرین آیه یک اشاره کلی به پدران و فرزندان و برادران صالح پیامبران نامبرده که به طور تفصیل اسم آنها در اینجا نیامده است کرده،می گوید:"از میان

پـدران آنهـا و فرزنـدانشان و برادرانشان،افرادی را فضـیلت دادیم و برگزیـدیم و به راه راست هـدایت کردیم"(وَ مِنْ آبٰائِهِمْ وَ ذُرِّيّٰاتِهِمْ وَ إِخْوٰانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنٰاهُمْ وَ هَدَيْنٰاهُمْ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

***

در اینجا به چند موضوع باید توجه داشت:

اشاره

۱-فرزندان پیامبر

-در آیات فوق،عیسی از فرزندان ابراهیم(و به احتمالی از فرزندان نوح)شمرده شده،با اینکه می دانیم تنها از طرف مادر به آنها مربوط می شود،و این دلیل بر آن است که سلسـله نسب از طرف پـدر و مادر به طور یکسان پیش می رود و به همین دلیل نوه های پسری و دختری هر دو ذریه و فرزندزاده انسان محسوب می شوند.

روی همین جهت امامـان اهـل بیت که همه از طرف دختر به پیـامبر ص می رسـند،ابناء رسول اللّٰه(فرزنـدان پیغمبر)خوانـده می شوند.

اگر چه در دوران جـاهلیت که برای زن هیچگونه اهمیتی قائـل نبودنـد، تنها نسب را از طرف پـدر می دانسـتند،ولی اسـلام قلم بطلاـن بر این فکر جاهلی کشیده اما متاسـفانه بعضـی از نویسـندگانی که علاقه درستی به ائمه اهل بیت نداشـتند کوشـش می کردند این موضوع را انکار کنند و از گفتن ابن رسول اللّٰه به آنها خود داری نمایند و سنن جاهلی را زنده کنند.

اتفاقـا این موضـوع در زمـان خود ائمه مطرح بوده است،و آنهـا بـا همین آیه که دلیـل دنـدان شـكنی محسوب می شود به آنها پاسخ می گفتند.

از جمله در کافی و در تفسیر عیاشی از امام صادق ع روایت شده که فرمود:

خداونـد متعال در قرآن مجیـد،نسب عیسـی را که از طرف مادر به ابراهیم منتهی می شود،به عنوان ذریه(فرزنـدزاده)بیان کرده آن گاه آیه و مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دٰاوُدَ وَ سُلَيْمٰانَ را تا آخر و آیه بعد را هم تا لفظ عیسی تلاوت کرد.

ص: ۳۲۷

و نیز در تفسیر عیاشی از ابو الاسود روایت شده که می گوید:روزی حجاج کسی را به نزد یحیی بن معمر که از علاقمندان خاندان پیامبر ص بود فرستاد که من شنیدم تو حسن و حسین را فرزندان رسول خدا می دانی و در این باره به آیات قرآن استدلال می کنی،در حالی که من قرآن را از اول تا به آخر خواندم و به چنین آیه ای برنخوردم،یحیی بن معمر در پاسخ او گفت:آیا در سوره انعام به این آیه برخورده ای که می گوید: " وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ ... وَ يَحْيَىٰ وَ عِيسَىٰ " گفت آری خوانده ام،گفت:مگر نه اینست که در این آیات عیسی ذریه ابراهیم شمرده شده،با اینکه از طرف پدر به او نمی رسید؟! در عیون الاخبار در ضمن یک حدیث طولانی در زمینه گفتگوی امام موسی بن جعفر ع با هارون الرشید و موسی بن مهدی،چنین نقل می کند که او یعنی به امام کاظم ع گفت:چگونه شما می گوئید ما ذریه پیامبریم،در حالی که پیامبر،پسری نداشت و نسل از طریق پسر است نه دختر و شما فرزندان دختر او هستید؟امام در پاسخ از او خواست که از این سؤال صرفنظر کند،ولی هارون اصرار کرد و گفت به هیچوجه صرف نظر نمی کنم،زیرا شما معتقدید به اینکه همه چیز در قرآن مجید است و باید از قرآن آیه ای در این باره بیاورید،امام فرمود: اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ وَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ، وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَىٰ وَ عِيسَىٰ ،سپس سؤال کرد ای هارون!پدر عیسی که بود؟گفت:عیسی پدر نداشت، فرمود:بنا بر این اگر او ملحق به ذریه پیامبران است از طریق مریم می باشد،ما نیز ملحق به ذریه رسول خدا از طریق مادرمان فاطمه هستیم (۱).

جالب توجه اینکه بعضی از متعصبین اهل تسنن نیز،این موضوع را در تفسیر خود ذیل همین آیه آورده اند،از جمله فخر رازی در تفسیر کبیر خود

۱- ۱) نور الثقلین جلد اول صفحه ۷۴۳.

می گوید:این آیه دلالت دارد بر اینکه حسن و حسین از ذریه پیامبرند زیرا خداوند عیسی را از ذریه ابراهیم شمرده است با اینکه تنها از طریق مادر به او مربوط می شود (۱).

نویسنده المنار که در تعصب در بعضی از مباحث خاص مذهبی دست کمی از فخر رازی ندارد،بعد از نقل کلام فخر رازی می گوید:در این باب حدیثی از "ابو بکر"در صحیح بخاری از پیامبر ص نقل شده است که به امام حسن ع اشاره کرد و گفت:

ان ابنی هذا سید :این پسرم آقا است"(یعنی کلمه پسرم بر امام حسن اطلاق کرد)در حالی که در نزد عرب(جاهلی)لفظ ابن بر دختر زاده اطلاق نمی شد...سپس اضافه می کند به همین جهت مردم اولاد فاطمه ع را اولاد رسول و عترت و اهل بیت او می دانستند.

در هر حال شک نیست که فرزندزاده ها از طرف دختر و پسر هر دو فرزند انسان محسوب می شوند و هیچگونه تفاوتی در این زمینه نیست،و نه این موضوع از مختصات پیغمبر ما می باشد و مخالفت با این مساله سر چشمه ای جز تعصب و یا افکار جاهلی ندارد،و لذا در تمام احکام اسلامی از قبیل ازدواج و ارث و مانند آن هیچگونه تفاوتی میان این دو نیست،تنها استثنایی که به موضوع خورده مساله خمس است که روی عنوان سیادت است و به جهت خاصی که در کتاب خمس در فقه آمده این موضوع استثناء شده است.

۲-چرا نام این پیامبران در سه گروه در سه آیه بیان شده است؟

بعضی از مفسران احتمال داده اند که گروه اول یعنی داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون،این شش نفر،از پیامبرانی بودند که علاوه بر مقام نبوت و رسالت دارای حکومت و زمامداری نیز بودند و شاید جمله" کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ " که بعد از ذکر نام اینها آمده است به خاطر نیکیهای فراوانی بوده که در دوران

۱- ۱) تفسیر فخر رازی جلد ۱۳ صفحه ۶۶.

حکومت خود بر مردم کردند.

و اما گروه دوم یعنی زَکَرِیّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیاسَ از پیامبرانی بودند که در زهد و بی اعتنایی به دنیا-علاوه بر مقام نبوت و رسالت-نمونه بودند جمله " کُلٌّ مِنَ الصّالِحِینَ "بعد از ذکر نام آنها می تواند اشاره به همین حقیقت بوده باشد.

درباره گروه سوم یعنی اسماعیل و الیسع و یونس و لوط این امتیاز را داشتند که دست به مهاجرت دامنه داری زدند و برای تحکیم آئین خدا برنامه هجرت را عملی ساختند،و ذکر جمله" کلاًّ فَضَّلْنا عَلَی الْعالَمِینَ "(بنا بر اینکه اشاره به این چهار نفر باشد نه به تمام پیامبرانی که در این سه آیه گفته شده است)نیز می تواند اشاره به همین سیر آنها در جهان و در میان اقوام مختلف بوده باشد.

۳-اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان

-موضوع دیگری که از آیات فوق استفاده می شود همین مساله است زیرا خداوند برای معرفی مقام والای ابراهیم قهرمان بت شکن،شخصیتهای بزرگ انسانی که از دودمان او در اعصار مختلف به وجود آمدند با شرح و تفصیل بیان می کند به طوری که از میان ۲۵ نفر از پیامبران که نامشان در مجموع قرآن آمده است در این آیات نام ۱۶ نفر از فرزندان و بستگان ابراهیم و نام یک نفر از اجداد او آمده است،و این در حقیقت درس بزرگی برای عموم مسلمانان است که بدانند شخصیت فرزندان و دودمان آنها جزئی از شخصیت آنها محسوب می شود و مسائل تربیتی و انسانی مربوط به آنها فوق العاده اهمیت دارد.

۴-پاسخ به یک ایراد

-ممکن است کسانی از آیه اخیر که می گوید:

بعضی از پدران و فرزندان و برادران آنها را برگزیدیم و هدایت به راه راست کردیم این چنین استفاده کنند که پدران انبیاء همگی افراد با ایمانی نبوده اند و در میان آنها غیر موحد نیز وجود داشته است-آن چنان که بعضی از مفسران اهل تسنن در ذیل این آیه گفته اند-ولی با توجه به اینکه منظور از"اجتبیناهم

و هـدیناهم"به قرینه تعبیری که در همین سلسله آیات وجود دارد،مقام نبوت و رسالت است،مشکل حل می شود،یعنی مفهوم آیه چنین خواهد بود که بعضی از آنها را به مقام نبوت برگزیدیم و این منافاتی با موحد بودن سایرین ندارد.

در آیه ۹۰ همین سوره(چند آیه بعد از این آیه)نیز"هدایت"به مقام نبوت اطلاق شده است (۱).

[سوره الأنعام (۶): آیات ۸۸ تا ۹۰]

اشاره

ذٰلِکَ هُدَی اَللّٰهِ یَهْدِی بِهِ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ لَوْ أَشْرَکُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (۸۸) أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ اَلْکِتٰابَ وَ اَلْحُکْمَ وَ اَلنُّبُوَّةَ فَإِنْ یَکْفُرْ بِهٰا هٰؤُلاٰءِ فَقَدْ وَکَّلْنٰا بِهٰا قَوْماً لَیْسُوا بِهٰا بِکٰافِرِینَ (۸۹) أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ هَدَی اَللّٰهُ فَبِهُدٰاهُمُ اِقْتَدِهْ قُلْ لاٰ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِکْریٰ لِلْعٰالَمِینَ (۹۰)

ترجمه:

۸۸-این هـدایت خـدا است که هر کس از بنـدگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می کند، و اگر آنها مشرک شوند آنچه را عمل می کردند نابود می گردد.

۸۹-آنهـا کسـانی هسـتند که کتـاب و حکم و نبوت به آنـان دادیم و اگر نسبت به آن کفر ورزنـد(مهم نیست زیرا)کسـانی را نگاهبان آن ساخته ایم که نسبت به آن کافر نیستند.

---

۱ - ۱) از نظر ترکیـبی مـن آبـائهم جـارو مجروری اسـت کـه متعلـق آن یـا جملـه"فضـلنا" است که در آیه قبـل ذکر شـده و یا محـذوف است و جمله بعـد بر آن محـذوف دلالت می کند و در اصل چنین بوده"اجتبینا من آبائهم"،ضـمنا باید توجه داشـت که"من"در آیه فوق ظاهرا تبعیضیه است.

۹۰-آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده پس به هدایت آنان اقتدا کن(و) بگو در برابر این(رسالت و تبلیغ)پاداشی از شما نمی طلبم.این رسالت چیزی جز یک یادآوری برای جهانیان نیست(و آگاه ساختن و بیدار کردن وظیفه من است و در برابر انجام وظیفه مزد معنی ندارد).

تفسیر:

سه امتیاز مهم

به دنبال ذکر نام گروه های مختلفی از پیامبران الهی در آیات گذشته،در اینجا اشاره به خطوط کلی و اصلی زندگانی آنها شده،نخست می فرماید:"این هدایت خدا است که بوسیله آن هر کس از بندگانش را بخواهد هدایت و رهبری می کند" (ذٰلِکَ هُدَی اللّٰهِ یَهْدِی بِهِ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ).

یعنی گرچه آنها مردان صالحی بودند و با نیروی عقل و اندیشه و با تمام وجود خود در طریق هدایت گام بر می داشتند،ولی باز اگر توفیق الهی شامل حال آنها نمی شد و دست پر مهر او،زیر بازوی آنها را نمی گرفت،امکان لغزش درباره همه آنها و هر کس،وجود داشته و دارد.

سپس برای اینکه کسی تصور نکند آنها به اجبار در این راه گام گذاشتند و همچنین کسی تصور نکند که خداوند نظر خاص و استثنایی و بی دلیل در مورد آنها داشته است،می فرماید:"اگر فرضا این پیامبران با آن همه مقام و موقعیتی که داشتند مشرک می شدند،تمام اعمالشان بر باد می رفت"(وَ لَوْ أَشْرَکُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ).

یعنی آنها نیز مشمول همان قوانین الهی هستند که درباره دیگران اجرا می گردد و تبعیضی در کار نیست.

ص:۳۳۲

*** در آیه بعد به سه امتیاز مهم که پایه همه امتیازات انبیاء بوده اشاره کرده می فرماید:"اینها کسانی بودند که کتاب آسمانی به آنان داده ایم و هم مقام حکم و هم نبوت"(أُولٰئِکَ الَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ الْکِتٰابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّهَ).

البته منظور این نیست که همه آنها دارای کتاب آسمانی بودند بلکه چون سخن از مجموع آنها در میان است کتاب به مجموع نسبت داده شده،درست مثل این است که می گوئیم:در فلان کتاب دانشمندان و کتب آنها معرفی شده است،یعنی کتب آنهایی که کتابی تالیف کرده اند.

ضمنا در اینکه منظور از "حکم "چیست،سه احتمال وجود دارد:

۱-حکم به معنی عقل و فهم و درک یعنی علاوه بر اینکه کتاب آسمانی در اختیار آنها گذاشتیم قدرت درک و فهم آن را به آنها بخشیدیم زیرا وجود کتاب بدون وجود درک و فهم قوی و کامل،اثری نخواهد داشت.

۲-مقام داوری،یعنی آنها در پرتو قوانین آسمانی که از کتاب الهی استفاده می کردند می توانستند در میان مردم قضاوت کنند و شرائط یک قاضی و دادرس عادل همگی در آنها بطور کامل جمع بود.

۳-حکومت و زمامداری،زیرا آنها علاوه بر مقام نبوت و رسالت،دارای مقام حکومت نیز بودند.

شاهد بر معانی فوق علاوه بر اینکه معنی لغوی حکم با تمام این معانی تطبیق می کند این است که در آیات مختلف قرآن نیز حکم در این معانی بکار رفته است (۱).

و هیچ مانعی ندارد که حکم در آیه فوق در یک معنی جامع که همه مفاهیم سه گانه فوق را شامل شود،استعمال شده باشد،زیرا حکم در اصل-آن چنان که

۱- ۱) در آیه ۱۲ سوره لقمان به معنی علم و فهم و در آیه ۲۲ سوره ص به معنی قضاوت، و در آیه ۲۶ سوره کهف به معنی حکومت آمده است.

"راغب"در کتـاب"مفردات"می گویـد به معنی منع و جلوگیری است، و از آنجـا که عقل جلو اشـتباهات و خلافکاریها را می گیرد،همچنین قضـاوت صـحیح مـانع از ظلم و سـتم است،و حکومت عادل جلو حکومتهای ناروای دیگران را می گیرد، در هر یک از این سه معنی استعمال می شود.

البته همـان گونه که اشـاره کردیم که همه انبیاء دارای این همه مقامات نبودنـد ولی هنگامی که احکامی به جمعی اسـناد داده می شود،لزومی ندارد که همه افراد آن جمع دارای تمام آن احکام باشند،بلکه ممکن است بعضی از آنها فقط دارای بعضی از آن احکام باشـند و لذا موضوع کتاب آسـمانی که تنها برای عده ای از انبیای نامبرده وجود داشـته مشـکلی برای ما در فهم آیه فوق ایجاد نمی کند.

سپس می فرمایـد:"اگر این جمعیت،یعنی مشـرکان و اهل مکه وماننـد آنها، این حقایق را نپذیرنـد،دعوت تو بدون پاسخ نمی مانـد،زیرا مـا جمعیتی را مـاموریت داده ایم که نه تنها آن را بپذیرنـد بلکه آن را محافظت و نگهبانی کننـد جمعیتی که در راه کفر گام بر نمی دارند و در برابر حق تسلیمند"(فَإِنْ یَکْفُرْ بِهٰا هٰؤُلاٰءِ فَقَدْ وَکَّلْنٰا بِهٰا قَوْماً لَیْسُوا بِهٰا بِکٰافِرِینَ).

در تفسـیر"المنار"و تفسـیر"روح المعانی"از بعضـی از مفسران نقل شده که منظور از این جمعیت،ایرانیان هستند،(که به زودی اسـلام را پذیرفتنـد و در پیشـرفت آن بـا تمام قوا کوشـیدند و دانشـمندان آنها در فنون مختلف اسـلامی کتابهای فراوان تالیف کردند) (۱).

۱- ۱) این احتمال در تفسـیر آیه نیز هست که منظور از هؤلاء خود انبیاء باشند،یعنی اگر به فرض محال این انبیای بزرگ الهی از ادای رسـالت سـر بـاز می زدنـد بـاز رسـالت الهی به زمین نمی مانـد و جمعی دیگر ماموریت رسانـدن آن را به جهانیان می یافتند،نظیر این تعبیرات در قرآن دیده می شود چنان که در جای دیگر می خوانیم لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ (زمر-۶۵).

*** در آخرین آیه،برنامه این پیامبران بزرگ را یک سرمشق عالی هدایت به پیامبر اسلام ص معرفی کرده،و می گوید:"اینها کسانی هستند که مشمول هدایت الهی شده اند و به هدایت آنها اقتدا کن"(أُولٰئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّٰهُ فَبِهُدٰاهُمُ اقْتَدِهْ) (۱).

این آیه بار دیگر تاکید می کند که اصول دعوت همه پیامبران الهی یکی است،اگر چه از نظر ویژگیها و خصوصیات،به تناسب نیازمندیهای مختلف هر زمان تفاوتهای قابل ملاحظه ای داشته اند،و آئینهای بعدی کاملتر از آئینهای قبلی بوده اند کلاسهای علمی و تربیتی،تا به آخرین آنها که برنامه نهایی است، یعنی اسلام،رسیده است.

در اینکه منظور از این هدایت که باید سرمشق پیامبر اسلام ص قرار گیرد چیست؟بعضی از مفسران احتمال داده اند که همان صبر و پایداری در مقابل مشکلات،و بعضی گفته اند مقصود توحید و تبلیغ رسالت است،ولی ظاهرا هدایت مفهوم وسیعی دارد که هم توحید و سایر اصول اعتقادی را شامل می شود و هم صبر و استقامت،و هم سایر اصول اخلاق و تعلیم و تربیت.

از آنچه گفتیم روشن می شود که آیه فوق هیچ منافاتی با این ندارد که اسلام ناسخ ادیان و شرایع پیشین باشد،زیرا نسخ تنها شامل قسمتی از احکام می شود،

ص :۳۳۵

۱- ۱) باید توجه داشت که"ه"در"اقتده"ضمیر نیست بلکه"هاء سکت"است که به هنگام وقف بر حرف متحرک به کلام ملحق می شود،نظیر همزه وصل که برای عدم ابتدای به ساکن در آغاز کلام می آورند،بنا بر این همانطور که همزه وصل به هنگام اتصال کلام ساقط می شود،هاء سکت نیز باید ساقط شود اما از آنجا که این هاء در رسم الخط قرآنها نوشته شده است،برای رعایت ظاهر رسم الخط احتیاط را در این دانسته اند که در اینجا وقف شود تا هاء اظهار گردد؟

نه اصول کلی دعوت آنها.

سپس به پیامبر ص دستور داده می شود که"به مردم بگوید:من هیچگونه اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از شما تقاضا نمی کنم،همانطور که پیامبران پیشین چنین درخواستی نکردند،من هم از این سنت همیشگی پیامبران پیروی کرده و به آنها اقتدا می کنم"(قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً).

نه تنها اقتداء به پیامبران و سنت جاویدان آنها ایجاب می کند که پاداشی مطالبه نکنم بلکه از آنجا که این آئین پاک که برای شما آورده ام یک ودیعه الهی است که در اختیار شما قرار می دهم،در برابر رساندن ودیعه الهی به شما اجر و پاداش،مفهومی ندارد.

به علاوه این قرآن و رسالت و هدایت یک بیدار باش و یادآوری به همه جهانیان است(إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِكْرىٰ لِلْعٰالَمِينَ).

و چنین نعمت عمومی و همگانی،همانند نور آفتاب و امواج هوا و بارش باران است که جنبه عمومی و جهانی دارد،و هیچگاه خرید و فروش نمی شود و کسی در برابر آن اجر و پاداشی نمی گیرد،این هدایت و رسالت نیز جنبه خصوصی و اختصاصی ندارد که بتوان برای آن پاداش قائل شد،(با توجه به آنچه در تفسیر این جمله گفته شد پیوند آنها با یکدیگر و با آیات قبل کاملا روشن می گردد).

ضمنا از جمله اخیر به خوبی استفاده می شود که آئین اسلام جنبه قومی و و منطقه ای ندارد و یک آئین جهانی و همگانی است.

ص :۳۳۶

[سوره الأنعام (۶): آیه ۹۱]

اشاره

وَ مٰا قَدَرُوا اَللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قٰالُوا مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ عَلىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ اَلْكِتٰابَ اَلَّذِي جٰاءَ بِهِ مُوسىٰ نُوراً وَ هُدىً لِلنّٰاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرٰاطِيسَ تُبْدُونَهٰا وَ تُخْفُونَ كَثِيراً وَ عُلِّمْتُمْ مٰا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لاٰ آبٰاؤُكُمْ قُلِ اَللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (۹۱)

ترجمه:

۹۱-آنها خدا را چنان که باید نشناختند که گفتند هیچ چیز بر هیچ انسانی نفرستاده بگو چه کسی کتابی را که موسی آورد نازل گردانید کتابی که نور و هدایت برای مردم بود(اما شما)آن را به صورت پراکنده قرار می دهید قسمتی را آشکار و قسمت زیادی را پنهان می دارید و مطالبی به شما تعلیم داده شده که نه شما و نه پدرانتان از آن با خبر نبودید بگو:خدا...و سپس آنها را در گفتگوهای لجاجت آمیزشان رها کن تا بازی کنند!

شان نزول:

خدانشناسان

از ابن عباس چنین نقل شده که جمعی از یهودیان گفتند:ای محمد!آیا راستی خداوند کتابی بر تو فرستاده است؟!پیامبر گفت:آری،آنها گفتند:

به خدا سوگند که خداوند هیچ کتابی از آسمان فرو نفرستاده است! (۱).

در شان نزول این آیه،روایات دیگری نیز نقل شده و چنان که بعدا خواهیم دانست آنچه در بالا آوردیم از همه بهتر و مناسبتر است.

ص: ۳۳۷

۱- ۱) تفسیر مجمع البیان،ابو الفتوح رازی و المنار ذیل آیه.

تفسیر:

در اینکه این آیه درباره یهود است یا مشرکان در میان مفسران گفتگو است، ولی از آنجا که پیامبر ص در مکه گفتگویی با یهود نداشته و آنچه بوده در مدینه بوده است و از طرفی سوره انعام که این آیه جزء آن است مکی است،بعضی معتقدند که این آیه استثنائا در مدینه نازل شده است و به دستور پیامبر به تناسب خاصی در وسط این سوره مکی قرار گرفته و این موضوع در قرآن نمونه های فراوانی دارد.

برای روشن شدن حقیقت مطلب،نخست باید تفسیر اجمالی آیه را بدانیم و بعد در باره اینکه آیه از چه اشخاصی سخن می گوید و هدفش چیست بحث کنیم نخست می گوید"آنها خدا را آن چنان که شایسته است نشاختند زیرا گفتند: خدا هیچ کتابی بر هیچ انسانی نازل نکرده است"!(وَ مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قٰالُوا مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ عَلیٰ بَشَرٍ مِنْ شَیْءٍ).

خداوند به پیامبرش دستور می دهد که در جواب آنها"بگو چه کسی کتابی را که موسی آورد و نور و هدایت برای مردم بود نازل گردانید"؟(قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْکِتٰابَ الَّذِی جٰاءَ بِهِ مُوسیٰ نُوراً وَ هُدیً لِلنّٰاسِ).

"همان کتابی که آن را به صفحات پراکنده ای تبدیل کرده اید،بعضی را که به سود شما است آشکار می کنید و بسیاری را که به زیان خود میدانید پنهان می دارید"(تَجْعَلُونَهُ قَرٰاطِیسَ تُبْدُونَهٰا وَ تُخْفُونَ کَثِیراً).

"و در این کتاب آسمانی مطالبی به شما تعلیم داده شد که نه شما و نه پدرانتان از آن با خبر نبودید و بدون تعلیم الهی نمی توانستید با خبر شوید"(وَ عُلِّمْتُمْ مٰا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لاٰ آبٰاؤُکُمْ) در پایان آیه به پیامبر ص دستور می دهد که"تنها خدا را یاد کند و آنها

ص: ۳۳۸

را در اباطیل و لجاجت و بازیگری خود رها سازد"زیرا آنها جمعیتی هستند که کتاب الهی و آیات او را به بازی گرفته اند.(قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ) اکنون اگر این آیه در مدینه نازل شده باشد،و روی سخن به یهود باشد معنی آن چنین است:که جمعی از یهود منکر نزول کتاب آسمانی بر تمام پیامبران بودند آیا چنین چیزی ممکن است؟که یهود و پیروان تورات،نزول کتاب آسمانی را انکار کنند؟اگر تعجب نکنید آری،و با توجه به یک مطلب نکته این موضوع روشن می شود،زیرا چنان که کتب عهد جدید (اناجیل)و عهد قدیم(تورات و کتابهای وابسته به آن)را به دقت بررسی کنیم خواهیم دید که این کتابها هیچکدام لحن آسمانی ندارد،یعنی جنبه خطاب خداوند به بشر در آنها نیست،بلکه به خوبی از آنها استفاده می شود که اینها از زبان شاگردان و غیر شاگردان از پیروان آئین موسی ع و مسیح ع به شکل تاریخ و شرح زندگی نوشته شده است و ظاهرا یهود و مسیحیان کنونی نیز این مطلب را انکار نمی کنند زیرا داستان مرگ موسی و عیسی و حوادث زیادی مربوط به زمانهای بعد از آن در این کتابها آمده است، نه به عنوان پیش بینی بلکه به عنوان خبری از گذشته،آیا چنین کتابی امکان دارد بر موسی و عیسی نازل شده باشد.

منتها مسیحیان و یهودیان عقیده دارند که این کتابها چون به دست انسانهایی نوشته شده که از وحی آسمانی با خبر بودند کتاب مقدس و قابل اعتماد و خالی از اشتباه محسوب می شود.

با توجه به این نکته روشن می شود که چرا آنها از لحن قرآن که به شکل خطاب خدا به پیامبر و بندگان است تعجب می کردند،و در شان نزول فوق نیز خواندیم که آنها با تعجب از آن حضرت پرسیدند آیا خداوند کتاب آسمانی نازل کرده؟و سپس این موضوع را بطور کلی انکار کردند که هیچ کتابی از ناحیه خدا بر هیچ انسانی حتی موسی نازل نشده است.

ولی خداوند در جواب آنها به این موضوع اشاره می کند که خود شما عقیده دارید الواح و مطالبی بر موسی نازل گردید،یعنی اگر آنچه در دست شما است کتاب آسمانی نیست،لا اقل قبول دارید که چنین چیزی از طرف خدا نازل شده است که قسمتی از آن را آشکار و قسمت زیادی را پنهان می دارید،و به این ترتیب اشکالی باقی نمی ماند که چگونه ممکن است یهود منکر نزول کتاب آسمانی شده باشند(دقت کنید).

و اگر آیه همانند سایر آیات این سوره درباره مشرکان باشد معنی آن چنین می شود که آنها منکر هر گونه کتاب آسمانی شدند تا دعوت پیامبر اسلام ص را انکار کنند،ولی خداوند برای آنها استدلال می کند که چگونه ممکن است چنین ادعایی داشته باشند با اینکه خداوند تورات را بر موسی نازل کرد؟و مشرکان اگر چه آئین یهود را قبول نداشتند ولی انبیاء پیشین و ابراهیم و حتی موسی را احتمالا- به عنوان پیامبری برای منطقه و عصر خاصی قبول داشتند،و خود را پیرو آئین ابراهیم می دانستند،و لذا هنگامی که پیامبر اسلام ص ظهور کرد و برای جستجوی علائم او به نزد اهل کتاب رفتند و از آنها خواستند که در کتب خود بررسی کنند،آیا خبر از چنین پیامبری می دهد و اگر آنها این کتب را به هیچوجه قبول نداشتند چگونه ممکن بود چنین درخواستی کنند؟لذا بعد از سؤال از یهود آنچه به سود آنها بود اظهار و آنچه به زیانشان بود مخفی می کردند(مانند نشانه های پیامبر که در کتب پیشین آمده بود)و به این ترتیب آیه قابل تطبیق بر گفتار مشرکان مکه نیز می تواند باشد.

ولی تفسیر اول با لحن آیه و شان نزول،و ضمائری که در آیه است ظاهرا سازگارتر می باشد.

در اینجا به چند موضوع باید توجه کرد:

۱-قراطیس جمع "قرطاس" است و اصل آن بطوری که بعضی گفته اند از

یونانی گرفته شده و معنی آن چنان که"راغب"در کتاب مفردات می گوید"هر چیزی است که روی آن می نویسند"بنا بر این کاغذ معمولی و پوست حیوانات و درختان و مانند آن که در قدیم الایام نامه و کتابها را روی آن می نوشتند،نیز شامل می شود، و منحصر به کاغذ معمولی نیست.

۲-ممکن است سؤال شود که چرا در آیه مذمت از یهود شده که آنها وحی آسمانی را روی کاغذها و مانند آن نوشته بودند اینکه مذمتی ندارد.

در پاسخ می گوئیم:مذمت از این نظر نیست،بلکه از این نظر است که آنها مطالب تورات را روی کاغذهای پراکنده و مانند آن نوشته بودند که آنچه را به سود آنها بود به مردم دیگر نشان دهند و آنچه به زیانشان بود مخفی سازند.

۳-جمله وَ مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ (خدا را آن چنان که شایسته است نشناختند و اوصاف او را درک نکردند)در حقیقت اشاره به این نکته است که هر کس خدا را درست بشناسد نمی تواند انکار کند که از طرف او رهبران و راهنمایان همراه با کتابهای آسمانی برای بشر فرستاده شده است زیرا حکمت خدا ایجاب می کند که اولا-انسان را برای هدفی که آفریده شده است(هدف تکامل)در مسیر پر پیچ و خمی که در پیش دارد کمک کند،و گر نه نقض غرض کرده است،و این هدف بدون فرستادن وحی و کتاب آسمانی و تعلیمات صحیح و خالی از هر گونه خطا و اشتباه ممکن نیست.

ثانیا چگونه ممکن است مقام رحمت عامه و خاصه خداوند اجازه دهد که انسان را در مسیر سعادت که با هزاران مانع روبرو است و پرتگاههای فراوان بر سر راه او کمین کرده اند تنها بگذارد و رهبرانی با تعلیمات جامع برای دستگیری و راهنمایی آنها نفرستد.(بنا بر این هم حکمت او و هم رحمتش فرستادن کتب آسمانی را ایجاب می کند).

شک نیست که معرفت کنه ذات خدا و کنه صفات او برای هیچکس ممکن

نیست و آیه فوق هیچگونه نظر به این مطلب ندارد بلکه می خواهد بگوید آن مقدار معرفتی از خداوند و صفات او که برای انسان امکان پذیر است اگر حاصل شود تردیدی باقی نخواهد ماند که چنین پروردگاری بندگان خود را بدون سرپرست و کتاب آسمانی باقی نخواهد گذاشت.

[سوره الأنعام (۶): آیه ۹۲]

اشاره

وَ هٰذٰا كِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ مُبٰارَكٌ مُصَدِّقُ اَلَّذِی بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ اَلْقُرىٰ وَ مَنْ حَوْلَهٰا وَ اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلىٰ صَلاٰتِهِمْ يُحٰافِظُونَ (۹۲)

ترجمه:

۹۲-و این کتابی است که آن را نازل کردیم،کتابی است پر برکت که آنچه را پیش از آن آمده تصدیق می کند،(آن را فرستادیم تا مردم را به پاداشهای الهی بشارت دهی) و برای اینکه(مردم)ام القری(مکه)و آنها که گرد آن هستند بترسانی،آنها که به آخرت ایمان دارند به آن ایمان می آورند و مراقب نمازهای خویش می باشند.

تفسیر:

در تعقیب بحثی که در باره کتاب آسمانی یهود در آیه گذشته عنوان شد در اینجا به قرآن که یک کتاب دیگر آسمانی است اشاره می شود،و در حقیقت ذکر تورات مقدمه ای است برای ذکر قرآن تا تعجب و وحشتی از نزول یک کتاب آسمانی، بر یک بشر،نکنند.

نخست می گوید:"این کتابی است که ما آن را نازل کردیم"(وَ هٰذٰا كِتٰابٌ أَنْزَلْنٰاهُ).

"کتابی است بسیار پر برکت،زیرا سرچشمه انواع خیرات و نیکیها و پیروزیها

ص :۳۴۲

است "(مبارک).

"به علاوه کتبی را که پیش از آن نازل شده اند همگی تصدیق می کند" (مُصَدِّقُ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ).

منظور از اینکه قرآن کتب مقدسه پیشین را تصدیق می کند آن است که تمام نشانه هایی که در آنها آمده است بر آن تطبیق می نماید.

و به این ترتیب دو نشانه بر حقانیت قرآن در دو جمله گذشته بیان گردیده یکی وجود نشانه هایی که در کتب پیشین از آن خبر داده شده،و دیگر محتوای خود قرآن که هر گونه خیر و برکت و وسیله سعادت در آن آمده است،بنا بر این هم از نظر محتوا و هم از نظر اسناد و مدارک تاریخی نشانه های حقانیت در آن آشکار است.

سپس هدف نزول قرآن را چنین توضیح می دهد که آن را فرستادیم تا ام القری (مکه)و تمام آنها که در گرد آن هستند،انذار کنی و به مسئولیتها و وظائفشان آگاه سازی"(وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُریٰ وَ مَنْ حَوْلَهٰا) (۱)و از آنجا که"انذار"یعنی توجه دادن به مسئولیتها و ترساندن از ترک وظائف مهمترین برنامه قرآن مخصوصا در برابر اشخاص سرکش و طغیانگر است تنها به این قسمت اشاره شده است.

و در پایان آیه می گوید:"کسانی که به روز رستاخیز و حساب و پاداش اعمال ایمان دارند به این کتاب ایمان خواهند آورد و مراقب نمازهای خود خواهند بود" (وَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلیٰ صَلاٰتِهِمْ یُحٰافِظُونَ) ***

در اینجا به چند مطلب باید توجه داشت:

اشاره

ص: ۳۴۳

۱- ۱) در اینکه"لتنذر"عطف بر چه جمله ای است میان مفسران گفتگو است ولی بیشتر به نظر می رسد که عطف به جمله محذوفی مانند"لتبشر"و امثال آن بوده باشد.

۱-اسلام یک آئین جهانی است

اشاره

آیات مختلف قرآن به خوبی گواهی می دهد که اسلام یک آئین جهانی است،تعبیراتی مانند لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ (هدف من این است که همه شما و کسانی را که سخنم به آنها می رسد با قرآن انذار کنم)(انعام-۱۹) و إِنْ هُوَ إِلاّ ذِکْریٰ لِلْعٰالَمِینَ (این قرآن وسیله تذکر جهانیان است)(انعام-۹۰) و قُلْ یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ إِنِّی رَسُولُ اللّٰهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعاً (بگو ای مردم!من رسول خدا به سوی همه شما هستم)(اعراف ۱۵۸)و امثال آن که در قرآن فراوان است گواه این حقیقت است و جالب اینکه بسیاری از این آیات در مکه یعنی در آن موقع که هنوز اسلام از محیط این شهر تجاوز نکرده بود نازل گردید.

ولی با توجه به آیه مورد بحث این سؤال پیش می آید که چگونه هدف بعثت پیامبر ص انذار و هدایت مردم مکه و کسانی که پیرامون آن هستند ذکر شده؟آیا این با جهانی بودن اسلام منافات ندارد؟ اتفاقا این ایراد از بعضی از یهود و بعضی دیگر از پیروان مذاهب دیگر نقل شده است و به گمان خود حربه محکمی در برابر جهانی بودن اسلام یافته اند که آن را در منطقه خاصی،محدود می سازد(یعنی مکه و اطراف مکه) (۱).

پاسخ:

این ایراد با توجه به دو نکته کاملا روشن می شود،و نه تنها این آیه منافات با جهانی بودن اسلام ندارد بلکه می توان گفت یکی از دلائل جهانی بودن آن است:

۱- ۱) در تفسیر المنار جلد ۷ صفحه ۶۲۱،در تفسیر فی ظلال جلد ۳ صفحه ۳۰۵ از پاره ای از مستشرقین این ایراد نقل شده است.

۱-قریه در زبان قرآن،به معنی هر گونه آبادی است"اعم از اینکه شهر بزرگ باشد و یا کوچک و یا روستا،مثلا در سوره یوسف از زبان برادران و در مقابل پدر چنین می خوانیم: وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنّا فِيها :"از قریه ای که در آن بودیم سؤال کن" (۱)و می دانیم که این سخن را پس از بازگشت از پایتخت مصر و ماجرای توقیف برادر آنها"بنیامین"از طرف دستگاه عزیز مصر بوده است،و همچنین می خوانیم: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ :"اگر مردمی که در آبادیهای روی زمین زندگی می کنند،ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند برکات از آسمان و زمین بر آنها خواهیم گشود" (۲)بدیهی است منظور در اینجا خصوص روستاها نیست بلکه همه نقاط مسکونی جهان را شامل می شود.

از طرف دیگر در روایات متعددی می خوانیم خشکیهای زمین از زیر خانه کعبه گسترده شدند،و از آن بنام"دحو الارض" (گسترش زمین)یاد شده است.

این را نیز می دانیم که در آغاز بر اثر بارانهای سیلابی تمام کره زمین از آب پوشیده بود،آبها تدریجا فرو نشستند و در نقاط پست زمین قرار گرفتند و خشکیها تدریجا از زیر آب،سر بر آوردند،طبق روایات اسلامی نخستین نقطه ای که از زیر آب سر بر آورد،سرزمین مکه بود.

و اگر ارتفاع این سرزمین در حال حاضر بلندترین ارتفاع زمینهای دنیا نیست هیچگونه منافاتی با این سخن ندارد،زیرا از آن روز صدها ملیون سال می گذرد و تا کنون وضع نقاط روی زمین به کلی دگرگون شده،بعضی از کوه ها در اعماق اقیانوسها قرار گرفته و بعضی از اعماق اقیانوسها تبدیل به قله کوه شده است و این

۱- ۱) یوسف-۸۲.

۲- ۲) اعراف-۹۶.

از مسلمات علم زمین شناسی و جغرافیای طبیعی است.

۲-کلمه"ام"همانطور که سابق نیز گفتیم به معنی اصل و اساس و ابتداء و آغاز هر چیزی است.

با توجه به آنچه گفته شد روشن می شود که اگر به مکه ام القری می گویند به خاطر این است که اصل و آغاز پیدایش تمام خشکیهای روی زمین است و بنا بر این "و من حولها"(کسانی که پیرامون آن هستند)تمام مردم روی زمین را شامل می شود.

آیات گذشته پیرامون جهانی بودن اسلام نیز این تفسیر را تایید می کند، همچنین نامه های فراوانی که پیامبر ص برای زمامداران بزرگ دنیا مانند کسری و قیصر نوشت و شرح آن در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۴۵۲ گذشت گواه دیگری بر این موضوع می باشد.

۲-ارتباط ایمان به قرآن و ایمان به آخرت

در آیه فوق می خوانیم:کسانی که ایمان به آخرت دارند،به قرآن ایمان می آورند،یعنی می دانند این جهان مقدمه ای است برای جهان دیگر،و همانند "مزرعه"و یا"دانشگاه"و یا"تجارتخانه"است،و در هر حال بدون یک سلسله قوانین و برنامه ها و آئین نامه و فرستادن انبیا رسیدن به آن هدف عالی و آماده شدن برای آن روز ممکن نیست.

و به تعبیر دیگر با اینکه خداوند انسان را برای تکامل در این جهان فرستاده و منزلگاه اصلی او جهان دیگر است،اگر پیامبران و کتب آسمانی برای او نفرستد نقض غرض کرده است و به این ترتیب از ایمان به خدا و معاد،ایمان به نبوت انبیاء و کتب آسمانی نتیجه گرفته می شود.(دقت کنید)

ص :۳۴۶

۳-اهمیت نماز

در آیه فوق از میان تمام دستورات دینی تنها اشاره به نماز شده است و همانطور که می دانیم نماز مظهر پیوند با خدا و ارتباط با او است و به همین دلیل از همه عبادات برتر و بالاتر است،و به عقیده بعضی هنگام نزول این آیات تنها فریضه اسلامی همین نماز بود (۱).

[سوره الأنعام (۶): آیه ۹۳]

اشاره

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَریٰ عَلَی اَللّٰهِ کَذِباً أَوْ قٰالَ أُوحِیَ إِلَیَّ وَ لَمْ یُوحَ إِلَیْهِ شَیْءٌ وَ مَنْ قٰالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ وَ لَوْ تَریٰ إِذِ اَلظّٰالِمُونَ فِی غَمَرٰاتِ اَلْمَوْتِ وَ اَلْمَلاٰئِکَهُ بٰاسِطُوا أَیْدِیهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَکُمُ اَلْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذٰابَ اَلْهُونِ بِمٰا کُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَی اَللّٰهِ غَیْرَ اَلْحَقِّ وَ کُنْتُمْ عَنْ آیٰاتِهِ تَسْتَکْبِرُونَ (۹۳)

ترجمه:

۹۳-چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی به خدا ببندد یا بگوید وحی بمن فرستاده شده در حالی که وحی به او نشده باشد،و کسی که بگوید من هم همانند آنچه خدا نازل کرده نازل می کنم،و اگر ببینی هنگامی که(این)ظالمان در شداید مرگ فرو رفته اند و فرشتگان دستها را گشوده به آنان می گویند جان خود را خارج سازید امروز مجازات خوار کننده ای در برابر دروغهایی که به خدا بستید و در برابر آیات او تکبر ورزیدید،خواهید دید،(در آن روز به حال آنها تاسف خواهی خورد).

ص:۳۴۷

۱- ۱) تفسیر المنار جلد ۷ صفحه ۶۲۲.

شان نزول:

در شان نزول این آیه روایات متعددی در منابع حدیث و کتب تفسیر نقل شده از جمله اینکه آیه در مورد شخصی به نام"عبد اللّه بن سعد"که از کاتبان وحی بود و سپس خیانت کرد و پیغمبر ص او را طرد نمود و پس از آن ادعا کرد که من می توانم همانند آیات قرآن بیاورم نازل گردیده،جمعی از مفسران نیز گفته اند که آیه یا قسمتی از آن در باره"مسیلمه کذاب"که از مدعیان دروغین نبوت بود نازل گردیده است،ولی با توجه به اینکه داستان مسیلمه در اواخر عمر پیغمبر ص بود،و این سوره از سوره های مکی است،طرفداران این شان نزول معتقدند که این آیه همانند چند آیه دیگر از این سوره در مدینه نازل شده است و به دستور پیامبر ص در لابلای آیات این سوره قرار داده شده است.

و در هر حال آیه همانند سایر آیات قرآن که در شرائط خاصی نازل شده مضمون و محتوای آن کلی و عمومی است و همه مدعیان نبوت و مانند آنها را شامل می شود.

تفسیر:

به دنبال آیات گذشته که اشاره به گفتار یهود در باره نفی نزول کتاب آسمانی بر هیچکس نموده بود،در این آیه سخن از گناهکاران دیگری است که در نقطه مقابل آنها قرار دارند و ادعای نزول وحی آسمانی بر خود می کنند،در حالی که دروغ می گویند.

و در حقیقت به سه دسته از اینگونه افراد در آیه مورد بحث اشاره شده است.

نخست می گوید:"چه کسی ستمکارتر است از کسانی که بر خدا دروغ می بندند و آیه ای را تحریف و سخنی از سخنان خدا را تغییر می دهند"(وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّهِ كَذِباً).

دسته دوم "آنها که ادعای نبوت و وحی می کنند در حالی که نه پیامبرند و نه وحی بر آنها نازل شده است".(أَوْ قٰالَ أُوحِیَ إِلَیَّ وَ لَمْ یُوحَ إِلَیْهِ شَیْءٌ).

دسته سوم آنها که به عنوان انکار نبوت پیامبر اسلام ص یا از روی استهزاء می گویند"ما هم می توانیم همانند این آیات نازل کنیم در حالی که دروغ می گویند و کمترین قدرتی بر این کار ندارند"(وَ مَنْ قٰالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ).

آری همه اینها ستمگرند و کسی ستمکارتر از آنها نیست زیرا راه حق را به روی بندگان خدا می بندند و آنها را در بیراهه سرگردان می سازند و با رهبری رهبران راستین مبارزه می کنند،هم خود گمراهند و هم دیگران را به گمراهی می کشانند،چه ظلمی از این بالاتر که افرادی که صلاحیت رهبری ندارند ادعای رهبری کنند آن هم رهبری الهی و آسمانی.

گرچه آیه مربوط به مدعیان نبوت و وحی است ولی روح آن همه کسانی را که به دروغ ادعای مقامی را می کنند که شایسته آن نیستند شامل می شود.

سپس مجازات دردناک این گونه افراد را چنین بیان می کند:"اگر تو ای پیامبر!این ستمکاران را به هنگامی که در شدائد مرگ و جان دادن فرو رفته اند مشاهده کنی،در حالی که فرشتگان قبض ارواح دست گشوده اند به آنها می گویند جان خود را خارج سازید،خواهی دید که وضع آنها بسیار دردناک و اسفبار است" (وَ لَوْ تَریٰ إِذِ الظّٰالِمُونَ فِی غَمَرٰاتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلاٰئِکَهُ بٰاسِطُوا أَیْدِیهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَکُمْ) (۱).

در این حال فرشتگان عذاب به آنها می گویند:"امروز گرفتار مجازات خوار کننده ای خواهید شد به خاطر دو کار:نخست اینکه بر خدا دروغ بستید و دیگر اینکه

۱- ۱) غمرات جمع غمره(بر وزن ضربه)در اصل به معنی از بین بردن آثار چیزی است و سپس به معنی آب فراوانی که تمام چهره چیزی را می پوشانده آمده است و نیز به شدائد و گرفتاریهایی که انسان را در کام خود می کشد گفته می شود.

در برابر آیـات او سـر تسـلیم فرود نیاوردیـد"(اَلْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذٰابَ الْهُونِ بِمٰا کُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَی اللّهِ غَیْرَ الْحَقِّ وَ کُنْتُمْ عَنْ آیٰاتِهِ تَسْتَکْبِرُونَ).

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت.

۱-مـدعیان دروغین نبوت و رهبران قلابی همانطور که می بینیم به عنوان بد ظالمان در آیه معرفی شده اند و در حقیقت ظلمی بالاتر از این نیست که فکر کسـی را بدزدنـد و عقیـده او را تخریب کننـد و راه سـعادت را بر او ببندند و او را مسـتعمره فکری خود سازند.

۲-جمله بٰاسِطُوا أَیْدِیهِمْ ممکن است به این معنی باشـد که فرشـتگان قبض ارواح بـا گشودن دسـتها آماده قبض روح آنها می شوند و ممکن است به معنی دست گشودن برای شروع مجازات آنها بوده باشد.

۳- أَخْرِجُوا أَنْفُسَکُمُ :"جـان و روح خود را خارج سازیـد"در حقیقت یک نوع تحقیر از ناحیه فرشـتگان قبض ارواح نسـبت به اینگونه ظالمان است و گر نه دادن روح و جان کار خود ظالمان نیست بلکه کار آن فرشـتگان است،همانند اینکه هنگام اعدام یک قاتل جانی به او می گوینـد اکنون بمیر!و در هر صورت این تحقیر گویا در برابر تحقیری است که نسـبت به آیات خـدا و پیامبران و بندگان خدا کرده اند،ضمنا این آیه گواه دیگری بر استقلال روح و جدایی آن از جسم است.

ضمنا از این آیه استفاده می شود که مجازات اینگونه از گناهکاران از همان لحظه جان دادن و مرگ آغاز می گردد.

ص :۳۵۰

[سوره الأنعام (۶): آیه ۹۴]

اشاره

وَ لَقَدْ جِئْتُمُونٰا فُرٰادیٰ کَمٰا خَلَقْنٰاکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ وَ تَرَکْتُمْ مٰا خَوَّلْنٰاکُمْ وَرٰاءَ ظُهُورِکُمْ وَ مٰا نَریٰ مَعَکُمْ شُفَعٰاءَکُمُ اَلَّذِینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیکُمْ شُرَکٰاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ وَ ضَلَّ عَنْکُمْ مٰا کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۹۴)

ترجمه:

۹۴-همه شما به صورت تنها به سوی ما بازگشت نمودید همانگونه که روز اول شما را آفریدیم،و آنچه را به شما بخشیده بودیم پشت سرگذاردید،و شفیعانی را که شریک در شفاعت خود می پنداشتید با شما نمی بینیم،پیوندهای شما بریده شد و تمام آنچه را تکیه گاه خود تصور می کردید از شما دور و گم شدند.

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان و تفسیر طبری و تفسیر آلوسی چنین نقل شده که یکی از مشرکان به نام نضر بن حارث گفت:لات و عزی(دو بت بزرگ و معروف عرب)در قیامت از من شفاعت خواهند کرد،آیه فوق نازل شد و به او و امثال او پاسخ گفت.

تفسیر:

گمشده ها

در آیه گذشته به قسمتی از حالات ظالمان در آستانه مرگ اشاره شد در این آیه گفتاری را که خداوند به هنگام مرگ یا به هنگام ورود در صحنه قیامت به آنها می گوید،منعکس شده است.

در آغاز می فرماید:"امروز همه به صورت تنها،همانگونه که روز اول شما را

آفریدیم،به سوی ما بازگشت نمودید"(وَ لَقَدْ جِئْتُمُونٰا فُرٰادیٰ کَمٰا خَلَقْنٰاکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ).

"و اموالی که بشما بخشیده بودیم و تکیه گاه شما در زندگی بود،همه را پشت سر گذاردید"و با دست خالی آمدید(وَ تَرَکْتُمْ مٰا خَوَّلْنٰاکُمْ وَرٰاءَ ظُهُورِکُمْ) (۱).

همچنین"بتهایی که آنها را شفیع خود می پنداشتید،و شریک در تعیین سرنوشت خود تصور می کردید هیچکدام را با شما نمی بینیم"(وَ مٰا نَریٰ مَعَکُمْ شُفَعٰاءَکُمُ الَّذِینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیکُمْ شُرَکٰاءُ).

در حقیقت"جمع شما به پراکندگی گرائید و تمام پیوندها از شما بریده شد"(لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ).

"تمام پندارها و تکیه گاه هایی که فکر می کردید نابود گشتند و گم شدند" (وَ ضَلَّ عَنْکُمْ مٰا کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ).

مشرکان و بت پرستان عرب روی سه چیز تکیه داشتند:"قبیله و عشیره" ای که به آن وابسته بودند،و"اموال و ثروتهایی"که برای خود گرد آورده بودند، و"بتهایی"که آنها را شریک خدا در تعیین سرنوشت انسان و شفیع در پیشگاه او می پنداشتند،در هر یک از سه جمله آیه،به یکی از این سه موضوع اشاره شده که چگونه به هنگام مرگ،همه آنها با انسان وداع می گویند،و او را تک و تنها به خود وامی گذارند.

در اینجا باید به دو نکته توجه داشت:

۱-از قرار گرفتن این آیه به دنبال آیه قبل که گفتگوی فرشتگان قبض

۱- ۱) خولناکم از ماده"خول"بر وزن(عمل)در اصل به معنی چیزی است که نیاز به سرپرستی و تدبیر و اداره دارد و معمولا به اموال و نعمتهای گوناگونی که خداوند به انسان می بخشد گفته می شود.

ارواح را به هنگام مرگ بیان می کرد و همچنین با توجه به جمله"اموال خود را پشت سر گذاشتید"چنین استفاده می شود که این خطاب نیز به هنگام مرگ به آنها گفته می شود،ولی از طرف خداوند،اما از بعضی روایات استفاده می شود که این خطاب به هنگام ورود در صحنه رستاخیز خواهد بود و البته در هدف اصلی آیه چندان تفاوتی نخواهد داشت.

۲-این آیه گرچه در باره مشرکان عرب نازل شده ولی مسلما اختصاص به آنها نخواهد داشت.

در آن روز بطور کلی تمام پیوندها و علائق مادی و همه معبودهای خیالی و ساختگی و تمام تکیه گاه هایی که انسان در این جهان برای خود ساخته و آنها را یار و یاور روز بدبختی خود می پندارد،از او جدا می شوند،او می ماند و اعمالش، او می ماند و خدایش،و بقیه از میان خواهند رفت،و به تعبیر قرآن گم می شوند، یعنی آن چنان حقیر و پست و ناشناس خواهند بود که به چشم نمی آیند!

[سوره الأنعام (۶): آیات ۹۵ تا ۹۶]

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ فٰالِقُ اَلْحَبِّ وَ اَلنَّوىٰ يُخْرِجُ اَلْحَيَّ مِنَ اَلْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ اَلْمَيِّتِ مِنَ اَلْحَيِّ ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ (۹۵) فٰالِقُ اَلْإِصْبٰاحِ وَ جَعَلَ اَللَّيْلَ سَكَناً وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ حُسْبٰاناً ذٰلِكَ تَقْدِيرُ اَلْعَزِيزِ اَلْعَلِيمِ (۹۶)

ترجمه:

۹۵-خداوند شکافنده دانه و هسته است،زنده را از مرده خارج می سازد و مرده را از زنده،این است خدای شما پس چگونه از حق منحرف می شوید؟ ۹۶-او شکافنده صبح است و شب را مایه آرامش و خورشید و ماه را وسیله حساب قرار داده است،این اندازه گیری خداوند توانای دانا است.

تفسیر:

شکافنده صبح

بار دیگر روی سخن را به مشرکان کرده و دلائل توحید را در ضمن عبارات جالب و نمونه های زنده ای از اسرار کائنات و نظام آفرینش و شگفتیهای خلقت، شرح می دهد.

در آیه اول،به سه قسمت از این شگفتیها که در زمین است اشاره شده و در آیه دوم به سه قسمت از پدیده های آسمانی.

نخست می گوید:"خداوند شکافنده دانه و هسته است"(إِنَّ اللّٰهَ فٰالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوىٰ).

فالق از ماده"فلق"(بر وزن فرق)به معنی شکافتن چیزی و جدا کردن

ص:۳۵۴

بعضی از بعض دیگر است (۱).

"حب"و"حبه"به معنی دانه های خوراکی و غذایی است،مثل گندم و جو و آنچه که قابل درو کردن است (۲)ولی گاهی به دانه های دیگر گیاهان نیز گفته می شود.

"نوی"به معنی هسته است،و اینکه بعضی گفته اند مخصوص هسته خرما است شاید به خاطر این بوده باشد که عرب بواسطه شرائط خاص محیطش هنگامی که این کلمه را به کار می برد فکرش متوجه هسته خرما می شد.

اکنون ببینیم چه نکته ای در این تعبیر نهفته شده است.

باید توجه داشت که مهمترین لحظه،در حیات یک گیاه همان لحظه شکافتن دانه و هسته است که همانند لحظه تولد یک طفل زمان انتقال از یک عالم به عالم دیگر محسوب می شود،و مهمترین تحول در زندگی او در این لحظه رخ می دهد.

جالب اینکه دانه و هسته گیاهان غالبا بسیار محکمند،یک نگاه به هسته خرما و میوه هایی مانند هلو و شفتالو و دانه های محکم بعضی از حبوبات نشان می دهد که چگونه آن نطفه حیاتی که در حقیقت نهال و درخت کوچکی است در دژی فوق العاده محکم محاصره شده است،ولی دستگاه آفرینش آن چنان خاصیت تسلیم و نرمش به این دژ نفوذناپذیر،و آن چنان قدرت و نیرو به آن جوانه بسیار لطیف و ظریفی که در درون هسته و دانه پرورش می یابد،می دهد که بتواند دیواره آن را بشکافد و از میان آن قد برافرازد،براستی این حادثه در جهان گیاهان حادثه شگرفی است که قرآن به عنوان یک نشانه توحید انگشت روی آن گذاشته است.

سپس می گوید:موجود زنده را از مرده بیرون می فرستد،و موجودات مرده را از زنده"(یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ).

ص: ۳۵۵

۱- ۱ و ۲) مفردات راغب صفحه ۳۸۵ و ۱۰۵.

۲-

در حقیقت این جمله که نظیر آن در قرآن کرارا دیـده می شود اشاره به نظام مرگ و حیات و تبـدیل یکی به دیگری است،گاهی از مواد آلی بی جان انواع چهره های حیات و زندگی در دل اقیانوسـها و اعماق جنگلها و صحراها و بیابانها بیرون می فرستد و از ترکیب موادی که هر کدام به تنهایی سم کشنده ای هستند مواد حیاتبخش می سازد،و گاهی به عکس با دگرگونی مختصری موجودات زنده نیرومند و پر قدرت را به موجود بی جانی تبدیل می کند.

مساله حیات و زندگی موجودات زنده اعم از گیاهی و حیوانی،از پیچیده ترین مسائلی است که هنوز علم و دانش بشر نتوانسته است پرده از روی اسـرار آن بردارد و به مخفیگاه آن گام بگذارد که چگونه عناصر طبیعی و مواد آلی با یک جهش عظیم،تبدیل به یک موجود زنده می شوند.

ممکن است یک روز بشر بتواند با استفاده از ترکیبات مختلف طبیعی در تحت شرائط بسیار پیچیده ای موجود زنده ای به صورت مونتاژ کردن اجزای یک ماشین که از پیش ساخته شده است،بسازد،ولی نه عجز و ناتوانی امروز بشر و نه توانایی احتمالی او در آینده بر این کار،هیچیک نمی تواند از اهمیت موضوع حیات و حکایت نظام پیچیده آن از یک مبدء عالم و قادر بکاهد.

لذا می بینیم قرآن برای اثبات وجود خدا بارها روی این مساله تکیه کرده است،و پیامبران بزرگی همچون ابراهیم و موسی در برابر گردنکشانی همچون نمرود و فرعون،بوسیله پدیده حیات و حکایت آن از وجود مبدء قادر و حکیم جهان استدلال می کردند.

ابراهیم به نمرود می گوید: رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ :"خدای من کسی است که حیات می بخشد و می میراند"(بقره-۳۵۸)و موسی در برابر فرعون می گوید: وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَأَخْرَجْنٰا بِهِ أَزْوٰاجاً مِنْ نَبٰاتٍ شَتّٰی :"پروردگار من کسی است که از آسمان آبی فرو فرستاد و زوجهایی از انواع گیاهان به

وجود آورد"(طه-۵۳).

البته نباید فراموش کرد که پیدایش موجودات زنده از مواد بی جان تنها در آغاز پیدایش حیات در روی زمین نبوده،هم اکنون نیز با جذب آب و مواد دیگر به سلولهای موجودات زنده در حقیقت لباس حیات در اندام این موجودات بی جان پوشانیده می شود،بنا بر این قانونی که در علوم طبیعی امروز مسلم است که می گوید در شرائط امروز زمین هیچ موجود بی جانی تبدیل به موجود جاندار نمی شود و هر کجا موجود زنده ای پیدا شود حتما از تخم موجود زنده دیگری بوده است،هیچگونه منافاتی با آنچه گفتیم ندارد(دقت کنید).

از روایاتی که در تفسیر این آیه یا آیات مشابه آن از امامان اهل بیت ع به ما رسیده است استفاده می شود که حیات و مرگ مادی نیست بلکه حیات و مرگ معنوی را نیز در بر می گیرد (۱)افراد با ایمانی را می بینیم که از پدرانی بی ایمان به وجود می آیند،و افراد شرور و آلوده و بی ایمانی را مشاهده می کنیم که از نسل افراد پاکند،و قانون وراثت را با اراده و اختیار خود نقض می کنند که این خود یکی دیگر از نشانه های عظمت آفریدگار است که چنین قدرت اراده ای به انسان بخشیده است.

نکته دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این است"یخرج"که فعل مضارع است همانند"مخرج"که اسم فاعل است دلالت بر استمرار دارد، یعنی نظام پیدایش حیات از موجودات مرده،و پیدایش مردگان از موجودات زنده یک نظام دائمی و عمومی در جهان آفرینش است.

و در پایان آیه به عنوان تاکید و تحکیم مطلب می فرماید:"این است خدای شما و این است آثار قدرت و علم بی پایان او،با این حال چگونه از حق منحرف می شوید و شما را به راه باطل می کشانند"؟(ذٰلِكُمُ اللّٰهُ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ).

۱- ۱) اصول کافی جلد دوم باب طینه المؤمن و الکافر تفسیر برهان جلد اول صفحه ۵۴۳.

*** در آیه دوم همانطور که گفتیم به سه نعمت از نعمتهای جوی و آسمانی اشاره شده است.نخست می گوید:"خداوند شکافنده صبح است"(فالِقُ الْإِصْباحِ).

"فلق"(بر وزن خلق)در اصل به معنی شکافتن است،و اینکه صبح را فلق می گویند نیز به همین مناسبت می باشد،"اصباح"و"صبح"هر دو به یک معنی است.

تعبیر بالا-از تعبیرهای بسیار زیبایی است که در اینجا به کار رفته است،زیرا تاریکی شب به پرده ضخیمی تشبیه شده که روشنایی سپیده دم آن را چاک زده از هم می شکافد،و این موضوع هم در باره صبح صادق تطبیق می کند و هم صبح کاذب،زیرا کاذب به روشنایی کم رنگی گفته می شود که در آخر شب به صورت عمودی از مشرق در آسمان پاشیده می شود و همچون شکافی است که از طرف شرق به غرب در خیمه تاریک و سیاه شب پدید می آید،و صبح صادق که بعد از آن طلوع می کند به شکل نوار سفید و درخشان و زیبایی است که در آغاز در پهنه افق مشرق آشکار می شود،گویی چادر سیاه شب را از طرف پائین در امتداد شمال و جنوب شکافته و پیش می رود و تدریجا بالا آمده و سراسر آسمان را فرا می گیرد.

قرآن علاوه بر اینکه کرارا روی نعمت نور و ظلمت و شب و روز تکیه کرده، در اینجا روی مساله طلوع صبح تکیه می کند که یکی از نعمتهای بزرگ پروردگار است زیرا می دانیم این پدیده آسمانی نتیجه وجود جو زمین(یعنی قشر ضخیم هوا که دور تا دور این کره را پوشانیده)می باشد،اگر اطراف کره زمین همانند کره ماه جوی وجود نداشت نه بین الطلوعین و فلق وجود داشت و نه سپیدی آغاز شب و شفق،بلکه آفتاب همانند یک میهمان ناخوانده بدون هیچ مقدمه سر از افق مشرق بر می داشت و نور خیره کننده خود را در چشمهایی که به تاریکی شب عادت کرده بود فورا می پاشید،و به هنگام غروب مانند یک مجرم

فراری،یک مرتبه از نظرها پنهان می شد و در یک لحظه تاریکی و ظلمت وحشتناکی همه جا را فرا می گرفت،اما وجود جو زمین و فاصله ای که در میان تاریکی شب،و روشنایی روز به هنگام طلوع و غروب آفتاب قرار دارد،انسان را تدریجا برای پذیرا شدن هر یک از این دو پدیده متضاد آماده می سازد،و انتقال از نور به ظلمت و از ظلمت به نور،به صورت تدریجی و ملایم و کاملا مطبوع و قابل تحمل انجام می گردد،بسیار دیده ایم هنگام شب در یک اطاق پر نور که در یک لحظه چراغ خاموش می شود چه حالت ناراحت کننده ای به همه دست می دهد و اگر این خاموشی ساعتی طول بکشد،هنگامی که چراغ بدون مقدمه روشن می شود باز حالت ناراحتی تازه ای به همه دست می دهد،نور خیره کننده چراغ چشم را می آزارد و برای دیدن اشیاء اطراف دچار زحمت می شویم و اگر این موضوع تکرار پیدا کند مسلما برای چشم زیانبخش خواهد بود،شکافنده صبح این شکل را به صورت بسیار عالی برای بشر حل کرده است (۱).

ولی برای اینکه تصور نشود شکافتن صبح دلیل این است که تاریکی و ظلمت شب،چیز نامطلوب و یا مجازات و سلب نعمت است بلافاصله می فرماید خداوند "شب را مایه آرامش قرار داد"(وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً).

این موضوع مسلم است که انسان در برابر نور و روشنایی تمایل به تلاش و کوشش دارد،جریان خون متوجه سطح بدن می شود،و تمام سلولها آماده فعالیت می گردند،و به همین دلیل خواب در برابر نور چندان آرامبخش نیست، ولی هر قدر محیط تاریک بوده باشد خواب عمیقتر و آرامبخش تر است،زیرا در

---

۱ – ۱) علمای هیئت می گویند:طلوع صبح هنگامی شروع می شود که خورشید در سمت مشرق به ۱۸ درجه فاصله به افق برسد و هنگامی تاریکی شب همه جا را می پوشاند و شفق ناپدید می گردد که خورشید در سمت مغرب به همان ۱۸ درجه زیر افق برسد.

تاریکی خون متوجه درون بدن می گردد و به طور کلی سلولها در یک آرامی و استراحت فرو می روند،به همین دلیل در جهان طبیعت نه تنها حیوانات بلکه گیاهان نیز به هنگام تاریکی شب به خواب فرو می روند و با نخستین اشعه صبحگاهان جنب و جوش و فعالیت را شروع می کنند،به عکس دنیای ماشینی که شب را تا بعد از نیمه بیدار می مانند،و روز را تا مدت زیادی بعد از طلوع آفتاب در خواب فرو می روند،و نشاط و سلامت خود را از دست می دهند.

در احادیثی که از طرق اهل بیت ع وارد شده دستورهایی می خوانیم که همه با روح این مطلب سازگار است،از جمله در نهج البلاغه از علی ع نقل شده که به یکی از دوستان خود دستور داد در آغاز شب هرگز به سیر خود ادامه مده زیرا خداوند شب را برای آرامش قرار داده است و آن را وقت اقامت نه کوچ کردن قرار داده در شب بدن خود را آرام بدار و استراحت کن (۱).

در حدیثی که در کافی از امام باقر ع نقل شده می خوانیم:

تزوج باللیل فانه جعل اللیل سکنا :"مراسم ازدواج را در شب قرار ده زیرا شب مایه آرامش است"(همانطور که ازدواج و آمیزش صحیح جنسی نیز آرامبخش است) (۲).

و نیز در کتاب کافی می خوانیم:که امام علی بن الحسین ع به خدمتکاران دستور می داد که هرگز به هنگام شب و قبل از طلوع فجر حیوانات را ذبح نکنند و می فرمود:

ان اللّه جعل اللیل سکنا لکل شیء :"خداوند شب را برای همه چیز مایه آرامش قرار داده است" (۳).

سپس اشاره به سومین نعمت و نشانه عظمت خود کرده:"و خورشید و ماه را وسیله حساب در زندگی شما قرار داد"(وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْبٰاناً).

۱- ۱ و ۲ و ۳) تفسیر صافی ذیل آیه.

-۲

-۳

حسبان(بر وزن لقمان)مصدر از ماده"حساب"،به معنی حساب کردن است،و در اینجا ممکن است منظور این بوده باشد که گردش منظم و سیر مرتب این دو کره آسمانی(البته منظور از حرکت آن در نظر ما است که ناشی از حرکت زمین است)موجب می شود که شما بتوانید برنامه های مختلف زندگی خود را تحت نظام و حساب در آورید(همانطور که در تفسیر بالا ذکر کردیم).

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که منظور از جمله بالا این است که خود این دو کره آسمان تحت نظام و حساب و برنامه است.

بنا بر این در صورت اول اشاره به یکی از نعمتهای خداوند است برای انسانها، و در صورت دوم اشاره به یکی از نشانه های توحید و دلائل اثبات وجود خدا است، و ممکن است اشاره به هر دو معنی بوده باشد.

و در هر صورت این موضوع بسیار جالب توجه است که ملیونها سال کره زمین به دور خورشید،و ماه به دور زمین گردش می کند،و بر اثر آن قرص آفتاب در برابر برجهای دوازده گانه فلکی در نظر ما زمینیان گردش می کند،و قرص ماه با هلال منظم خود و تغییر تدریجی و نوسان مرتب ظاهر می شود،این گردش به قدری حساب شده است که حتی لحظه ای پس و پیش نمی شود،اگر طول مسیر زمین را به دور خورشید در نظر بگیریم که در یک مدار بیضی شکل که شعاع متوسط آن ۱۵۰ ملیون کیلومتر است می گردد با آن نیروی عظیم جاذبه آفتاب، و همچنین کره ماه که در هر ماه مسیر دایره مانند خود را با شعاع متوسط ۳۸۴ هزار کیلومتر طی می کند و نیروی عظیم جاذبه زمین دائما آن را به سوی خود می کشد، آن گاه متوجه خواهیم شد که چه تعادل دقیقی در میان نیروی جاذبه این کرات از یک سو،و نیروی گریز از مرکز آنها از سوی دیگر،برقرار شده که در سیر منظم آنها لحظه ای وقفه یا کم و زیاد ایجاد نمی کند،و این ممکن نیست مگر

در سایه یک علم و قدرت بی انتها که هم طرح آن را بریزد و هم آن را دقیقا اجرا کند.

و لذا در پایان آیه می گوید:این اندازه گیری خداوندی است که هم توانا است و هم دانا"(ذٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ).

ص :۳۶۲

[سوره الأنعام (۶): آیه ۹۷]

اشاره

وَ هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَلنُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهٰا فِی ظُلُمٰاتِ اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا اَلْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۹۷)

ترجمه:

۹۷-او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در تاریکیهای خشکی و دریا بوسیله آنها هدایت شوید،نشانه ها(ی خود)را برای کسانی که می دانند(و اهل فکر و اندیشه اند)بیان داشتیم.

تفسیر:

در تعقیب آیه قبل که اشاره به نظام گردش آفتاب و ماه شده بود،در اینجا به یکی دیگر از نعمتهای پروردگار اشاره کرده می گوید:"او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در پرتو آنها راه خود را در تاریکی صحرا و دریا،در شبهای ظلمانی،بیابید"(وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهٰا فِی ظُلُمٰاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ) و در پایان آیه می فرماید:"نشانه ها و دلائل خود را برای افرادی که اهل فکر و فهم و اندیشه اند روشن ساختیم"(قد فصلنا الآیات لقوم یعلمون) انسان هزاران سال است که با ستارگان آسمان و نظام آنها آشنا است گرچه هر قدر علم و دانش انسان پیشتر رفته است به عمق این نظام واردتر شده، ولی در هر حال همیشه کم و بیش به وضع آنها آشنا بوده لذا برای جهت یابی در سفرهای دریایی و خشکی بهترین وسیله او،همین ستارگان بودند.

مخصوصا در اقیانوسهای وسیع که هیچ نشانه ای برای پیدا کردن راه مقصد در دست نیست و در آن زمان دستگاه قطب نما نیز اختراع نشده بود وسیله مطمئنی

ص:۳۶۳

جز ستارگان آسمان وجود نداشتند،همانها بودند که میلیونها بشر را از گمراهی و غرقاب نجات می دادند و به سر منزل مقصود می رسانیدند.

نگاه پی در پی به صفحه آسمان در چند شب متوالی نشان می دهد که وضع قرار گرفتن ستارگان در همه جا یک نواخت است گویی ستارگان همانند دانه های مرواریدی هستند که روی یک پارچه سیاه دوخته شده اند،و این پارچه را از آغاز شب از سمت مشرق به سوی مغرب می کشند و همگی با آن در حرکتند و بدور محور زمین می گردند بدون اینکه فاصله آنها تغییر پیدا کند،تنها استثنایی که به این قانون کلی می خورد این است که تعدادی ستارگان هستند که آنها را سیارات می نامند و آنها حرکات مستقل و مخصوص به خود دارند،و مجموع آنها از ۸ ستاره تجاوز نمی کند که ۵ عدد آنها با چشم دیده می شوند(عطارد،زهره،زحل، مریخ و مشتری)ولی تنها با دوربینهای نجومی می توان سه سیاره دیگر(اورانوس و نپتون و پلوتون)را مشاهده کرد،(البته با توجه به اینکه زمین نیز یکی از سیاراتی است که به دور خورشید می گردد مجموع عدد آنها به ۹ می رسد).

شاید انسانهای قبل از تاریخ نیز با وضع "ثوابت"و"سیارات"آشنا بوده اند، زیرا برای انسان هیچ منظره ای جالبتر و دل انگیزتر از منظره آسمان در یک شب تاریک و پر ستاره نیست،و به همین دلیل بعید نیست که آنها نیز برای پیدا کردن مسیر خود از ستارگان استفاده می کردند.

از بعضی از روایات که از طرق اهل بیت ع وارد شده است استفاده میشود که آیه فوق تفسیر دیگری نیز دارد،و آن اینکه منظور از نجوم رهبران الهی و هادیان راه سعادت یعنی امامان هستند که مردم به وسیله آنها در تاریکیهای زندگی از گمراهی نجات می یابند،و همانطور که بارها گفته ایم اینگونه تفاسیر معنوی با تفسیر ظاهری و جسمانی آیه منافاتی ندارد،و ممکن است آیه ناظر به هر دو

ص:۳۶۴

قسمت باشد (۱).

[سوره الأنعام (۶): آیات ۹۸ تا ۹۹]

اشاره

وَ هُوَ اَلَّذِی أَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا اَلْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَفْقَهُونَ (۹۸) وَ هُوَ اَلَّذِی أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَأَخْرَجْنٰا بِهِ نَبٰاتَ کُلِّ شَیْءٍ فَأَخْرَجْنٰا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرٰاکِباً وَ مِنَ اَلنَّخْلِ مِنْ طَلْعِهٰا قِنْوٰانٌ دٰانِیَةٌ وَ جَنّٰاتٍ مِنْ أَعْنٰابٍ وَ اَلزَّیْتُونَ وَ اَلرُّمّٰانَ مُشْتَبِهاً وَ غَیْرَ مُتَشٰابِهٍ اُنْظُرُوا إِلیٰ ثَمَرِهِ إِذٰا أَثْمَرَ وَ یَنْعِهِ إِنَّ فِی ذٰلِکُمْ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (۹۹)

ترجمه:

۹۸-او کسی است که شما را از یک نفس آفرید،در حالی که بعضی از انسانها پایدارند (از نظر ایمان یا خلقت کامل)و بعضی ناپایدار،ما آیات خود را برای کسانی که می فهمند بیان نمودیم.

۹۹-او کسی است که از آسمان آبی نازل کرد و بوسیله آن گیاهان گوناگون رویانیدیم، از آن ساقه ها و شاخه های سبز خارج ساختیم و از آنها دانه های متراکم،و از شکوفه نخل خوشه ها با رشته های باریک بیرون فرستادیم و باغها از انواع انگور و زیتون و انار شبیه به یکدیگر و بی شباهت هنگامی که میوه می کند به میوه آن و طرز رسیدنش بنگرید که در آن نشانه هایی برای افراد با ایمان است.

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه ۷۵۰.

تفسیر:

در این آیات نیز دلائل توحید و خداشناسی تعقیب شده است،زیرا قرآن برای این هدف گاهی انسان را در آفاق و جهانهای دور دست سیر می دهد،و گاهی او را به سیر در درون وجود خویش دعوت می نماید و آیات و نشانه های پروردگار را در جسم و جان خودش برای او شرح می دهد،تا خدا را در همه جا و در همه چیز ببیند.

نخست می گوید:"او کسی است که شما را از یک انسان آفرید".

(وَ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ).

یعنی شما با این همه چهره های گوناگون،ذوقها و افکار متفاوت،و تنوع وسیع در تمام جنبه های وجودی،همه از یک فرد آفریده شده اید،و این نهایت عظمت خالق و آفریدگار را می رساند که چگونه از یک مبدء اینهمه چهره های متفاوت آفریده است؟.

قابل توجه اینکه در این جمله از خلقت انسان تعبیر به"انشاء"شده است، و این کلمه چنان که از متون لغت استفاده می شود به معنی ایجاد و ابداع آمیخته با تربیت و پرورش است،یعنی نه تنها خداوند شما را بدون هیچ سابقه آفرید، بلکه تربیت و پرورش شما را نیز بر عهده گرفت،و مسلم است که اگر آفریننده، چیزی را بیافریند،سپس او را رها سازد زیاد قدرت نمایی نکرده،اما اگر همواره او را تحت حمایت خویش قرار دهد و لحظه ای از پرورش و تربیت او غافل نگردد، عظمت و رحمت خود را کاملا نشان داده است.

ضمنا نباید از جمله فوق این توهم پیدا شود که"حوا"مادر نخستین ما از آدم آفریده شده است(آن چنان که در تورات در فصل دوم از سفر تکوین آمده است)

ص:366

بلکه چون آدم و حوا طبق روایات اسلامی هر دو از یک خاک آفریده شده اند و هر دو یک جنس و یک نوع می باشند کلمه نفس واحده به آنها گفته شده است(در آغاز سوره نساء نیز در این باره بحث کردیم).

سپس می فرماید:"جمعی از افراد بشر مستقر هستند و جمعی مستودع" (فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ) مستقر در اصل از ماده"قر"(بر وزن حر)به معنی سرما است و از آنجا که سرمای شدید هوا انسان و موجودات دیگر را خانه نشین می کند،این کلمه به معنی سکون و توقف و قرار گرفتن آمده است،و مستقر به معنی ثابت و پایدار می آید.

مستودع از ماده"ودع"(بر وزن منع)به معنی ترک کردن است و از آنجا که امور ناپایدار محل خود را به زودی ترک می گوید،این کلمه به معنی ناپایدار نیز به کار می رود،و ودیعه را از این نظر ودیعه می گویند که باید محل خود را ترک گوید و به دست صاحب اصلی باز گردد.

از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه می گیریم که آیه فوق می گوید بعضی از انسانها پایدارند و بعضی ناپایدار،در اینکه منظور از این دو تعبیر در اینجا چیست در میان مفسران گفتگوی زیادی دیده می شود،ولی از میان آنها چند تفسیر که در عین حال منافاتی با هم ندارند و می توانند همه به عنوان تفسیر آیه پذیرفته شود نزدیکتر به نظر می رسند، نخست اینکه منظور از"مستقر"انسانهایی هستند که آفرینش آنها کامل شده و در"قرارگاه"رحم مادر یا در روی زمین گام نهاده اند،و مستودع اشاره به افرادی است که هنوز آفرینش آنها پایان نیافته و به صورت نطفه ای در صلب پدران هستند.

دیگر اینکه مستقر اشاره به روح انسان می باشد که موضوعی پایدار و

ص :۳۶۷

برقرار است و مستودع اشاره به جسم انسان است که ناپایدار و فانی است.

در بعضی از روایات یک تفسیر معنوی برای این دو تعبیر نیز وارد شده که مستقر اشاره به انسانهایی است که دارای ایمان پایدارند و مستودع اشاره به آنها است که ایمانی ناپایدار دارند (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که دو تعبیر فوق اشاره به اجزای اولیه تشکیل دهنده نطفه انسان بوده باشد،زیرا چنان که می دانیم نطفه انسان از دو جزء یکی "اوول"(نطفه ماده)و دیگری "اسپر"(نطفه نر)تشکیل شده است،نطفه ماده در رحم تقریبا ثابت و مستقر است،ولی نطفه های نر به صورت جانداران متحرك به سوی او و با سرعت حرکت می کنند و نخستین فرد"اسپر"که به"اوول"می رسد با او می آمیزد و بقیه را عقب می راند و تخمه اولی انسان را تشکیل می دهد.

در پایان آیه بار دیگر می گوید:"ما نشانه های خود را برشمردیم تا آنها که دارای فهم و درکند بیندیشند"(قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَفْقَهُونَ).

با مراجعه به لغت استفاده می شود که"فقه"هر گونه علم و فهمی نیست بلکه از معلومات حاضر پی به معلومات غائب بردن است (۲)بنا بر این توجه به آفرینش انسان با این همه چهره های متفاوت و قیافه های جسمی و روحی مختلف درخور این است که افراد نکته سنج در آن بیندیشند و خدای خود را از آن بشناسند.

*** آیه دوم آخرین آیه ای است که در این سلسله بحثها ما را به شگفتیهای جهان آفرینش،و شناسایی خداوند از طریق آن دعوت می کند.

در آغاز به یکی از مهمترین و اساسی ترین نعمتهای پروردگار که می توان آن را ریشه و مادر سایر نعمتها دانست اشاره می کند و آن پیدایش و رشد و نمو

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد اول ۷۵۰

۲- ۲) مفردات راغب صفحه ۳۸۴.

گیاهـان و درختان در پرتو آن است،و می گویـد:"او کسـی است که از آسـمان آبی(برای شـما)فرسـتاد"(وَ هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً) اینکه می گوید از طرف آسـمان(یعنی طرف بالا،زیرا آسمان در لغت عرب به هر چیز گفته می شود که در طرف بالا قرار گرفته باشـد)به خاطر آن است که تمام منابع آب روی زمین اعم از چشـمه ها و نهرها و قناتها و چاههای عمیق به آب باران منتهی می گردد لذا کمبود باران در همه آنها اثر می گذارد و اگر خشکسالی ادامه یابد همگی خشک می شوند.

سپس به اثر بـارز نزول باران اشاره کرده،می گویـد:"بواسـطه آن روئیـدنیها را از همه نوع از زمین خارج ساختیم"(فَأَخْرَجْنٰا بِهِ نَبٰاتَ کُلِّ شَیْءٍ) مفسران در تفسیر نَبٰاتَ کُلِّ شَیْءٍ (گیاهان هر چیز)دو احتمال ذکر کرده اند نخست اینکه منظور از آن انواع و اصـناف گیاهانی است که همه با یک آب آبیاری و از یک زمین و یک نوع خاک پرورش می یابند،و این از عجائب آفرینش است که چگونه اینهمه انواع گیاهـان بـا آن خواص کاملا ـ متفاوت و گاهی متضاد و اشـکال گوناگون و مختلف همه در یک زمین و با یک آب پرورش می یابند.

دیگر اینکه منظور،گیاهان مورد نیاز هر چیزی است،یعنی هر یک از پرندگان و چهارپایان و حشـرات و حیوانات دریا و صحرا بهره ای از این گیاهـان دارنـد و جالب اینکه خداونـد از یک زمین و یک آب،غـذای مورد نیاز همه را تامین کرده است و این یـک شاهکـار بزرگ است که فی المثـل از یـک مـاده معین در آشپزخـانه هزاران نوع غـذا برای انواع سـلیقه ها و مزاجها تهیه کنند.

جالبتر اینکه نه تنها گیاهان صـحرا و خشـکیها از برکت آب باران پرورش می یابند بلکه گیاهان بسـیار کوچکی که در لابلای امواج آب دریاهـا می روینـد و خوراک عمـده ماهیان دریا است از پرتو نور آفتاب و دانه های باران رشـد می کننـد، فراموش نمی کنم یکی از ساکنان جزائر خلیج فارس که از کمبود صید شکایت

داشت در مورد بیان علت آن می گفت:کمبود صید ماهی به خاطر خشکسالی بوده و او معتقد بود اثر حیاتبخش دانه های باران در دریا حتی بیش از خشکیها است! سپس به شرح این جمله پرداخته و موارد مهمی را از گیاهان و درختان که بوسیله آب باران پرورش می یابند خاطر نشان می سازد،نخست می گوید:"ما به وسیله آن ساقه های سبز گیاهان و نباتات را از زمین خارج ساختیم،و از دانه کوچک و خشک ساقه ای با طراوت و سرسبز که لطافت و زیبایی آن چشم را خیره می کند آفریدیم" (فَأَخْرَجْنا مِنْهُ خَضِراً) (۱).

"و از آن ساقه سبز،دانه های روی هم چیده شده،(همانند خوشه گندم و ذرت)بیرون می آوریم"(نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَراکِباً (۲)، "همچنین به وسیله آن از درختان نخل خوشه سربسته ای بیرون فرستادیم که پس از شکافته شدن رشته های باریک و زیبایی که دانه های خرما را بر دوش خود حمل می کنند و از سنگینی به طرف پائین متمایل می شوند خارج می گردد" (وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِها قِنْوانٌ دانِیَةٌ) "طلع "به معنی خوشه سربسته خرما است که در غلاف سبز رنگ زیبایی پیچیده شده و پس از شکافته شدن از وسط آن رشته های باریکی بیرون می آید و و همانها بعدا خوشه های خرما را تشکیل می دهند،و قنوان جمع قنو(بر وزن صنف)اشاره به همین رشته های باریک و لطیف است.

و دانیه به معنی نزدیک است،و ممکن است اشاره به نزدیکی این رشته ها

۱- ۱) خضر به معنی اخضر یعنی سبز رنگ می باشد،و بنا بر این تمام سبزی ها حتی جوانه های درختان را نیز شامل می شود ولی از آیه فوق چون در پشت سر آن اشاره به دانه های غذایی شده استفاده می شود که منظور خصوص زراعت است.
۲- ۲) متراکب از ماده"رکوب"به معنی سواری است یعنی دانه هایی که بر سر یکدیگر سوار شده اند،و بیشتر از دانه های غذایی چنین هستند.

به یکدیگر بوده باشد یا به متمایل شدن آنها به طرف پائین به خاطر سنگین بار شدن.

"همچنین باغهـایی از انگور و زیتون و انار پرورش دادیم"(وَ جَنّاتٍ مِنْ أَعْنابٍ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمّانَ) سـپس اشاره به یکی دیگر از شاهکارهای آفرینش در این درختان کرده می فرماید:"هم با یکدیگر شـباهت دارند و هم ندارند"(مُشْتَبِهاً وَ غَيْرَ مُتَشابِهٍ) با توجه به آیه ۱۴۱ همین سوره که وصف متشـابه و غیر متشابه را برای زیتون و انار ذکر کرده اسـتفاده می شود که در آیه مورد بحث نیز وصف مزبور درباره همین دو درخت است (۱).

این دو درخت از نظر شـکل ظاهری و ساختمان شاخه ها و بر گها شـباهت زیادی با هم دارند در حالی که از نظر میوه و طعم و خاصـیت آن بسـیار با هم متفاوتنـد، یکی دارای ماده چربی مؤثر و نیرومند،و دیگری دارای ماده اسـیدی و یا قندی است،که با یکدیگر کاملا متفاوتند،به علاوه این دو درخت گاهی درست در یک زمین پرورش می یابند و از یک آب مشروب می شوند یعنی هم با یکدیگر تفاوت زیاد دارند و هم شباهت.

این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد که عبارت فوق اشاره به انواع و اصناف مختلف درختان و میوه ها است،بعضی از میوه ها و درختان با یکدیگر شبیهند و بعضـی دیگر با هم مختلفند.(یعنی هر کدام از این دو صفتی است برای یک دسته از درختان و میوه ها،اما طبق تفسیر اول هر دو،صفت برای یک چیز بودند).

سپس از میان تمام اعضای پیکر درخت بحث را روی میوه برده می گوید:

۱- ۱) راغب در کتاب مفردات می گوید: مُشْتَبِهاً وَ غَيْرَ مُتَشابِهٍ با مُتَشابِهاً وَ غَيْرَ مُتَشابِهٍ تقریبا یک معنی دارد.

"نگاهی به ساختمان میوه آن به هنگامی که به ثمر می نشیند و همچنین نگاهی به چگونگی رسیدن میوه ها کنید که در اینها نشانه های روشنی از قدرت و حکمت خدا برای افرادی که اهل یقین هستند است.

(انْظُرُوا إِلى ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِنَّ فِي ذلِكُمْ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) با توجه به آنچه در گیاه شناسی از چگونگی پیدایش میوه ها و رسیدن آنها امروز می خوانیم نکته این اهمیت خاص که قرآن برای میوه قائل شده است روشن می شود،زیرا پیدایش میوه ها درست همانند تولد فرزند در جهان حیوانات است، نطفه های نر با وسائل مخصوصی(وزش باد یا حشرات و مانند آنها)از کیسه های مخصوص جدا می شوند،و روی قسمت مادگی گیاه قرار می گیرند،پس از انجام عمل لقاح و ترکیب شدن با یکدیگر،نخستین تخم و بذر تشکیل می گردد،و در اطرافش انواع مواد غذایی همانند گوشتی آن را در بر می گیرند.این مواد غذایی از نظر ساختمان بسیار متنوع و همچنین از نظر طعم و خواص غذایی و طبی فوق العاده متفاوتند،گاهی یک میوه(مانند انار و انگور)دارای صدها دانه است که هر دانه ای از آنها خود جنین و بذر درختی محسوب می شود و ساختمانی بسیار پیچیده و تو در تو دارد.

شرح ساختمان همه میوه ها و مواد غذایی و دارویی آنها از حوصله این بحث خارج است،ولی بد نیست به عنوان نمونه اشاره ای به ساختمان میوه انار که قرآن در آیه فوق مخصوصا اشاره به آن کرده است،بنمائیم.

اگر یک انار را بشکافیم و یک دانه کوچک آن را به دست گرفته و در مقابل آفتاب یا چراغ قرار دهیم و درست در آن دقت کنیم می بینیم از قسمتهای کوچکتری تشکیل شده که همانند بطری های بسیار کوچکی با محتوای مخصوص آب انار در کنار هم چیده شده اند،در یک دانه کوچک انار شاید صدها از این بطری های بسیار ریز قرار دارد،سپس اطراف آنها را با پوسته ظریف که همان پوسته شفاف یک دانه

انار است گرفته،بعد برای اینکه این بسته بندی کاملتر و محکمتر و دورتر از خطر باشد تعدادی از دانه های انار را روی یک پایه با نظام مخصوصی چیده و پرده سفید رنگ نسبتا ضخیمی اطراف آن پیچیده،و بعد پوسته ضخیم و محکمی که از دو طرف دارای لعاب خاصی است به روی همه آنها کشیده،تا هم از نفوذ هوا و میکربها جلوگیری کند و هم در مقابل ضربات آنها را حفظ نماید،و هم تبخیر آب درون دانه ها را فوق العاده کم کند.این بسته بندی ظریف مخصوص دانه انار نیست بلکه در میوه های دیگر مانند پرتقال و لیمو نیز دیده می شود،اما در انار و انگور بسیار ظریفتر و جالبتر است.

گویا بشر برای فرستادن مایعات از نقطه ای به نقطه دیگر از همین اصل استفاده کرده که نخست شیشه های کوچک را در یک کارتن کوچک چیده و میان آنها را از ماده نرمی پر می کند،سپس کارتنهای کوچکتر را در یک کارتن بزرگتر و مجموع آنها را بصورت یک بار بزرگ به مقصد حمل می کند! طرز قرار گرفتن دانه های انار روی پایه های داخلی،و گرفتن سهم خود از آب و مواد غذایی از آنها از این هم عجیبتر و جالبتر است،تازه اینها چیزهایی است که با چشم می بینیم و اگر ذرات این میوه ها را زیر میکرسکوبها بگذاریم آن گاه جهانی پرغوغا با ساختمانهای عجیب و شگفت انگیز و فوق العاده حساب شده در مقابل چشم ما مجسم می شود،چگونه ممکن است کسی با چشم حقیقت بین به یک میوه نگاه کند و معتقد شود سازنده آن هیچگونه علم و دانشی نداشته است؟!و اینکه می بینیم قرآن با جمله انظروا(نگاه کنید)دستور به دقت کردن در این قسمت از گیاه داده برای توجه به همین حقایق است.

این از یک سو،از سوی دیگر مراحل مختلفی را که یک میوه از هنگامی که نارس است تا موقعی که کاملا رسیده می شود،می پیماید،بسیار قابل ملاحظه است:زیرا لابراتوارهای درونی میوه دائما مشغول کارند،و مرتبا ترکیب شیمیایی

آن را تغییر می دهنـد،تـا هنگامی که به آخرین مرحله برسـد و وضع ساختمان شـیمیایی آن تثبیت گردد،هر یک از این مراحل خود نشانه ای از عظمت و قدرت آفریننده است.

ولی بایـد توجه داشت که به تعبیر قرآن تنها افراد با ایمان یعنی افراد حق بین و جسـتجوگران حقیقت،این مسائل را می بیننـد و گر نه با چشم عناد و لجاج و یا با بی اعتنایی و سهل انگاری ممکن نیست هیچیک از این حقایق را ببینیم.

ص :۳۷۴

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۰۰ تا ۱۰۳]

اشاره

وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكٰاءَ اَلْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنٰاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يَصِفُونَ (۱۰۰) بَدِيعُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ أَنّٰى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صٰاحِبَةٌ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۰۱) ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ رَبُّكُمْ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ خٰالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۰۲) لاٰ تُدْرِكُهُ اَلْأَبْصٰارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ اَلْأَبْصٰارَ وَ هُوَ اَللَّطِيفُ اَلْخَبِيرُ (۱۰۳)

ترجمه:

۱۰۰-آنان برای خدا شریکهایی از جن قرار دادند در حالی که خداوند همه آنها را آفریده است،و برای خدا پسران و دخترانی به دروغ و از روی جهل ساختند، منزه است خدا،و برتر است از آنچه توصیف می کنند.

۱۰۱-ابداع کننده آسمانها و زمین او است چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد و حال آنکه همسری نداشته و همه چیز را آفریده و او به همه چیز دانا است.

۱۰۲-(آری)چنان است خداوند پروردگار شما،هیچ معبودی جز او نیست آفریدگار همه چیز است،او را بپرستید و او حافظ و مدبر همه موجودات است.

۱۰۳-چشمها او را درک نمی کند ولی او همه چشمها را درک می کند و او بخشنده(انواع نعمتها و با خبر از ریزه کاریها)و آگاه(از همه چیز)است.

ص: ۳۷۵

تفسیر خالق همه اشیاء او است

در این آیات به گوشه ای از عقائد نادرست و خرافات مشرکان و صاحبان مذاهب باطله و جواب منطقی آنها اشاره شده است.

نخست می گوید:"آنها شریکهایی برای خداوند از جن قائل شدند" (وَ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَکاءَ الْجِنَّ) در اینکه آیا منظور از جن در اینجا معنی لغوی آن یعنی موجودات ناپیدا و پوشیده از حس انسان است،یا خصوص طایفه جن که قرآن کرارا در باره آنها سخن گفته و به زودی به آن اشاره خواهیم کرد؟مفسران دو احتمال داده اند.

بنا بر احتمال اول ممکن است آیه اشاره به کسانی باشد که فرشتگان و یا هر موجود ناپیدای دیگر را می پرستیدند،ولی بنا بر احتمال دوم،آیه اشاره به کسانی می کند که طایفه جن را شریکهای خداوند و یا همسران او می دانستند.

"کلبی"در کتاب"الاصنام"نقل می کند که یکی از طوائف عرب به نام"بنو ملیح"که شعبه ای از قبیله"خزاعه"بود،جن را می پرستیدند (۱)حتی گفته می شود که پرستش و عبادت جن و عقیده به الوهیت آنها در میان مذاهب خرافی یونان قدیم و هند نیز وجود داشته است (۲).

و به طوری که از آیه ۱۵۸ سوره صافات وَ جَعَلُوا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْجِنَّةِ نَسَباً (میان خداوند و جن خویشاوندی قائل شدند)استفاده می شود در میان عرب کسانی بودند که یک نوع رابطه خویشاوندی برای جن با خدا قائل بودند،

ص: ۳۷۶

۱- ۱) تفسیر فی ظلال جلد سوم صفحه ۳۲۶(پاورقی).

۲- ۲) تفسیر المنار جلد هشتم صفحه ۶۴۸.

و به طوری که بسیاری از مفسران نقل کرده اند قریش معتقد بودند که خداوند با جنیان ازدواج کرده و فرشتگان ثمره این ازدواجند! (۱).

سپس به این پندار خرافی پاسخ گفته و می گوید:"با اینکه خداوند آنها را(یعنی جن را)آفریده است"(وَ خَلَقَهُمْ).

یعنی چگونه ممکن است مخلوق کسی شریک او بوده باشد،زیرا شرکت نشانه سنخیت و هم افق بودن است در حالی که مخلوق هرگز در افق خالق نخواهد بود.

خرافه دیگر اینکه"آنها برای خدا پسران و دخترانی از روی نادانی قائل شدند" (وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنٰاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ).

و در حقیقت بهترین دلیل باطل بودن اینگونه عقائد خرافی همان است که از جمله بغیر علم استفاده می شود،یعنی هیچگونه دلیل و نشانه ای برای این موهومات در دست نداشتند.

جالب توجه اینکه"خرقوا"از ماده"خرق"(بر وزن غرق)گرفته شده که در اصل به معنی پاره کردن چیزی است بدون رویه و حساب،درست نقطه مقابل"خلق"که ایجاد چیزی از روی حساب است،این دو کلمه(خلق و خرق) گاهی در مطالب ساختگی و دروغین نیز به کار می رود،منتها دروغهایی که حساب شده است و با مطالعه ساخته می شود،"خلق و اختلاق"و دروغهای بی حساب و به اصطلاح شاخدار"خرق و اختراق"گفته می شود.

یعنی آنها این دروغها را بدون مطالعه جوانب مطلب و بدون در نظر گرفتن لوازم آن ساختند.

اما اینکه چه طوائفی برای خدا پسرانی قائل بودند،قرآن نام دو طایفه را در

۱- ۱) تفسیر مجمع البیان و تفاسیر دیگر ذیل آیه.

آیات دیگر برده است یکی مسیحیان که عقیده داشتند عیسی پسر خدا است و دیگر یهود که عزیز را فرزند او می دانستند.

و به طوری که از آیه ۳۰ سوره توبه اجمالا استفاده می شود و جمعی از محققین معاصر نیز با مطالعه ریشه های مشترک مسیحیت و بودایی مخصوصا در مساله تثلیث دریافته اند،اعتقاد به وجود فرزند پسر برای خدا منحصر به مسیحیان و یهود نبوده،بلکه در میان مذاهب خرافی پیشین نیز وجود داشته است.

اما در مورد اعتقاد به وجود دختران برای خدا،خود قرآن در آیات دیگر مطلب را روشن ساخته و می گوید: وَ جَعَلُوا الْمَلاٰئِکَهَ الَّذِینَ هُمْ عِبٰادُ الرَّحْمٰنِ إِنٰاثاً :"آنها فرشتگان را که بندگان خدا هستند،دختران او قرار دادند" (زخرف آیه ۱۹).

و همانطور که در بالا نیز اشاره کردیم در تفاسیر و تواریخ آمده است که طایفه قریش معتقد بودند فرشتگان،فرزندانی هستند که از ازدواج خداوند با جن به وجود آمده اند!.

ولی در پایان این آیه قرآن قلم سرخ بر تمام این مطالب خرافی و پندارهای موهوم و بی اساس کشیده و با جمله رسا و بیدار کننده ای همه این اباطیل را نفی می کند و می گوید:"منزه است خداوند و برتر و بالاتر است از این اوصافی که برای او می گویند"(سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالیٰ عَمّٰا یَصِفُونَ).

*** در آیه بعد به پاسخ این عقائد خرافی پرداخته نخست می گوید:"خداوند کسی است که آسمانها و زمین را ابداع و ایجاد کرد"(بَدِیعُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ).

آیا هیچکس دیگر چنین کاری را کرده و یا قدرت بر آن را دارد تا شریک او در عبودیت شمرده شود؟نه،همه مخلوقند و سر به فرمان او و نیازمند به ذات

پاک او.

به علاوه چگونه ممکن است او فرزندی داشته باشد در حالی که همسری ندارد(أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صاحِبَةٌ).

اصولا چه نیازی به همسر دارد،وانگهی چه کسی ممکن است همسر او باشد با اینکه همه مخلوق او هستند،و از همه گذشته ذات مقدس او از عوارض جسمانی پاک و منزه است و داشتن همسر و فرزند،یکی از عوارض روشن جسمانی و مادی است.

بار دیگر مقام خالقیت او را نسبت به همه چیز و همه کس و احاطه علمی او را نسبت به تمام آنها تاکید کرده،می گوید:"همه چیز را آفرید و او به هر چیزی دانا است"(وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

*** در سومین آیه مورد بحث پس از ذکر خالقیت به همه چیز و ابداع و ایجاد آسمانها و زمین و منزه بودن او از عوارض جسم و جسمانی و همسر و فرزند و احاطه علمی او به هر کار و هر چیز،چنین نتیجه می گیرد:"خداوند و پروردگار شما چنین کسی است و چون هیچکس دارای چنین صفات نیست،هیچکس غیر او نیز شایسته عبودیت نخواهد بود،پروردگار او است و آفریدگار هم او است، بنا بر این معبود هم تنها او می تواند باشد،پس او را بپرستید"(ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ خٰالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ).

و در پایان آیه برای اینکه هر گونه امیدی را به غیر خدا قطع کند و ریشه هر گونه شرک و به طور کلی تکیه به غیر خدا را بسوزاند می گوید:"حافظ و نگهبان و مدبر همه چیز او است"(وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ).

بنا بر این کلید حل مشکلات شما فقط در دست او می باشد و هیچکس غیر از او توانایی بر این کار ندارد،زیرا غیر او همه نیازمندند و چشم بر احسان او

دوخته اند با اینحال معنی ندارد کسی مشکلات خود را نزد دیگری ببرد و حل آن را از او بخواهد.

قابل توجه اینکه در اینجا عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ گفته شده است نه لکل شیء وکیل و تفاوت میان این دو آشکار است،چون ذکر کلمه"علی" دلیل بر تسلط و نفوذ امر او است،در حالی که به کار بردن کلمه"لام"نشانه تبعیت می باشد.

و به عبارت دیگر تعبیر اول به معنی ولایت و حفظ است و تعبیر دوم به معنی نمایندگی.

*** در آخرین آیه مورد بحث برای اثبات حاکمیت و نگاهبانی او نسبت به همه چیز و همچنین برای اثبات تفاوت او با همه موجودات می گوید:"چشمها او را نمی بینند،اما او همه چشمها را ادراک می کند و او بخشنده انواع نعمتها و با خبر از تمام ریزه کاریها و آگاه از همه چیز است"مصالح بندگان را می داند و از نیازهای آنها با خبر است و به مقتضای لطفش با آنها رفتار می کند(لاٰ تُدْرِکُهُ الْأَبْصٰارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصٰارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ).

در حقیقت کسی که می خواهد حافظ و مربی و پناهگاه همه چیز باشد باید این صفات را دارا باشد.

به علاوه این جمله دلیل بر آن است که او با همه موجودات جهان تفاوت دارد،زیرا پاره ای از آنها هم می بینند و هم دیده می شوند مانند انسانها،پاره ای نه می بینند و نه دیده می شوند،مانند صفات درونی ما،بعضی دیگر دیده میشوند اما کسی را نمی بینند مانند جمادات،تنها کسی که دیده نمی شود اما همه چیز و همه کس را می بیند ذات پاک او است.

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد.

اشاره

۱-چشمها،خدا را نمی بیند.

دلائل عقلی گواهی می دهد که خداوند هرگز با چشم دیده نخواهد شد، زیرا چشم تنها اجسام یا صحیحتر بعضی از کیفیات آنها را می بیند و چیزی که جسم نیست و کیفیت جسم هم نمی باشد،هرگز با چشم مشاهده نخواهد شد و به تعبیر دیگر،اگر چیزی با چشم دیده شود،حتما باید دارای مکان و جهت و ماده باشد، در حالی که او برتر از همه اینها است،او وجودی است نامحدود و به همین دلیل بالاتر از جهان ماده است،زیرا در جهان ماده همه چیز محدود است.

در بسیاری از آیات قرآن از جمله آیاتی که در مورد بنی اسرائیل و تقاضای رؤیت خداوند سخن می گوید با صراحت کامل،نفی امکان رؤیت از خداوند شده است(به طوری که شرح آن در تفسیر آیه ۱۴۳ سوره اعراف بخواست خدا خواهد آمد).

عجیب این است که بسیاری از اهل تسنن معتقدند که خداوند اگر در این جهان دیده نشود در عالم قیامت دیده می شود!و به گفته نویسنده تفسیر المنار هذا مذاهب اهل السنه و العلم بالحدیث:"این عقیده اهل سنت و دانشمندان حدیث است" (۱)و عجیبتر اینکه حتی محققان معاصر و به اصطلاح روشنفکران آنها نیز تمایل به این موضوع نشان می دهند و حتی گاهی سرسختانه روی آن ایستادگی می کنند! در حالی که بطلان این عقیده به حدی روشن است که نیاز به بحث ندارد، زیرا دنیا و آخرت(با توجه به معاد جسمانی)هیچ تفاوتی در این مساله نخواهد داشت،آیا خداوند که وجودی ما فوق ماده است در قیامت تبدیل به یک وجود مادی می شود و از آن مقام نامحدودی به محدودی خواهد گرائید،آیا او در آن

۱- ۱) تفسیر المنار جلد ۷ صفحه ۶۵۳.

روز تبـدیل به جسم و یـا عوارض جسم می شود؟و آیـا دلائـل عقلی بر عـدم امکـان رؤیت خـدا هیچگونه تفـاوتی میـان دنیا و آخرت می گذارد؟با اینکه داوری عقل در این زمینه تغییرناپذیر است.

و این عـذر که بعضـی از آنها برای خود آورده اند که ممکن است در جهان دیگر انسان درک و دید دیگری پیدا کند،عذری اسـت کاملاـ غیر مـوجه،زیرا اگر منظـور از این درک و دیـد،درک و دیـد فکری و عقلاـنی است که در این جهـان نیز وجـود دارد،و مـا بـا چشـم دل و نیروی عقـل جمـال خـدا را مشاهـده می کنیم و اگر منظـور،چیزی است که بـا آن جسم را می تـوان دیـد،چنین چیزی در مورد خداوند محال است خواه در این دنیا باشد،خواه در جهانی دیگر،بنا بر این گفتار مزبور که انسان در این جهان خدا را نمی بیند ولی مؤمنان در قیامت خدا را می بینند، یک سخن غیر منطقی و غیر قابل قبول است.

تنها چیزی که سبب شـده آنها غالبا از این عقیـده،دفاع کنند این است که در پاره ای از احادیث که در کتب معروف آنها نقل شـده امکـان رؤیت خداونـد در قیـامت آمـده است،ولی آیا بهتر این نیست که باطل بودن این موضوع را به حکم عقل دلیل بر مجعول بودن آن روایات و بی اعتبار بودن کتابهایی که این گونه روایات در آنها آمـده است،بـدانیم مگر اینکه این روایات را به معنی مشاهـده بـا چشم دل تفسـیر کنیم.؟آیـا صـحیح است از حکم خرد و عقل به خاطر چنین احادیثی وداع کنیم و اگر در بعضـی از آیات قرآن تعبیراتی وجود دارد که در ابتـدای نظر مساله رؤیت خداوند را می رساند مانند(وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) (۱):

"صورتهایی در آن روز پرطراوت است و به سوی پروردگارش می نگرد"این تعبیرات مانند يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ :"دست خدا بالای دست آنها است" (۲)می باشد که جنبه کنایه دارد زیرا می دانیم هیچگاه آیه ای از قرآن بر خلاف حکم و فرمان

۱- ۱) سوره قیامت آیه ۲۳ و ۲۴.

۲- ۲) سوره فتح آیه ۱۰.

خرد نخواهد بود.

جالب اینکه در روایات اهل بیت ع شدیدا این عقیده خرافی نفی شده و با تعبیرات کوبنده ای از معتقدین آن انتقاد گردیده است از جمله اینکه یکی از یاران معروف امام صادق ع به نام"هشام"می گوید:نزد امام صادق ع بودم که معاویه بن وهب(یکی دیگر از دوستان آن حضرت)وارد شد و گفت:ای فرزند پیامبر چه می گویی در مورد خبری که در باره رسول خدا ص وارد شده که او خداوند را دید؟به چه صورت دید؟!و همچنین در خبر دیگری که از آن حضرت نقل شده که مؤمنان در بهشت پروردگار خود را می بینند،به چه شکل خواهند دید؟! امام صادق ع تبسم(تلخی)کرد و فرمود:ای معاویه بن وهب!چقدر زشت است که انسان هفتاد،هشتاد سال عمر کند،در ملک خدا زندگی نماید و نعمت او را بخورد،اما او را درست نشناسد،ای معاویه!پیامبر ص هرگز خداوند را با این چشم مشاهد نکرد،مشاهده بر دو گونه است مشاهده با چشم دل و مشاهده با چشم ظاهر،هر کس مشاهده با چشم دل را بگوید درست گفته و هر کس مشاهده با چشم ظاهر را بگوید دروغ گفته و به خدا و آیات او کافر شده است،زیرا پیامبر ص فرمود:هر کس خدا را شبیه خلق بداند کافر است (۱).

و در روایت دیگری که در کتاب توحید صدوق از اسماعیل بن فضل نقل شده می گوید:از امام صادق ع پرسیدم آیا خدا در قیامت دیده می شود؟فرمود:

منزه است خداوند از چنین چیزی و بسیار منزه است...

ان الأبصار لا تدرک الا ما له لون و الکیفیه و اللّٰه خالق الالوان و الکیفیات :"چشمها نمی بیند جز چیزهایی را که رنگ و کیفیتی دارند در حالی که خداوند آفریننده رنگها و کیفیتها است" (۲)

۱- ۱) معانی الاخبار بنا به نقل المیزان جلد ۸ صفحه ۲۶۸.

۲- ۲) نور الثقلین جلد اول صفحه ۷۵۳.

جالب اینکه در این حدیث مخصوصا روی کلمه "لون"(رنگ)تکیه شده و امروز این مطلب بر ما روشن است که خود جسم هرگز دیده نمی شود،بلکه همواره رنگ آن دیده می شود،و اگر جسمی هیچگونه رنگ نداشته باشد هرگز دیده نخواهد شد.

(در جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۱۵۶ ذیل آیه ۴۶ سوره بقره نیز بحثی در این زمینه کرده ایم).

***

۲-خالقیت خداوند نسبت بهمه چیز

بعضی از مفسران اهل تسنن که از نظر عقیده،تابع مذهب جبر هستند با آیه فوق که خالقیت خدا را به همه چیز بیان می کند برای مسلک جبر استدلال کرده اند،می گویند:اعمال و افعال ما نیز از اشیاء این جهان است،زیرا "شیء"به هر گونه موجودی گفته می شود،خواه مادی یا غیر مادی،خواه ذات یا صفات،بنا بر این هنگامی که می گوئیم خداوند آفریننده همه چیز است،باید بپذیریم که آفریننده افعال ما نیز هست و این جز جبر نخواهد بود.

ولی طرفداران آزادی اراده و اختیار پاسخ روشنی برای اینگونه استدلالها دارند و آن اینکه خالقیت خداوند حتی نسبت به افعال ما منافاتی با اختیار ما ندارد، زیرا افعال ما را می توان به ما نسبت داد و هم به خدا،اگر به خدا نسبت دهیم به خاطر آن است که همه مقدمات آن را او در اختیار ما گذاشته است،او است که به ما قدرت و نیرو و اراده و اختیار داده است،بنا بر این چون همه مقدمات از او است می توان اعمال ما را به او نسبت داد و او را خالق آنها دانست ولی از این نظر که تصمیم نهایی با ما است مائیم که از قدرت و اختیار خدا داد استفاده کرده و یکی از دو طرف فعل یا ترک را انتخاب می کنیم،از این جهت،افعال به ما نسبت داده می شود و ما در مقابل آنها مسئول هستیم.

و به تعبیر فلسفی در اینجا دو خالق و دو علت در عرض یکدیگر نیستند بلکه در طول یکدیگرند،وجود دو علت تامه در عرض هم معنی نـدارد،اما اگر طولی باشـند هیـچ مانعی نخواهـد داشت،و از آنجا که افعال ما لازمه مقـدماتی است که خدا به ما داده است،این لوازم را می توان به او نیز نسبت داد و هم به کسی که افعال را انجام داده است.

این سـخن درست به آن می ماند که شخصی برای آزمودن کارکنان خود آنها را در کار خویش آزاد بگذارد و اختیار تمام به آنهـا بدهـد و تمـام مقـدمات کـار را فراهم سـازد،بـدیهی است کارهـایی که آنهـا انجام می دهنـد از یک نظر کار رئیس آنها محسوب می شود ولی این موضوع سـلب آزادی و اختیار را از کارمنـدان نمی کند،بلکه آنها در برابر کار خویش مسـئولند.در باره عقیده جبر و اختیار به خواست پروردگار مشروحا در ذیل آیات مناسب بحث خواهد شد. (۱)

***

۳-بدیع یعنی چه؟

همانطور که در بالا اشاره کردیم،کلمه"بـدیع"به معنی وجود آورنـده چیزی بدون سابقه است،یعنی خداوند آسـمان و زمین را بدون هیچ ماده و یا طرح و نقشه قبلی ایجاد کرده است.

در اینجـا بعضـی ایراد می کننـد که چگونه ممکن است چیزی از عـدم به وجود آیـد مـا در ذیل آیه ۱۱۷ سوره بقره(جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۳۰۰)مشروحا در پاسخ این ایراد بحث کرده ایم و خلاصه آن این است:اینکه می گوئیم خداوند موجودات را از عـدم به وجـود آورد مفهـومش این نیست که"عـدم"مـاده تشـکیل دهنـده موجـودات جهـان است،مثـل اینکه می گـوئیم نجار،میز را از چوب ساخته

۱- ۱) به کتاب"خدا را چگونه بشناسیم؟"فصل جبر و اختیار نیز می توانید مراجعه فرمائید.

است،چنین چیزی مسلما محال است،زیرا"عدم"نمی تواند ماده"وجود"باشد.

بلکه منظور این است موجودات این جهان قبلا- نبوده اند،سپس به وجود آمده اند این موضوع هیچگونه اشکالی ندارد و مثالهایی برای آن در جلد اول زده ایم و در اینجا اضافه می کنیم که ما در محیط ذهن و فکر خود می توانیم موجوداتی پدید آوریم که قبلا- به هیچوجه در ذهن ما نبوده اند،شک نیست که این موجودات ذهنی برای خود یک نوع وجود و هستی دارند،اگر چه همانند وجود خارجی نیستند،ولی بالآخره در افق ذهن ما وجود دارند،اگر وجود چیزی بعد از عدم محال باشد چه تفاوتی میان وجود ذهنی و وجود خارجی است،بنا بر این همانطور که ما در ذهن خود وجودهایی می آفرینیم که قبلا نبوده است، خداوند هم در عالم خارج چنین کاری را می کند،کمی دقت در باره این مثال و یا مثالهایی که در جلد اول زده ایم می تواند این مشکل را حل کند.

***

۴-لطیف،یعنی چه؟

در آیات فوق یکی از اوصاف خداوند،"لطیف"ذکر شده و آن از ماده"لطف" است هنگامی که در باره اجسام به کار رود به معنی سبکی در مقابل سنگینی و هنگامی در باره حرکات(حرکت لطیفه)به کار رود به معنی یک حرکت کوچک و زودگذر و گاهی در مورد موجودات و کارهای بسیار دقیق و باریک که با حس قابل درک نیستند گفته میشود،و اگر خدا را به عنوان لطیف توصیف می کنیم نیز به همین معنی است،یعنی او خالق اشیای ناپیدا و دارای افعالی است که از محیط قدرت استماع بیرون است،بسیار باریک بین و فوق العاده دقیق می باشد.

حدیث جالبی در این زمینه از"فتح بن یزید جرجانی"از امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده یک معجزه علمی محسوب می شود،حدیث چنین است که امام می فرماید:اینکه می گوئیم خداوند لطیف است به خاطر آن است

که مخلوقات لطیف آفریده و به خاطر این است که از اشیاء لطیف و ظریف و ناپیدا آگاه است،آیا آثار صنع او را در گیاهان لطیف و غیر لطیف نمی بینی؟و همچنین در مخلوقات و حیوانات کوچک و حشرات ریز و چیزهایی که از آن هم کوچکتر است،موجوداتی که به چشم هرگز نمی گنجند،و از بس کوچکند و نر و ماده و تازه و کهنه آنها نیز شناخته نمی شود،هنگامی که این گونه موضوعات را مشاهده می کنیم...و آنچه در اقیانوسها و درون پوست درختان و بیابانها و صحراها وجود دارد به نظر می آوریم...و اینکه موجوداتی هستند که هرگز چشم ما آنها را نمی بیند،و با دست خود نیز نمی توانیم آنها را لمس کنیم،از همه اینها می فهمیم که آفریننده آنها،لطیف است (۱)حدیث فوق که اشاره به میکربها و حیوانات ذره بینی است و قرنها قبل از تولد پاستور بیان شده تفسیر لطیف را روشن می سازد این احتمال نیز در تفسیر این کلمه وجود دارد که منظور از لطیف بودن خداوند آن است که ذات پاک او چنان است که هرگز با احساس کسی درک نمی شود،بنا بر این او لطیف است زیرا هیچ کس از ذات او آگاه نیست،و خبیر است چون از همه چیز آگاه است.

این معنی نیز در بعضی از روایات اهل بیت ع به آن اشاره شده است (۲)و باید توجه داشت که هیچ مانعی ندارد که هر دو معنی از این کلمه اراده شده باشد.

۱- ۱) اصول کافی جلد اول صفحه ۹۳.

۲- ۲) تفسیر برهان جلد اول صفحه ۵۴۸.

[سوره الأنعام (۶): آيات ۱۰۴ تا ۱۰۷]

اشاره

قَدْ جٰاءَكُمْ بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهٰا وَ مٰا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۱۰۴) وَ كَذٰلِكَ نُصَرِّفُ اَلْآيٰاتِ وَ لِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَ لِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۱۰۵) اِتَّبِعْ مٰا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ أَعْرِضْ عَنِ اَلْمُشْرِكِينَ (۱۰۶) وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ مٰا أَشْرَكُوا وَ مٰا جَعَلْنٰاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً وَ مٰا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۱۰۷)

ترجمه:

۱۰۴-دلائل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمد،کسی که(بوسیله آن حق را)ببیند به سود خود اوست و کسی که از دیدن آن چشم بپوشد به زیان خود اوست، و من شما را اجبار نمی کنم.

۱۰۵-و این چنین آیات را در شکلهای گوناگون بیان می داریم بگذار آنها بگویند تو درس خوانده ای(و آنها را از دگری آموخته ای)هدف ما این است که آن را برای کسانی که علم و آگاهی دارند روشن سازیم.

۱۰۶-از آنچه از طرف پروردگارت بر تو وحی شده پیروی کن،هیچ معبودی جز او نیست،و از مشرکان روی بگردان.

۱۰۷-اگر خدا می خواست(همه به اجبار ایمان می آوردند و هیچ یک)مشرک نمی شدند و ما تو را مسئول(اعمال)آنها قرار ندادیم و وظیفه نداری آنها را مجبور(به ایمان)سازی.

تفسیر:

وظیفه تو اجبار کردن نیست

این آیات در حقیقت یک نوع خلاصه و نتیجه گیری از آیات گذشته است.

نخست می گوید:"دلائل و نشانه های روشن در زمینه توحید و خداشناسی و نفی هر گونه شرک که مایه بصیرت و بینایی است برای شما آمد"(قَدْ جٰاءَکُمْ بَصٰائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ).

"بصائر"جمع"بصیره"از ماده"بصر"به معنی دیدن است،ولی معمولا در بینش فکری و عقلانی به کار برده می شود،و گاهی به تمام اموری که باعث درک و فهم مطلب است،اطلاق می گردد،و در آیه فوق به معنی دلیل و شاهد و گواه آمده است و مجموعه دلائلی را که در آیات گذشته در زمینه خداشناسی گفته شد در بر می گیرد بلکه مجموع قرآن در آن داخل است.

سپس برای اینکه روشن سازد این دلائل به قدر کافی حقیقت را آشکار می سازد و جنبه منطقی دارد،می گوید:"آنهایی که به وسیله این دلائل چهره حقیقت را بنگرند به سود خود گام برداشته اند،و آنها که همچون نابینایان از مشاهده آن خود را محروم سازند به زیان خود عمل کرده اند"(فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهٰا).

و در پایان آیه از زبان پیغمبر ص می گوید:"من نگاهبان و حافظ شما نیستم"(وَ مٰا أَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیظٍ).

در اینکه منظور از این جمله چیست،مفسران دو احتمال داده اند،نخست اینکه من حافظ اعمال و مراقب و مسئول کارهای شما نیستم،بلکه خداوند همه را نگاهداری می کند و پاداش و کیفر هر کس را خواهد داد،وظیفه من تنها ابلاغ رسالت و تلاش و کوشش هر چه بیشتر در راه هدایت مردم است.

ص: ۳۸۹

دیگر اینکه:من مامور و نگاهبان شما نیستیم،که با جبر و زور شما را به ایمان دعوت کنم،بلکه تنها وظیفه من بیان منطقی حقایق است و تصمیم نهایی با خود شما است.

و مانعی ندارد که هر دو معنی از این کلمه،اراده شود.

*** در آیه بعد برای تاکید این موضوع که تصمیم نهایی در انتخاب راه حق و باطل با خود مردم است،می گوید:"این چنین ما آیات و دلائل را در شکلهای گوناگون و قیافه های مختلف بیان کردیم"(وَ کَذٰلِکَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ) (۱).

ولی جمعی به مخالفت برخاستند و بدون مطالعه و هیچگونه دلیل،گفتند "این درسها را از دیگران(از یهود و نصاری و کتابهای آنها)فرا گرفته ای" (وَ لِیَقُولُوا دَرَسْتَ) (۲).

ولی"جمع دیگری که آمادگی پذیرش حق را دارند،و صاحب بصیرتند و عالم و آگاهند،بوسیله آن چهره حقیقت را می بینند و می پذیرند"(وَ لِنُبَیِّنَهُ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ).

تهمت به پیامبر ص از نظر فراگیری تعلیماتش از یهود و نصاری، مطلبی است که بارها از طرف مشرکان عنوان شد و هنوز هم مخالفان لجوج آن را تعقیب

۱- ۱) "نصرف"از ماده"تصریف"به معنی دگرگون ساختن و به اشکال مختلف درآوردن است،اشاره به اینکه آیات قرآن با لحنهای متفاوت و با استفاده از تمام وسائل نفوذ روانی،برای کسانی که در سطوح مختلف از نظر فکر و عقیده و سایر جنبه های اجتماعی و روانی قرار دارند،نازل شده است.

۲- ۲) لام لیقولوا به اصطلاح"لام عاقبت"است که برای بیان سرانجام و عاقبت چیزی آورده می شود ولی هدف اصلی آن نبوده است و"درست"(از ماده"درس"به معنی فراگیری است و این تهمتی بود که مشرکان به پیامبر ص می زدند.

می کنند:در حالی که اصولا در محیط جزیره عربستان،درس و مکتب و علمی نبود که پیامبر ص آن را فرا گیرد،و مسافرتهای پیامبر ص به خارج شبه جزیره به قدری کوتاه بود که جای این گونه احتمال ندارد معلومات یهود و مسیحیان ساکن محیط حجاز نیز به قدری ناچیز و آمیخته با خرافات بود که اصلا قابل مقایسه با قرآن و تعلیمات پیامبر اسلام ص نبود،توضیح بیشتر در باره این موضوع را در ذیل آیه ۱۰۳ سوره نحل به خواست خدا خاطر نشان خواهیم ساخت.

*** سپس وظیفه پیامبر ص را در برابر لجاجتها و کینه توزی ها و تهمتهای مخالفان،مشخص ساخته،می گوید:"وظیفه تو آن است که از آنچه از طرف پروردگار بر تو وحی می شود،پیروی کنی،خدایی که هیچ معبودی جز او نیست" (اِتَّبِعْ ما أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ).

و نیز"وظیفه تو این است که به مشرکان و نسبتهای ناروا و سخنان بی اساس آنها اعتنا نکنی"(وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ).

در حقیقت این آیه یک نوع دلداری و تقویت روحیه نسبت به پیامبر ص است،که در برابر اینگونه مخالفان در عزم راسخ و آهنینش کمترین سستی حاصل نشود.

از آنچه گفتیم به خوبی روشن می شود که جمله" وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ "(از مشرکان روی بگردان و به آنها اعتنا نکن)هیچگونه منافاتی با دستور دعوت آنها به سوی اسلام و یا جهاد در برابر آنان ندارد،بلکه منظور این است که به سخنان بی اساس و تهمتهای آنها،اعتنا نکند و در راه خویش،ثابت قدم بماند.

***

در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر این حقیقت را تایید می کند که خداوند نمی خواهد آنها را به اجبار وادار به ایمان سازد و"اگر می خواست همگی ایمان می آوردند و هیچکس مشرک نمی شد"(وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مٰا أَشْرَكُوا) و نیز تاکید می کند"تو مسئول اعمال آنها نیستی و برای اجبار آنها به ایمان،مبعوث نشده ای"(وَ مٰا جَعَلْنٰاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً).

همانطور که"تو وظیفه نداری آنها را به اجبار به کار خیر دعوت کنی" (وَ مٰا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ).

تفاوت"حفیظ"و"وکیل"در این است که حفیظ به کسی می گویند که از شخص یا چیزی مراقبت کرده و او را از زیان و ضرر حفظ می کند،اما وکیل به کسی می گویند که برای جلب منافع برای کسی تلاش و کوشش می نماید.

شاید نیاز به تذکر ندارد که نفی این دو صفت(حفیظ و وکیل)از پیامبر ص به معنی نفی اجبار کردن بر دفع زیان یا جلب منفعت است و گر نه پیامبر ص از طریق تبلیغ و دعوت به کارهای خیر و ترک کارهای شر این دو وظیفه را در مورد آنها به صورت اختیاری انجام می دهد.

لحن این آیات از این نظر بسیار قابل ملاحظه است که ایمان به خدا و مبانی اسلام هیچگونه جنبه تحمیلی نمی تواند داشته باشد،بلکه از طریق منطق و استدلال و نفوذ در فکر و روح افراد باید پیشروی کند،زیرا ایمان اجباری ارزشی ندارد،مهم این است که مردم حقایق را درک کنند و با اراده و اختیار خویش آن را بپذیرند.

قرآن بارها در آیات مختلف روی این حقیقت تاکید کرده و بیگانگی اسلام را از اعمال خشونت باری همانند اعمال کلیسا در قرون وسطی (۱)و محکمه تفتیش

---

۱ - ۱) "قرون وسطی"به دوران یکهزار ساله ای گفته می شود که از قرن ششم میلادی شروع و به قرن پانزدهم پایان می یابد،این دوران یکی از تاریکترین دورانهایی است که بر اروپا و مسیحیت گذشته است و جالب اینکه عصر طلایی اسلام درست در وسط قرون وسطی قرار دارد.

عقائد و امثال آن اعلام می دارد.و بخواست خدا در آغاز سوره برائه علل سخت گیری اسلام در برابر مشرکان مورد بحث قرار می گیرد.

[سوره الأنعام (۶): آیه ۱۰۸]

اشاره

وَ لاٰ تَسُبُّوا اَلَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ فَيَسُبُّوا اَللّٰهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذٰلِكَ زَيَّنّٰا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۱۰۸)

ترجمه:

۱۰۸-(معبود)کسانی را که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید مبادا آنها(نیز)از روی ظلم و جهل خدا را دشنام دهند،این چنین برای هر امتی عملشان را زینت دادیم سپس بازگشت آنها به سوی پروردگارشان است و آنها را از آنچه عمل می کردند آگاه می سازد(و پاداش و کیفر می دهد).

تفسیر:

به دنبال بحثی که در باره منطقی بودن تعلیمات اسلام و لزوم دعوت از راه استدلال،نه از راه اجبار،در آیات قبل گذشت،در این آیه تاکید می کند که "هیچگاه بتها و معبودهای مشرکان را دشنام ندهید،زیرا این عمل سبب می شود که آنها نیز نسبت به ساحت قدس خداوند همین کار را از روی ظلم و ستم و جهل و نادانی انجام دهند"(وَ لاٰ تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَيَسُبُّوا

اللّهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ

).

به طوری که از بعضی روایات استفاده می شود،جمعی از مؤمنان بر اثر ناراحتی شدید که از مساله بت پرستی داشتند،گاهی بتهای مشرکان را به باد ناسزا گرفته و به آنها دشنام می دادند،قرآن صریحا از این موضوع،نهی کرد و رعایت اصول ادب و عفت و نزاکت در بیان را،حتی در برابر خرافی ترین و بدترین ادیان،لازم می شمارد.

دلیل این موضوع،روشن است،زیرا با دشنام و ناسزا نمی توان کسی را از مسیر غلط باز داشت،بلکه به عکس،تعصب شدید آمیخته با جهالت که در اینگونه افراد است،سبب می شود که به اصطلاح روی دنده لجاجت افتاده،در آئین باطل خود راسختر شوند،سهل است زبان به بدگویی و توهین نسبت به ساحت قدس پروردگار بگشایند،زیرا هر گروه و ملتی نسبت به عقائد و اعمال خود،تعصب دارد همانطور که قرآن در جمله بعد می گوید"ما این چنین برای هر جمعیتی عملشان را زینت دادیم"(كَذٰلِكَ زَيَّنّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ).

و در پایان آیه می فرماید:"بازگشت همه آنها به سوی خدا است،و به آنها خبر می دهد که چه اعمالی انجام داده اند"(ثُمَّ إِلىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ).

در اینجا به سه نکته باید توجه کرد:

۱-در آیه فوق،زینت دادن اعمال نیک و بد هر کس را در نظرش،به خدا نسبت داده شده،ممکن است این موضوع برای بعضی مایه تعجب گردد که مگر ممکن است خداوند عمل بد کسی را در نظرش زینت دهد؟! پاسخ این سؤال همان است که بارها گفته ایم که این گونه تعبیرات،اشاره به خاصیت و اثر عمل است،یعنی هنگامی که انسان کاری را به طور مکرر انجام دهد،کم کم قبح و زشتی آن در نظرش از بین می رود،و حتی به صورت جالبی

ص: ۳۹۴

جلوه گر می شود،و از آنجا که علت العلل و مسبب الاسباب و آفریدگار هر چیز خدا است و همه تاثیرات به خدا منتهی میشود این گونه آثار در زبان قرآن گاهی به او نسبت داده می شود(دقت کنید).

و به تعبیر روشنتر جمله زَیَّنّا لِکُلِّ أُمَّهٍ عَمَلَهُمْ چنین معنی می دهد که آنها را گرفتار نتیجه سوء اعمالشان کردیم،تا آنجا که زشت در نظرشان زیبا جلوه کرد.

و از اینجا روشن می شود اینکه در بعضی از آیات قرآن زینت دادن عمل به شیطان نسبت داده شده نیز منافاتی با این موضوع ندارد،زیرا شیطان آنها را وسوسه به انجام عمل زشت می کند و آنها در برابر وسوسه های شیطان تسلیم می شوند و سرانجام گرفتار عواقب شوم عمل خود می گردند،و به تعبیر علمی،سببیت از ناحیه خدا است اما ایجاد سبب بوسیله این افراد و وسوسه های شیطانی است (دقت کنید) (۱).

***۲-در روایات اسلامی نیز منطق قرآن در باره ترک دشنام به گمراهان و منحرفان،تعقیب شده و پیشوایان بزرگ اسلام به مسلمانان دستور داده اند همیشه روی منطق و استدلال تکیه کنند و به حربه بی حاصل دشنام نسبت به معتقدات مخالفان،متوسل نشوند،در نهج البلاغه می خوانیم که علی ع به جمعی از یارانش که پیروان معاویه را در ایام جنگ صفین دشنام می دادند می فرماید:

انی اکره لکم ان تکونوا سبابین و لکنکم لو وصفتم اعمالهم و ذکرتم حالهم کان اصوب فی القول و ابلغ فی العذر.

---

۱ - ۱) در آیات قرآن در ۸ مورد،زینت دادن اعمال زشت و بد به شیطان نسبت داده شده و در ۱۰ مورد به صورت فعل مجهول(زین)آمده و در دو مورد به خداوند نسبت داده شده است،با توجه به آنچه در بالا گفته شد معنی هر سه روشن می گردد.

"من خوش ندارم که شما فحاش باشید،اگر شما به جای دشنام،اعمال آنها را برشمرید و حالات آنها را متذکر شوید(و روی اعمالشان تجزیه و تحلیل نمائید)به حق و راستی نزدیکتر است و برای اتمام حجت بهتر" (۱).

۳-گاهی ایراد می شود که چگونه ممکن است بت پرستان نسبت به خدا بدگویی کنند در حالی که آنها غالبا اعتقاد به"اللّه" (خدا)داشتند و بت را شفیع بر درگاه او می دانستند؟ ولی اگر ما در وضع عوام لجوج و متعصب دقت کنیم خواهیم دید که این موضوع چندان تعجب ندارد،این گونه افراد هنگامی که ناراحت شوند،سعی دارند طرف را به هر قیمتی که شده است ناراحت کنند،حتی اگر از طریق بدگویی به معتقدات مشترک طرفین باشد"آلوسی"دانشمند معروف سنی،در تفسیر"روح المعانی" نقل می کند که بعضی از عوام جاهل هنگامی مشاهده کرد بعضی از شیعیان،سب شیخین می کند،ناراحت شد و شروع به اهانت به مقام علی ع کرد،هنگامی که از او سؤال کردند چرا به علی ع که مورد احترام تو است اهانت می کنی؟ گفت:من می خواستم شیعه ها را ناراحت کنم زیرا هیچ چیز را ناراحت کننده تر از این موضوع برای آنها ندیدم!،و بعد او را به توبه از این عمل وادار ساختند (۲).

۱- ۱) نهج البلاغه کلام ۲۰۶ صبحی صالح.

۲- ۲) تفسیر روح المعانی آلوسی جلد ۷ صفحه ۲۱۸.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۰۹ تا ۱۱۰]

اشاره

وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمٰانِهِمْ لَئِنْ جٰاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهٰا قُلْ إِنَّمَا الْآيٰاتُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ مٰا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهٰا إِذٰا جٰاءَتْ لاٰ يُؤْمِنُونَ (۱۰۹) وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصٰارَهُمْ كَمٰا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيٰانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱۰)

ترجمه:

۱۰۹-با نهایت اصرار سوگند به خدا یاد کردند که اگر نشانه ای(معجزه ای)برای آنها بیاید حتما به آن ایمان می آورند بگو معجزات از ناحیه خدا است(و در اختیار من نیست که به میل شما معجزه بیاورم)و شما نمی دانید که آنها پس از آمدن معجزات (باز)ایمان نمی آورند!.

۱۱۰-و ما دلها و چشمهای آنها را واژگونه می سازیم چرا که در آغاز به آن ایمان نیاوردند و آنان را در حال طغیان و سرکشی به حال خود وامی گذاریم تا سرگردان شوند.

شان نزول:

جمعی از مفسران در شان نزول این آیه نقل کرده اند که عده ای از قریش خدمت پیامبر ص رسیدند و گفتند:تو برای موسی و عیسی،خارق عادات و معجزات مهمی نقل می کنی،و همچنین درباره انبیای دیگر،تو نیز امثال این کارها را برای ما انجام ده تا ما ایمان آوریم،پیامبر ص فرمود:مایلید چه کار برای شما کنم؟گفتند:از خدا بخواه کوه صفا را تبدیل به طلا کند،و بعضی از مردگان پیشین ما زنده شوند و از آنها در باره حقانیت دعوت تو سؤال کنیم،و نیز فرشتگان را به ما نشان بده که در باره تو گواهی دهند،و یا خداوند و فرشتگان

را دستجمعی با خود بیاورا!...

پیامبر ص فرمود:اگر بعضی از این کارها را بجا بیاورم ایمان می آورید؟ گفتند:به خدا سوگند چنین خواهیم کرد،مسلمانان که اصرار مشرکان را در این زمینه دیدند از پیامبر ص تقاضا کردند که چنین کند،شاید ایمان بیاورند،همین که پیامبر ص آماده دعا کردن شد،که بعضی از این پیشنهادها را از خدا بخواهد(زیرا بعضی از آنها نامعقول و محال بود)پیک وحی خدا نازل شد، چنین پیام آورد که اگر بخواهی دعوت تو اجابت می شود،ولی در این صورت (چون از هر نظر اتمام حجت خواهد شد و موضوع جنبه حسی و شهود به خود خواهد گرفت)اگر ایمان نیاورند همگی سخت کیفر می بینند(و نابود خواهند شد) اما اگر به خواسته آنها ترتیب اثر داده نشود و آنها را به حال خود واگذاری ممکن است بعضی از آنها در آینده توبه کنند و راه حق را پیش گیرند،پیامبر ص پذیرفت و آیات فوق نازل گردید.

تفسیر:

در آیات گذشته دلائل منطقی متعددی در زمینه توحید،ذکر شد که برای اثبات یگانگی خدا و نفی شرک و بت پرستی کافی بود،اما با این حال جمعی از مشرکان لجوج متعصب،تسلیم نشدند و شروع به بهانه جویی کردند،و از جمله خارق عادات عجیب و غریبی که بعضی از آنها اساسا محال بود از پیامبر ص خواستند و به دروغ ادعا کردند که هدفشان آن است که این گونه معجزات را ببینند و ایمان بیاورند،قرآن در آیه نخست وضع آنها را چنین نقل می کند:

"با نهایت اصرار سوگند یاد کردند که اگر معجزه ای برای آنها بیاید ایمان خواهند آورد"(وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمٰانِهِمْ لَئِنْ جٰاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ

بِها

(1).)

قرآن در پاسخ آنها دو حقیقت را بازگو می کند:نخست به پیامبر ص اعلام می کند که به آنها بگوید این کار در اختیار من نیست که هر پیشنهادی آنها بکنند انجام می دهد،بلکه"معجزات تنها از ناحیه خدا است و به فرمان او است" (قُلْ إِنَّمَا الْآيٰاتُ عِنْدَ اللّٰهِ).

سپس روی سخن را به مسلمانان ساده دلی که تحت تاثیر سوگندهای غلیظ و شدید مشرکان قرار گرفته بودند کرده،می گوید:"شما نمی دانید که اینها دروغ می گویند و اگر این معجزات و نشانه های مورد درخواست آنها انجام شود باز ایمان نخواهند آورد"(وَ مٰا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهٰا إِذٰا جٰاءَتْ لاٰ يُؤْمِنُونَ) (2).

صحنه های مختلف برخورد پیامبر ص با آنها نیز گواه این حقیقت است که این دسته در جستجوی حق نبودند بلکه هدفشان این بود که با بهانه جویی ها مردم را سرگرم ساخته و بذر شک و تردید در دلها بپاشند.

*** در آیه بعد علت لجاجت آنها چنین توضیح داده شده است که آنها بر اثر

۱- ۱) "جهد"به معنی کوشش و تلاش برای انجام هر کاری است و منظور در اینجا کوشش برای سوگندهای مؤکد است.

۲- ۲) در اینکه"ما"در جمله فوق استفهامیه است یا نافیه و همچنین در چگونگی ترکیب جمله در میان مفسران گفتگو بسیار است،بعضی"ما"را استفهام انکاری گرفته اند در حالی که اگر چنین باشد معنی جمله چنین خواهد بود:"شما از کجا می دانید که اگر معجزه ای بیاید ایمان نمی آورند"یعنی ممکن است ایمان بیاورند و این درست بر خلاف مقصود آیه است،لذا بعضی"ما"را به معنی نافیه گرفته اند(نزدیکتر به ذهن همین است) بنا بر این معنی جمله چنین می شود:"شما نمی دانید که اگر این معجزات نیز انجام شود، آنها ایمان نخواهند آورد"و در این صورت فاعل"یشعر"کلمه"شیء"است که در تقدیر می باشد،و یشعر دارای دو مفعول است"کم"مفعول اول و"انها..."مفعول ثانی است(دقت کنید).

اصرار در کجروی و تعصبهای جاهلانه و عدم تسلیم در مقابل حق،درک و دید سالم را از دست داده اند،و گیج و گمراه در سرگردانی به سر می برند،و چنین می گوید:

"ما دلها و چشمهای آنها را وارونه و دگرگون می نمائیم،آن چنان که در آغاز و ابتدای دعوت ایمان نیاوردند"(وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصٰارَهُمْ كَمٰا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ).

در اینجا نیز این کار به خدا نسبت داده شده است نظیر چیزی که در آیات قبل گذشت،و این در حقیقت عکس العمل و نتیجه اعمال خود آنها است،و نسبت دادن آن به خدا به عنوان این است که او علت العلل و سرچشمه جهان هستی است، و هر خاصیتی در هر چیز است به اراده او است،و به تعبیر دیگر خداوند در لجاجت و کجروی و تعصبهای کورکورانه این اثر را آفریده است که تدریجا درک و دید انسان را از کار می اندازد.

و در پایان آیه می فرماید:"ما آنها را در حال طغیان و سرکشی به حال خود وامی گذاریم تا سرگردان شوند"(وَ نَذَرُهُمْ فِي طُغْيٰانِهِمْ يَعْمَهُونَ) (۱).

***خداوند همه ما را از گرفتار شدن در چنین سرگردانی که زائیده اعمال بی رویه خود ما است حفظ کند،و درک و دید کاملی به ما مرحمت نماید که چهره حقیقت را آن چنان که هست بنگریم.

۱- ۱) یعمهون از ماده"عمه"(بر وزن قدح)به معنی سرگردانی و تحیر است.

آغاز جزء هشتم آیه ۱۱۱–سوره انعام

ص :۴۰۱

آغاز جزء هشتم قرآن

[سوره الأنعام (۶): آیه ۱۱۱]

اشاره

وَ لَوْ أَنَّنٰا نَزَّلْنٰا إِلَيْهِمُ اَلْمَلاٰئِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ اَلْمَوْتىٰ وَ حَشَرْنٰا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلاً مٰا كٰانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اَللّٰهُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ (۱۱۱)

ترجمه:

۱۱۱-و اگر ما فرشتگان را بر آنها نازل می کردیم،و مردگان با آنها سخن می گفتند،و همه چیز را در برابر آنها جمع می نمودیم هرگز ایمان نمی آوردند،مگر آنکه خدا بخواهد ولی بیشتر آنها نمی دانند.

تفسیر:

چرا افراد لجوج به راه نمی آیند

این آیه با آیات قبل مربوط است،همه یک حقیقت را تعقیب می کنند، هدف این چند آیه این است که جمعی از تقاضا کنندگان معجزات عجیب و غریب در تقاضاهای خود صادق نیستند و هدفشان پذیرش حق نمی باشد،لذا بعضی از خواسته های آنها(مثل آمدن خدا در برابر آنان!)اصولا محال است.

آنها به گمان خود می خواهند با مطرح ساختن این درخواستها و معجزات عجیب و غریب افکار مؤمنان را متزلزل و نظر حق جویان را مشوب و به خود مشغول سازند.

قرآن در آیه فوق با صراحت می گوید:"اگر ما(آن طور که درخواست

کرده بودند)فرشتگان را بر آنها نازل می کردیم و مردگان می آمدند و با آنها سخن می گفتند و خلاصه هر چه می خواستند در برابر آنها گرد می آوردیم،باز ایمان نمی آوردند"(وَ لَوْ أَنَّنا نَزَّلْنا إِلَيْهِمُ الْمَلائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتى وَ حَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا) (۱).

سپس برای تاکید مطلب می فرماید:"تنها در یک صورت ممکن است ایمان بیاورند و آن اینکه خداوند با مشیت اجباری خود آنها را وادار به قبول ایمان کند"و بدیهی است که اینگونه ایمان هیچ فایده تربیتی و اثر تکاملی نخواهد داشت (إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ) و در پایان آیه اضافه می کند که"بیشتر آنها جاهل و بی خبرند"(وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ).

در اینکه منظور از ضمیر"هم"در این جمله چه اشخاصی هستند؟در میان مفسران گفتگو است:ممکن است اشاره به مؤمنانی باشد که اصرار داشتند پیامبر ص به خواسته این دسته از کفار ترتیب اثر دهد و هر معجزه ای را پیشنهاد می کنند بیاورد.

زیرا بیشتر این مؤمنان از این واقعیت بی خبر بودند و توجه نداشتند که آنها در تقاضای خود صادق نیستند،ولی خدا می دانست که این مدعیان دروغ می گویند به همین دلیل به خواسته های آنها ترتیب اثر نداد،اما برای اینکه دعوت پیامبر ص بدون معجزه نمی تواند باشد در موارد خاصی معجزات مختلفی بر دست او آشکار کرد.

این احتمال نیز وجود دارد که ضمیر"هم"بازگشت به"کفار در خواست کننده"کند

ص:۴۰۴

۱- ۱) منظور از حَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ این است که همه چیز و همه خواسته های آنها انجام پذیرد زیرا حشر در اصل به معنی جمع و گردآوری است،و قبلا به معنی روبرو و مقابل است،این احتمال نیز هست که"قبلا"جمع"قبیل"بوده باشد یعنی گروه گروه فرشتگان و مردگان و...در برابر آنها حاضر شوند.

یعنی بیشتر آنها از این واقعیت بی خبرند که خدا توانایی بر هر گونه کار خارق العاده ای دارد ولی گویا آنها قدرتش را محدود می دانند،لذا هر گاه پیامبر ص معجزه ای نشان می داد آن را حمل بر سحر یا چشم بندی می کردند چنان که در آیه دیگر می خوانیم: وَ لَوْ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ باباً مِنَ السَّماءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ لَقالُوا إِنَّما سُكِّرَتْ أَبْصارُنا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ :"اگر دری از آسمان به روی آنها می گشودیم و از آن بالا می رفتند،می گفتند ما چشم بندی شده ایم و ما را سحر و جادو کرده اند"! (سوره حجر آیه ۱۴ و ۱۵)بنا بر این آنها جمعیتی نادان و لجوجند که نباید به آنان و سخنانشان اعتنا کرد.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۲ تا ۱۱۳]

اشاره

وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَياطِينَ اَلْإِنْسِ وَ اَلْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ اَلْقَوْلِ غُرُوراً وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما يَفْتَرُونَ (۱۱۲) وَ لِتَصْغىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ اَلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لِيَرْضَوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوا ما هُمْ مُقْتَرِفُونَ (۱۱۳)

ترجمه:

۱۱۲-اینچنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و بی اساس(برای اغفال مردم)به طور سری(و در گوشی)به یکدیگر می گفتند و اگر پروردگار تو می خواست چنین نمی کردند(و اجبارا می توانست جلو آنها را بگیرد ولی اجبار سودی ندارد)بنا بر این آنها و تهمتهایشان را به حال خود واگذار! ۱۱۳-و نتیجه(وسوسه های شیطان و تبلیغات شیطان صفتان)این خواهد شد که دلهای کسانی که به روز رستاخیز عقیده ندارند به آنها متمایل می گردد و به آن راضی می شوند و هر گناهی بخواهند انجام دهند،انجام میدهند.

ص: ۴۰۵

تفسیر:

وسوسه های شیطانی

در این آیه توضیح داده می شود که وجود اینگونه دشمنان سرسخت و لجوج در برابر پیامبر اسلام ص که در آیات قبل به آن اشاره شد،منحصر به او نبوده،بلکه "در برابر تمام پیامبران دشمنانی از شیاطین جن و انس وجود داشته اند"(وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیٰاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ).

و کار آنها این بوده که"سخنان فریبنده ای برای اغفال یکدیگر به طور اسرار آمیز و احیانا در گوشی به هم می گفتند"(یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلیٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً).

ولی اشتباه نشود"اگر خداوند می خواست می توانست به اجبار جلو همه آنها را بگیرد"تا هیچ شیطان و شیطان صفتی نتواند در راه پیامبران و دعوت آنها کوچکترین سنگی بیندازد(وَ لَوْ شٰاءَ رَبُّکَ مٰا فَعَلُوهُ).

ولی خداوند این کار را نکرد،زیرا می خواست مردم آزاد باشند تا میدانی برای آزمایش و تکامل و پرورش آنها وجود داشته باشد،در حالی که اجبار و سلب آزادی با این هدف نمی ساخت، به علاوه وجود این گونه دشمنان سرسخت و لجوج(اگر چه اعمالشان به خواست و اراده خودشان بوده)نه تنها ضرری برای مؤمنان راستین ندارد،بلکه به طور غیر مستقیم به تکامل آنها کمک می کند، چون همواره تکاملها در تضادها است،و وجود یک دشمن نیرومند در بسیج نیروهای انسان و تقویت اراده ها مؤثر است.

لذا در پایان آیه به پیامبرش دستور می دهد که به هیچوجه به اینگونه شیطنتها

ص :۴۰۶

اعتنا نکند"و آنها و تهمتهایشان را به حال خود واگذارد"(فَذَرْهُمْ وَ مٰا یَفْتَرُونَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-در آیه فوق خداونـد وجود شـیاطین انس و جن را در برابر انبیـاء به خود نسـبت می دهـد و می گویـد وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰا (ما اینچنین قرار دادیم)و در معنی این جمله در میـان مفسـران گفتگو است،ولی همـانطور که در سابق نیز اشاره کردیم تمام اعمال انسانهـا را از یـک نظر می تـوان به خداونـد نسبت داد،زیرا هر کسـی هر چه دارد از او دارد،قـدرتش از او است،هم چنـان که اختیار و آزادی اراده اش نیز از او می باشـد.اما مفهوم اینگونه تعبیرات هرگز،جبر و سـلب اختیار نیست،که خداونـد عده ای را آن چنان آفریده که به دشمنی در برابر انبیاء برخیزند.

زیرا اگر چنین بود می بـایست آنهـا در عـداوت و دشـمنی خود هیچگونه مسئولیتی نداشـته باشـند،بلکه کـار آنهـا انجـام یک رسالت محسوب شود،در حالی که می دانیم چنین نیست.

البته انکـار نمی توان کرد که وجود اینگونه دشـمنان هر چنـد به اختیـار خودشان بوده باشـد می توانـد برای مؤمنان به طور غیر مسـتقیم اثر سازنده داشته باشد،و به تعبیر بهتر مؤمنان راستین می توانند از وجود هر گونه دشمن اثر مثبت بگیرند و او را وسیله ای برای بالا بردن سطح آگاهی و آمادگی و مقاومت خود قرار دهند،زیرا وجود دشمن باعث بسیج نیروهای انسان است.

۲-شـیاطین جمع شـیطان معنی وسـیعی دارد و به معنی هر موجود سـرکش و طغیانگر و موذی است،و لـذا در قرآن به انسانهای پست و خبیث و طغیانگر نیز کلمه"شـیطان"اطلاق شـده است،همانطور که در آیه فوق کلمه شـیطان هم به شـیطانهای انسانی و هم به شیطانهای غیر انسانی که از نظر ما پنهانند اطلاق

شده،اما"ابلیس " اسم خاص برای شیطانی است که در برابر آدم ع قرار گرفت و در حقیقت رئیس همه شیاطین است!:بنا بر این شیطان اسم جنس و ابلیس اسم خاص(علم)است (۱).

۳- زُخْرُفَ الْقَوْلِ به معنی سخنان فریبنده است که ظاهری جالب و باطنی زشت و بد دارد و غرور به معنی اغفال کردن است (۲).

۴-تعبیر به وحی در آیه بالا اشاره لطیفی است به این حقیقت که آنها در گفتار و اعمال شیطانی خود نقشه های اسرار آمیز دارند که محرمانه به یکدیگر القاء می کنند،تا مردم از کار آنها آگاه نشوند،و طرحهای آنها کاملا پیاده شود،زیرا یکی از معانی"وحی"در لغت سخنان آهسته و در گوشی است.

*** در آیه بعد نتیجه تلقینات و تبلیغات فریبنده شیاطین را چنین بازگو می کند:

که"سرانجام کار آنها این خواهد شد که افراد بی ایمان یعنی آنها که به روز رستاخیز عقیده ندارند به سخنان آنها گوش فرا دهند و دلهایشان به آن متمایل گردد"(وَ لِتَصْغیٰ إِلَیْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ) (۳).

ص :۴۰۸

۱- ۱) در این زمینه در جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۱۳۵ نیز بحثی داشتیم.
۲- ۲) باید توجه داشت که زخرف در اصل به معنی زینت و همچنین به معنی طلا که وسیله زینت است آمده،سپس به سخنان فریبنده که ظاهری زیبا دارد نیز"زخرف"و "مزخرف"گفته شده است.
۳- ۳) در مورد ترکیب آیه و اینکه جمله وَ لِتَصْغیٰ به چه چیز عطف شده میان مفسران گفتگو است،آنچه بیشتر با مفهوم آیه مناسب است،این است که این جمله عطف بر یوحی بوده باشد و"لام"آن"لام عاقبت"است،یعنی سرانجام کار شیاطین این خواهد بود که سخنان فریبنده به یکدیگر می گویند و افراد بی ایمان به آن متمایل می شوند،و ممکن است عطف بر محل غرورا که مفعول لاجله است بوده باشد یعنی "لیغتروا و لتصغی"(زیرا در مرحله اول انسان فریب می خورد و سپس تمایل پیدا می کند)(دقت کنید).

لتصغی از ماده صغو(بر وزن سرو)به معنی تمایل پیدا کردن به چیزی است،ولی بیشتر به تمایلی گفته می شود که از طریق شنیدن و بوسیله گوش حاصل می گردد،و اگر کسی به سخن دیگری با نظر موافق گوش کند به آن "صغو"و"اصغاء"گفته می شود.

سپس می فرماید"سرانجام این تمایل،رضایت کامل به برنامه های شیطانی خواهد شد"(وَ لِیَرْضَوْهُ).

و پایان همه آنها ارتکاب انواع گناهان و اعمال زشت و ناپسند خواهد بود (وَ لِیَقْتَرِفُوا مٰا هُمْ مُقْتَرِفُونَ).

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۴ تا ۱۱۵]

اشاره

أَ فَغَیْرَ اَللّٰهِ أَبْتَغِی حَکَماً وَ هُوَ اَلَّذِی أَنْزَلَ إِلَیْکُمُ اَلْکِتٰابَ مُفَصَّلاً وَ اَلَّذِینَ آتَیْنٰاهُمُ اَلْکِتٰابَ یَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّکَ بِالْحَقِّ فَلاٰ تَکُونَنَّ مِنَ اَلْمُمْتَرِینَ (۱۱۴) وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لاٰ مُبَدِّلَ لِکَلِمٰاتِهِ وَ هُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ (۱۱۵)

ترجمه:

۱۱۴-آیا(با این حال)غیر خدا را به داوری بطلبم در حالی که او است که این کتاب آسمانی را که همه چیز در آن آمده فرستاده است و آنها که کتاب آسمانی به آنان داده ایم می دانند که این کتاب به حق از طرف پروردگارت نازل شده بنا بر این هرگز از تردید کنندگان مباش.

۱۱۵-و کلام پروردگار تو با صدق و عدل به انجام رسید هیچکس نمی تواند کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده دانا است.

تفسیر:

این آیه در حقیقت نتیجه آیات قبل است،و می گوید:با اینهمه آیات روشنی که در زمینه توحید گذشت چه کسی را باید به داوری پذیرفت؟"آیا

ص:۴۰۹

غیر خدا را به داوری بپذیرم"(أَ فَغَيْرَ اللّهِ أَبْتَغِی حَكَماً) (۱).

"با اینکه او است که این کتاب بزرگ آسمانی را که تمام نیازمندیهای تربیتی انسان در آن آمده و میان حق و باطل،نور و ظلمت،کفر و ایمان، جدایی افکنده،نازل کرده است"(وَ هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ إِلَیْكُمُ الْكِتابَ مُفَصَّلاً).

سپس می گوید:نه تنها تو و مسلمانان می دانید که این کتاب از طرف خدا است بلکه"اهل کتاب(یهود و نصاری)که نشانه های این کتاب آسمانی را در کتب خود دیده اند می دانند از سوی پروردگار تو به حق نازل شده است" (وَ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْكِتابَ یَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ).

بنا بر این جای هیچگونه شک و تردیدی در آن نیست"و تو ای پیامبر هرگز در آن تردید مکن"(فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ).

در اینجا این سؤال همان است که در موارد مشابه گفته ایم،که مخاطب در حقیقت مردم هستند ولی برای تاکید و تحکیم مطلب خداوند پیامبر خود را مخاطب می کند تا دیگران حساب خود را بدانند.

*** در آیه بعد می فرماید:"کلام پروردگار تو با صدق و عدل تکمیل شد و هیچکس قادر نیست کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده و دانا است"

ص: ۴۱۰

---

۱ - ۱) "حکم"(بر وزن قلم)به معنی داور و قاضی و حاکم است و بعضی آن را با حاکم از نظر معنی مساوی دانسته اند ولی جمعی از مفسران از جمله شیخ طوسی در تبیان معتقدند:"حکم"به کسی گفته می شود که جز به حق داوری نمی کند اما"حاکم"به هر دو اطلاق می شود،بعضی دیگر مانند نویسنده المنار معتقد است که"حکم"کسی است که طرفین دعوا او را انتخاب کرده اند،در حالی که حاکم به هر گونه داور گفته می شود.

(وَ تَمَّتْ كَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلاً لاّٰ مُبَدِّلَ لِکَلِمٰاتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ).

"کلمه"در لغت به معنی گفتار و هر گونه جمله ای است و حتی به سخنان مفصل و طولانی گفته می شود،و اگر می بینیم گاهی به معنی"وعده"آمده است مانند وَ تَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنیٰ عَلیٰ بَنِی إِسْرٰائِیلَ بِمٰا صَبَرُوا :"وعده پروردگارت درباره بنی اسرائیل در مقابل صبر و استقامتی که کردند انجام پذیرفت"(سوره اعراف آیه ۱۳۶)نیز از همین نظر است،زیرا انسان به هنگام وعده دادن جمله ای می گوید که وعده را در بر دارد.

و نیز گاهی کلمه به معنی دین و آئین و حکم و دستور می آید که آنها نیز به همین ریشه باز می گردد.

در اینکه منظور از"کلمه"در آیه فوق،قرآن است یا دین و آئین خدا یا وعده پیروزی که به پیامبر ص داده شده؟احتمالات مختلفی داده اند،که در عین حال منافاتی با هم ندارند،و ممکن است آیه ناظر به همه آنها بوده باشد،ولی از آن نظر که در آیات قبل سخن از"قرآن"در میان بوده با این معنی مناسب تر است.

در حقیقت آیه می گوید:به هیچوجه قرآن جای تردید و شک نیست زیرا از هر نظر کامل و بی عیب است،تواریخ و اخبار آن،همه صدق و احکام و قوانین آن همه عدل است.

و نیز ممکن است منظور از"کلمه"همان وعده ای باشد که در جمله بعد یعنی جمله لا ـ مبدل لکلماته:"هیچکس نمی تواند تغییر و دگرگونی در کلمات خدا ایجاد کند"آمده است،زیرا نظیر این جمله در آیات دیگر قرآن دیده می شود،مانند وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّٰاسِ أَجْمَعِینَ .

"در قیامت وعده پروردگار تو انجام خواهد گرفت و دوزخ از گناهکاران جن و انس پر خواهد شد"(سوره هود آیه ۱۱۹)و یا در آیه دیگر می خوانیم: وَ لَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنٰا لِعِبٰادِنَا الْمُرْسَلِینَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ :

"وعده ما از پیش در باره پیامبران این بود که آنها پیروز خواهند شد" (سوره صافات آیه ۱۷۱ و ۱۷۲).

در اینگونه آیات جمله بعد توضیح وعده ای است که در جمله قبل با ذکر "کلمه"به آن اشاره شده است.

بنا بر این تفسیر آیه چنین می شود:"وعـده ما با صدق و عدالت انجام گرفت که هیچکس توانایی تبدیل دستورها و فرمانهای پروردگار را ندارد".

و همانطور که گفتیم آیه می تواند اشاره به تمام این معانی باشد.

ذکر این موضوع نیز لازم است که اگر آیه اشاره به قرآن بوده باشد هیچگونه منافاتی با این موضوع ندارد که در آن موقع همه قرآن نازل نشـده بود زیرا منظور از کامل بودن آیات قرآن این است که هر چه نازل شـده بود بـدون عیب و نقص و از هر نظر کامل بود.

بعضی از مفسران با این آیه استدلال بر عدم امکان راه یافتن تحریف در قرآن کرده اند زیرا جمله لا مبدل لکلماته اشاره به این است که هیچکس نمی توانـد تغییر و تبـدیلی نه از نظر لفـظ و نه از نظر اخبار و نه از نظر احکام در قرآن ایجاد کنـد،و همیشـه این کتاب آسـمانی که بایـد تا آخر دنیا راهنمای جهانیان باشد از دستبرد خائنان و تحریف کنندگان مصون و محفوظ خواهد بود.

ص: ۴۱۲

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۶ تا ۱۱۷]

اشاره

وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاّٰ يَخْرُصُونَ (۱۱۶) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۱۷)

ترجمه:

۱۱۶-و اگر اکثر کسانی را که در روی زمین هستند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند،آنها تنها از گمان پیروی می کنند و از تخمین و حدس(واهی).

۱۱۷-پروردگار تو به کسانی که از راه او گمراه گشته اند آگاهتر است و همچنین به کسانی که هدایت یافته اند.

تفسیر:

اشاره

می دانیم آیات این سوره در مکه نازل شد و در آن زمان مسلمانان شدیدا در اقلیت بودند،گاهی اقلیت آنها و اکثریت قاطع بت پرستان و مخالفان اسلام، ممکن بود این توهم را برای بعضی ایجاد کند که اگر آئین آنها باطل و بی اساس است چرا اینهمه پیرو دارند و اگر ما بر حقیم چرا اینقدر کم هستیم؟! در این آیه برای دفع این توهم که به دنبال ذکر حقانیت قرآن در آیات قبل ممکن است پیدا شود،پیامبر خود را مخاطب ساخته،می گوید:"اگر از اکثر مردمی که در روی زمین هستند پیروی کنی ترا از راه حق گمراه و منحرف خواهند ساخت"!(وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ).

در جمله بعد دلیل این موضوع را بیان می کند و می گوید:علت آن این است که آنها بر اساس منطق و فکر صحیح کار نمی کنند،"راهنمای آنها یک مشت گمانهای آلوده به هوی و هوس و یک مشت دروغ و فریب و تخمین است"

ص:۴۱۳

(إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاّ يَخْرُصُونَ) (۱).

*** از آنجا که مفهوم آیه قبل این است که اکثریت به تنهایی نمی توانـد راه حق را نشان دهـد نتیجه آن،این می شود،که راه حق را تنها بایـد از خداونـد گرفت هر چنـد طرفداران راه حق در اقلیت بوده باشـند،لذا در آیه دوم دلیل این موضوع را روشـن می سازد که:"پروردگارت که از همه چیز با خبر و آگاه است و در علم بی پایان او کمترین اشـتباه راه ندارد،بهتر می داند راه ضلالـت و هـدایت کـدام است و گمراهـان و هـدایت یافتگان را بهتر می شـناسد"(إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ یَضِلُّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ) (۲).

در اینجـا سؤالی پیش می آیـد کـه مگر دیگران راه هـدایت و ضـلالت را بـدون راهنمـایی خـدا می شناسـند کـه آیـه می گویـد:خداونـد از دیگران بهـتر می شـناسد و بهتر می دانـد؟! پاسـخ سؤال ایـن اسـت کـه انسـان به وسـیله عقـل خـود،بـدون شک،حقایقی را درک می کند،و راه هدایت و ضلالت را تا حدودی می فهمد ولی مسلما فروغ چراغ عقل،و شعاعش محدود است،و ممکن است بسیاری از مطـالب از دیـد عقل مخفی بمانـد،به علاوه انسان در معلوماتش گرفتار اشـتباه نیز می شود و به همین دلیل نیاز

۱- ۱) خرص(بر وزن ترس)در اصـل به معنی تخمین است و نخست در مورد تخمین مقـدار میوه بر درختان به هنگام اجاره باغ و امثال آن به کار رفته،سپس به هر گونه حـدس و تخمین گفته شـده است و از آنجا که تخمین گاهی مطابق واقع و گاهی بر خلاف واقع می شود این کلمه در معنی دروغ نیز استعمال شده است و در آیه فوق میتواند بهر دو معنی باشد.
۲- ۲) معمولاـ"افعـل تفضـیل"به وسـیله"بـا"متعـدی می شود بنـا بر این بایـد در اینجا گفته شود"اعلم بمن"ولی"با"محـذوف شده"و من یضل"به اصطلاح"منصوب به نزع خافض"است.

به رهبران و راهنمایان الهی دارد بنا بر این جمله"خداوند داناتر است"صحیح خواهد بود،و هر چند علم انسان با علم خدا قابل مقایسه نیست.

اکثریت عددی اهمیت ندارد

بر خلاف آنچه در نظر بعضی مسلم است که اکثریتهای عددی همواره راه صحیح را می پیمایند قرآن در آیات متعددی این موضوع را نفی کرده و برای اکثریت عددی اهمیتی قائل نیست،و در حقیقت مقیاس را اکثریت"کیفی"می داند، نه"کمی"دلیل این موضوع روشن است،زیرا اگر چه در جوامع کنونی برای اداره اجتماع راهی جز تکیه کردن روی اکثریت ندیده اند،ولی نباید فراموش کرد که این موضوع همانطور که گفتیم یک نوع اجبار و بن بست است،زیرا هیچ ضابطه ای در یک جامعه مادی که خالی از اشکال و ایراد باشد برای اتخاذ تصمیمها و تصویب قوانین وجود ندارد،لذا بسیاری از دانشمندان با اعتراف به این حقیقت که نظر اکثریت افراد اجتماع بسیاری از اوقات اشتباه آمیز است مجبور به پذیرش آن شده اند چون راههای دیگر،عیبش بیشتر است.

اما یک جامعه مؤمن به رسالت انبیاء هیچگونه اجباری در خود از پیروی نظر اکثریت در تصویب قوانین نمی بیند،زیرا برنامه ها و قوانین انبیاء راستین خالی از هر گونه عیب و نقص و اشتباه است،و با آنچه اکثریت جایز الخطا تصویب می کند قابل مقایسه نیست.

یک نگاه در چهره جهان کنونی و حکومتهایی که بر اساس اکثریتها بنا شده و قوانین نادرست و آمیخته با هوسها که گاهی از طرف اکثریتها به تصویب می رسد نشان می دهد که اکثریت عددی دردی را دوا نکرده است،بسیاری از جنگها را اکثریتها تصویب کرده اند و بسیاری از مفاسد را آنها خواسته اند.

استعمارها و استثمارها،جنگها و خونریزیها،آزاد شناختن مشروبات الکلی،قمار،سقط جنین،فحشاء و حتی پاره ای از اعمال شنیع که ذکر آن شرم

آور است از طرف اکثریت نمایندگان بسیاری از کشورهای به اصطلاح پیشرفته که منعکس کننده نظریه اکثریت توده مردم آنها است گواه بر این حقیقت می باشد.

از نظر علمی آیا اکثریت اجتماعات راست می گویند؟آیا اکثریت امین هستند؟آیا اکثریت از تجاوز به حقوق دیگران اگر بتوانند خود داری می کنند؟ آیا اکثریت منافع خود و دیگران را به یک چشم می بینند؟ پاسخ این سؤالات ناگفته پیدا است،بنا بر این باید اعتراف کرد که تکیه کردن دنیای کنونی روی اکثریت در حقیقت یک نوع اجبار و الزام محیط است، و استخوانی است که در گلوی اجتماعات گیر کرده.

آری اگر مغزهای متفکر و مصلحان دلسوز جوامع بشری و اندیشمندان با هدف که همیشه در اقلیت هستند تلاش و کوشش همه جانبه ای را برای روشن ساختن توده های مردم انجام دهند،و جوامع انسانی به اندازه کافی رشد فکری و اخلاقی و اجتماعی بیابند مسلما نظرات چنان اکثریتی بسیار به حقیقت نزدیک خواهد بود، ولی اکثریت غیر رشید و ناآگاه و یا فاسد و منحرف و گمراه چه مشکلی را می تواند از سر راه خود و دیگران بردارد،بنا بر این اکثریت به تنهایی کافی نیست،بلکه اکثریت رهبری شده می تواند مشکلات جامعه خود را تا آنجا که در امکان بشر است حل کند.

و اگر قرآن در مورد اکثریت در آیات مختلف ایراد می کند شک نیست که منظورش اکثریت غیر رشید و رهبری نشده است.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۱۸ تا ۱۲۰]

اشاره

فَکُلُوا مِمّٰا ذُکِرَ اِسْمُ اَللّٰهِ عَلَیْهِ إِنْ کُنْتُمْ بِآیٰاتِهِ مُؤْمِنِینَ (۱۱۸) وَ مٰا لَکُمْ أَلاّٰ تَأْکُلُوا مِمّٰا ذُکِرَ اِسْمُ اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَکُمْ مٰا حَرَّمَ
عَلَیْکُمْ إِلاّٰ مَا اُضْطُرِرْتُمْ إِلَیْهِ وَ إِنَّ کَثِیراً لَیُضِلُّونَ بِأَهْوٰائِهِمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِینَ (۱۱۹) وَ ذَرُوا ظٰاهِرَ اَلْإِثْمِ وَ بٰاطِنَهُ
إِنَّ اَلَّذِینَ یَکْسِبُونَ اَلْإِثْمَ سَیُجْزَوْنَ بِمٰا کٰانُوا یَقْتَرِفُونَ (۱۲۰)

ترجمه:

۱۱۸-و از آنچه نـام خـدا بر آن گفته شـده بخوریـد(امـا از گوشت حیواناتی که به هنگام سـر بریـدن نام خـدا بر آن نمی برند نخورید)اگر به آیات او ایمان دارید.

۱۱۹-چرا از چیزهایی نمی خوریـد که اسم خـدا بر آنها برده شـده در حالی که(خداوند) آنچه را بر شـما حرام بوده بیان کرده است،مگر اینکه ناچار باشـید(که در این صورت خوردن از گوشت چنان حیواناتی جائز است)و بسـیاری از مردم(دیگران را)به خاطر هوی و هوس و بی دانشی گمراه می سازند و پروردگار تو تجاوزکاران را بهتر می شناسد.

۱۲۰-گناهان آشکار و پنهان را رها کنید زیرا کسانی که تحصیل گناه می کنند در برابر آن مجازات خواهند شد.

تفسیر:

تمام آثار شرک باید بر چیده شود:

این آیات در حقیقت یکی از نتائج بحثهای گذشته در مورد توحید و شرک

است و لذا آیه اول با"فاء"تفریع که معمولا برای ذکر نتیجه است آمده.

توضیح اینکه:در آیات گذشته با بیانات گوناگونی حقیقت توحید،اثبات و بطلان شرک و بت پرستی آشکار گردید.یکی از نتائج این مسئله این است که مسلمانان باید از خوردن گوشت حیواناتی که به نام"بتها"ذبح می شد خودداری کنند،و تنها از گوشت حیواناتی که به نام خدا ذبح می گردید استفاده نمایند، زیرا مشرکان عرب یکی از عبادتهایشان این بود که برای بتها قربانی می کردند و از گوشت آنها به عنوان تبرک می خوردند و این موضوع یک نوع بت پرستی بوده است.

لذا نخست می گوید:"از چیزهایی بخورید که نام خدا بر آن برده شده است اگر به آیاتش ایمان دارید"(فَكُلُوا مِمّا ذُكِرَ اسْمُ اللّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآياتِهِ مُؤْمِنِينَ).

یعنی ایمان تنها ادعا و گفتار و عقیده نیست بلکه باید در لابلای عمل نیز آشکار گردد کسی که به خدای یکتا ایمان دارد تنها از این گوشتها می خورد.

البته امر"کلوا":"بخورید"در اینجا به معنی وجوب خوردن از چنین گوشتهایی نیست بلکه در حقیقت منظور از آن مباح بودن اینها و حرام بودن غیر آن است.

ضمنا روشن می شود که تحریم گوشتهایی که نام خدا به هنگام ذبح آنها برده نشده،نه از نظر جنبه های بهداشتی است تا گفته شود چه اثری در بردن نام است بلکه مربوط به جنبه های معنوی و اخلاقی و تحکیم پایه توحید و یگانه پرستی است.

*** در آیه بعد همین موضوع به عبارت دیگری که توام با استدلال بیشتری است آمده و می فرماید:"چرا از حیواناتی نمی خورید که نام خدا بر آنها گفته شده؟در حالی که آنچه را بر شما حرام است خداوند شرح داده است"(وَ ما لَكُمْ أَلاّ تَأْكُلُوا

مِمّٰا ذُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكَمْ مّٰا حَرَّمَ عَلَيْكَمْ

).

بار دیگر خاطر نشان می کنیم که:توبیخ و تاکید به خاطر ترک خوردن گوشتهای حلال نیست بلکه هدف این است که تنها از این گوشتها باید بخورید و از غیر آنها استفاده نکنید و به تعبیر دیگر نظر روی نقطه مقابل و مفهوم جمله است و لذا با جمله" قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مّٰا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ "(خداوند آنچه را بر شما حرام است شرح داده)استدلال شده است.

در اینکه در چه سوره و کدام آیه این موضوع آمده است و گوشتهای حلال و حرام توضیح داده شده؟ممکن است تصور شود منظور سوره"مائده"است و یا بعضی از آیات آینده همین سوره(آیه ۱۴۵)می باشد،ولی با توجه به اینکه این سوره در مکه نازل شده و مائده در مدینه،و آیات آینده این سوره نیز به هنگام نزول این آیات هنوز نازل نشده بوده است روشن می شود که هیچیک از این دو احتمال صحیح نیست بلکه یا منظور آیه ۱۱۵ سوره نحل است که در آن صریحا قسمتی از گوشتهای حرام و مخصوصا حیواناتی که برای غیر خدا ذبح شده اند آمده است و یا منظور بیان حکم این گوشتها به وسیله پیامبر ص می باشد زیرا او چیزی جز وحی الهی نمی گفت.

سپس یک صورت را استثناء نموده،و می گوید:"مگر در صورتی که مجبور شوید"(إِلاّٰ مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ).

خواه این اضطرار بخاطر گرفتاری در بیابان و گرسنگی شدید بوده باشد و یا گرفتار شدن در چنگال مشرکان و اجبار کردن آنها به این موضوع.

بعد اضافه می کند که"بسیاری از مردم دیگران را از روی جهل و نادانی و هوی هوسها گمراه می سازند"(وَ إِنَّ كَثِيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوٰائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ).

گرچه هوا پرستی با جهل و نادانی غالبا توام است ولی در عین حال برای تاکید بیشتر آن دو را همراه آورده و می گوید:(بِأَهْوٰائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ).

ضمنـا از این تعبیر بخوبی اسـتفاده می شود که علم حقیقی هرگز بـا هوا پرستی و خیالبـافی سازگـار نیست و آنجـا که سازگار شود جهل است نه علم!.

***این نیز لازم به تذکر است که جمله بالا می تواند اشاره به همان پنداری باشد که در میان مشـرکان عرب وجود داشت که برای خوردن گوشـتهای حیوانـات مرده چنین اسـتدلال می کردنـد:آیـا ممکن است حیوانـاتی را که خودمان می کشـیم حلال بـدانیم،اما آنچه را خـدای ما کشـته است حرام بشـمریم؟! بدیهی است سفسـطه،یک خیال واهی،بیش نبود،زیرا خداوند حیوان مرده را ذبـح نکرده و سـر نبریـده تـا بـا حیوانـاتی که ما سـر بریـده ایم مقایسه شود و به همین دلیل کانون انواع بیماریهاست و گوشت آن فاسد است لذا خداوند اجازه خوردن آن را نداده است.

در پایان آیه می فرماید:"پروردگار تو نسبت به آنها که تجاوزکارند آگاهتر است"(إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِینَ).

همانها که با دلائل واهی نه تنها از راه حق منحرف می شوند بلکه سعی دارند دیگران را نیز منحرف سازند.

***و از آنجا که ممکن است بعضـی این کار حرام را در پنهانی مرتکب شونـد در تعقیب آن،در آیه بعد،به عنوان یک قانون کلی می گوید:"گناه آشکار و پنهان را رها سازید"(وَ ذَرُوا ظاهِرَ الْإِثْمِ وَ باطِنَهُ).

می گویند در زمان جاهلیت عده ای عقیده داشـتند که عمل منافی عفت(زنا) اگر در پنهانی باشد عیبی ندارد تنها اگر آشـکارا باشـد گناه است!،هم اکنون نیز عملا عـده ای این منطق جاهلی را پـذیرفته و تنها از گناهان آشـکار وحشت دارنـد، اما گناهان پنهانی را بدون احساس ناراحتی مرتکب می شوند!

ص :۴۲۰

آیه فوق نه تنها منطق فوق را محکوم می سازد بلکه مفهوم وسیعی دارد که علاوه بر آنچه گفته شد مفاهیم و تفسیرهای دیگری را که در زمینه گناه"ظاهر" و"باطن"شده است در بر می گیرد،از جمله اینکه منظور از گناهان ظاهر گناهانی است که با اعضای بدن انجام می گردد و گناه باطن آن است که با قلب و نیت و تصمیم صورت گیرد.

سپس به عنوان یادآوری و تهدید گناهکاران به سرنوشت شومی که در انتظار دارند چنین می گوید:"آنها که تحصیل گناه کنند به زودی نتیجه اعمال خود را خواهند دید"(إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ).

تعبیر به"کسب گناه"(يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ)تعبیر جالبی است که نشان می دهد افراد انسان در این جهان همچون سرمایه دارانی هستند که به یک بازار بزرگ گام می نهند،سرمایه آنها هوش و عقل و عمر و جوانی و نیروهای گوناگون خدا داد است،بیچاره آنها که بجای تحصیل سعادت و"کسب"افتخار و شخصیت و تقوی و قرب به خدا تحصیل گناه کنند.

تعبیر به" سَيُجْزَوْنَ "(به زودی جزای خود را خواهند دید)ممکن است اشاره به این باشد که قیامت هر چند در نظر بعضی دور است ولی در حقیقت بسیار نزدیک می باشد،و این جهان به سرعت سپری می شود و رستاخیز فرا می رسد.

و یا اشاره به این باشد که غالب افراد در همین زندگی دنیا نیز قسمتی از نتائج اعمال زشت خود را به صورت واکنشهای فردی و اجتماعی خواهند دید.

ص :۴۲۱

[سوره الأنعام (۶): آیه ۱۲۱]

اشاره

وَ لاٰ تَأْكُلُوا مِمّٰا لَمْ يُذْكَرِ اِسْمُ اَللّٰهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ إِنَّ اَلشَّيٰاطِينَ لَيُوحُونَ إِلىٰ أَوْلِيٰائِهِمْ لِيُجٰادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ (۱۲۱)

ترجمه:

۱۲۱-و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده نخورید و این کار گناه است،و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می کنند تا با شما به مجادله برخیزند و اگر از آنها اطاعت کنید شما هم مشرک خواهید بود!

تفسیر:

در آیات گذشته روی جنبه مثبت مساله یعنی خوردن از گوشتهای حلال تکیه شده بود،ولی در این آیه-برای تاکید هر چه بیشتر-روی جنبه منفی و مفهوم آن تکیه نموده و می گوید:"از گوشتهایی که نام خدا به هنگام ذبح بر آنها برده نشده است نخورید"(وَ لاٰ تَأْكُلُوا مِمّٰا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ).

سپس با یک جمله کوتاه مجددا این عمل را محکوم کرده می گوید:

"این کار فسق و گناه و خروج از راه و رسم بندگی و اطاعت فرمان خدا است" (وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ).

و برای اینکه بعضی از مسلمانان ساده دل تحت تاثیر وسوسه های شیطانی آنها قرار نگیرند اضافه می کند:"شیاطین مطالب وسوسه انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القا می کنند،تا با شما به مجادله برخیزند(وَ إِنَّ الشَّيٰاطِينَ لَيُوحُونَ إِلىٰ أَوْلِيٰائِهِمْ لِيُجٰادِلُوكُمْ).

ولی به هوش باشید"اگر تسلیم وسوسه های آنها شوید شما هم در صف مشرکان قرار خواهید گرفت"(وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ).

این مجادله و وسوسه شاید اشاره به همان منطقی باشد که مشرکان به یکدیگر القا می کردند(و بعضی گفته اند مشرکان عرب آن را از مجوسیان آموخته بودند)

ص: ۴۲۲

که اگر ما گوشت حیوان مرده را می خوریم به خاطر آن است که خدا آن را کشته و از حیوانی که ما می کشیم بهتر است یعنی نخوردن مردار یک نوع بی اعتنایی به کار خدا است!.

غافل از آنکه آنچه به مرگ طبیعی می میرد علاوه بر اینکه غالبا بیمار است،سر بریده نیست و خونهای کثیف در لابلای گوشتهای آن می مانند و می میرند و فاسد می شوند و گوشت را هم آلوده و فاسد می کنند،به همین دلیل خداوند دستور داده تنها از گوشت حیواناتی بخورند که با شرایط خاصی ذبح شده و خون آن بیرون ریخته است.

ضمنا از این آیات استفاده می شود که ذبیحه های غیر اسلامی حرام است، زیرا-علاوه بر جهات دیگر-آنها به هنگام ذبح مقید به بردن نام خدا بر آن نیستند.

ص: ۴۲۳

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲۲ تا ۱۲۳]

اشاره

أَ وَ مَنْ کٰانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْنٰاهُ وَ جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی اَلنّٰاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی اَلظُّلُمٰاتِ لَیْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا کَذٰلِکَ زُیِّنَ لِلْکٰافِرِینَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (۱۲۲) وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰا فِی کُلِّ قَرْیَهٍ أَکٰابِرَ مُجْرِمِیهٰا لِیَمْکُرُوا فِیهٰا وَ مٰا یَمْکُرُونَ إِلاّٰ بِأَنْفُسِهِمْ وَ مٰا یَشْعُرُونَ (۱۲۳)

ترجمه:

۱۲۲-آیا کسی که مرده بود سپس او را زنده کردیم و نوری بر او قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود همانند کسی است که در ظلمتها باشد و از آن خارج نگردد،اینچنین برای کافران اعمال(زشتی)که انجام می دادند تزیین شده است (و زیبا جلوه کرده).

۱۲۳-و همچنین در هر شهر و روستایی بزرگان گنهکاری قرار دادیم(افرادی که همه گونه قدرت در اختیارشان گذاردیم اما آنها از آن سوء استفاده کرده و راه خطا پیش گرفتند)و سرانجام کارشان این شد که به مکر(و فریب مردم)پرداختند ولی تنها خودشان را فریب می دهند و نمی فهمند.

شان نزول:

در شان نزول آیه اول چنین نقل شده است:"ابو جهل"که از دشمنان سر سخت اسلام و پیامبر ص بود روزی سخت آن حضرت را آزار داد،"حمزه" عموی شجاع پیامبر ص که تا آن روز اسلام را نپذیرفته بود و هم چنان در باره آئین او مطالعه و اندیشه می کرد،و در آن روز طبق معمول خود برای شکار به بیابان رفته بود هنگامی که از بیابان برگشت از جریان کار ابو جهل و برادرزاده خویش با خبر شد،سخت برآشفت و یکسر به سراغ ابو جهل رفت و چنان بر سر- یا بینی او-کوفت که خون جاری شد و با تمام نفوذی که ابو جهل در میان قوم

و عشیره خود و حتی در میان مردم مکه داشت،به ملاحظه شجاعت فوق العاده حمزه از نشان دادن عکس العمل خود داری کرد.

سپس حمزه به سراغ پیامبر ص آمد و اسلام را پذیرفت و از آن روز رسما به عنوان یک افسر رشید اسلام،تا واپسین دم عمر،از این آئین آسمانی دفاع می کرد.

آیه فوق در باره این حادثه نازل گردید و وضع ایمان حمزه و پافشاری ابو جهل را در کفر و فساد مشخص ساخت.

از بعضی روایات نیز استفاده می شود که آیه در مورد ایمان آوردن عمار یاسر و اصرار ابو جهل در کفر نازل گردیده است و در هر حال این آیه همانند آیات دیگر قرآن اختصاص به مورد نزول خود ندارد و دارای مفهوم وسیعی است که در مورد هر مؤمن راستین،و هر بی ایمان لجوج،صادق است.

تفسیر:

ایمان و روشن بینی:

ارتباط این آیات با آیات قبل از این نظر است که در آیات گذشته اشاره به دو دسته:مؤمن خالص و کافر لجوج که نه تنها ایمان نمی آورد بلکه برای گمراه ساختن دیگران نیز سخت می کوشد،شده بود،در اینجا نیز با ذکر دو مثال جالب و روشن وضع این دو طایفه مجسم گردیده است.

نخست اینکه افرادی را که در گمراهی بوده اند،سپس با پذیرش حق و ایمان تغییر مسیر داده اند تشبیه به مرده ای می کند که به اراده و فرمان خدا زنده شده است(أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ).

کرارا در قرآن"مرگ"و"حیات"به معنی مرگ و حیات معنوی، و کفر و ایمان،آمده است و این تعبیر به خوبی نشان می دهد که ایمان یک عقیده

خشک و خالی یا الفاظی تشریفاتی نیست،بلکه به منزله روحی است که در کالبد بیجان افراد بی ایمان دمیده می شود و در تمام وجود آنها اثر می گذارد،چشم آنها دید و روشنایی،گوش آنها قدرت شنوایی،زبان توان سخن گفتن و دست و پا قدرت انجام هر گونه کار مثبت پیدا می کند،ایمان افراد را دگرگون می سازد و در سراسر زندگی آنها اثر می گذارد و آثار حیات را در تمام شئون آنها آشکار می نماید.

از جمله فَأَحْيَيْنٰاهُ (ما او را زنده کردیم)استفاده می شود که ایمان، گرچه باید با کوشش از ناحیه خود انسان صورت گیرد اما تا کششی از ناحیه خدا نباشد این کوششها به جایی نمی رسد! سپس می گوید:"ما برای چنین افراد نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه بروند"(وَ جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النّٰاسِ).

گرچه مفسران درباره منظور از این "نور"احتمالاتی داده اند اما ظاهرا منظور از آن تنها قرآن و تعلیمات پیامبر ص نیست،بلکه علاوه بر این، ایمان به خدا،بینش و درک تازه ای به انسان می بخشد،روشن بینی خاصی به او می دهد،افق دید او را از زندگی محدود مادی و چهار دیوار عالم ماده فراتر برده و در عالمی فوق العاده وسیع فرو می برد.

و از آنجا که او را به خود سازی دعوت می کند،پرده های خود خواهی و خودبینی و تعصب و لجاج و هوی و هوس را از مقابل چشم جانش کنار می زند، و حقایقی را می بیند که هرگز قبل از آن قادر به درک آنها نبود.

در پرتو این نور می تواند راه زندگی خود را در میان مردم پیدا کند،و از بسیاری اشتباهات که دیگران به خاطر آز و طمع،و به علت تفکر محدود مادی،و یا غلبه خود خواهی و هوی و هوس،گرفتار آن می شوند مصون و محفوظ بماند.

ص :۴۲۶

و اینکه در روایات اسلامی می خوانیم"

المؤمن ینظر بنور اللّه ":"انسـان بـا ایمـان بـا نور خـدا نگاه می کنـد"اشاره به همین حقیقت است،گرچه با اینهمه باز نمی توان روشن بینی خاصـی را که انسـان بـا ایمان پیـدا می کنـد با بیان و قلم توصـیف کرد،بلکه بایـد طعم آن را چشید و وجودش را احساس نمود!.

سپس چنین فرد زنـده و فعـال و نورانی و موثری را بـا افراد بی ایمـان لجوج مقـایسه کرده می گویـد:"آیـا چنین کسـی همانند شخصی است که در امواج ظلمتها و تاریکیها فرو رفته و هرگز از آن خارج نمی گردد"؟!(کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها).

قابل توجه اینکه نمی گویـد"کمن فی الظلمات"(هماننـد کسـی که در ظلمتها است)بلکه می گویـد" کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ " (هماننـد کسـی که مثل او در ظلمات است)بعضـی گفته انـد هدف از این تعبیر این بوده که اثبات شود چنان افراد به قدری در تاریکی و بدبختی فرو رفته اند که وضع آنها ضرب المثلی شده است که همه افراد فهمیده از آن آگاهند.

ولی ممکن است این تعبیر اشـاره به معنی لطیـف تری باشـد و آن اینکه:از هسـتی و وجـود اینگونه افراد در حقیقت چیزی جز یک شـبح،یک قالب،یک مثال و یک مجسـمه باقی نمانـده است هیکلی دارنـد بی روح و مغز و فکری از کار افتاده! این نکته نیز لازم به یادآوری است که راهنمای مؤمنان"نور"(با صـیغه مفرد)و محیط کافران"ظلمات"(با صـیغه جمع)ذکر شـده،چرا که ایمان یک حقیقت بیش نیست،و رمز وحدت و یگانگی است و کفر و بی ایمانی سرچشمه پراکندگی و تفرقه و تشتت است.

و در پایـان آیه اشـاره به علت این سـرنوشت شوم کرده،می گویـد:"اینچنین اعمال کافران در نظرشان جلوه داده شـده است"(کَذٰلِکَ زُیِّنَ لِلْکافِرِینَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ).

و همـانطور که سابقا اشاره کردیم این خاصـیت تکرار یک عمل زشت است که تـدریجا از قبـح آن در نظر کاسـته می شود و حتی به جـایی می رسـد که به عنوان یـک کار خوب در نظر او جلوه می کنـد و همچون زنجیری بر دست و پای او می افتـد و اجازه خروج از این دام به او نمی دهد،یک مطالعه ساده در حال تبهکاران این حقیقت را به خوبی روشن می سازد.

*** و از آنجا که قهرمان این ماجرا در جهت منفی"ابو جهل"بود،و او از سـردمداران مشـرکان مکه و قریش محسوب می شد در آیه دوم اشـاره به وضع این رهبران گمراه و زعمـای کفر و فساد کرده می فرمایـد:"اینچنین قرار دادیم در هر شـهر و آبادی بزرگـانی را که طریق گنـاه پیش گرفتنـد و با مکر و فریب و نیرنگ مردم را از راه منحرف ساختنـد"(وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكابِرَ مُجْرِمِيها لِيَمْكُرُوا فِيها).

کرارا گفته ایم که نسبت اینگونه افعال به خداوند به خاطر آن است که او مسـبب الاسـباب و سرچشمه تمام قدرتها است و هر کس هر کـاری انجـام می دهـد بـا اسـتفاده از امکانـاتی اسـت که خداونـد در اختیـار او قرار داده اگر چه جمعی از آن حسـن استفاده و بعضی سوء استفاده می کنند.

جمله" لِيَمْكُرُوا "(تـا مکر و نیرنـگ به کـار زننـد)به معنی سـرانجام و عـاقبت کـار آنها است نه هـدف از خلقت آنان (۱)یعنی سرانجام نافرمانی و گناه فراوان این شد که رهزن راه حق شدند و بندگان خدا را از راه منحرف ساختند، زیرا"مکر"در اصل به معنی تابیدن و پیچیدن است سپس به هر کار انحرافی که توام با اخفاء و پنهانکاری باشد گفته شده است.

۱- ۱) به اصطلاح"لام"لام غایت نیست بلکه لام عاقبت است که در قرآن نمونه های متعددی دارد.

و در پایان آیه می گوید:"آنها جز به خودشان نیرنگ نمی زنند ولی نمی فهمند و متوجه نیستند"(وَ مٰا یَمْکُرُونَ إِلاّٰ بِأَنْفُسِهِمْ وَ مٰا یَشْعُرُونَ).

چه نیرنگ و فریبی از این بالاتر که سرمایه های وجود خود اعم از فکر و هوش و ابتکار و عمر و وقت و مال خویش را در مسیری به کار می گیرند که نه تنها سودی به حال آنها ندارد بلکه پشتشان را از بار مسئولیت و گناه سنگین می سازد،در حالی که فکر می کنند به پیروزیهایی رسیده اند! ضمنا از این آیه به خوبی استفاده می شود که مفاسد و بدبختیهایی که دامن اجتماعات را می گیرد از بزرگترها و سردمداران اقوام سرچشمه می گیرد و آنها هستند که با انواع حیله و نیرنگها راه خدا را دگرگون ساخته و چهره حق را بر مردم می پوشانند.

[سوره الأنعام (۶): آیه ۱۲۴]

اشاره

وَ إِذٰا جٰاءَتْهُمْ آیَةٌ قٰالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتّٰی نُؤْتیٰ مِثْلَ مٰا أُوتِیَ رُسُلُ اَللّٰهِ اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسٰالَتَهُ سَیُصِیبُ اَلَّذِینَ أَجْرَمُوا صَغٰارٌ عِنْدَ اَللّٰهِ وَ عَذٰابٌ شَدِیدٌ بِمٰا کٰانُوا یَمْکُرُونَ (۱۲۴)

ترجمه:

۱۲۴-و هنگامی که آیه ای برای آنها بیاید می گویند ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر اینکه همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده است به ما هم داده شود،خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد به زودی کسانی که مرتکب گناه شدند(و برای حفظ موقعیت خود مردم را از راه حق منحرف ساختند) گرفتار حقارت در پیشگاه خدا و عذاب شدید در مقابل مکر(و فریب و نیرنگی) که داشتند،می شوند.

ص:۴۲۹

شان نزول:

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می نویسد:این آیه در باره ولید بن مغیره (که از سران معروف بت پرستان بود و به اصطلاح مغز متفکر آنها محسوب می شد)نازل گردیده است،او به پیامبر ص می گفت:اگر نبوت راست باشد من به احراز این مقام از تو سزاوارترم زیرا هم سنم از تو بیشتر است و هم مالم!.

و بعضی گفته اند درباره ابو جهل نازل شده است زیرا او تصور می کرد مساله نبوت هم باید مرکز رقابتها قرار گیرد،او می گفت.ما و قبیله بنی عبد- مناف(طایفه پیامبر ص در همه چیز با هم رقابت داشتیم و همچون دو اسب مسابقه دوش بدوش هم پیش می رفتیم،تا اینکه آنها ادعا کردند پیامبری از میان ما برخاسته که وحی به او می شود ولی ممکن نیست ما به او ایمان بیاوریم مگر اینکه بر ما نیز وحی شود همانطور که بر او وحی می شود!!

تفسیر:

انتخاب پیامبر به دست خدا است:

در این آیه اشاره ای کوتاه و پر معنی به طرز تفکر و ادعاهای مضحک این سردمداران باطل و"اکابر مجرمیها" کرده می گوید:"هنگامی که آیه ای از طرف خدا برای هدایت آنها فرستاده شد گفتند:ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر اینکه به ما نیز همان مقامات و آیاتی که به فرستادگان خدا اعطا شده است داده شود"(وَ إِذا جاءَتْهُمْ آيَةٌ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتّى نُؤْتى مِثْلَ ما أُوتِيَ رُسُلُ اللّهِ).

مثل اینکه احراز مقام رسالت و رهبری خلق به سن و مال است و یا به رقابتهای کودکانه قبایل،و خدا نیز موظف است که رعایت این رقابتهای مضحک

ص :۴۳۰

و بی اساس را بکند و بر آن صحه بگذارد،رقابتهایی که از نهایت انحطاط فکری و عدم درک مفهوم نبوت و رهبری خلق سرچشمه می گیرد.

قرآن پاسخ روشنی به آنها می دهد و می گوید لازم نیست شما به خدا درس بدهید که چگونه پیامبران و رسولان خویش را اعزام دارد و از میان چه افرادی انتخاب کند!زیرا"خداوند از همه بهتر می داند رسالت خود را در کجا قرار دهد"(اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ).

روشن است رسالت نه ارتباطی به سن و مال دارد و نه به موقعیت قبایل، بلکه شرط آن قبل از هر چیز آمادگی روحی،پاکی ضمیر،سجایای اصیل انسانی،فکر بلند و اندیشه قوی،و بالآخره تقوی و پرهیزگاری فوق العاده ای در مرحله عصمت است،و وجود این صفات مخصوصا آمادگی برای مقام عصمت چیزی است که جز خدا نمی داند،و چقدر فرق است میان این شرایط و میان آنچه آنها فکر می کردند.

جانشین پیامبر ص نیز تمام صفات و برنامه های او را،بجز وحی و تشریع، دارد یعنی هم حافظ شرع و شریعت است و هم پاسدار مکتب و قوانین او و هم رهبر معنوی و مادی مردم،لذا باید او هم دارای مقام عصمت و مصونیت از خطا و گناه باشد تا بتواند رسالت خویش را به ثمر برساند و رهبری مطاع و سرمشقی مورد اعتماد گردد.

و به همین دلیل انتخاب او نیز به دست خدا است و خدا می داند این مقام را در چه جایی قرار دهد نه خلق خدا و نه از طریق انتخاب مردم و شوری.

و در آخر آیه سرنوشتی را که در انتظار این گونه مجرمان و رهبران پر ادعای باطل است بیان کرده می گوید:"به زودی این گنهکاران به خاطر مکر و فریبی که برای گمراه ساختن مردم به کار زدند،گرفتار کوچکی و حقارت در پیشگاه خدا و عذاب شدید خواهند شد"(سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغٰارٌ

ص :۴۳۱

عِنْدَ اللّٰهِ وَ عَذٰابٌ شَدِيدٌ بِمٰا كٰانُوا يَمْكُرُونَ

) (۱).

این خود خواهان می خواستند با کارهای خلاف خود موقعیت و بزرگی خویش را حفظ کنند ولی خدا آنها را آن چنان "تحقیر" خواهد کرد که دردناکترین شکنجه های روحی را احساس کنند،بعلاوه چون سر و صدای آنها در راه باطل زیاد و تلاش آنها "شدید" بود کیفر و عذاب آنها نیز "شدید" و پر سر و صدا خواهد بود،

۱- ۱) "اجرام" از ماده "جرم" در اصل به معنی قطع کردن است و از آنجا که افراد گنهکار پیوندها را قطع می کنند و خود را از اطاعت فرمان خدا جدا می سازند این کلمه به "گناه" نیز اطلاق شده است،و در آن اشاره لطیفی به این حقیقت است که هر انسانی در ذات خود پیوندی با حق و پاکی و عدالت دارد،و آلودگی به گناه در واقع جدایی از این فطرت الهی است.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲۵ تا ۱۲۷]

اشاره

فَمَنْ یُرِدِ اَللّٰهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّمٰا یَصَّعَّدُ فِی اَلسَّمٰاءِ کَذٰلِکَ یَجْعَلُ اَللّٰهُ اَلرِّجْسَ عَلَی اَلَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ (۱۲۵) وَ هٰذٰا صِرٰاطُ رَبِّکَ مُسْتَقِیماً قَدْ فَصَّلْنَا اَلْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ (۱۲۶) لَهُمْ دٰارُ اَلسَّلاٰمِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (۱۲۷)

ترجمه:

۱۲۵-آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند سینه اش را برای(پذیرش)اسلام گشاده می سازد و آن کس را که(بخاطر اعمال خلافش)بخواهد گمراه سازد سینه اش را آن چنان تنگ می سازد که گویا می خواهد به آسمان بالا برود،اینچنین خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی آورند قرار می دهد.

۱۲۶-و این راه مستقیم(و سنت جاویدان)پروردگار تو است،ما آیات خود را برای کسانی که پند می گیرند بیان کردیم.

۱۲۷-برای آنها خانه امن و امان نزد پروردگارشان خواهد بود،و او ولی و یار و یاور آنها است بخاطر اعمال(نیکی)که انجام می دادند.

تفسیر:

اشاره

امدادهای الهی:

در تعقیب آیات گذشته که در زمینه مؤمنان راستین،و کافران لجوج، بحث می کرد در این آیات مواهب بزرگی را که در انتظار دسته اول،و بی توفیقیهایی را که دامنگیر دسته دوم می شود شرح می دهد.

ص:۴۳۳

نخست می گوید:هر کس را خدا بخواهد هدایت کند سینه اش را برای پذیرش حق گشاده می سازد و آن کس را که بخواهد گمراه سازد سینه اش را آن چنان تنگ و محدود می کند که گویا می خواهد به آسمان بالا رود"(فَمَنْ یُرِدِ اللّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ).

و برای تاکید این موضوع اضافه می کند"خداوند اینچنین،پلیدی و رجس را،بر افراد بی ایمان قرار می دهد"و سراپای آنها را نکبت و سلب توفیق فرا خواهد گرفت(کَذٰلِکَ یَجْعَلُ اللّهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ) ***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

۱-کرارا گفته ایم که منظور از"هدایت"و"اضلال"الهی فراهم ساختن یا از میان بردن مقدمات هدایت در مورد کسانی است که آمادگی و عدم آمادگی خود را برای پذیرش حق با اعمال و کردار خویش اثبات کرده اند.

آنان که پویندگان راه حقند و جویندگان و تشنگان زلال ایمان،خداوند چراغهای روشنی فرا راه آنها قرار می دهد تا برای بدست آوردن این آب حیات در ظلمات گم نشوند،اما آنها که بی اعتنایی خود را نسبت به این حقایق ثابت کرده اند از این امدادهای الهی محروم و در مسیر خود با انبوهی از مشکلات روبرو می گردند و توفیق هدایت از آنها سلب می شود.

بنا بر این نه دسته اول در پیمودن این مسیر مجبورند و نه دسته دوم در کار خود،و هدایت و ضلالت الهی در واقع مکمل چیزی است که خودشان خواسته اند و انتخاب کرده اند.

۲-منظور از"صدر"(سینه)در اینجا روح و فکر است و این کنایه در بسیاری از موارد به کار می رود،و منظور از شرح(گشاده ساختن)همان

وسعت روح و بلندی فکر و گسترش افق عقل آدمی است،زیرا پذیرا شدن حق، احتیاج به گذشتهای فراوانی از منافع شخصی دارد که جز صاحبان ارواح وسیع و افکار بلند آمادگی برای آن نخواهند داشت.

۳-"حرج"(بر وزن حرم)به معنی تنگی فوق العاده و محدودیت شدید است،و این حال افراد لجوج و بی ایمان است که فکرشان بسیار کوتاه و روحشان فوق العاده کوچک و ناتوان است،و کمترین گذشتی در زندگی ندارند.

۴-یک معجزه علمی قرآن:

تشبیه اینگونه افراد به کسی که می خواهد به آسمان بالا رود از این نظر است که صعود به آسمان کار فوق العاده مشکلی است،و پذیرش حق برای آنها نیز چنین است.

همانطور که در گفتار روزمره گاهی می گوئیم"این کار برای فلان کس آن قدر مشکل است که گویا می خواهد به آسمان برود"یا می گوئیم:"به آسمان بروی از این کار آسانتر است".

البته آن روز پرواز به آسمان برای بشر یک تصور بیش نبود ولی حتی امروز که سیر در فضا عملی شده است باز از کارهای طاقت فرساست و همیشه فضانوردان با انبوهی از مشکلات شدید روبرو هستند.

ولی معنی لطیفتری برای آیه نیز به نظر می رسد که بحث گذشته را تکمیل می کند و آن اینکه:امروز ثابت شده که هوای اطراف کره زمین در نقاط مجاور این کره کاملا فشرده و برای تنفس انسان آماده است،اما هر قدر به طرف بالا حرکت کنیم هوا رقیقتر و میزان اکسیژن آن کمتر می شود به حدی که اگر چند کیلومتر از سطح زمین به طرف بالا(بدون ماسک اکسیژن)حرکت کنیم تنفس کردن برای ما هر لحظه مشکل و مشکلتر می شود و اگر به پیشروی ادامه دهیم تنگی نفس و کمبود اکسیژن سبب بیهوشی ما می گردد،بیان

این تشبیه در آن روز که هنوز این واقعیت علمی به ثبوت نرسیده بود در حقیقت از معجزات علمی قرآن محسوب می گردد.

۵-شرح صدر چیست؟

در آیه فوق سعه صدر(گشادگی سینه)یکی از مواهب بزرگ و ضیق صدر(تنگی سینه)یکی از کیفرهای الهی شمرده شده است،همانطور که خداوند در مقام بیان یک موهبت عظیم به پیامبر خود می گوید،" أَ لَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ":

"آیا سینه تو را وسیع و گشاده نساختیم" (۱).

و این موضوعی است که با مطالعه در حالات افراد به خوبی مشاهد می شود، بعضی روحشان آن چنان باز و گشاده است که آمادگی برای پذیرش هر واقعیتی- هر چند بزرگ باشد-دارند،اما به عکس بعضی روحشان آن چنان تنگ و محدود است که گویا راهی و جایی برای نفوذ هیچ حقیقتی در آن نیست.افق دید فکری آنها محدود به زندگی روزمره و خواب و خور آنها است،اگر به آنها برسد همه چیز درست است و اگر کمترین تغییری در آن پیدا شود گویا همه چیز پایان یافته و دنیا خراب شده است!.

هنگامی که آیه فوق نازل شد از پیامبر ص پرسیدند شرح صدر چیست؟ پیامبر ص فرمود:

نور یقذفه اللّه فی قلب من یشاء فینشرح له صدره و ینفسح :"نوری است که خدا در قلب هر کس بخواهد می افکند و در پرتو آن،روح او وسیع و گشاده می شود".

پرسیدند:آیا نشانه ای دارد که با آن شناخته شود؟ فرمود:

نعم،الانابه الی دار الخلود و التجافی عن دار الغرور و الاستعداد للموت قبل نزول الموت

(۲)

:"آری نشانه اش توجه به سرای جاویدان و دامن

ص: ۴۳۶

۱- ۱) سوره شرح آیه ۱.

۲- ۲) مجمع البیان جلد ۴ صفحه ۳۶۳.

بر چیدن از زرق و برق دنیا و آماده شدن برای مرگ است(با ایمان و عمل صالح و تلاش و کوشش در راه حق)پیش از آنکه مرگ فرا رسد.

*** در آیه بعد به عنوان تاکید بحث گذشته می گوید:"این مطلب که مددهای الهی شامل حال حق طلبان می گردد و سلب موفقیت به سراغ دشمنان حق می رود یک سنت مستقیم و ثابت و دگرگونی ناپذیر الهی است"(وَ هٰذا صِراطُ رَبِّکَ مُسْتَقِیماً).

این احتمال در تفسیر آیه نیز هست که"هذا"اشاره به اسلام و قرآن بوده باشد زیرا صراط مستقیم و راه راست و معتدل است.

در پایان آیه باز تاکید می کند که:"ما نشانه ها و آیات خود را برای آنها که دلی پذیرا و گوشی شنوا دارند شرح دادیم"(قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ).

*** در آیه بعد دو قسمت از بزرگترین موهبتهایی را که به افراد بیدار و حق طلب می دهد بیان می کند نخست اینکه:"برای آنها خانه امن و امان نزد پروردگارشان است"(لَهُمْ دارُ السَّلاٰمِ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

و دیگر اینکه:"ولی و سرپرست و حافظ و ناصر آنها خدا است"(و هو ولیهم).

"و تمام اینها به خاطر اعمال نیکی است که انجام می دادند"(بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ).

چه افتخاری از این بالاتر که سرپرستی و کفالت امور انسان را خداوند بر عهده گیرد و او حافظ و یار و یاورش باشد.

و چه موهبتی از این عظیمتر که"دار السلام"یعنی خانه امن و امان،

محلی که نه در آن جنگ است نه خونریزی،نه نزاع است و نه دعوا،نه خشونت است و نه رقابتهای کشنده و طاقت فرسا،نه تصادم منافع است و نه دروغ و افترا و تهمت و حسد و کینه و نه غم و اندوه،که از هر نظر قرین آرامش است،در انتظار انسان باشد.

ولی آیه می گوید اینها را با حرف و سخن به کسی نمی دهند بلکه در برابر عمل،آری در برابر عمل!

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۲۸ تا ۱۲۹]

اشاره

وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً یا مَعْشَرَ اَلْجِنِّ قَدِ اِسْتَکْثَرْتُمْ مِنَ اَلْإِنْسِ وَ قالَ أَوْلِیاؤُهُمْ مِنَ اَلْإِنْسِ رَبَّنَا اِسْتَمْتَعَ بَعْضُنا بِبَعْضٍ وَ بَلَغْنا أَجَلَنَا اَلَّذِی أَجَّلْتَ لَنا قالَ اَلنّارُ مَثْواکُمْ خالِدِینَ فِیها إِلاّ ما شاءَ اَللّهُ إِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ (۱۲۸) وَ کَذلِکَ نُوَلِّی بَعْضَ اَلظّالِمِینَ بَعْضاً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ (۱۲۹)

ترجمه:

۱۲۸-و آن روز که همه آنها را جمع و محشور می سازد به آنان می گوید ای جمعیت شیاطین و جن شما افراد زیادی از انسانها را گمراه ساختید،دوستان و پیروان آنها از میان انسانها می گویند:پروردگارا!هر یک از ما دو دسته(پیشوایان و پیروان گمراه)از دیگری استفاده کردیم(ما به لذات هوس آلود و زودگذر رسیدیم و آنها بر ما حکومت کردند)و به اجلی که برای ما مقرر داشته بودی رسیدیم، (خداوند)می گوید:آتش جایگاه شماست،جاودانه در آن خواهید ماند، مگر آنچه خدا بخواهد،پروردگار تو حکیم و دانا است.

۱۲۹-و اینچنین بعضی از ستمگران را به بعض دیگر وامی گذاریم به سبب اعمالی که انجام می دادند.

تفسیر:

در این آیات مجددا قرآن به سرنوشت مجرمان گمراه و گمراه کننده

باز می گردد و بحثهای آیات گذشته را با آن تکمیل می کند.

آنها را به یاد روزی می اندازد که رو در روی شیاطینی که از آنها الهام گرفته اند می ایستند و از این پیروان و آن پیشوایان سؤال می شود،سؤالی که در برابرش پاسخی ندارند و جز حسرت و اندوه نتیجه ای نمی گیرند،این هشدارها به خاطر آن است که تنها به این چند روز زندگی ننگرند و به پایان کار نیز بیندیشند.

نخست می گوید:"آن روز که همه را جمع و محشور می سازد،ابتدا می گوید:"ای جمعیت جن و شیاطین اغواگر شما افراد زیادی از انسانها را گمراه ساختید"(وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً یٰا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَکْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ) (۱).

منظور از کلمه"جن"در اینجا همان شیاطین است،زیرا جن در اصل لغت همانطور که قبلا- هم گفته ایم به معنی هر موجود ناپیدا می باشد و در آیه ۵۰ سوره کهف در باره رئیس شیاطین"ابلیس"می خوانیم" کٰانَ مِنَ الْجِنِّ "یعنی او از جن بود.

آیات گذشته که از وسوسه های رمزی شیاطین با جمله" إِنَّ الشَّیٰاطِینَ لَیُوحُونَ إِلیٰ أَوْلِیٰائِهِمْ "سخن می گفت،همچنین آیه بعد که از رهبری بعضی از ستمگران از بعضی دیگر سخن می گوید می تواند اشاره ای به این موضوع باشد.

اما شیاطین اغواگر گویا در برابر این سخن پاسخی ندارند و سکوت می کنند،ولی"پیروان آنها از بشر چنین می گویند:پروردگارا آنها از ما بهره گرفتند و ما هم از آنها،تا زمانی که اجل ما پایان گرفت"(وَ قٰالَ أَوْلِیٰاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنٰا بِبَعْضٍ وَ بَلَغْنٰا أَجَلَنَا الَّذِی أَجَّلْتَ لَنٰا ".

۱ - ۱) "یوم"ظرف است و متعلق به جمله"یقول"است که محذوف می باشد و در اصل جمله چنین بوده"و یوم یحشرهم جمیعا یقول".

آنها دلخوش بودند که پیروان تسلیمی دارند و بر آنها حکومت می کنند، و ما نیز از زرق و برقهای دنیا و لذات بی قید و شرط و زودگذر آن که بر اثر وسوسه های شیاطین دل انگیز و دلچسب جلوه می نمود دلخوش بودیم!.

در اینکه منظور از اجل در این آیه چیست؟آیا پایان زندگی یا روز رستاخیز است میان مفسران گفتگو است اما ظاهرا پایان زندگی است،زیرا "اجل"به این معنی در بسیاری از آیات قرآن به کار رفته است.

اما خداوند همه این پیشوایان و پیروان مفسد و فاسد را مخاطب ساخته می گوید:"جایگاه همه شما آتش است و جاودانه در آن خواهید ماند مگر آنچه خدا بخواهد"(قَالَ النّارُ مَثْوَاکُمْ خَالِدِینَ فِیهَا إِلاّ مَا شَاءَ اللّهُ).

استثناء با جمله" إِلاّ مَا شَاءَ اللّهُ "(مگر آنچه خدا بخواهد)یا اشاره به این است که ابدیت عذاب و کیفر در اینگونه موارد سلب قدرت از پروردگار نمی کند،هر گاه بخواهد می تواند آن را تغییر دهد اگر چه در مورد عده ای ثابت نگه می دارد.

و یا اشاره به آن افرادی است که استحقاق ابدیت عذاب را ندارند و یا قابلیت شمول عفو الهی را دارند که باید از حکم خلود و جاودانی بودن مجازات استثنا شوند.

و در پایان آیه می فرماید:"پروردگار تو حکیم و دانا است"(إِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ).

هم کیفرش روی حساب است و هم عفو و بخشش،و به خوبی از موارد آنها آگاه می باشد.

*** در آیه بعد اشاره به یک قانون همیشگی الهی در مورد اینگونه اشخاص کرده می گوید:"همان گونه که ستمگران و طاغیان در این دنیا حامی و پشتیبان

یکدیگر و رهبر و راهنمای هم بودند و در مسیرهای غلط همکاری نزدیک داشتند "در جهان دیگر نیز آنها را به یکدیگر وامی گذاریم و این به خاطر اعمالی است که در این جهان انجام دادند"(وَ كَذٰلِكَ نُوَلِّی بَعْضَ الظّالِمِينَ بَعْضاً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ).

زیرا همانطور که در بحثهای مربوط به معاد گفته ایم صحنه رستاخیز صحنه عکس العملها و واکنشها در مقیاسهای عظیم است و آنچه در آنجا وجود دارد پرتو و انعکاسی از اعمال ما در این دنیاست (۱).

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی نیز از امام ع نقل شده که فرمود:

نولی کل من تولی اولیائهم فیکونون معهم یوم القیامه :"هر کس با اولیائش در روز قیامت خواهد بود".

قابل توجه اینکه همه این گروه ها به عنوان"ظالم"در آیه معرفی شده اند و شک نیست که ظلم،به معنی وسیع کلمه،همه اینها را شامل می گردد، چه ظلمی از این بالاتر که انسان با قبول رهبری شیطان صفتان خود را از تحت ولایت خداوند خارج سازد و در جهان دیگر نیز تحت ولایت همانها قرار گیرد.

و نیز این تعبیر و تعبیر " بِما كانُوا يَكْسِبُونَ "نشان می دهد که این سیه- روزی و بدبختی به خاطر اعمال خودشان است و این یک سنت الهی و قانون آفرینش است که رهسپران راههای تاریک جز سقوط در چاه و دره بدبختی فرجامی نخواهند داشت.

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به کتاب ارزنده"معاد و جهان پس از مرگ"مراجعه فرمائید.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۲]

اشاره

یٰا مَعْشَرَ اَلْجِنِّ وَ اَلْإِنْسِ أَ لَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیٰاتِی وَ یُنْذِرُونَکُمْ لِقٰاءَ یَوْمِکُمْ هٰذٰا قٰالُوا شَهِدْنٰا عَلیٰ أَنْفُسِنٰا وَ غَرَّتْهُمُ اَلْحَیٰاةُ اَلدُّنْیٰا وَ شَهِدُوا عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کٰانُوا کٰافِرِینَ (۱۳۰) ذٰلِکَ أَنْ لَمْ یَکُنْ رَبُّکَ مُهْلِکَ اَلْقُریٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهٰا غٰافِلُونَ (۱۳۱) وَ لِکُلٍّ دَرَجٰاتٌ مِمّٰا عَمِلُوا وَ مٰا رَبُّکَ بِغٰافِلٍ عَمّٰا یَعْمَلُونَ (۱۳۲)

ترجمه:

۱۳۰-(در آن روز به آنها می گوید)ای جمعیت جن و انس آیا رسولانی از شما به سوی شما نیامدند که آیات مرا برایتان بازگو می کردند و از ملاقات چنین روزی شما را بیم می دادند،آنها می گویند گواهی می دهیم بر ضد خودمان(آری ما بد کردیم) و زندگی(پر زرق و برق)دنیا آنها را فریب داد،و بر زیان خود گواهی می دهند که کافر بودند.

۱۳۱-این بخاطر آن است که پروردگارت هیچگاه(مردم)شهرها و آبادیها را بخاطر ستمهایشان در حال غفلت و بیخبری هلاک نمی کند(بلکه قبلا رسولانی برای آنها می فرستد).

۱۳۲-و برای هر یک(از این دو دسته)درجات(و مراتبی)است از آنچه عمل کردند و پروردگارت غافل از اعمالی که انجام می دهند نیست.

تفسیر:

اتمام حجت:

در آیات گذشته سرنوشت شیطان صفتان ستمگر در روز رستاخیز بیان شده،برای اینکه تصور نشود آنها در حال غفلت دست به چنین اعمالی زدند در

این آیات روشن می سازد که به انـدازه کافی هشـدار به آنها داده شـده و اتمام حجت گردیده است،لذا در روز قیامت به آنها می گوید:"ای جمعیت جن و انس آیا رسولانی از شما به سوی شما نیامدند و آیات مرا بازگو نکردند و در باره ملاقات چنین روزی به شـما اخطـار ننمودنـد"(یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَ لَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتِی وَ یُنْذِرُونَکُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا) "معشر"در اصل از"عشره"به معنی عدد ده گرفته شده است و از آنجا که عدد ده یک عدد کامل است،کلمه"معشر" به یک جمعیت کامل که اصناف و طوائف مختلفی را در بر می گیرد گفته می شود.در اینکه آیا فرستادگان"جن" از جنس خود آنهـا است،یـا از نوع بشـر؟در میـان مفسـران گفتگو است.امـا آنچه از آیات سوره جن به خوبی اسـتفاده می شود این است که قرآن و اسـلام برای همه، حتی آنهـا نازل شـده،و پیامبر اسـلام مبعوث به همه بوده است،منتها هیـچ مانعی نـدارد که رسولان و نمایندگان از خود آنها از طرف پیامبر ص مامور دعوت آنان بوده باشند.

(شـرح بیشـتر در ایـن زمینه و هم در بـاره معنی علمی"جن"در تفسـیر همـان سوره جن در جزء ۲۹ قرآن مجیـد بخواست خدا خواهد آمد).

ولی بایـد توجه داشت که کلمه"منکم"(از شـما)دلیـل بر آن نیست که پیـامبران هر دسـته از جنس خودشـان خواهنـد بود،زیرا هنگامی که به گروهی گفته شود "نفراتی از شما..."این نفرات ممکن است از یک طایفه یا از همه طوایف باشند.

سپس می گوید:از آنجا که روز رسـتاخیز روز کتمان نیست و نشانه های همه چیز آشکار است و هیچکس نمی تواند چیزی را پنهـان دارد،"همگی در برابر این پرسـش الهی،اظهـار می دارنـد:ما بر ضـد خود گواهی می دهیم و اعتراف می کنیم که چنین رسولانی آمدند و پیامهای تو را به ما رسانیدند اما مخالفت کردیم"

ص :۴۴۳

(قٰالُوا شَهِدْنٰا عَلىٰ أَنْفُسِنٰا).

آری دلائل کافی از طرف پروردگار در اختیار آنها بود و آنها راه را از چاه می شناختند"ولی زندگی فریبنده دنیا،و زرق و برق وسوسه انگیز آن،آنها را فریب داد"(وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا).

این جمله به خوبی می رساند که سد بزرگ راه سعادت انسانها دلبستگی بی حد و حساب و تسلیم بی قید و شرط در برابر مظاهر جهان ماده است،دلبستگیهایی که انسان را به زنجیر اسارت می کشاند و او را به هر گونه ظلم و ستم،تعدی و اجحاف،خود خواهی و طغیان،دعوت می کند.

بار دیگر قرآن تاکید می کند که"آنها با صراحت به زیان خود گواهی می دهند که راه کفر پوییدند و در صف منکران حق قرار گرفتند"(وَ شَهِدُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كٰانُوا كٰافِرِينَ).

*** در آیه بعد همان مضمون آیه گذشته را،اما به صورت یک قانون کلی و سنت همیشگی الهی،بازگو می کند که"این به خاطر آن است که پروردگار تو هیچگاه مردم شهرها و آبادیها را به خاطر ستمگریهایشان،در حالی که غافلند،هلاک نمی کند"مگر اینکه رسولانی به سوی آنها بفرستد و آنها را متوجه زشتی اعمالشان سازد و گفتنی ها را بگوید(ذٰلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهٰا غٰافِلُونَ).

کلمه"بظلم"می تواند به این معنی باشد که خدا کسی را به خاطر ستمهایش، و در حال غفلت،پیش از فرستادن پیامبران مجازات نمی کند،و می تواند به این معنی باشد که خدا افراد غافل را از روی ظلم و ستم کیفر نمی دهد زیرا کیفر دادن آنها در این حال،ظلم و ستم است و خداوند برتر از این است که در باره کسی

ستم کند (۱).

*** و سرانجام آنها را در آیه بعد خلاصه کرده چنین می گوید:"هر یک از این دسته ها:نیکو کار و بدکار،فرمانبردار و قانون شکن،حق طلب و ستمگر،درجات و مراتبی بر طبق اعمال خود در آنجا دارند و پروردگارت هیچگاه از اعمال آنها غافل نیست،بلکه همه را می داند و به هر کس آنچه لایق است می دهد(وَ لِکُلٍّ دَرَجٰاتٌ مِمّٰا عَمِلُوا وَ مٰا رَبُّکَ بِغٰافِلٍ عَمّٰا یَعْمَلُونَ).

این آیه بار دیگر این حقیقت را تاکید می کند که تمام مقامها و"درجات" و"درکات"زائیده اعمال خود آدمی است و نه چیز دیگر.

۱- ۱) در صورت اول فاعل"ظلم"کافران هستند و در صورت دوم که نفی ظلم شده فاعل آن خدا است.

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۳۳ تا ۱۳۵]

اشاره

وَ رَبُّکَ اَلْغَنِیُّ ذُو اَلرَّحْمَهِ إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِکُمْ مٰا یَشٰاءُ کَمٰا أَنْشَأَکُمْ مِنْ ذُرِّیَّهِ قَوْمٍ آخَرِینَ (۱۳۳) إِنَّ مٰا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ (۱۳۴) قُلْ یٰا قَوْمِ اِعْمَلُوا عَلیٰ مَکٰانَتِکُمْ إِنِّی عٰامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَکُونُ لَهُ عٰاقِبَهُ اَلدّٰارِ إِنَّهُ لاٰ یُفْلِحُ اَلظّٰالِمُونَ (۱۳۵)

ترجمه:

۱۳۳-و پروردگارت بی نیاز و مهربان است(بنا بر این درباره کسی ظلم و ستم نمی کند بلکه اینها نتیجه اعمال خود را می گیرند)اگر بخواهد همه شما را می برد و بعد از شما بجای شما هر چه بخواهد(و هر کس را بخواهد)جانشین می سازد همانطور که شما را از نسل اقوام دیگری به وجود آورد.

۱۳۴-آنچه به شما وعده داده می شود،می آید و شما نمی توانید(خدا را)ناتوان سازید (و از عدالت و کیفر او فرار کنید).

۱۳۵-بگو ای جمعیت!هر کار در قدرت دارید بکنید!من(هم به وظیفه خود)عمل می کنم، اما به زودی خواهید دانست چه کسی سرانجام نیک خواهد داشت(و پیروزی با چه کسی است اما)به طور مسلم ظالمان رستگار نخواهند شد.

تفسیر:

آیه اول در واقع استدلالی است برای آنچه در آیات پیش در زمینه عدم ظلم پروردگار بیان شد،آیه می گوید"پروردگار تو،هم بی نیاز است،و هم رحیم و مهربان"بنا بر این دلیلی ندارد که بر کسی کوچکترین ستم روا دارد زیرا کسی ستم می کند که یا نیازمند باشد یا خشن و سنگدل(وَ رَبُّکَ الْغَنِیُّ ذُو الرَّحْمَهِ).

بعلاوه نه نیازی به اطاعت شما دارد و نه بیمی از گناهانتان زیرا"اگر بخواهد همه شما را می برد و به جای شما کسان دیگری را که بخواهد جانشین می سازد همانطور که شما را از دودمان انسانهای دیگری که در بسیاری از صفات با شما متفاوت بودند آفرید"(إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِکُمْ مٰا یَشٰاءُ کَمٰا أَنْشَأَکُمْ مِنْ ذُرِّیَّهِ قَوْمٍ آخَرِینَ).

بنا بر این،او هم بی نیاز و هم مهربان و هم قادر بر هر چیز است با اینحال تصور ظلم درباره او ممکن نیست.

*** و با توجه به قدرت بی پایان او روشن است که:"آنچه به شما در زمینه رستاخیز و پاداش و کیفر وعده داده،خواهد آمد و کمترین تخلفی در آن نیست" (إِنَّ مٰا تُوعَدُونَ لَآتٍ).

"و شما هرگز نمی توانید از قلمرو حکومت او خارج شوید و از پنجه عدالت او فرار کنید"(وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ) (۱).

*** سپس به پیامبر دستور می دهد که"آنها را تهدید کرده بگوید:ای جمعیت هر کار از دستتان ساخته است انجام دهید من هم آنچه خدا به من دستور داده انجام خواهم داد،اما به زودی خواهید دانست سرانجام نیک و پیروزی نهایی با کیست، اما به طور مسلم ظالمان و ستمگران پیروز نخواهند شد و روی سعادت را نخواهند دید (قُلْ یٰا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلیٰ مَکٰانَتِکُمْ إِنِّی عٰامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَکُونُ لَهُ عٰاقِبَهُ الدّٰارِ إِنَّهُ لاٰ یُفْلِحُ الظّٰالِمُونَ).

۱- ۱) "معجزین"از ماده"اعجاز"یعنی دیگری را ناتوان ساختن،آیه می گوید شما نمی توانید خداوند را از بعث در قیامت و اجرای عدالت عاجز سازید و به تعبیر دیگر نمی توانید در برابر قدرت او مقاومت کنید.

در اینجا بار دیگر می بینیم که بجای "کفر "تعبیر به "ظلم "شده و این نشان می دهد که کفر و انکار حق یک نوع ظلم آشکار است،ظلمی به خویشتن و ظلمی به جامعه،و از آنجا که ظلم بر خلاف عدالت عمومی جهان آفرینش است سرانجام محکوم به شکست خواهد بود.

[سوره الأنعام (۶): آیه ۱۳۶]

اشاره

وَ جَعَلُوا لِلّهِ مِمّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعامِ نَصِیباً فَقالُوا هذا لِلّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هذا لِشُرَکائِنا فَما کانَ لِشُرَکائِهِمْ فَلا یَصِلُ إِلَی اللّهِ وَ ما کانَ لِلّهِ فَهُوَ یَصِلُ إِلی شُرَکائِهِمْ ساءَ ما یَحْکُمُونَ (۱۳۶)

ترجمه:

۱۳۶-و(مشرکان)سهمی از آنچه خداوند آفریده از زراعت و چهار پایان برای او قرار دادند و گفتند-به گمان آنها-این مال خدا است و این مال شرکای ما (یعنی بتها)است،آنچه مال شرکای آنها بود به خدا نمی رسید،ولی آنچه مال خدا بود به شرکایشان می رسید(و اگر سهم بتها مواجه با کمبودی می شد مال خدا را به آنها می دادند اما عکس آن را مجاز نمی دانستند!)چه بد حکم میکنند(که علاوه بر شرک،حتی خدا را کمتر از بتها می گرفتند)!

تفسیر:

بار دیگر برای ریشه کن ساختن افکار بت پرستی از مغزها به ذکر عقائد و رسوم و آداب و عبادات خرافی مشرکان پرداخته و با بیان رسا خرافی بودن آنها را روشن می سازد.

نخست می گوید:"کفار مکه و سایر مشرکان سهمی از زراعت و چهار پایان خود را برای خدا و سهمی نیز برای بتها قرار می دادند،و می گفتند این قسمت مال خدا است،و اینهم مال شرکای ما یعنی بتها است"(وَ جَعَلُوا لِلّهِ مِمّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعامِ نَصِیباً فَقالُوا هذا لِلّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هذا لِشُرَکائِنا).

گرچه در آیه تنها اشاره به سهم خداوند شده است،ولی از جمله های بعد استفاده می شود که سهمی برای خدا و سهمی برای بتها قرار می دادند،در روایات آمده است که:مصرف سهمی که برای خدا قرار داده بودند،کودکان و مهمانان بودند و از آن برای این کار استفاده می کردند و اما سهمی که از زراعت و چارپایان برای بتها قرار داده بودند،مخصوص خدمه و متولیان بت و بتخانه و مراسم قربانی و استفاده خودشان بود (۱).

و تعبیر به" لِشُرَكائِنا "(شریکهای ما)برای بتها به خاطر آن است که آنها را شریک اموال و سرمایه و زندگی خویش می دانستند.

تعبیر به" مِمّا ذَرَأَ "(از آنچه خدا خلق کرده)در حقیقت اشاره به ابطال عقیده آنها است.

زیرا این اموال همگی مخلوق خدا بودند،چگونه سهمی از آنها برای خدا قرار می دادند و سهمی برای بتها.

سپس اشاره به داوری عجیب آنها در این باره کرده و می گوید"سهمی را که برای بتها قرار داده بودند هرگز به خدا نمی رسید و اما سهمی را که برای خدا قرار داده بودند به بتها می رسید"(فَما كانَ لِشُرَكائِهِمْ فَلا يَصِلُ إِلَى اللّهِ وَ ما كانَ لِلّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلى شُرَكائِهِمْ).

در اینکه منظور از این جمله چیست میان مفسران گفتگو است ولی همه آنها تقریبا به یک حقیقت بر می گردند و آن این است:هر گاه بر اثر حادثه ای قسمتی از سهمی که برای خدا از زراعت و چهار پایان قرار داده بودند آسیب می دید و نابود می شد می گفتند مهم نیست خداوند بی نیاز است،اما اگر از سهم بتها از بین می رفت سهم خدا را به جای آن قرار می دادند و می گفتند:بتها نیاز

۱- ۱) تفسیر المنار جلد هشتم صفحه ۱۲۲.

بیشتری دارند.

همچنین اگر آب از مزرعه ای که سهم خدا بود به مزرعه سهم بتها نفوذ می کرد می گفتند مانعی ندارد خدا بی نیاز است،اما اگر قضیه به عکس می شد جلو آن را می گرفتند و می گفتند بتها احتیاج بیشتری دارند.

در پایان آیه با یک جمله کوتاه این عقیده خرافی را محکوم می سازد و می گوید:"چه بد حکم می کنند"(سٰاءَ مٰا يَحْكُمُونَ).

دلیل بر زشتی کار آنها علاوه بر اینکه بت پرستی از ریشه فاسد و بی اساس بود چند موضوع است:

۱-با اینکه همه چیز مخلوق خدا است،و ملک مسلم او است،و حاکم و مدبر و حافظ همه موجودات او می باشد، آنها تنها سهمی از آن را به خدا تخصیص می دادند گویا مالک اصلی آنها بودند و فقط حق تقسیم به دست آنها بود! (همانطور که گفتیم جمله" مِمّٰا ذَرَأَ "اشاره به این واقعیت است).

۲-آنها در این تقسیم جانب بتها را مقدم می داشتند لذا هر آسیبی متوجه سهم خدا می شد مهم نبود اما آسیبهایی که متوجه سهم بتها می شد به وسیله سهم خدا جبران می کردند و آن را گرفته به بتها می دادند که در آیه اشاره به آن شده است،و این یک نوع امتیاز و برتری برای بتها نسبت به خداوند بود!! ۳-از بعضی از روایات استفاده می شود که آنها برای سهم بتها اهمیت خاصی قائل بودند و لذا متولیان و خدمه بت و خود بت پرستان از سهم آنها می خوردند و سهم خدا را تنها به بچه ها و میهمانان می دادند.و قرائن نشان می دهد که گوسفندهای چاق و فربه و غلات خوب مال بتها بود تا بتوانند به اصطلاح شکمی از عزا در آورند.

همه اینها نشان می دهد که آنها در تقسیم حتی برای خداوند به اندازه بتها ارزش قائل نبودند چه حکمی از این زشت تر و ننگین تر که انسان قطعه سنگ

ص : ۴۵۰

و چوب بی ارزشی را بالاتر از آفریننده جهان هستی فکر کند،آیا انحطاط فکری از این بالاتر تصور می شود؟!

[سوره الأنعام (۶): آیه ۱۳۷]

اشاره

وَ کَذٰلِکَ زَیَّنَ لِکَثِیرٍ مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ قَتْلَ أَوْلاٰدِهِمْ شُرَکاؤُهُمْ لِیُرْدُوهُمْ وَ لِیَلْبِسُوا عَلَیْهِمْ دِینَهُمْ وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ مٰا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مٰا یَفْتَرُونَ (۱۳۷)

ترجمه:

۱۳۷-و همچنین شرکای آنها(یعنی بتها)قتل فرزندانشان را در نظرشان جلوه داده بودند (کودکان خود را قربانی بتها می کردند و افتخار می نمودند!)و عاقبت این کار چنین شد که آنها را به هلاکت افکندند و آئینشان را دگرگون ساختند و اگر خدا می خواست چنین نمی کردند(زیرا می توانست اجبارا جلو آنان را بگیرد ولی اجبار سودی ندارد)بنا بر این آنها و تهمت هایشان را به حال خود واگذار(و به اعمال آنها اعتنا مکن).

تفسیر:

قرآن در این آیه اشاره به یکی دیگر از زشتکاریهای بت پرستان و جنایتهای شرم آور آنها کرده می گوید:"همانطور که تقسیم آنها در مورد خداوند و بتها در نظرشان جلوه داشت و این عمل زشت و خرافی و حتی مضحک را کاری پسندیده می پنداشتند همچنین شرکای آنها قتل فرزندان را در نظر بسیاری از بت پرستان جلوه داده بود"تا آنجا که کشتن بچه های خود را یک نوع"افتخار"و یا"عبادت" محسوب می داشتند(وَ کَذٰلِکَ زَیَّنَ لِکَثِیرٍ مِنَ الْمُشْرِکِینَ قَتْلَ أَوْلاٰدِهِمْ شُرَکاؤُهُمْ).

منظور از"شرکاء"در اینجا بتها هستند که به خاطر آنان گاهی فرزندان خود را قربانی می نمودند و یا نذر می کردند که اگر فرزندی نصیب آنها شد آن را برای بت قربانی کنند،همانطور که در تاریخ بت پرستان قدیم گفته شده است،و بنا بر این نسبت"تزیین"به بتها به خاطر آن است که علاقه و عشق به

بت آنها را وادار به این عمل جنایت بار می کرد،و روی این تفسیر،قتل در آیه فوق با مسئله زنده به گور کردن دختران و یا کشتن پسران به خاطر ترس از فقر،ارتباطی ندارد.

این احتمال نیز وجود دارد که:منظور از تزیین این جنایت به وسیله بتها این باشد که خدمه و متولیان بتکده ها مردم را به این کار تشویق می کردند و خود را زبان بت می دانستند زیرا نقل می کنند که عربهای زمان جاهلیت برای انجام سفرهای مهم و کارهای دیگر از"هبل"(بت بزرگ آنها)اجازه می گرفتند و طرز اجازه گرفتن آنها این بود که چوبهای تیری که در کیسه مخصوصی مجاور هبل قرار داشت و روی بعضی از آنها"افعل"(انجام بده)و روی بعضی "لا تفعل"(انجام مده)نوشته شده بود تکان می داد و چوبه تیری را از میان آنها خارج می ساخت و هر چه روی آن نوشته شده بود به عنوان پیام هبل!تلقی می شد و این نشان می دهد که از این طریق نظر بتها را کشف می کردند،هیچ بعید نیست که مسئله قربانی برای بت نیز از طریق خدمه،به عنوان یک پیام بت معرفی شده باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که زنده به گور کردن دختران در میان آنها که طبق نقل تواریخ به عنوان بر طرف ساختن لکه ننگ در میان طائفه"بنی- تمیم"رائج شده بود به عنوان پیام بتها معرفی شده باشد،زیرا در تاریخ می خوانیم که"نعمان بن منذر"حمله به جمعی از عرب کرد و زنان آنها را اسیر ساخت و در میان آنها دختر"قیس بن عاصم"بود،سپس صلح در میان آنها برقرار شد، و هر زنی به عشیره خود پیوست،به جز دختر قیس که او ترجیح داد در میان قوم دشمن بماند،و شاید با یکی از جوانهای آنها ازدواج کند این مطلب بر قیس بسیار گران آمد و سوگند(به عنوان بتها)یاد کرد که هر گاه دختر دیگری برای او متولد شود زنده به گورش کند و چیزی نگذشت که این عمل سنتی در

بین آنها شد که زیر ماسک دفاع از ناموس دست به بزرگترین جنایت یعنی کشتن فرزندان بی گناه زدند (۱).

بنا بر این زنده به گور کردن دختران نیز ممکن است در آیه فوق داخل باشد.

یک احتمال دیگر نیز در تفسیر آیه فوق به نظر می رسد اگر چه مفسران آن را ذکر نکرده اند و آن اینکه:عربهای زمان جاهلیت آن چنان اهمیتی برای بتها قائل بودند که اموال نفیس خود را خرج بتها و متولیان و خدمه زورمند و پر درآمد آنها می کردند و خودشان فقیر و تهیدست می شدند تا آنجا که گاهی بچه های خود را از گرسنگی و فقر سر می بریدند،این عشق به بت چنین عمل زشتی را در نظر آنها تزیین کرده بود.

ولی تفسیر اول یعنی قربانی کردن فرزندان برای بتها با متن آیه از همه مناسب تر است.

سپس قرآن می گوید:نتیجه این گونه اعمال زشت این بود که بتها و خدمه بت،مشرکان را به هلاکت بیفکنند و دین و آئین حق را مشتبه سازند و آنها را از رسیدن به یک آئین پاک محروم نمایند(لِيُرْدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ).

قرآن می گوید:"اما با این همه اگر خدا می خواست می توانست به اجبار جلو آنها را بگیرد"ولی اجبار بر خلاف سنت خدا است،خداوند خواسته بندگان آزاد باشند تا راه تربیت و تکامل هموار گردد زیرا در اجبار نه تربیت است و نه تکامل(وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مٰا فَعَلُوهُ).

۱- ۱) بعضی تصور کرده اند که کلمه"اولاد"در آیه فوق با این تفسیر سازگار نیست ولی باید توجه داشت که اولاد معنی وسیعی دارد که هم به پسر و هم به دختر اطلاق می شود همانطور که در آیه ۲۲۳ بقره می خوانیم:" وَ الْوٰالِدٰاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلاٰدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كٰامِلَيْنِ ":"مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می دهند".

و در پایان می فرمایـد:اکنون که چنین است و آنها در میان یک چنین اعمال خرافی زشت و ننگینی غوطه ورند و حتی قبح آن را درک نمی کننـد،و از همه بـدتر اینکه گاهی آن را به خدا نیز نسبت می دهند"آنها و تهمتهایشان را به حال خود واگذار،و به تربیت دلهای آماده و مستعد بپرداز"(فَذَرْهُمْ وَ مٰا يَفْتَرُونَ).

[سوره الأنعام (۶): آیات ۱۳۸ تا ۱۳۹]

اشاره

وَ قٰالُوا هٰذِهِ أَنْعٰامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لاٰ يَطْعَمُهٰا إِلاّٰ مَنْ نَشٰاءُ بِزَعْمِهِمْ وَ أَنْعٰامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهٰا وَ أَنْعٰامٌ لاٰ يَذْكُرُونَ اِسْمَ اَللّٰهِ عَلَيْهَا اِفْتِرٰاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ (۱۳۸) وَ قٰالُوا مٰا فِي بُطُونِ هٰذِهِ اَلْأَنْعٰامِ خٰالِصَةٌ لِذُكُورِنٰا وَ مُحَرَّمٌ عَلىٰ أَزْوٰاجِنٰا وَ إِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكٰاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۱۳۹)

ترجمه:

۱۳۸-و گفتنـد ایـن قسـمت از چهـار پایـان و زراعـت(کـه مخصـوص بتهـا اسـت برای همـه) ممنـوع است و جز کسـانی که ما بخواهیم-به گمـان آنهـا-از آن نبایـد بخورد و(می گفتنـد اینهـا)چهـار پایانی است که سوار شـدن بر آنها تحریم شـده و چهار پایـانی کـه نـام خـدا را بر آن نمی بردنـد و به خـدا دروغ می بسـتند(و می گفتنـد این احکـام از نـاحیه او است)به زودی کیفر افتراهای آنها را می دهد.

۱۳۹-و گفتنـد آنچه در شـکم این حیوانات(از جنین و بچه)وجود دارد مخصوص مردان ماست و بر همسـران ما حرام است اما اگر مرده باشد(یعنی مرده متولد شود) همگی در آن شریکند و به زودی(خدا)کیفر این توصیف(و احکام دروغین) آنها را می دهد او حکیم و دانا است.

ص:۴۵۴

تفسیر:

در این آیات به چند قسمت از احکام خرافی بت پرستان که حکایت از کوتاهی سطح فکر آنها می کند اشاره شده است و بحث آیات قبل را تکمیل می نماید.

نخست می گوید بت پرستان می گفتند:"این قسمت از چهار پایان و زراعت که مخصوص بتها است و سهم آنها می باشد به طور کلی برای همه ممنوع است، مگر آنهایی که ما می خواهیم"و به پندار آنها تنها بر این دسته حلال بود نه بر دیگران (وَ قالُوا هٰذِهِ أَنْعٰامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لاٰ یَطْعَمُهٰا إِلاّ مَنْ نَشٰاءُ بِزَعْمِهِمْ).

و منظورشان همان خدمه و متولیان بت و بتخانه بود تنها این دسته بودند که به پندار آنها حق داشتند از سهم بتها بخورند.

و از این بیان نتیجه می گیریم که این قسمت از آیه در حقیقت اشاره به چگونگی مصرف سهمی است که برای بتها از زراعت و چهار پایان قرار می دادند، که شرح آن در دو آیه قبل گذشت.

کلمه"حجر"(بر وزن شعر)در اصل به معنی ممنوع ساختن است و همانطور که"راغب"در کتاب"مفردات"گفته است بعید نیست از ماده "حجاره"به معنی سنگ گرفته شده باشد زیرا هنگامی که می خواستند محوطه ای را ممنوع اعلام کنند،اطراف آن را سنگ چین می کردند و اینکه به "حجر اسماعیل"این کلمه اطلاق شده است به خاطر آن است که به وسیله دیوار سنگی مخصوصی از سایر قسمتهای مسجد الحرام جدا شده است.به همین مناسبت گاهی به"عقل"حجر گفته می شود زیرا انسان را از کارهای خلاف منع می کند، و هر گاه کسی زیر نظر و تحت حمایت دیگری قرار بگیرد می گویند در حجر

او است،و"محجور"به کسی گفته می شود که از تصرف در اموال خویش ممنوع است (۱).

سپس اشاره به دومین چیزی می کند که آنها تحریم کرده بودند و می گوید:

"آنها معتقد بودند که قسمتی از چهار پایان هستند که سوار شدن بر آنها حرام است"(وَ أَنْعامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُها).

و ظاهرا همان حیواناتی بوده است که در آیه ۱۰۳ سوره مائده به عنوان "سائبه"و"بحیره"و"حام"شرح آن گذشت(برای اطلاع بیشتر ذیل آیه مزبور را مطالعه فرمائید).

بعد سومین قسمت از احکام ناروای آنها را بیان کرده می گوید":"نام خدا را بر قسمتی از چهار پایان نمی بردند"(وَ أَنْعامٌ لا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللّهِ عَلَيْها).

این جمله ممکن است اشاره به حیواناتی باشد که به هنگام ذبح تنها نام بت را می بردند و یا حیواناتی بوده است که سوار شدن بر آنها را برای حج تحریم کرده بودند،چنان که در تفسیر"مجمع البیان"و"تفسیر کبیر"و"المنار" و"قرطبی"از بعضی از مفسران نقل شده است،و در هر دو صورت حکمی بود بی دلیل و خرافی.

عجیب این است که به این احکام خرافی قناعت نمی کردند بلکه"به خدا افترا می بستند و آن را به او نسبت می دادند"(اِفْتِراءً عَلَيْهِ).

در پایان آیه پس از ذکر این احکام ساختگی می گوید:"خداوند به زودی کیفر آنها را در برابر این افترائات خواهد داد"(سَيَجْزِيهِمْ بِما كانُوا يَفْتَرُونَ).

آری هنگامی که بشر بخواهد به فکر ناقص خود جعل حکم و قانون کند

۱- ۱) باید توجه داشت که"حجر"در آیه فوق معنی وصفی دارد و به معنی محجور آمده است و مذکر و مؤنث در آن یکسان است.

ممکن است هر طائفه ای با هوا و هوسهای خود احکام و مقرراتی بسازند،و نعمتهای خدا را بی جهت بر خود حرام و یا کارهای زشت و خلاف خود را بر خود حلال کنند،این است که می گوئیم قانونگذار تنها باید خدا باشد که همه چیز را می داند و از مصالح کارها آگاه و از هر گونه هوا و هوس بر کنار است.

*** در آیه بعد به یکی دیگر از احکام خرافی آنها در مورد گوشت حیوانات اشاره کرده می فرماید:"آنها گفتند جنین هایی که در شکم این حیوانات است مخصوص مردان ما است و بر همسران ما حرام است ولی اگر مرده متولد شود، همگی در آن شریکند"(وَ قالُوا ما فِی بُطُونِ هٰذِهِ الْأَنْعامِ خالِصَةٌ لِذُكُورِنا وَ مُحَرَّمٌ عَلىٰ أَزْواجِنا وَ إِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكاءُ).

باید توجه داشت منظور از هٰذِهِ الْأَنْعامِ همان حیواناتی است که در آیه قبل به آن اشاره شده است.

بعضی از مفسران احتمال داده اند که عبارت ما فِی بُطُونِ هٰذِهِ الْأَنْعامِ (آنچه در شکم این حیوانات است)شامل شیر این حیوانات نیز بشود،ولی با توجه به جمله و إِنْ يَكُنْ مَيْتَةً (اگر مرده بوده باشد)روشن می شود که آیه فقط از جنین بحث می کند که اگر زنده متولد شود،آن را مخصوص مردان می دانستند و اگر مرده متولد می شد،که زیاد مورد رغبت و میل آنها نبود، همه را در آن مساوی می دانستند!.

این حکم اولا هیچگونه فلسفه و دلیلی نداشت و ثانیا در مورد جنینی که مرده متولد می شد،بسیار زشت و زننده بود،زیرا گوشت چنین حیوانی غالبا فاسد و زیانبخش است و ثالثا یک نوع تبعیض آشکار میان جنس مرد و زن

بود زیرا آنچه خوب بود،مخصوص مردان،آنچه بد بود به زنان هم از آن سهمی داده می شد.

قرآن به دنبال این حکم جاهلی،با این جمله مطلب را تمام کرده و می گوید:"بزودی خداوند کیفر این گونه توصیفات آنها را می دهد" (سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ).

تعبیر به وصف اشاره به توصیفی است که آنها از خدا می کردند و تحریم این گونه غذاها را به خدا نسبت می دادند اگر چه منظور از آن صفت و حالتی است که بر اثر تکرار گناه به شخص گناهکار دست می دهد و او را مستحق مجازات می کند و در پایان آیه می فرماید:"او حکیم و دانا است"(إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ .

هم از اعمال و گفتار و تهمتهای ناروای آنان با خبر است و هم روی حساب، آنها را مجازات می کند.

[سوره الأنعام (۶): آیه ۱۴۰]

اشاره

قَدْ خَسِرَ اَلَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلاٰدَهُمْ سَفَهاً بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مٰا رَزَقَهُمُ اَللّٰهُ اِفْتِرٰاءً عَلَى اَللّٰهِ قَدْ ضَلُّوا وَ مٰا كٰانُوا مُهْتَدِينَ (۱۴۰)

ترجمه:

۱۴۰-مسلما آنها که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی کشتند زیان دیدند و آنچه را خدا به آنها روزی داده بود بر خود تحریم کردند و بر خدا افترا بستند، آنها گمراه شدند و(هرگز)هدایت نیافتند.

تفسیر:

در تعقیب چند آیه گذشته که سخن از قسمتی از احکام خرافی و آداب زشت و ننگین عصر جاهلیت عرب،از جمله کشتن فرزندان به عنوان قربانی بتها، و یا زنده به گور کردن دختران به عنوان حفظ حیثیت قبیله و خانواده،و همچنین

تحریم قسمتی از نعمتهای حلال به میان آورد،در این آیه به شدت همه این اعمال و احکام را محکوم کرده و با"هفت تعبیر مختلف"در جمله هایی کوتاه اما بسیار رسا و جالب،وضع آنها را روشن می سازد.

نخست می گوید:"کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و جهل کشتند زیان کردند"هم از نظر انسانی و اخلاقی،و هم از نظر عاطفی،و هم از نظر اجتماعی،گرفتار خسارت و زیان گشتند و از همه بالاتر خسارت معنوی در جهان دیگر(قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ قَتَلُوا أَوْلادَهُمْ سَفَهاً بِغَیْرِ عِلْمٍ)در این جمله عمل آنها یک نوع"خسران و زیان"و سپس"سفاهت و سبک مغزی"و بعد"کار جاهلانه"معرفی شده است،که هر یک از این تعبیرهای سه گانه به تنهایی برای معرفی زشتی عمل آنها کافی است،کدام عقل اجازه می دهد که انسان فرزند خود را با دست خود به قتل برساند،وانگهی آیا این سفاهت و سبک مغزی نیست که از این عمل شرم نکنند بلکه آن را یک نوع افتخار یا عبادت محسوب دارد، کدام علم و دانش اجازه میدهد که انسان چنین عملی را به عنوان یک سنت و یا قانون در جامعه خود بپذیرد؟! اینجا است که به یاد گفتار ابن عباس می افتیم که می گفت:اگر کسی بخواهد میزان عقب ماندگی اقوام جاهلی را بداند آیات سوره انعام(یعنی آیات فوق)را بخواند.

سپس قرآن میگوید:"اینان آنچه را خدا به آنان روزی داده بود و مباح و حلال ساخته بود.بر خود تحریم کردند و بخدا افترا زدند که خدا آنها را حرام کرده است"(وَ حَرَّمُوا ما رَزَقَهُمُ اللّهُ افْتِراءً عَلَی اللّهِ .) در این جمله با دو تعبیر دیگر اعمال آنها محکوم شده است زیرا اولا آنها نعمتی را که خدا به آنان"روزی"داده بود و حتی برای ادامه حیاتشان لازم و ضروری بود بر خود تحریم کردند و قانون خدا را زیر پا گذاشتند و ثانیا

به خدا"افترا"بستند که او چنین دستوری داده است،با آنکه ابدا چنین نبود.

و در پایـان آیه با دو تعبیر دیگر آنان را محکوم می سازد نخست می گویـد آنها بطور مسـلم گمراه شدنـد(قَدْ ضَلُّوا) سپس اضافه می کند آنها هیچگاه در مسیر هدایت نبوده اند(وَ ما کانُوا مُهْتَدِینَ).

***پایان جلد ۵ تفسیر نمونه

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹